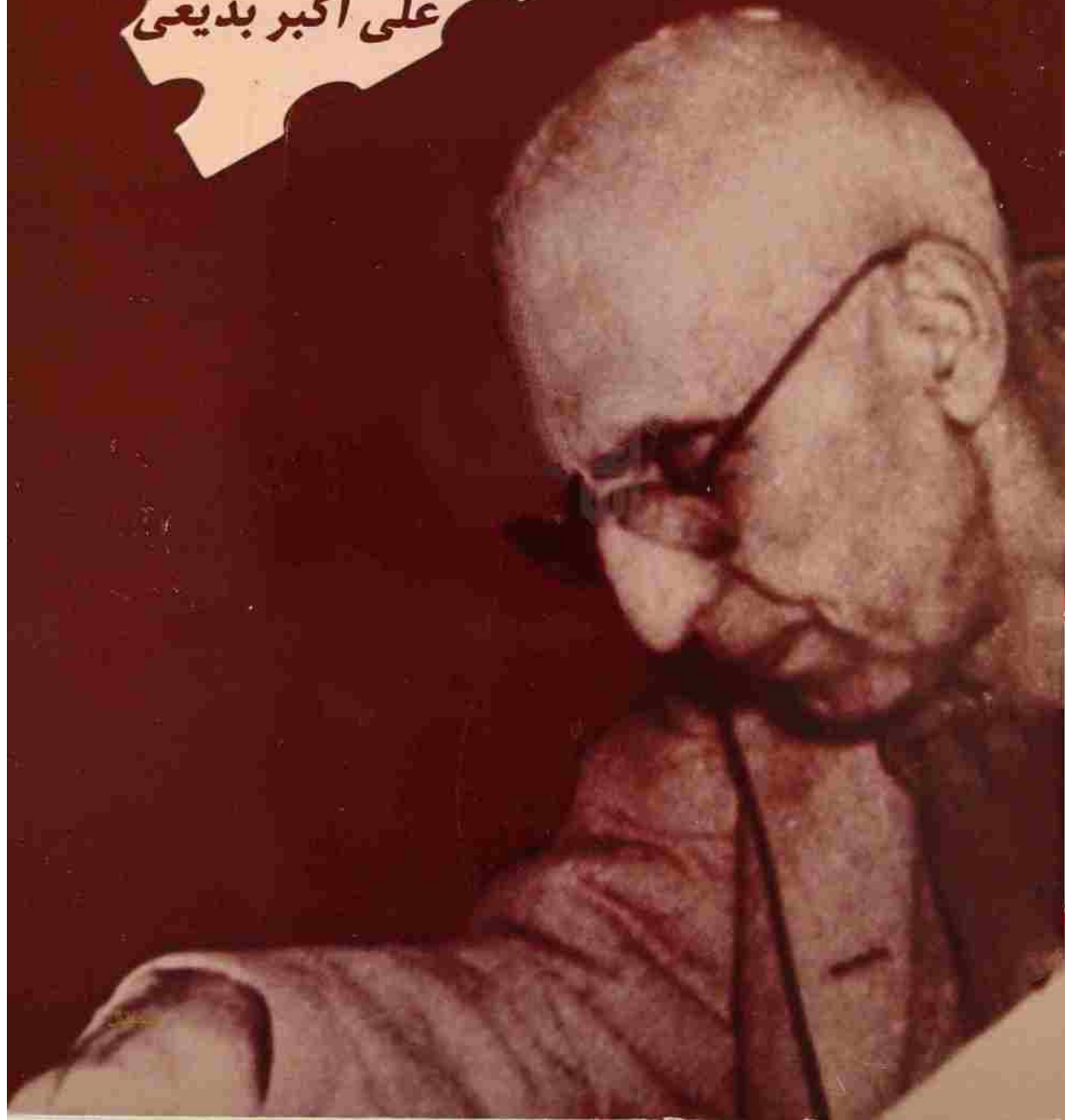


ملی ایران نهضت

علی اکبر بدیعی



بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

« نهضت ملی ایران »

گردآورنده : علی اکبر بدیعی

بدیعی، علی اکبر
 نهضت ملی ایران / گردآوری علی اکبر بدیعی . - تهران : ایتا
 ۱۳۸۲ . ۲۷۲ ص.
 ISBN: 964-8104-07-7
 فهرست نویسی بر اساس اطلاعات فیبا.
 کتابنامه به صورت زیر نویس.
 ۱. جبهه ملی ایران. ۲. ایران - تاریخ - پهلوی. ۱۳۲۰ - ۱۳۵۷
 - جنبش‌ها و قیام‌ها. الف. عنوان.
 ۹۵۵/۰۸۲۴ DSR۱۵۱۶/۹
 ۸۲-۴۸۳۷ محل نگهداری:

کتابخانه مصدق t.me/ket1332

نام کتاب : نهضت ملی ایران
 گردآورنده : علی اکبر بدیعی
 ناشر : ایتا - ۸۷۷۲۲۵۲ - ۸۷۹۶۵۹۹
 چاپ : اول - ۱۳۸۲
 شمارگان : ۳۰۰۰ نسخه
 شابک : ۹۶۴-۸۱۰۴-۰۷-۷

ISBN: 964-8104-07-7

«فهرست مطالب»

پیشگفتار ۱۱

• فصل اول

- ۱۷ چگونگی پیوستنم به روزنامه شاهد
- ۲۱ زمامداری رزم آرا
- ۲۲ رویارویی با حریفی زبردست
- ۲۲ رزم آرا در فکر تضعیف منافع نفت
- ۲۴ سخت گیری های رزم آرا به نشریات جبهه ملی
- ۲۵ توقیف پیاپی روزنامه شاهد و محاصره چاپخانه موسوی
- ۳۱ پیوستن عده ای از انقلابیون حزب توده به روزنامه شاهد
- ۳۳ تشکیل حزب زحمتکشان ملت ایران
- ۴۰ و اما سپهبدی که من می شناختم
- ۴۵ علی زهری؛ یار دیگر بقایی
- ۴۷ حسین خطیبی یار پرده نشین بقایی
- ۵۰ خطیبی و نقش او در قتل افشارطوس
- ۵۳ رابط بقایی با صهیونیزم جهانی
- ۵۵ حسن آیت منتقد یا ستایشگر بقایی
- ۵۸ بقایی و نقش او در نهضت ملی
- ۶۱ مأمور بقایی در آمریکا
- ۶۵ انشعاب یون از حزب توده در حزب زحمتکشان ملت ایران
- گواهی شاگردان ملکی در مورد مخالفت های باطنی ایشان با
- ۷۲ سیاست های دکتر مصدق

۸۲	خلیل ملکی و حکومت ملی دکتر مصدق
۹۰	جلال آل احمد
۹۶	دکتر محمدعلی خنجی
۱۰۲	سایر انشعابیون
۱۰۴	حزب زحمتکشان ملت ایران تا قیام ۳۰ تیر
	آیا مخالفت‌های حزب توده بر اثر تصمیم رهبران حزب بود؟ یا به
۱۰۹	دستور شوروی؟
۱۱۰	درخواست امتیاز نفت شمال
۱۱۲	حزب توده و رزم‌آرا
۱۱۹	ترور رزم‌آرا و روی کار آمدن علاء

• فصل دوم

۱۲۷	تشکیل دولت ملی مصدق (شادکامی ملی)
۱۳۱	اجرای قانون خلع ید
۱۳۳	سیاست آمریکا دربارهٔ مسألهٔ نفت و دولت مصدق
۱۴۸	نقش متضاد حزب توده و روحانیون در نهضت ملی
۱۶۶	هریمن بدون کسب موفقیت به آمریکا بازمی‌گردد
۱۶۹	ادامهٔ تلاش برای حل مسألهٔ نفت در چارچوب قانون
۱۶۹	مسألهٔ کارشناسان انگلیسی
۱۷۰	شکایت انگلستان به شورای امنیت
۱۷۲	اما مباحث مطروحه در شورای امنیت
۱۷۵	اما روایت اسناد روابط خارجی آمریکا
۱۷۷	مذاکرهٔ وزرای خارجهٔ بریتانیا و آمریکا
۱۷۹	پیشنهاد‌های بانک بین‌المللی
۱۸۳	عرضحال مجدد به دیوان داوری لاهه
۱۸۶	وضع کشور تا قیام تاریخی ۳۰ تیرماه ۱۳۳۱
۱۹۳	و اندر انتخابات دورهٔ هفدهم مجلس شورای ملی

۲۰۱ حکایت مذاکرات مصدق و شاه در مورد ارتش

• فصل سوم

۲۰۳ قیام تاریخی ۳۰ تیرماه ۱۳۳۱

۲۰۹ همراه با کاروان سی تیر

۲۱۱ شاهد و باختر امروز از ۲۶ تا ۳۰ تیر

۲۱۴ تأیید نوشته‌های سرهنگ مصور رحمانی

۲۲۱ آنچه در روز ۳۰ تیر شاهد بودم

• فصل چهارم

۲۲۷ فروپاشی

۲۲۷ برنامه دوم مصدق

۲۲۸ فراکسیون نهضت ملی

۲۲۹ مصادره اموال قوام و مجازات مسببین کشتار مردم

۲۳۰ درخواست اختیارات

۲۳۲ مخالف همیشگی حکومت نظامی و حکومت نظامی

۲۳۲ تفرقه و نفاق در جبهه ملی

۲۳۴ حزب زحمتکشان (مرکز نفاق افکنی)

۲۳۶ نهم اسفندماه و طراحان آن

۲۴۵ افشارطوس جان بر سر عهد نهاد

۲۴۹ آفتاب رو به غروب

۲۵۱ زاهدی در مجلس

۲۵۲ فراندوم یا شاهکار مصدق

۲۵۳ مصدق چرا فرمان عزل خود را نپذیرفت

۲۵۹ کودتای ۲۸ مرداد

۲۶۵ و پایان حدیث

به نام خدا

بررسی تاریخ گذشته، راهنمای خوبی برای پیش‌بینی حوادث آینده است. ایران حوادث فراوانی را پشت سر گذاشته است، برای کسانی که حافظه تاریخی دارند، وظیفه است که آنچه را می‌دانند، یادداشت کنند تا دیگران از آن بهره گیرند.

برادر ارجمند جناب آقای علی‌اکبر بدیعی در جلسه‌ای که خدمت ایشان بودم، مطالبی را بیان کردند و برای اینجانب که در آن زمان حضور داشتم، یاد گذشته را زنده کردند. به همین جهت از ایشان خواستم که آن را تدوین کنند. این کتابی که اکنون در مقابل شما می‌باشد، آن خاطرات است. برای اینجانب که شهریور بیست و اشغال ایران را به خاطر دارم، تجدید یاد آن ایام بود. زمان رضاخانی پایان یافته بود و او را به خارج ایران تبعید کرده بودند. زندانیان سیاسی زمان او آزاد شدند، از جمله سران توده‌ای بودند که با توجه به آزادی‌هایی که داده شده بود، و حضور ارتش شوروی حزب توده تشکیل شد که مرامنامه جالبی داشت، ولی با توجه به حزب‌های تابع مسکو که مستقیماً از آنجا دستور می‌گرفتند، تابع منافع شوروی بودند. معهدا با روش‌هایی که به کار می‌بردند، عده‌ای از جوانان و روشنفکران را جذب کرده بودند.

در سال‌های ۱۳۲۰ به بعد که هنوز مدارس غیردولتی و آموزشگاه‌ها موجود نبود، بهترین معلم‌ها را داشتند، کلاس فوق‌العاده برای اعضای خود می‌گذاشتند، کوشش داشتند دانشسرای عالی که معلم تربیت می‌کرد، زیر نظر و در قبضه آنها باشد. کارکنان وزارت کشاورزی را در دست داشتند، در روستاها و شهرهای

کوچک تبلیغ به نفع حزب توده می‌کردند، ولی با حمایت از واگذاری امتیاز نفت شمال به روس‌ها و همچنین حمایت از پیشه‌وری که آذربایجان را می‌خواست ظاهراً مستقل و عملاً تابع روسیه کند، جمعی از روشنفکران از حزب توده جدا شدند و به حزب ایران پیوستند، ولی با توجه به حمایت حزب ایران از حزب پیشه‌وری از آنجا هم بیرون آمدند، دیگر از احزاب آن سال‌ها حزب دموکرات قوام‌السلطنه که حزب حاکم فرموده بود، اکثر رؤسای ادارات و عده‌ای از کارگران کارخانه‌هایی که مستقیم توسط دولت اداره می‌شد، به آن پیوسته، ولی بعد از سقوط قوام آن هم از بین رفت. شرح کامل این مطالب را جناب آقای بدیعی در کتاب خود آورده‌اند.

دکتر عباس شیبانی

پیشگفتار گردآورنده

اگر این نوشتارها دارای ارزشی باشند، و اگر توانسته باشم گوشه‌هایی از تاریخخانه تاریخ پنجاه سال اخیر^۱ کشورم را برای نسل حاضر و آیندگان روشن کنم، این ارزش‌ها را به روح پدرم، مرحوم محمدتقی بدیعی، که هم پرورش‌دهنده جسمم بود و هم صیقل‌دهنده روحم، هم معلم بود و هم پیشوای فکری‌ام، پیشکش می‌کنم.

من در ده ساله دوم حکومت جبارانه رضاشاهی، دوران نوجوانی را می‌گذراندم و می‌رفت تا در یک ده دور افتاده از توابع لرستان، تحصیلاتم شکل بگیرد.

پدرم و دو برادرش مالک این ده بودند و من بچه ارباب که علی‌القاعده می‌بایست همه خصوصیات یک اربابزاده را داشته باشد.

پدرم علوم دینی را تا مرحله اجتهاد در حوزه علمی اصفهان، که در آن زمان زعامت آن با حضرات آیات نجفی و یزدی و غیره بوده، خوانده بود و اجازه اجتهاد داشت.

او از سلسله سادات میرنظامی بود، که مرحوم میرنظام‌الدین مؤسس این سلسله بقعه و بارگاهی بر مزار امامزادگان قاسم و زید در قریه امامزاده قاسم بنا کرد و هم‌اکنون این بنا جزو آثار باستانی ثبت گردیده و حفاظت می‌شود. قبر مرحوم میرنظام‌الدین و هم‌چنین مزار مرحوم حاج سیدمحمدنبی معروف به ارباب

برادر ابی و امی حضرت آیت‌الله العظمی حاج سید شفیع صاحب رجال در صحن این امامزاده دفن است.

در آن زمان، آقایان مالکین دهات نزدیک، اغلب برای رهایی از تنهایی با یکدیگر معاشرت می‌کردند، علاوه بر این اکثراً با یکدیگر فامیل هم بودند. این رفت و آمدها بدین صورت بوده که مالکین دو سه ده، برای چند روز یا حتی چند هفته در خانه مالک یک ده جمع می‌شدند و شب و روز با هم بودند و محاوره و مشاوره داشتند.

محافل اینان هیچ‌گاه خالی از یک یا چند طلبه روحانی که بیشتر برای گرفتن کمک هزینه‌ای می‌آمدند و چند روز یا چند ماهی می‌ماندند، نبود.

پدرم مردی بسیار خوش‌مشرّب، خوش‌خلق، مردم‌دار، صبور و گشاده‌دست بود. به زبان و ادبیات فارسی، علی‌الخصوص به دواوین شعرای بزرگ کشور، مانند فردوسی، سعدی، حافظ و... علاقه خاصی داشت. خطی خوش و نثری به غایت شیوا داشت. لاجرم مرا از هنگامی که درست خواندن را فراگرفتم، وادار به خواندن شاهنامه، گلستان و بوستان سعدی و دیوان خواجه شیراز می‌نمود.

خصوصاً در شب‌های زمستان، اگر مهمان نداشت و یا این که با مهمانان کمتر رودر بایستی داشت، از وقتی هوا تاریک می‌شد، تا نزدیکی‌های نیمه‌شب، به خواندن کتاب‌های فوق وادارم می‌کرد.

بدون اغراق، من ده بار تمام کتاب شاهنامه را با حضور آن شادروان خوانده‌ام و دواوین دیگر را. در آن دوران مجله‌ای منتشر می‌شد به نام «بازیگران عصر طلایی» که در هر مجلد، شرح احوالات یکی از درباریان رضاشاه نوشته می‌شد.

ژاندارمری (امنیه) هر محل موظف بود که ارباب هر ده را مشترک این مجله کند و پولش را دریافت نماید. در محفل پدرم، اقوامش و دوستانش بیشتر بحث در مورد اعمال مشعشع عمال رضاخان بود که در این مجله شرح داده می‌شد.

وقتی جنگ جهانی دوم شروع و رضاخان متمایل به هیتلر شد، رادیو آلمان که با صدای شاهرخ، ایرانی زرتشتی مطالبی به فارسی پخش می‌کرد، نقل مجالس بود. جالب این است که پدرم، در این محافل فقط شنونده بود، نه در تعریف و تمجیدها و تملق‌سراییهایی که دیگران از رضاخان و اعوانش می‌نمودند شرکت می‌کرد، نه در مباحثی که می‌گفتند هیتلر اصلاً هیتلر بود و کرمانی است و ژرمانی (آلمان) همان کرمان است، حرفی به میان می‌آورد.

وقتی با او تنها می‌شدم، از سر کنجکاوی، هم راجع به رضاشاه و دستیارانش، هم در مورد هیتلر می‌پرسیدم. وی، نخست عاقلانه به احتیاطم دعوت می‌کرد که مبادا آنچه او می‌گوید، در جایی بازگو کنم، بعد می‌گفت: پسر، اینها همه عملهٔ ظلمند، نوکرنده، جیره‌خوارند.

این آقای رضاخان را انگلیسی‌ها برای غارت منابع ایران تراشیده‌اند. او استقلال و تمامیت کشور را به انگلیسی‌ها فروخته است و به اسم تجدد همه چیز ما را به باد داده است. او چنان به وسیله جاسوسان و جیره‌خوارانش، خفقان را بر سرتاسر این کشور گسترانده که هیچ کس را جرأت نفس کشیدن نیست. او تمام رجال وطن‌دوست و آگاه کشور را از بین برده است.

چنان آزادی مردم را سلب کرده است که اهالی کشور در پوشیدن لباس هم آزاد نیستند. همه باید کلاه پهلوی سر بگذارند. زندانی درست کرده به پهنای تمام ایران، هیتلر هم دیکتاتور خونخواری است که می‌خواهد دنیا را به آتش بکشد.

این تعلیمات، یا در واقع تلقینات، خمیرمایهٔ ذهن مرا در جوانی ساختند و بعد هم برای طی دورهٔ متوسطه به اراک آمدم. در آنجا با پسرهایی ام، مرحوم مهندس تقی مکی‌نژاد برخورد کردم. او عضو پنجاه و سه نفر و جزو مؤسسين حزب توده بود. سخن‌وری چیره‌دست بود و با حرارتی زایدالوصف از نابسامانی‌های کشور و ستم‌های غربیان و غارت و چپاول سرمایه‌های کشور توسط انگلیسی‌ها سخن می‌گفت. او از مردانی که در پنجه‌های ننگ‌آلود سرپاس مختاری‌ها، در کنج تاریک زندان‌ها گرفتار شده و سر آخر با آمپول هوا به شهادت رسیده بودند،

حرف‌ها و نقل‌ها داشت. از شکنجه‌ها و زجرهایی که نخبه‌ترین افراد این کشور در زندان‌های رضاخانی کشیده بودند، قصه می‌گفت و غصه‌ها داشت.

علاوه بر این، زمان جوانی و نوجوانی من مصادف بود با تبعید رضاخان به جزیره موریس و باز شدن فضای جامعه و روییدن قارچ‌وار احزاب و دستجات مختلف. از میان حزب‌ها و دسته‌های بسیاری که برپا شده بودند، حزب توده ایران و جبهه ملی ایران، اسم و آوازه بیشتر و کشش فزون‌تری از دیگران داشتند. من جوان با پیشینه ذهنی که از پدرم و بعد هم آقای مکی‌نژاد داشتم، در سال ۱۳۲۹ به تهران آمدم.

مرحوم کسروی، مکتب خود را دایر کرده بود و می‌خواست زبان فارسی را از کلمات خارجی به‌خصوص عربی پاک کند. او می‌خواست یک‌هزار و سیصدسال پیوند و درهم آمیخته شدن عادات و رسوم ایرانی را از اسلام و قواعد و رسوم آن قیچی کند و به هر صورت که شده، به تمدن قبل از اسلام وصله کند. کتاب شعرای بزرگ را که جزو افتخارات جهانی هستند، مانند دیوان حافظ و سعدی، می‌سوزاند و جشن کتاب‌سوزان برپا می‌کرد.

رضاخان هم در زمان حکومت خود، چنین نظری داشت و از این جهت بود که عده‌ای را مأمور کرد که لغات فارسی را پیدا کنند و در مکاتبات و نوشته‌جات به جای لغات عربی به‌کار برند. از همین روی، به جای مجلس شورای ملی ساختند «نشیمن‌گاه همه باز است و در آن انبازی می‌کنند» و به جای محرمانه مستقیم نهادند «کس‌مدان سیخکی».

غافل از این که اثرات یک هزار و سیصد سال زمان را نمی‌شود و نمی‌توان پاک کرد و از بین برد. بسیاری از آداب و سنن و احکام اسلام، جزو هویت تاریخی ملت ما شده است. علاوه بر این، سردمداران و مبتکرین این تفکر، یک عامل بسیار مهم و مؤثر را که دارای تأثیر شگفتی در بود و نبود رژیم‌ها داشته و دارد، یا سهواً یا عمدتاً نادیده می‌گرفتند. کسروی و پورداود که این همه به بازگشت یا رجعت به زرتشتی‌گری و تمدن باستانی تأکید می‌نمودند، هرگز نگفتند و ننوشتند و برای مردم روشن نکردند که اگر ملت ایران با آن تمدن کهن با این که در آن زمان

یکی از قدرت‌های برتر جهان و از لحاظ تجهیزات نظامی و ثروت، سرآمد بود، و سرداران جنگاورش، بر اسب‌هایی سوار بودند که لگام آنها طلا و کمربندهایشان زربفت بود، اگر از نوع حکومت خود راضی بودند و تا پای جان از تمامیت ارضی کشور و رژیم حاکم بر مملکتشان دفاع می‌کردند، چگونه از یک مشت عرب پابرنه که بند رکابشان از موی بز بود، شکست خوردند و چرا یک آسیابان ایرانی پادشاه محبوب شکست خورده را کشت؟

این پرسش‌های ابهام‌آمیز بود که با همه رفت‌وآمدها به دفتر مرحوم کسروی و با همه زیبایی کلام وی و فریبندگی توضیح افتخارات ملی گذشته، نگذاشت که من به جمعیت وی بپیوندم.

اما حزب توده با این که توانسته بود بسیاری از روشنفکران بلندآوازه کشور، همانند ملک‌الشعراى بهار و غیره را با شعارهای ظاهر فریبش جذب کند، مرا جذب نکرد، چرا؟ بدین نمط که در مباحثی که بین دو دایی‌زاده‌ام یعنی مهندس تقی مکی‌نژاد و سید محمد مکی‌نژاد که طلبه‌ای بود فاضل شاید در حد اجتهاد، درگرفت، ناظر بودم که مهندس دین را نفی می‌کرد و «تریاک» توده‌ها می‌خواند. لذا من که از کودکی هر صبحدم با آوای دعای صباح پدرم و مادرم از خواب برمی‌خواستم و هرگز یاد نداشتم که نماز پدر و مادرم ترک شود، حزب توده را هم نپسندیدم و جذب جبهه ملی (حزب زحمتکش) شدم که در آن ایام دست در دست روحانیون داشت.

در این پیش‌گفتار، بی‌جا نمی‌دانم که یادی از یاران بی‌ادعایی که صمیمانه و جانانه برای پیروزی نهضت رنج و زحمت کشیدند و نه به امید جاهی آمده بودند، نه مقامی، فقط آمده بودند که خدمتی به این ملت رنج‌دیده بکنند، بنمایم، اگر زنده‌اند خدایشان عاقبت بخیر کند، و اگر مرده‌اند، پروردگار آنان را مورد لطف و عنایت خاص خود قرار دهد. آنچه به یاد دارم، جهان‌پهلوان غلامرضا تختی، امری، منوچهر حقیقی، خرمشاهی، سکاکی، مهدی غضنفری هستند، دیگران را که فراموش کرده‌ام، خدای بزرگ مشمول عنایات خود فرماید.

لازم است از جناب دکتر عباس شیبانی، مبارز نستوه که مشوق حقیر در نگارش این خاطرات بودند، نهایت سپاس را به جای آورم. ای کاش همه مدعیان انقلابی‌گری همانند دکتر شیبانی بودند. از باریتعالی عاجزانه دارم که به مشارالیه توفیق خدمت بیشتر، صبر و استقامت فزون‌تر عطا فرماید.

تهران

اردیبهشت یکهزار و سیصد و هشتاد و دو

سیدعلی اکبر بدیعی

فصل اول

چگونگی پیوستنم به روزنامه‌ی شاهد

اوایل تابستان سال ۱۳۲۸ شمسی، بعد از اخذ دیپلم رشته ادبی از دبیرستان صمصامی شهرستان اراک، به منظور یافتن کاری، برای تأمین زندگی مادرم، برادرم و خواهرم به تهران آمدم. مأوای من، منزل برادر بزرگ نامادریم بود، چون پدرم در همان سالی که من کلاس ششم ادبی را می‌گذراندم فوت شده بود، و ماترکی که بشود با درآمد آن یک عائله چهار پنج نفری را اداره کرد، به‌جای نگذاشته بود. لاجرم من نمی‌توانستم به تحصیل ادامه دهم و می‌بایست، با کار درآمدی کسب و خودم و مادر و برادر و خواهرم را اداره کنم. از قضا در آن ایام دولت قانون منع استخدام در دستگاه‌های دولتی را گذرانده بود و یافتن کار بسیار مشکل بود. لذا من که تا آن وقت به تهران نیامده بودم، به هر دری می‌زدم، پول هم نداشتم، خجالت هم می‌کشیدم از برادرم پول بگیرم، گو این که، آن بزرگوار، رحمت ا... علیه از هیچ کمکی به من دریغ نداشت. صبح‌ها از خیابان ری، کوچه

آبشار غربی، کوچه امامزاده یحیی، پیاده راه می‌افتادم. از این اداره به آن اداره برای یافتن کار.

یک روز که خسته و مانده و از گرمای تابستان بجان آمده، داشتم توی میدان توپخانه (امام خمینی ره) بی‌هدف می‌رفتم، ناگهان یک نفر از پشت دست روی شانهام نهاد، سربرگرداندم دیدم محمود کاظمی، هم کلاسی اراکم است. بعد از سلام و احوالپرسی گفت در چه رشته‌ای می‌خواهی ادامه تحصیل بدهی، این مرد در همان سال در دانشکده حقوق دانشگاه تهران، قبول شده و ثبت نام کرده بود ولی ادامه نداد و به آلمان رفت و در آنجا پزشکی خواند و متخصص اطفال شد، در آلمان همکلاس خانم دکتر فرح اعلم بود، که بعد از بازگشت به وطن، این خانم پزشک مخصوص ولیعهد (رضا پهلوی) شد. چون از زمان تحصیل در آلمان دکتر کاظمی را می‌شناخت و می‌دانست که او در رشته خود پزشک حاذقی است، بسیار اصرار کرد که دکتر کاظمی در اراک نماند و به تهران بیاید. ولی محمود می‌گفت من با هزینه مردم اراک تحصیل کرده‌ام، وجدان حکم می‌کند که در اراک بمانم و تخصص خود را در خدمت مردم محروم این شهر قرار دهم. او در طول عمر کوتاه خود، ویزیت مختصری می‌گرفت و به قرار معلوم همان مختصر را هم به مرحوم ابراهیم دهگان، تاریخ نگار دانشمند، که خویشی با او داشت می‌داد تا در اختیار بی‌بضاعت‌ها قرار دهد. خدایش رحمت کناد. او با مرض سرطان مغز به رحمت خدا پیوست.

من در جواب محمود که پرسید، چه رشته‌ای می‌خواهی ادامه تحصیل بدهی؟ گفتم چون پدرم به رحمت خدا رفته است و باید چند سرعائله را اداره کنم، فعلاً به فکر ادامه تحصیل نیستم، بلکه دنبال یافتن کاری هستم. پدر محمود، مرحوم حاج حسین کاظمی از تجار بنام اراک بود و سر و سری با دکتر بقائی و مکی داشت، که در آن زمان به رهبری مرحوم دکتر مصدق رحمه‌الله علیه، علیه قرارداد گس - گلشائیان در مجلس شورای ملی مبارزه می‌کردند.

دکتر محمود کاظمی با اصرار مرا نهار به منزل خودش برد، نهار را با هم خوردیم و بعد از ظهر با هم به خیابان ناصر خسرو کوچه خدابنده‌لوه‌ها، چاپخانه

موسوی رفتیم که هم چاپخانه و هم دفتر شاهد و دفتر کار بقائی بود. با اولین کسی که آشنا شدم آقای حسن میر محمد صادقی بود با قدی بلند، چشمانی نافذ، لهجه غلیظ اصفهانی و چهره‌ای مصمم. او جزو طرفداران ستوان جهانسوز بود که در زمان رضاشاه به اتهام ارتباط با فاشیست‌ها از ارتش اخراج شده بود و ملی‌گرایی بسیار معتصب و فردی پرتوان و پر تلاش بود.

ساعت ۴-۵ بعدازظهر بود که بقائی هم وارد شد.

دکتر کاظمی مرا به بقائی معرفی کرد، و چند دقیقه‌ای آهسته، حتماً در مورد من با او صحبت کرد. بالاخره بقائی گفت، فعلاً در چاپخانه به چاپ روزنامه کمک کند. تا ببینیم چه می‌شود کرد؟ من از فردای آن روز شروع کردم به یاد گرفتن تصحیح مطالب روزنامه که توسط نویسندگان نوشته می‌شد و بایستی متن دست‌نویس با متن چاپی برابر شود و اشتباهات چاپی تصحیح گردد، آخر آن روزها چاپ بدین صورت انجام می‌گرفت که دست نوشته‌ها را به دست حروفچین می‌دادند و حروفچین از حروف سربی از داخل جعبه‌ای که به اصطلاح چاپ‌چی‌ها گارسیه گفته می‌شد برمی‌داشت و کنار هم می‌چید و کلمات را می‌ساخت و کلمات را دنبال هم می‌چید و سر آخر جملات به وجود می‌آمد، جملات را ردیف می‌کرد و آخر الامر ستون بندی می‌شد و با کنار هم قرار دادن ستون‌ها صفحه‌بندی می‌کردند و صفحه را که می‌آراستند، زیر ماشین چاپ قرار می‌دادند، صفحات کاغذ به وسیله ماشین می‌آمد و نوشته‌ها روی آنها نقش می‌بست و کار چاپ تمام می‌شد.

البته در بدو امر، هر ستون را با اصل نوشته به دست مصحح می‌دادند و او نوشته‌های چاپ شده را با اصل نوشته تطبیق می‌داد و هر جا اشتباه چاپی به نظرش می‌رسید دور آن را خط می‌کشید و به وسیله یک خط که به کنار نمونه چاپی کشیده می‌شد درست کلمه را به صورت خوانا می‌نوشت تا غلط چاپی به وسیله حروفچین اصلاح گردد. و این بود اولین مشغله‌ای که من در سن ۱۷-۱۸ سالگی به آن دست زدم.

میر حسن میر محمد صادقی، بعد از چند روز که من کار کردم و خوب به کار
تصحیح آشنا شدم گفتم: آقای دکتر گفته است (منظور بقائی) ماهی ۱۵ هزار
تومان به فلانی پرداخت خواهد شد که به قول زنده یاد جلال آل احمد، این مبلغ
هرگز پرداخت نشد.

چون روزنامه شاهد، به مدیریت علی زهری، صبح‌ها منتشر می‌شد. لذا
چاپ آن می‌بایست شب‌ها صورت پذیرد و لاعلاج می‌بایستی شب‌ها برای تصحیح
مطالب در چاپخانه بمانم تا روزنامه اولین ساعات روز، به دست توزیع برسد و بین
دکه‌های روزنامه‌فروشی تقسیم گردد.

در آن روزها توزیع روزنامه‌های تهران، یعنی اتحادیه موزعین در دست
توده‌ای‌ها بود و اغلب دکه‌های روزنامه‌فروشی را هم افراد توده‌ای در دست
داشتند. علاوه بر این خیلی از کارگران چاپخانه‌ها نیز توده‌ای بودند، علی‌هذا در کار
توزیع و فروش روزنامه شاهد که سرسختانه با حزب توده مخالف بوده اخلاص
می‌کردند و حتی الامکان سعی می‌کردند که از فروش رفتن و توزیع به موقع آن
جلوگیری کنند. بنابراین امر، جوانان طرفدار شاهد، یا بهتر بگویم طرفداران نهضت
ملی ایران شخصاً خود تک‌فروشی روزنامه را نیز انجام می‌دادند و دانش‌آموزان،
دانشجویان و کارگران در سر چهارراه‌ها روزنامه شاهد را می‌فروختند و علی‌رغم
کارشکنی‌های اعضای حزب توده، تیراژ روزنامه روز به روز بیشتر می‌شد و روزنامه
با استقبال بیشتر مردم روبه‌رو می‌شد. حتی گاهی از اوقات خود بقائی و دیگر
رجال مشهور جبهه ملی اقدام به فروش روزنامه می‌کردند.

چهره‌هایی که در آن روزها در چاپخانه موسوی واقع در خیابان ناصر خسرو،
کوچه خداینده‌لویا (محل چاپ و اداره شاهد) به چشم می‌خوردند عبارت بودند از:
دکتر بقائی، علی زهری، میر حسن میر محمد صادقی، یعقوب اوریان (کلیمی)، گه
گاه افراد دیگری مثل دکتر شروین و شمس قنات‌آبادی نیز به چاپخانه آمد و رفت
داشتند و آقای حسینی نیز مقالاتی با امضای مستعار در روزنامه در مورد نفت
می‌نوشت. بقائی قبلاً جمعیت‌هایی به نام‌های نگهبانان آزادی، و جمعیت نظارت بر
آزادی انتخاب و دانشجویان و جوانان مبارز وابسته به جبهه ملی تشکیل داده بود.

منصور (نخست‌وزیر) در تاریخ ۱۳۲۹/۴/۵ استعفا داد و فرمان نخست‌وزیری به نام سپهبد حاج علی رزم‌آرا صادر شد. محمد علی موحد در صفحه ۱۰۲ جلد اول کتاب «خواب آشفته نفت دکتر مصدق و نهضت ملی ایران» می‌نویسد: «رزم‌آرا یکی از مرموزترین چهره‌های سیاست ایران است. علی‌رغم ارتباط نزدیک با اشرف پهلوی (اسنادی که بعدها کشف شد از روابط صمیمانه و عاشقانه بین او و اشرف پرده برداشت) نسبت به شاه وفادار نبود. شاه هم که اصلاً از آدم‌های مصمم و صاحب اراده برحذر بود...»

زاممداری رزم‌آرا

«دبیر سفارت آمریکا به نام جرالد دوهر حتی علناً برای روی کار آمدن رزم‌آرا تبلیغ می‌کرد. هنری گریدی که هنگام روی کار آمدن رزم‌آرا به سفارت آمریکا در ایران منصوب شد حتی پیش از حرکت به مقر مأموریت خود آشکارا گفت که کمک نظامی آمریکا موکول است به آنکه فردی «مورد اطمینان» بر سر کار بیاید و تصریح کرد که چنین فردی به زودی روی کار خواهد آمد.»

با این وصف معلوم است که رزم‌آرا از پیش قرار مدارها را با آمریکایی‌ها گذاشته بود و قول‌های لازم را مانند اصلاحات و مبارزه با کمونیست به آنها داده بوده است و رزم‌آرا با نفوذی که در ارتش داشت اهرم قوی برای حمایت اجرای قول‌هایش داشت.

بنا بر اعتقاد مورخین رزم‌آرا پشتیبانی انگلیسی‌ها را نیز جلب کرده بود و ارزیابی آنها از رزم‌آرا چنین بود که او دارای تمام صفات لازم برای این که از عهده نخست‌وزیری در چنان موقع خاص برآید، هست.

بالاخره شاه با همه ترس و واهمه‌ای که از رزم‌آرا داشت با آمریکایی‌ها در مورد واگذارن پست نخست‌وزیری به رزم‌آرا هماهنگ شد و پس از استعفای منصور فرمان نخست‌وزیری را به نام رزم‌آرا صادر کرد.

رزم‌آرا، این بنده‌باز ماهر سیاسی، نه تنها اعتماد آمریکا و انگلیس را به خود جلب کرده بود، بلکه برای جلب حمایت شوروی آن زمان نیز سعی می‌کرد و

اولین نشانه حسن نیتی که به شوروی‌ها نشان داد، فراری دادن سران حزب توده از زندان بود که بعد از ترور نافر جام شاه در ۱۵ بهمن زندانی شده بودند.

علاوه بر این رزم‌آرا با سادچیکف سفیر کبیر شوروی نیز ملاقات‌های مکرری داشت و می‌خواست در کشور توازی بین قدرت‌های بزرگ ایجاد نماید.

رویارویی با حریفی زبردست

رزم‌آرا به پشتیبانی آمریکا و انگلیس دل بسته بود و حریف را نیز صاحب این چنین قدرتی نمی‌دانست. اما از همان روز اول که به مجلس شورای ملی رفت با مخالفت سرسختانه شخص دکتر مصدق و دیگر یاران او مواجه گشت و مرحوم دکتر در مورد او گفت: « دولت او را برای تجزیه ایران آورده‌اند». علاوه بر این وی را به خیانت و فساد متهم کرد. اما انگلیسی‌ها که کمک کرده بودند تا رزم‌آرا سرکار بیاید، برای این دست به این اقدام زده بودند که لایحه مورد نظرشان را که صددرصد منافع آنان را تأمین می‌کرد از تصویب مجلس بگذرانند، والا چه نفعی در تغییر دولت داشتند؟

تنها پناهگاهی که برای رزم‌آرا باقی مانده بود آمریکائی‌ها بودند، که به آنها متوسل شد تا وام قابل ملاحظه‌ای به او پرداخت کنند. آمریکا خواست که از طریق اکزیم بانک وامی به دولت ایران (رزم‌آرا) بپردازد. ولی این اقدام با مخالفت و واکنش سخت انگلیس روبه‌رو شد و وامی پرداخت نشد.

رزم‌آرا در فکر تنصیف منافع نفت

نخست بی‌مناسبت نیست که مختصری از تاریخچه نفت در ایران را متذکر گردیم و سپس شرح موجزی از چگونگی پیدایش فکر تنصیف یا ۵۰-۵۰ بدهیم. چنانچه می‌دانیم رضا شاه در تاریخ ۱۰ آذر ماه ۱۳۱۱ با ژستی کاملاً ضد استعماری و قیافه‌ای حاکی از این که از غارت مال ملت ایران به‌وسیله انگلیسی‌ها بسیار ناراحت و عصبانی است قرارداد منعقد بین دولت ایران و داری را که می‌رفت مدت آن پایان یابد، پاره کرد و آن را به صورت یک طرفه ملغی‌الاثرا اعلام نمود و این عمل باعث شد که انگلستان به شورای جامعه ملل شکایت برد و

به‌هرحال قراردادی که رو به انقضا بود، بعد از انقضای مدت هم با شرایط بدتر ادامه یابد.

با آغاز جنگ دوم جهانی و نقش مهمی که نفت در این جنگ ایفا کرد و کارخانجات اسلحه سازی و حتی ابزار و مهمات جنگی را مانند تانک‌ها، اتومبیل‌های زرهی و هواپیماها را به کار می‌انداخت و پس از پایان جنگ در راه‌اندازی و نوسازی کارخانجات کشورهای غربی صنعتی، اهمیت آن روز به روز آشکارتر شد. رقابت میان غولان بزرگ نفتی و کارتل‌ها آغاز گردید و کمپانی‌های نفتی آمریکا که تا آن زمان دستشان از منابع نفت خارج کوتاه بود، به منظور دستیابی به منابع نفتی خارج از آمریکا شروع به کار نمودند.

زمین‌شناس معروف آمریکایی اروث دوگلیه و همراهانش گفتند که مرکز ثقل تولید دنیا از کارائیب به خلیج فارس منتقل خواهد شد، از همین رو کمپانی‌های نفتی حریصانه و مشتاقانه به این ناحیه چشم دوختند و روزولت رئیس جمهور وقت آمریکا به ابن‌سعود نوشت و موکداً به او اطمینان داد که آمریکا علاقه شدیدی به حفظ استقلال و تمامیت عربستان سعودی دارد و در برابر هر خطری که متوجه آن کشور شود واکنش فوری نشان خواهد داد.^۱

برای انجام چنین نیتی بود (یعنی راه یابی به منابع نفتی خلیج فارس) که نمایندگان از کمپانی‌های شل و سینکлер و استاندارد و اکیوم به ایران آمدند و مذاکراتی را در مورد اخذ امتیاز نفت با دولت آغاز کردند. دولت ایران هوور و کرتیس آمریکائی را که هر دو قبلاً به صورت مشاور به ونزوئلا رفته بودند به ایران دعوت کرد.

مذاکرات محرمانه مربوط به نفت که در زمان دولت سهیلی آغاز شده بود از پرده برافتاد و روزنامه‌ها با آب و تاب آن را نقد کردند و سرانجام بحث در این موضوع که در ۱۳۲۲/۸/۲۲ در زمان سهیلی آغاز شده بود در اواسط سال ۱۳۲۳ در زمان دولت ساعد به مجلس کشیده شد. قبلاً در ۱۹ مرداد همان سال طوسی،

نماینده بجنورد و رضا رادمنش، سخنگوی فراکسیون حزب توده از دولت خواستند که مذاکرات و رفت و آمدها را به مجلس گزارش دهد.

با برملا شدن این موضوع و با در نظر گرفتن این که در آن زمان هنوز با وصف پایان یافتن جنگ جهانی دوم و برخلاف تعهدی که متفقین کرده بودند، دولت شوروی لشکریان خود را از ایران خارج نکرده بود قسمت زیادی از استان‌های شمالی و شمال غربی کشور در اشغال روس‌ها بود. شوروی‌ها نیز درصدد گرفتن امتیاز نفت شمال از ایران برآمدند و هیأتی زیر نظر کافتارادزه (معاون وزارت خارجه وقت شوروی) به ایران آمد و شخص مذکور صراحتاً اظهار داشت که پیشنهادی برای امتیاز نفت در صفحات شمال ایران به دولت خواهد داد. و در ملاقات با شاه نیز گفت که آینده روابط ایران و شوروی به قبول این پیشنهاد بستگی دارد. شرح این ماجرا که با پشتیبانی بی‌پرده حزب توده روز به روز ابعاد وسیع‌تری می‌یافت و مسأله فرقه دموکرات و ترفند قوام در جای خود مشروحاً گفته خواهد شد.

آنچه در این جا بایستی گفته شود این است که رزم‌آرا از جریان تنصیف منافع، یعنی ۵۰-۵۰ در نفت ونزوئلا خبر داشت و می‌خواست با کسب این امتیاز که حداکثری بود که جبهه ملی و سران آن در آن روزها توقع داشتند این افتخار را نصیب خود گردانند.^۱

سخت‌گیری‌های رزم‌آرا به نشریات جبهه ملی

رزم‌آرا در مورد نفت سیاست مبهمی را دنبال می‌کرد و تا آنجا که میسر بود با مجلس و کمیسیون نفت رودررو نمی‌شد. مصدق و یارانش نیز در برابر این ترفند ساکت نمی‌نشستند و به او فشار وارد می‌کردند که صراحتاً ابراز کند که قرارداد گس - گلشائیان را قبول دارد یا نه و سرانجام در تاریخ ۱۳۲۹/۶/۲۷

۱- در مورد نظرات سران جبهه ملی راجع به چگونگی تقسیم منافع حاصل از نفت جنوب مراجعه فرمائید به یادداشت‌های حسینی نقل شده در صفحه ۱۰۵ و ۱۰۶ خواب‌های آشفته. همچنین جمله نقل شده از کتاب نیم قرن بردگی اقتصادی نوشته دانش‌پور در صفحه ۱۰۶ همان منبع و نطق دکتر مصدق در ۱۳۳۰/۱۹/۱۹ همان صفحه همان منبع

کمیسیون نفت به رزم‌آرا اعتراض نمود و درخواست کرد که پرونده و سوابق کار را به کمیسیون بفرستد. رزم‌آرا پرونده را فرستاد ولی اظهار نظری مبنی بر موافقت یا مخالفت با قرارداد مذکور نکرد که بالاخره این کشمکش‌ها منجر به استیضاح دولت او از سوی نمایندگان جبهه ملی شد.

توقیف پیاپی روزنامه شاهد و محاصره چاپخانه موسوی برای جلوگیری از پخش روزنامه

رزم‌آرا که از طرف جبهه ملی و شخص مرحوم دکتر مصدق به سختی در تنگنا قرار گرفته بود، و روزنامه‌های وابسته به جبهه ملی او را مورد حملات شدید انتقادی قرار می‌دادند. برای تلافی و جلوگیری از موج تبلیغاتی بسیار شدیدی که در این قبیل مطبوعات علیه وی به راه افتاده بود دست به توقیف روزنامه‌های ملی و در رأس همه روزنامه شاهد یازید، چون انتقادات و مقالات این روزنامه علیه وی منطقی‌تر و مستدل‌تر و تندتر از دیگر نشریات ملی بود. ولی دکتر بقائی نیز در ترفندهای سیاسی و خنثی کردن حیل‌های رغیب دست کمی از رزم‌آرا نداشت، بلکه از نظر روحیات و خلیات چنان چه در شرح شخصیت وی به قدر استطاعت خواهیم گفت کسی بود که کمتر کسی را در میان سیاسیون قرن اخیر از نظر مکر و حیل و سرسختی و سنگدلی می‌توان نظیر او یافت. بقائی هر بار که روزنامه شاهد به وسیله محرمعلی خان توقیف می‌شد از امتیازاتی که رفقای شخصی‌اش یا طرفداران نهضت ملی داشتند استفاده می‌کرد و روزنامه آنها را منتشر می‌کرد و در بالای صفحه اول آن چاپ می‌کرد: شاهد توقیف است و ... به جای آن منتشر می‌شود، ذیلاً نام چند روزنامه را که در فواصل کوتاه به جای شاهد منتشر شده‌اند درج خواهیم کرد:

از روز ۱۳۲۸/۷/۲۸ روزنامه عطار به صاحب امتیازی سید مجتبی علوی که تا آنجا که به یاد دارم از طرفداران آیت ... سید ابولقاسم کاشانی بود به جای شاهد منتشر شد. بعد دوباره شاهد توقیف و روزنامه صفیر به صاحب امتیازی احمد شاهید به جای آن نشر یافت.

و بالاخره در آخر شهریور ماه ۱۳۲۹ مجدداً روزنامه شاهد از سوی رزم‌آرا توقیف و روزنامه آهنگ شرق به صاحب امتیازی علی اصغر فامیلی جای آن را گرفت. جلال آل‌احمد^۱ برای اولین بار در این روزنامه که شماره ۲۱۹ شاهد را در صفحه اول خود انعکاس داده است سلسله مقالاتی زیر عنوان کندوکاو روزنامه‌ها و با امضای مستعار کندوکاچی آغاز نمود که پس از مدت‌ها جلال رحمت‌الله این ستون را با همین نام به محمود عنایت که در رشته دندانپزشکی تحصیل می‌کرد، واگذار نمود و ایشان نیز با همان امضای مستعار کندوکاچی این کار را ادامه داد. در تاریخ ۱۳۲۹/۹/۲ آهنگ شرق نیز توفیق شد و روزنامه‌ای با نام نمایشگاه به جای آن منتشر گردید و سلسله مقالاتی با امضای مستعار نفتول ابن نفتوله در مورد نفت در روزنامه نشر یافت.

در روز ۱۳۲۹/۹/۱۱ روزنامه کشاورزان با امتیاز ابوالمعالی دامغانی به جای شماره ۲۵۶ شاهد منتشر می‌شود که از همان شماره اول توقیف و صاحب امتیاز آن به شهربانی جلب می‌گردد. بقائی نطق تندی در این مورد در مجلس ایراد می‌کند.

در روز ۲۹/۹/۱۲ عطار و روز ۲۹/۹/۱۳ مریم و در ۲۹/۹/۱۴ مجدداً کشاورزان جای شاهد را می‌گیرند و بالاخره در روز ۲۹/۹/۱۵ سرمقاله کشاورزان به توقیف ناصر مفخم می‌پردازد و در جدول نشریات توقیف شده نام مجلات فردوسی - کاویان - پیک اصفهان و پرخاش را درج می‌نماید. این شماره کشاورزان جای شاهد شماره ۲۶۲ را دارد. این توقیف‌های پیاپی باعث شد که بقائی با استفاده از مصونیت، ۳۰ شماره بیانیه به جای شاهد انتشار دهد. جای تعجب است که جناب دکتر مسعود حجازی در کتاب خود هیچ اشاره‌ای به این موضوع و وضع روزنامه شاهد در دوران حکومت رزم‌آرا نفرموده‌اند. مهم‌تر از توقیف پی‌درپی روزنامه، که شرح آن به اختصار گذشت، محاصره شبانه چاپخانه

۱ - در این مورد لازم به توضیح است که مرحوم جلال با آن ذوق هنری سرشاری که داشت برای هر یک از روزنامه‌ها نشانه‌ای انتخاب کرده بود: مثلاً جغد برای یک روزنامه، بوقلمون برای روزنامه دیگر و ... در ضمن باید گفته شود که جناب دکتر حجازی در صفحه ۲۳ کتاب خود ابداع ستون کندوکاو را به دکتر محمود عنایت نسبت می‌دهد در صورتی که چنین نبود و سادروان جلال آل‌احمد مبتکر این ستون بوده است

موسوی (محل چاپ روزنامه) وسیله نیروی پلیس بوده که اولاً از چاپ روزنامه جلوگیری کنند و ثانیاً اول صبح از پخش و توزیع آن ممانعت به عمل آورند. محاصره چاپخانه روزنامه تا آنجا که به خاطر دارم از اواخر پائیز سال ۱۳۲۹ شروع شد. از غروب آفتاب عده‌ای پلیس به سرپرستی چند افسر سرتاسر کوچه خدابنده‌لوها را غرق می‌کردند، تمام رفت و آمدها را کنترل می‌کردند، منتهی چون روی در ورودی حیاط چاپخانه تابلویی نصب شده بود که: «اینجا منزل دکتر مظفر بقائی نماینده مجلس شورای ملی است» و در آن زمان برخلاف زمان حال نه تنها شخص نماینده مجلس، بلکه خانه و منزل وی هم مصونیت داشت، پلیس حق نداشت وارد چاپخانه شود. از یک طرف افراد طرفدار نهضت تصمیم گرفتند که هر شب بالای بام چاپخانه بروند و با سطل آب یخ و سنگ پلیس‌هایی را که به چاپخانه نزدیک می‌شدند برانند. و در واقع با پلیس مقابله کنند.

افرادی که در عملیات شرکت داشتند، قسمت اعظمشان فعلاً در قید حیات نیستند و به رحمت خدا رفته‌اند. ولی جا دارد که برعکس تاریخ‌های معمولی که همواره بر محور افراد صاحب نام نوشته می‌شود در اینجا تا جایی که حافظه پیر و فرتوت من اجازه می‌دهد و به خاطرمانده نام این مردان مبارز راه آزادی را ذکر کنم که نه در پی نام بودند و نه به دنبال جاه، بلکه هدفشان قدمی بود در راه آزادی و حریت این ملت و قصدشان خدمتی بوده به مردم ستمدیده این مرز و بوم. در رأس همه، مرحوم حاج شمشیری بود که در واقع یکی از قهرمانان آزادی بود و عملاً نشان داد که حاضر است همه چیز خود را فدا کند، تا این کشور از چنگال استعمار بیدادگر انگلستان و حکومت ستمشاهی پهلوی که بر جان و مال و ناموس مردم رحم نمی‌کرد رهائی یابد.

این سرباز پیر نهضت ملی ایران که در آن ایام سالیانی را پشت سر گذارده بود، همپا و همراه جوانانی که سنین آنها بین ۱۸ تا ۲۵ سال بود. بر پشت بام چاپخانه می‌آمد، علاوه بر این همه شب شام افرادی را که تقریباً سی نفر بودند را می‌داد، نام آنان که به یادمانده عبارت بودند از:

مهدی غضنفری که رحمت خدا بر او باد که مردی بود پاک باخته و همه چیز خود را در راه هدف نهاده و در راه رسیدن به مقصد از هیچ کوششی دریغ نمی‌کرد. و بعد از کودتای ننگین ۲۸ مرداد از زندانی به زندانی افتاد و بر اثر صراحت لهجه و شجاعتی که در برابر مأمورین و جلادان ساواک ابراز داشت شکنجه‌ها دید و رنج‌ها برد و متأسفانه بعد از انقلاب اسلامی نیز بر اثر کوتاه‌بینی‌ها به زندان افتاد و دست آخر در تنگدستی جان به جان‌آفرین تسلیم کرد. روحش شاد باد. سزاوار است که تاریخ‌نگارانی که قصد نگارش تاریخ نهضت ملی ایران را دارند از تجلیل این سرباز بی‌نام و نشان و بی‌ادعا کوتاهی نفرمایند.

مرحوم استاد خلیل طهماسبی - این جوان مسلمان پرشور که از اعضای برجسته فدائیان اسلام بود، نیز جزو افرادی بود که شب‌ها به پاسداری از روزنامه شاهد اشتغال می‌ورزید. گو این که نگارنده با روشی که بعداً فدائیان اسلام برگزیدند و با طرز تفکر آنها مخالف بوده و هستم ولی از آنجا که به فرموده استاد خاتمی، باید گفت «زنده باد مخالف من». علی‌الخصوص که این مرد پرشور معتقد جان عزیز بر سر هدف نهاد، پس می‌گویم رحمت بر آنها که در راه رسیدن به هدف، ولو این که هدفشان با من یکی نباشد، «آگاهانه به سوی مرگ رفتند» به یقین اینان: «زندگان جاویدند».

مرحوم حاج احمد جانکه کارمند بانک ملی ایران، جوان پرشور و معتقدی که تا آخر عمر به ایده‌های نهضت ملی ایران و به رهبر بزرگوار آن مرحوم دکتر مصدق پایدار ماند.

جوانی که بعداً معروف به امیر موبور شد و از قبل از کودتای ۲۸ مرداد، همراه با شعبان بی‌مخ به صف طرفداران شاه پیوست. ولی باید کارهای آن روزهای وی را به یاد داشت و با آنچه بعداً از وی سرزد جمع و تفریق کرد.

احمد عشقی باطناً از اعضای مجمع مسلمانان مجاهد که رهبری آن را شمس قنات‌آبادی به عهده داشت بود ولی همواره در روزنامه شاهد و در واقع جزو بادی‌گاردی بقاء بود و با تشکیل حزب زحمتکشان ملت ایران هم به حزب آمد و تا جدا شدن حزب هم همچنان به بقاء وفادار ماند و جزء افرادی بود که کلپ

حزب در خیابان ملت را تسخیر کردند و بقائی را با سلام و صلوات به حزب آوردند.

حریری نام که در بازار کار می‌کرد و دارای اعتقادات مذهبی تند بوده یادم نیست که مرحوم (شهید) غلامرضا تختی (جهان پهلوان) هم جزو افرادی بوده که در این ماجرا شرکت داشت یا نه. مناسفانه با گذشت بیش از نیم قرن از آن جریان و این که بیشتر افرادی که در جریان بوده و از آن اطلاع داشته‌اند بدرود حیات گفته‌اند و یکی دو نفر امثال حسن میر محمد صادقی که در قید حیات هستند هم دچار فراموشی شده‌اند و هم این که از لحاظ اخلاقی ایجاد مزاحمت برای ایشان مذموم است.

جا داشت که ذهن یاری می‌کرد و کهولت سن سایه فراموشی بر روی خاطرات نیفکننده بود، نام هر یک از این بزرگواران که بدون داشتن کوچکترین ادعائی و در نظر داشتن نام و نشانی و یا خواستن جاه و مقامی صرفاً به خاطر ایفای وظیفه در برابر ملک و ملت از هیچ گونه ایثار و فداکاری دریغ نکردند. کماهو حقه یاد می‌شد. اما افسوس و صد افسوس که تاریخ‌نگاران و خاطره‌نویسان، اولی‌ها فقط به نامداران بسنده کرده و می‌کنند و خاطره‌نگاران نیز بیشتر و اکثراً قصد مطرح کردن خود و یا دوستان را داشته و دارند.

در اینجا ذکر یک نکته ضروری است و آن این است که چنان که گفته شد در آن زمان در کشور ما، مانند خیلی جاهای دیگر، از کشورهای عقب افتاده، ایدئولوژی مارکسیست جاذبه فراوانی علی‌الخصوص میان قشر روشنفکر و کارگران داشت و به طوری که مذکور افتاد، توزیع جراید در دست توده‌ای‌ها بود، و آنها حتی در شرایط عادی حاضر نبودند که نشریات مخالفشان به دست مردم برسد، تا چه رسد به آن شرایط غیرعادی. لذا بیرون بردن روزنامه‌های چاپ شده از در چاپخانه که در محاصره پلیس بود، کاری بود بس دشوار و افرادی کماندوکار لازم بود که با جیمزباندبازی بتواند روزنامه را از چاپخانه خارج نمایند و بفروش برسانند. این کار به دو صورت انجام می‌شد: شمس قنات‌آبادی و چند معمم دیگر که از مریدان آیتا... کاشانی بودند روزنامه‌ها را میان لباده و عمامه‌شان پنهان

می‌کردند و خارج می‌نمودند و قسمت دیگری را افرادی نظیر امیر زرین‌کیا (امیر موبور) و دیگران با ترفندهای خاص به سر کوچه می‌رساندند و به وانت باری که سر کوچه منتظر بوده می‌رساندند و خود نیز به پشت آن می‌پریدند و از همان جا فریاد می‌زدند شاهد. خود شاهد بودم که پلیس چند بار زرین‌کیا را گرفت و با روزنامه به داخل ماشین برد ولی در حین حرکت او از ماشین پایین پرید و باز فریاد زد روزنامه شاهد.

افسوس که این استعدادها که حاضر بودند دست به هرگونه فداکاری و ایثاری بزنند به علت انحراف رهبرانی مانند بقائی به انحراف کشیده شدند و به جای این که از استعداد آنها در راه اهداف مقدس ملت استفاده شود، برضد ملت و مردم به کار گرفته شدند و کارشان به جایی کشید که جزو حمله‌کنندگان به خانه مرحوم دکتر مصدق که در واقع خانه ملت بود درآیند و در صف رجاله‌های ۲۸ مرداد جای گیرند.

جا دارد قطعه‌ای را که شاعر گرانقدر و توانا و خوش قریحه حضرت فریدون توللی در مورد خلیل طهماسبی سروده و در روزنامه ایران ما چاپ شده و روزنامه شاهد در شماره مورخ ۳۰/۱/۲۴ خود آن را درج کرده است نقل نمایم: «... و طپانچه بر وزن کمانچه اندر لغت عجمان سیلی‌ای آبدار را گویند». و بعد چنین سروده است:

اسیر بند غروری و عاقبت این بند

ز قیدکون و مکانت خلاص خواهد کرد

طپانچه بر رخ ملت مزین به دست فساد

که با طپانچه دیگر قصاص خواهد کرد

و در پی این قصیده‌ای می‌سراید که مطلع آن چنین است:

جان به قربان تو و آن روح فداکار ای خلیل

از اسارت وارهاندی جان احرار ای خلیل

نگفته پیداست که روح پاک و لطیفی مانند توللی با قلب رئوفی که داشت

هرگز با ترور موافق نبود. منتهی در آن دوران که از سوی استعمار کهنه‌کار

انگلستان هر لحظه سنگی بر سر راه مبارزات رهایی‌بخش ملت ایران می‌افتاد. و این پیر حيله‌گر استعمار هر دم سياه مهره‌ای از قره نوکرهای خود را به میدان ستیز با مردم می‌فرستاد و مبارزات ضد استعماری ملت ایران، از خارج و داخل در معرض تهديد بود. برکنار شدن هر یک از ایادی نشاندار انگلستان خود به خود موجب مسرت و شادکامی مردم و به‌خصوص آزادی‌خواهان می‌گردید.

گو این که در مورد این مسأله که گلوله شلیک شده از اسلحه کوچک استاد خلیل باعث مرگ رزم‌آرا شده یا این که گلوله از سلاحی دیگر خارج شده و قاتل دیگری بوده است. نقل قول‌ها و حدس و گمان‌ها متفاوت است که در این باره در جای خود نظرات متفاوت را نقل خواهیم کرد. در اینجا فقط به گفته مرحوم مصدق اکتفا می‌کنیم که می‌فرماید: شاه گفت از طریق شهربانی، خبر شده‌ام که فدائیان اسلام می‌خواهند شما را ترور کنند. دستور داده‌ام شدیداً مراقب شما باشید، که ایشان در جواب می‌گویند لابد اکیداً دستور فرموده بودید که از رزم‌آرا نیز مراقبت کنند. مرحوم دکتر برای حفظ جان خود در مجلس ماند.

پیوستن عده‌ای از انشعابیون حزب توده به روزنامه شاهد

آقای حسن میر محمد صادقی که از زندان رضا شاه با تعدادی از ۵۳ نفر گروه دکتر ارانی از جمله خلیل ملکی آشنا شده بود و از معلومات و تشکیلاتی بودن آنها مطلع بود و به خصوص از نظر مخالفت با حزب توده و کمونیست با ملکی و همفکران وی اشتراک عقیده داشت و در زمان اوج‌گیری نهضت ملی ایران، علاقه بسیار شدید به پیشرفت این نهضت داشت و لازم می‌دانست که باید در این جبهه افرادی باشند که بتوانند مغلطه‌ها و سفسطه‌های حزب توده را که مدام در سر راه نهضت سنگ‌اندازی می‌کرد با منطق و بیان محکم پاسخگوئی

۱- موحد در صفحه ۱۲۲ جلد اول کتاب خواب آشفته نفت - دکتر مصدق و نهضت ملی ایران می‌نویسد:

«در همان زمان بعضی‌ها مانند حسن ارستجانی بر آن بودند که این قتل (قتل رزم‌آرا) به وسیله عوامل دربار صورت گرفته ... خود مصدق هم ظاهراً چنین سوء ظنی داشت.» و در همین صفحه به نقل از خاطرات دکتر غلامحسین مصدق نیز شاهد می‌آورد (صفحه ۶۹ کتاب در کنار بدرم) همچنین به کتاب خاطرات و تألمات مصدق استناد می‌کند.

کنند. بسیار کوشش می‌کرد که خلیل ملکی و یارانش را که پس از جدائی از حزب توده و حملات ناجوانمردانه‌ای که به آنها از طرف حزب و حتی شوروی شده بود، کنج انزوا گزیده بودند به جبهه ملی جذب نماید. باشد که با یاری آنها اولاً حملات تبلیغاتی حزب توده علیه رهبر جبهه به‌طور منطقی پاسخگوئی شود و ثانیاً برای استمرار و ابقای مبارزات ضد استعماری ملت ایران تشکیلات منسجمی به‌وجود آید.

از این رو در وهله اول مرحوم جلال را چنان که در گذشته ذکر شد به روزنامه جلب نمود و بنابر نوشته دکتر حجازی در کتاب رویدادها و داوری در اواخر بهمن ماه سال ۱۳۲۹ موفق شد ملکی را نیز به روزنامه بیاورد^۱ آن مرحوم سلسله مقالاتی را تحت عنوان برخورد عقاید و آرا و به امضای دانشجوی علوم اجتماعی در روزنامه آغاز کرد، که بعداً این سلسله مقالات به صورت کتاب منتشر شد. لازم به ذکر است که انشعابیون از حزب توده بعد از آغاز نهضت ملی به دو دسته تقسیم شدند که دسته اول به سرکردگی خلیل ملکی عبارت بودند از: مهندس قندهاریان، مهندس موجدی، جلال آل‌احمد، ناصر وثوقی، عباس دیوشلی، و شاید افراد دیگری که نویسنده به خاطر نداشته باشد.

دسته دوم گروهی بودند به سردستگی دکتر انور خامه‌ای که عبارت بودند از محمد شریف، حسین سرشار و غیره و روزنامه‌ای منتشر می‌کردند به نام حجار و به گروه حجاریون معروف بودند. لازم است توضیح داده شود که گروه اول که هم فکر ملکی بودند. معتقد بودند که استالین و حاکمیت اتحاد جماهیر شوروی از راه مارکسیسم لنینیزم منحرف شده و حزب توده نیز به علت پیروی بی‌چون و چرا از شوروی به کلی از این ایدئولوژی دور افتاده است. ولی دسته دوم به رهبری انور خامه‌ای اعتقاد داشتند که این حزب توده است که از اصول منحرف شده است. ولی بعداً دکتر خامه‌ای با کمال انصاف در کتاب خود زیر عنوان از انشعاب تا کودتا بر نظرات قبلی خود قلم بطلان کشیده و نظرات ملکی را تأیید کرده است و حسین سرشار نیز بعد از کودتای ۲۸ مرداد به ملکی پیوست و با هم جمعیت

۱ - رجوع شود به صفحه ۲۶ کتاب رویدادها و داوری حجازی

سوسیالیست‌ها را تشکیل دادند و سرانجام با ملکی و علیجان شانسی به زندان افتادند. بعدها نیز مقدم مراغه‌ای و هدایت متین دفتری به جمعیت سوسیالیست‌ها پیوستند.

تشکیل حزب زحمتکشان ملت ایران

سرانجام با تشویق ملکی و میر محمد صادقی دکتر مظفر بقائی حاضر شد که دست به تشکیل حزب بزند و روزنامه شاهد را به‌عنوان ارگان حزب منتشر نماید که در آن روزنامه ملکی به‌عنوان تئوریسین تز نیروی سوم را طرح کرد و مقالاتی در تشریح و توجیه نیروی سوم در روزنامه می‌نوشت سایر افراد نیز هر یک رشته مقالاتی در روزنامه می‌نوشتند. در همین ایام یعنی در اواخر سال ۱۳۲۹ محلی در خیابان ملت فعلی توسط بقائی برای باشگاه حزب اجاره شد. و در تاریخ ۱۳۳۰/۲/۲۶ روزنامه شاهد خود را به‌عنوان ارگان حزب زحمتکشان ملت ایران معرفی و حزب زحمتکشان رسماً اعلام گردید. ملکی برای نخستین بار در باشگاه جدید سخنرانی کرد و دکتر خنجی قبلاً در شماره ۳۸۳ مورخ ۱۳۳۰/۲/۲۵ مقاله تحت عنوان: «یک فرصت تاریخی دیگر در پیش است. تنها یک حزب نیرومند متکی به ملت می‌تواند از این فرصت استفاده کند». «آنها که به مردم و نیروی لایزال مردم ایمان دارند باید هر چه زودتر متشکل شوند»^۱.

با تشکیل حزب نه تنها حزب توده شدیدترین حملات را با بدترین لحن متوجه حزب، بقائی و علی‌الخصوص ملکی نمود، بلکه تنها حزب وابسته به جبهه ملی، یعنی حزب ایران منتهی با لحنی ملایم از تشکیل حزب ابراز نارضایتی نمود که ملکی در مقاله‌ای در جواب حزب ایران نوشت منظور از تشکیل حزب همراهی، همگامی و تشریک مساعی با حزب ایران در راه پیروزی نهضت است.

قبل از هر چیز لازم است تا آنجا که می‌دانم و استطاعت ذهنی و فکری دارم مختصری در مورد رهبران حزب بنویسم. بی شک اولین فرد مطرح در حزب دکتر مظفر بقائی بود که چند نفر را با خود یدک می‌کشید، یا آنها او را یدک

می کشیدند. یا این به آنها خط می داد و مشی سیاسی بر ایشان تعیین می کرد، یا آنان مشی سیاسی وی را معین می کردند. این افراد عبارت بودند از علی زهری صاحب امتیاز و مدیر مسؤول شاهد از اهالی رشت که گویا در فرانسه با بقائی بوده است. این فرد علاوه بر اعتیاد به تریاک، سخت الکلی بوده و من یاد ندارم او را در حال درست دیده باشم. ولی به صورت ظاهر چنین می نمود که مطیع و منقاد بقائی است. او اصولاً در کار روزنامه دخالتی نداشت، حتی یاد ندارم که کوچکترین مطلبی در روزنامه شاهد نوشته باشد، فقط اسم او به عنوان صاحب امتیاز و مدیر مسؤول در روزنامه درج می شد. علی زهری در انتخابات دوره هفدهم مجلس شورای ملی از طرف حزب و جبهه ملی از تهران کاندیدا شد و به نمایندگی انتخاب گردید و هم او بود که دولت دکتر مصدق را به عنوان شکنجه متهمین به قتل افشارطوس استیضاح کرده و به طوری که همه مطلعین متفق القولند یکی از مهم ترین عللی که مرحوم دکتر تصمیم به فراندوم و انحلال مجلس از راه همه پرسی گرفت همین استیضاح او بود که خود مرحوم دکتر در این مورد در زیرنویس شماره ۴ صفحه ۱۹۰ کتاب خاطرات و تألمات نشر انتشارات علمی چاپ نهم تابستان سال ۱۳۷۹ چنین شرح می دهند: «نقشه استیضاح بسیار ماهرانه ترسیم شده بود و فرق آن با نقشه غائله روز نه اسفند این بود که در نه اسفند حس خشن و غضب به چشم می خورد، به این معنا که می خواستند من از بین بروم و دولت به علت نابود شدن نخست وزیر ساقط شود، در صورتی که در نقشه استیضاح هیچ نظری نسبت به شخص من نبود، بلکه می خواستند دولت از بین برود و دولت دیگری که مطیع باشد مصدر کار شود و جریان واقعه از این قرار بود: دکتر شایگان و دکتر عبدالله معظمی هر دو کاندیدای ریاست مجلس بودند و می خواستند هر یک از اکثریت مجلس موافق با دولت استفاده کنند و هر یک در این باب با دیگری مبارزه می کرد.

نظر به این که دربار با انتخاب دکتر شایگان مخالف بود یک عده از وکلای اکثریت موافق دکتر معظمی، سرأ به نمایندگان اقلیت پیوستند که دکتر معظمی به ریاست مجلس و حسین مکی نماینده دیگر مجلس و یکی از مخالفین دولت را

به عضویت هیأت اندوخته اسکناس انتخاب کنند و سرأ از این جهت بدنام نشوند و چون رأی مخفی بود اسم هر کس را می خواستند می نوشتند. این نقشه در وهله اول بی سر و صدا به موقع اجرا رسید. یعنی دکتر عبدالله معظمی به ریاست مجلس و حسین مکی به عضویت هیأت اندوخته اسکناس انتخاب گردید ولی من از دعوت او برای شروع به کار خودداری کردم. چون که او از این نظر انتخاب شده بود، که آنچه دولت از پشتوانه اسکناس استفاده کرده بود و آن عده اعضاء دیگر هیأت پشتوانه از نظر حس وطن پرستی فاش نکرده بودند فاش کند و نتیجه این بشود که نرخ اجناس ترقی کند و مخالفین بتوانند زودتر دولت را ساقط نمایند. در وهله دوم یکی از نمایندگان مجلس عضو جبهه ملی دولت را استیضاح نمود و دولت می بایست ظرف یک ماه برای عرض جواب در مجلس حاضر شود و نتیجه این بود که به دولت رأی اعتماد ندهند و ساقط شود که من از رفتن به مجلس خودداری کردم و تصمیم گرفتم از مردم مملکت کسب تکلیف کنم. ... دکتر معظمی با من وارد مذاکره شد و تقاضا نمود از این کار صرف نظر کنم که من نتوانستم موافقت کنم چون که هدف ملت از بین می رفت^۱. «نفر دوم دکتر عیسی

۱ - همچنین رجوع شود به صفحه ۲۷۲ همان منبع (کتاب خاطرات و تألمات دکتر مصدق) در مورد ایراد شاه به رفراندوم و جواب مرحوم دکتر در مورد انحلال مجلس وسیله رفراندوم و توجه شود به دو سطر آخر صفحه ۲۳۲ کتاب مصدق و نبرد قدرت نوشته کانوزیان که درست همانند ایرادات شاه است به رفراندوم: «استباه دیگری که فاجعه بار بود...» آقای همایون کانوزیان علاوه بر خرده گیری که در صفحه ۲۳۲ کتاب مصدق و نبرد قدرت به مسأله رفراندوم می کند در صفحات ۲۳۷ الی ۳۴۲ نیز اولاً - دکتر مصدق را به خطا در مورد نادیده گرفتن تظاهرات حزب توده متهم می کند. ثانیاً - می گوید: «یکی از آراء نه چندان مهم مجلس سبب شد تا مصدق واکنش نشان دهد... حربه ای به دست دشمنان توطئه گر وی داد و به کودتای ۲۸ مرداد متجر گردید...» ثالثاً اظهار می دارد: «او فکر می کرد همان اکثریتی که به مکی رأی داده... ممکن است در پایان استیضاح رأی به عدم کفایت دولت داده آن را ساقط کند... محاسبه مصدق نادرست بود... انتخاب مکی... یا رأی عدم اعتماد به دولت از زمین تا آسمان فرق می کرد...» نویسنده در پایان اظهارات خود مبنی بر فاجعه بار بودن رفراندوم به عنوان سند غیرقابل انکار به نقل از کتاب خاطرات سیاسی خلیل ملکی می نویسد: خلیل ملکی که نتوانسته بود بیرمرد را از تصمیم به انجام رفراندوم منصرف سازد از جا برخاست و به مصدق گفت: «این راهی که شما می روید به جهنم ختم می شود ولی ما تا جهنم به دنبال شما خواهیم آمد».

محقق گرانمایه ترکمان در نوشته خود مبنی بر «برخی موارد ناصحیح مندرج در کتاب مصدق و نبرد قدرت» در مورد این که ملکی به مصدق گفته است: این راهی که... ولی ما تا جهنم به دنبال شما خواهیم آمد... به طور خلاصه چنین پاسخ داده است: الف - چگونه «دانشجوی علوم اجتماعی» آگاهانه در «سیل» ی گام گذارد که به «جهنم» ختم می شد. بعد به سرمقاله های روزنامه نیروی سوم مورخ ۲۲/۴/۲۸ و ۲۲/۴/۲۹ اشاره

سپهبدی بود. این مرد استاد زبان فرانسه در دانشکده ادبیات و حقوق دانشگاه تهران بوده و گویا او هم در کشور فرانسه و به هنگام تحصیل با بقائی بوده است. در ظاهر او همیشه در سایه بقائی راه می‌رفت، در جلسات و مباحثات حزبی هیچ‌گاه شرکت نداشت و هیچ سمتی هم در حزب نداشت از نظر نویسندگی هم تا آنجا که به خاطر دارم با روزنامه شاهد همکاری نداشت به معرفی بقائی وی همراه با مرحوم دکتر مصدق و هیأت همراه به‌عنوان مترجم به دیوان داوری لاهه رفت و در موقع انتخابات دوره هفدهم مجلس از طرف حزب کاندیدای شهر دماوند شد. ولی از آنجا که کاندیدای واقعی و مورد دلخواه اهالی دماوند مرحوم حجت‌الاسلام و المسلمین جلالی بود، مردم دماوند روی اصل احترام به جبهه ملی او را محترمانه از دماوند راهی تهران کردند. این مرد روز ۲۷ تیر، یعنی پس از رسیدن احمد قوام به نخست‌وزیری، برای ملاقات با قوام‌السلطنه به خانه قوام می‌رود. شرح این ماجرا را بنابر آنچه خود ناظر بوده‌ام و با اتکا به منابع مختلف ذیلاً ذکر می‌کنم:

آنچه را خودم ناظر بوده‌ام و از گذشته به خاطرمانده است از این قرار است که پس از قیام سی‌ام تیر و بعد از این که بقائی از بیمارستان رضا نور که مدتی در آنجا به صورت تمارض بستری بود، و در همان‌جا بود که با زاهدی به صورت مخفیانه ملاقات کرد^۱. وقتی به حزب آمد جلسه‌ای تشکیل شد و در آن جلسه افراد مختلف حزبی سؤالاتی را از بقائی طرح کردند از جمله این اشخاص جوانی بود به نام امیرمکری که پدرش در خانه قوام کار می‌کرد و خود ناظر بوده

می‌کند که در آنها قید شد: «انحلال مجلس و رفراندوم اولین قدم برای تثبیت اوضاع سیاسی ایران است» «بیشروی نهضت ملی ایران جز با برچیدن مجلسی که سد راه نهضت ملی است امکان پذیر نخواهد بود» «انحلال مجلس شورا نمونه رشد و تکامل شکست‌ناپذیر نهضت ملی...» رجوع فرمائید به صفحه ۳۶ برخی موارد ناصحیح مندرج در کتاب مصدق و نبرد قدرت.

در بند ب - نویسنده از آقای کاتوزیان سؤال می‌کند: که از دیدگاه آقای ملکی رفراندوم مصداق عناوین بالاست یا «راهی به جهنم»؟

۱ - ملاقات بقائی با زاهدی و سایر مسایل مربوط به مدت بستری بودن او شرح داده خواهد شد.

است که سپهبدی برای ملاقات قوام رفته بوده است. او از دکتر بقائی سؤال کرد. آقای دکتر آیا ایشان با اجازه شما به ملاقات قوام رفته بود؟ که بقائی جواب نداد. دکتر حسن ارسنجانی در تشریح اتفاقات روز جمعه ۳۰/۴/۲۷ می‌نویسد: «همان روز عیسی سپهبدی و دو نفر دیگر از اعضای حزب زحمتکشان دکتر بقائی به خانه قوام‌السلطنه آمدند که به عصبانیت چند نفر خواستند به آنها بی‌احترامی کنند. من مانع شدم و دکتر سپهبدی را به اتاق دیگر بردم و از او استمالت کردم»^۱.

مرحوم جلال آل‌احمد این جریان را چنین شرح می‌دهد^۲: «شنیده بودیم که دکتر عیسی سپهبدی صبح آن روز بلوا به دیدار قوام‌السلطنه رفته بود و می‌خواستیم بدانیم که خودسر رفته یا به دستور دکتر بقائی که رهبر حزب بوده و ملکی در سایه اش می‌نشست و آفتابی نمی‌شد. تالاری بود و از جماعت انباشته بود و رهبران آن بالا نشسته که مسأله مطرح شد. یادم نیست چه کسی طرح کرد. اما یادم هست چه طور:»

«سؤال: آیا شخص ایشان (سپهبدی) به اجازه شما - آقای دکتر بقائی - صبح آن روز به دیدار قوام‌السلطنه رفته‌اند؟»
«جواب: سکوت»

در پایان این جلسه و طرح این مسأله و مسایل دیگر بقائی به صورت قهر از حزب خارج شد و به نقل دکتر مسعود حجازی^۳ ایشان به اتفاق آقایان مهندس صادق وفائی، ایرج زندی و امیر قلی در پی ایشان می‌افتند و بالاخره جلوی خانه دکتر حسین خطیبی (همدست بقائی در قتل افشارطوس) با او روبه‌رو می‌شوند، بقائی داخل خانه می‌شود و در را می‌بندد. اما در همین هنگام حسین خطیبی از راه می‌رسد و در را با کلید باز می‌کند و چون آقایان (حجازی) وفائی، زندی و (امیرقلی) را می‌شناخته به آنها تعارف می‌کند و آنها را به داخل خانه می‌برد، بقائی می‌خواسته زرنگی کند و چراغ را خاموش کند، ولی آقایان از او زرنگ‌تر

۱ - ارسنجانی. یادداشت‌های سیاسی صفحات ۲۴-۲۵

۲ - خدمت و خیانت روشنفکران ج ۲ (انتشارات خوارزمی) صفحه ۱۹۹

۳ - کتاب رویدادها و داورى حجازى صفحه ۴۹

بوده‌اند و می‌گویند، وی ناچاراً پیشنهاد می‌کند، بهتر است برای این که مزاحم مردم نشویم به خیابان برویم و صحبت کنیم که در نتیجه صحبت آقایان متوجه می‌شوند که مقصود بقائی دشمنی با مصدق است.

آقای حجازی در پایان این بحث اضافه می‌فرمایند که: «مطالبی که در بعضی از نشریات و کتاب‌ها و یادداشت‌ها درباره انتقاد دکتر بقائی از دکتر مصدق در جلسه فعالان و یا قبل از آن ذکر شد به هیچ وجه صحت ندارد...»^۱

۱ - عین جمله از صفحه ۵۰ کتاب رویدادها و داوری تالیف آقای حجازی نقل شده است در این مورد باید در نظر داشت که تاریخ جلسه حزبی که مسأله ملاقات سیهیدی با قوام در آن طرح شد روزهای ۱۹ یا ۲۰ مهرماه ۳۱ بوده است در حالی که بقائی در تاریخ ۳۱/۶/۴ در بیمارستان رضا نور بستری شد و چند روز بعد از این تاریخ جعفری که به بیمارستان رفت و آمد می‌کرد، آمد و گفت که زاهدی و میر اشرافی و چند نفر دیگر را در اطاق بقائی دیده است. بالاخره خود من که حس کنجکاویم تحریک شده بود یک روز سر زده به بیمارستان رفتم که پرستار جلویم را گرفت و گفت آقای دکتر ملاقات ممنوع است. ولی من جلو در بیمارستان توقف کردم. چون پشت در اطاق دکتر بقائی شنیدم چند نفر با هم حرف می‌زنند. سرانجام ملاقات کنندگان از بیماری که ممنوع الملاقات اعلام شده بود (دکتر بقائی) از اطاق خارج شدند و سرلشگر زاهدی، نخست‌وزیر کودتا در میان آنها بود. لذا به روزنامه آمدم و به جای سر مقاله معمولی که معمولاً به قلم آقایان: بقائی، ملکی، ونوقی، جلال آل‌احمد - قندهاریان و غیره نوشته می‌شد خودم در شماره ۷۷۳ مورخ ۳۱/۷/۲۰ سرمقاله با این عنوان نوشتم: «ما بار دیگر اعلام می‌کنیم بیوند زحمتکشان ملت ایران با مصدق ناگسستی است» این دیگر بقائی خونسرد را عصبانی کرد و به وسیله جعفری نامه‌ای نوشت به من که در آن قید کرده بود شما دیگر حق دخالت در کار روزنامه ندارید و هر مطلبی با امضای عباس دیوشیلی باید در روزنامه چاپ شود، که البته این توصیه ایشان نه تنها صورت نگرفت، بلکه اسمعیل‌زاده که پادش بخیر باد و اگر زنده است خداوند او را سلامت نگه دارد و اگر خدای ناکرده به رحمت ایزدی پیوسته خدایش بیامرزد، مدارکی علیه شفا زند به روزنامه آورد که در چند شماره به عنوان سوء استفاده در شرکت بیمه ایران در روزنامه درج شد. از طرفی من به بقائی نوشتم که من از طرف جنابعالی به روزنامه نیامده‌ام، بلکه منتخب کمیته‌های حزبی هستم متأسفانه بعد از کودتای ننگین ۲۸ مرداد و پس از این که توقیف شدم و همه مدارک و کتاب‌هایم به دست فرماندار نظامی افتاد، نامه بقائی جزء سایر مدارک به بیگما رفت. مسئله دیگری که لازم است در مورد منقولات جناب مسعود خان حجازی گفته شود این است که مشارالیه در صفحه ۴۴ کتاب رویدادها و داوری مرقوم می‌فرمایند: «روزنامه شاهد در چاپخانه‌ای در خیابان لاله‌زار چاپ می‌شد (منظور چاپخانه دهقان است) ... دکتر خنجی و مهندس قندهاریان هم‌روزه آنجا بودند...»

بدون این که خواسته باسم حق زحمات و فداکاری‌های مرحوم دکتر خنجی و آقای مهندس قندهاریان را که عمرش دراز باد انکار کنم، خوب بود ایشان با وصف اختلاف عقیده‌ای که با مهندس قندهاریان دارند، از ایشان که در صداقتشان، فکر نمی‌کنم خود آقای حجازی هم شکی داشته باشند، می‌پرسیدند که وی و مرحوم دکتر کدام شبانه روز را در چاپخانه دهقان مانده‌اند؟!

باللعجب؟! که مورخان و خاطره‌نگاران، بیشتر حواسشان به مشهوران و معروفان است و حتی گوشه چشمی هم به آنها که بدون نام و نشان و آوازه وقت و شبانه‌روز خود را صرف کارها کرده و می‌کنند، ندارند.

جای تعجب است که جناب حجازی با این فاطعیت هر گونه انتقادی از طرف اعضای حزب به بقائی را در مورد حمله به دکتر مصدق و دشمنی با او رد می‌کند. در صورتی که آقای بقائی از وقتی که در بیمارستان رضا نور بستری شد و در حقیقت تمارض نمود و در آنجا برای خود پایگاهی جهت ملاقات با مخالفین دکتر درست کرد، هر روز مقالاتی با امضاهای مستعار مختلف به وسیله جعفری که نامه‌بر روزنامه بود برای چاپ به روزنامه می‌فرستاد، که اینجانب به شهادت دکتر امیر قلی و اسمعیل زاده، مقالاتی را که شخصی به نام شفا زند، عضو هیأت مدیره شرکت بیمه ایران علیه سیاست‌های خارجی و داخلی مرحوم دکتر می‌نوشت و دکتر بقائی روی آنها دستور چاپ داده بود و سرمقاله تند و تیزی که خود بقائی نوشته بود، چاپ نکردم و به جای آن سرمقاله‌ای زیر عنوان: « پیوند زحمتکشان ایران با دولت ملی خود از هم نخواهد گسیخت - در مرحله کنونی مبارزه مناسب‌ترین باشخصیت‌ترین سیاستمدار ایرانی، دکتر مصدق است و تنها

جناب دکتر! چرا و به چه علت نباید اسمی از بدیعی که حتی شب‌ها در جابخانه موسوی و بعداً در جابخانه دهقان روی تخته‌هایی که برای جاسازی صفحه بندی‌ها میخ کوبی شده بود، می‌خوابید برده شود، آیا اگر چنین می‌کردید و اسم بی‌شهرت و نامعروفی را می‌بردید از اهمیت کار شما کاسته می‌شد؟

آقای دکتر حجازی اگر به نامه سرگشاده حقیر زیر عنوان! « نامه سرگشاده مسؤول سابق روزنامه شاهد به آقای دکتر بقائی » چاپ شده در شماره دوم روزنامه نیروی سوم مراجعه می‌فرمودند. ملاحظه می‌کردند که چه کسی تمام وقت خود را در خطرناک‌ترین روزها صرف چاپ و نشر روزنامه شاهد می‌کرده است و حداقل همان‌طور که از خدمات ویژه آقای خدمتگزار (که عضویت او بعد از کودتا در دستگاه‌های امنیتی مورد بحث است) قدردانی فرموده‌اند. نامی هم بدون قدردانی از دیگران ذکر می‌فرمودند. اما در مورد این که عیسی سبهدی خود شخصاً و خودسرانه به دیدار قوام‌السلطنه رفته یا به دستور بقائی قول‌ها مختلف است از جمله حسین آبادیان در زندگی‌نامه سیاسی دکتر مظفر بقائی نشر مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی (۱۳۷۴) صفحات ۱۴۲ الی ۱۴۶ چنین می‌نویسد: « اسناد بجا مانده از دکتر بقائی حکایت از آن دارد که سبهدی در نامه مورخ ۱۳۳۱/۴/۲۵ به دکتر بقائی پیشنهاد کرده بود که رهبری حزب زحمتکشان باید با دکتر مصدق « اتمام حجت بکند » دکتر مصدق باید « از جهت حق شناسی نسبت به ما وسایل کافی در اختیار ما بگذارند، در دستگاه‌های قوه مجریه ما را تقویت کند ... باید به‌طور کلی و اصولی به دکتر مصدق اخطار کنیم که اگر به نظریات و مرام ما احترام نگذارند و خواست‌های مطلوب حزب ما را ... به موقع اجرا نگذارند ناچار خواهیم بود به‌طور علنی و رسمی ... اعلام کنیم که به هیچ وجه من‌الوجه مسؤول خرابکاری‌ها و نقایض زمامداری مصدق نیستیم ».

چنان‌چه ملاحظه می‌فرمائید آقای حسین آبادیان، می‌خواهند با استناد به آنچه از بقائی به جا مانده چنین القاء فرمایند که این سبهدی بوده است که به بقائی دستور می‌داده و از او می‌خواسته که از مصدق چنین و چنان بخواد و اگر خواسته ما را عمل نکرد، ما باید چنین و چنان کنیم. و الله اعلم به حقایق الامور!؟

دست توانای او و اعتماد بی‌دریغ ملت به او مشکل نفت را حل خواهد کرد». این مقاله در شماره ۷۶۵ مورخ ۱۳۳۱/۷/۶ روزنامه شاهد درج گردیده است.

و اما سپهبدی که من می‌شناختم

عیسی سپهبدی هم، هم‌حزبی من بود و هم استاد زبان فرانسه من در دانشکده حقوق دانشگاه تهران، تا آنجا که من او را شناختم مردی بود بسیار ترسو و عادت داشت همیشه خود را در سایه فرد قدرتمندی قرار دهد و شاید علت سرسپردگی وی به دکتر بقائی نیز همین صفت وی بود، در عین حال فردی بود جاه طلب که حاضر بود برای رسیدن به نام و جاه به هر وسیله‌ای متشبث شود و شاید همین خصیصه بود که او را در کوران مبارزات سرسختانه ملت علیه قوام‌السلطنه به دست‌بوسی قوام فرستاد. بعید نیست که دکتر سپهبدی بدون صلاح‌دید با بقائی به دیدار قوام رفته باشد. زیرا من آنچه را به ظاهر دیده‌ام و از نوشتجات بقائی در زمان حکومت سه‌روزه قوام و چه بعد از سقوط وی برداشت دارم. به نظرم می‌رسد که کینه بقائی شاید به تبعیت از کینه‌ای که شاه به قوام داشت، بسیار تند و شدید بود، چنان‌چه با لحن بسیار سخیفی پس از روی کار آمدن قوام در سر مقاله شاهد با امضای صریح نوشت: «... آمده... آمده... حاکم دهن‌دوز آمده»

و اگر واقعاً با به ظاهر خصومتی چنین شدید، که بی‌شک برای اظهار اخلاص و بندگی به شاه بود. در عین حال دوست و یار مسجد و میخانه خود را نیز نزد این دشمن ظاهری فرستاده است تا هر دو طرف را برای روز مبادا داشته باشد. این نیز از نشانه‌های اخلاق ددمنشانه وی است که در جای خود شرح داده خواهد شد. مسئله قابل ذکر در مورد سپهبدی این است که، بقائی بعد از ماجرای فاش شدن ملاقات او با قوام و پس از ماجرای قهر از حزب و هجوم اجامر و اوباش به باشگاه و تشریف‌فرمائی مجدد به حزب و انتشار روزنامه شاهد اقدام به اعلام اسامی ۱۲ نفر که در رأس همه خلیل ملکی و در ردیف چهارم حقیر بود، که از طرف وی اخراج شده بودند، ۵ نفر را نیز از حزب «نظر به خدماتی که سابقاً در راه مبارز انجام داده بودند...» مستعفی شناخت که در ردیف اول این آقایان دکتر

عیسی سپهبدی بود. ضمناً بقائی در جلسه‌ای گفت: « این موضوع یعنی رفتن به خانه قوام مسلم شده است»^۱

سپهبدی هر چند از نظر تسلط به زبان فرانسه قوی بود، در ادبیات و زبان فارسی دچار ضعف بود و چنان که قبلاً گفته شد، حتی چند خط هم به عنوان نویسنده از آن مرد به زبان فارسی در دست نیست. تا اینجا در مورد دکتر سپهبدی یار غار بقائی صحبت شد. مناسب است که در مورد آقایان علی زهری صاحب امتیاز و مدیر مسؤول روزنامه شاهد از نظر شخصیتی و همچنین یعقوب اوریان دوست دیگر بقائی و عباس دیوشلی، عباس مزدا و سر آخر در مورد شخصیت بقائی بحث و اظهار نظر شود. بدیهی است بعد از شرح احوال این دوستان و یاران بقائی راجع به استاد خلیل ملکی، شخصیت و نقش او، دکتر محمد علی خنجی، زنده‌یاد جلال آل‌احمد و دیگر همراهان ملکی، یعنی دیگر انشعابیون نیز سخن خواهیم گفت.

اما چنان که آقای حسین آبادیان در کتاب زندگینامه سیاسی دکتر مظفر بقائی، منتشر شده از سوی مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی می‌نویسد این سپهبدی بوده است که به بقائی مسایل را دیکته می‌کرده است. به فرموده مولانا جلال‌الدین رومی:

زین معما من که سر نارم بدر دست، دست یاسی و پا، پای خر
وی در گزیده اسناد^۲ صفحه ۳۴۳ می‌نویسد که متن استیضاح دولت ساعد وسیله بقائی به خط عیسی سپهبدی، نوشته شد و عکس پیش‌نویس نطق آخرین جلسه و خاتمه استیضاح را در صفحات ۳۴۳ الی ۳۴۹، که مدعی است خط سپهبدی است درج نموده است. همین‌طور گزارش ملاقات سپهبدی با رزم‌آرا در صفحات ۳۵۰ الی ۳۵۵ با کلیشه خط سپهبدی خطاب به بقائی چاپ شده است بقائی به وی تأکید کرده است که در ملاقات با تیمسار دو مطلب را اظهار کن،

۱ - مراجعه فرمائید به نامه سرگشاده مسؤول سابق روزنامه شاهد به آقای دکتر بقائی از طرف علی اکبر

بدیعی مندرج در روزنامه نیروی سوم شماره ۲

۲ - توجه شود به شرحی که مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی بعد از فهرست مطالب در مورد اسناد

دکتر بقائی نگاشته است

یکی این که تیمسار با وصف این که ملاقات (بقائی و رزم‌آرا) سری بوده تیمسار آن را افشا کرده است (معلوم می‌شود آقای دکتر بقائی به صورت ظاهر با رزم‌آرا مخالف بوده اما در باطن با وی ملاقات سری و محرمانه داشته است). دوم این که بقائی با نخست‌وزیر شدن رزم‌آرا مخالف است نه با شخص وی. در این گزارش رزم‌آرا به بقائی پیغام می‌دهد که انگلیسی‌ها و آمریکایی‌ها ... برنامه مرا پسندیده‌اند.^۱

مهم‌تر این که در همین کتاب نامه‌ای از سپهبدی خطاب به بقائی با کلیشه دستخط وی چاپ شده که در آن از بقائی خواسته شده است:

- ۱- با دکتر مصدق اتمام حجت کند،
- ۲- دکتر مصدق را ملزم کند که نظرات حزب زحمتکشان را که در بندهای «الف» تا «د» نامه گنجانده شده بپذیرد،
- ۳- وسایل کافی در اختیار حزب ما (یعنی سپهبدی) بقائی بگذارد،
- ۴- ما حق داریم نظارت کامل و قاطع روی کارهای او داشته باشیم،
- ۵- اگر دکتر مصدق این کارها را نکند ما علناً در روزنامه و ... اعلام کنیم ... که مسؤول خرابکاری‌های او نیستیم.^۲

سپهبدی در ادامه این نامه‌نگاری‌ها به بقائی در نامه‌ای که پنج سطر اول آن به فرانسه است چگونگی مبارزه با نهضت ملی را تعلیم می‌دهد و اظهار نظر می‌کند که: «امروز بعد از ۳ روز کاملاً مکشوف گردید که شم باطنی مانند وحی و الهام که در شأن و درخور پاکان و رهروان صراط حقیقت هستند به هیچ وجه اشتباه نکرده بود... شروع به مبارزه کردی».^۳

این نامه سپهبدی که در واقع حاوی رهنمود سیاسی اوست (به بقائی) و تحلیل سیاسی او از سیاست آمریکا و چگونگی رفتار بقائی در آن شرایط است با سپهبدی و شخصیت و فهم سیاسی او جور در نمی‌آید و گمان می‌رود اصولاً این راهنمایی‌ها را اساتید اعظم دیگری، اعم از داخلی‌ان وابسته یا مأمورین دول

۱ - مراجعه فرمائید به همان منبع صفحه ۲۵۴

۲ - همان منبع صفحات ۳۸۷-۳۹۰

۳ - رجوع فرمائید به صفحه ۳۹۱ زندگی‌نامه سیاسی دکتر مظفر بقائی

استعماری خارج به وی تعلیم داده باشند و او حامل پیام آنها به بقائی بوده است. والله اعلم بالحقایق الامور.

در مورد نقش دکتر عیسی سپهبدی و اظهارات و رهنمودهای وی به بقائی باید متذکر شد که بقائی در سال ۱۳۲۸ به جرم نوشتن مقاله‌ای علیه سرهنگ برخوردار، رئیس سررشته‌داری ارتش، که او را به رشوه‌خواری متهم کرده بود، توقیف شد، مرحوم دکتر مصدق نیز در همین ایام به احمدآباد ده ملکی خود تبعید شده بود. ایشان در همان‌جا از توقیف بقائی مطلع شدند و در پایان پاسخ نامه آقایان اعضای جبهه ملی چنین مرقوم فرمودند: «در خاتمه از آقایان دکتر شایگان، ابوالفضل لسانی، دکتر شاهکار و دکتر محمد علی هوشیار که وکالت آقای دکتر بقائی را پذیرفته‌اند صمیمانه تشکر می‌کنم».

اما در مقابل دکتر سپهبدی در اوایل بهمن ماه سال ۱۳۲۸ طی نامه‌ای به بقائی پیشنهاد می‌کند که از بین چهار نفر آقایان: دکتر عبدالحسین علی آبادی، دکتر عالمی، تیمسار سرلشگر ارفع و سرکار هم‌ردیف سروان اسدالله سپهبدی یک نفر را به عنوان وکیل خود انتخاب کند. در استدلال مبنی بر معرفی ارفع و پدرش هم‌ردیف سروان بازنشسته اسدا... سپهبدی چنین می‌نویسد:

«البته موضوع ارفع را باید در ذهن خود حل‌اجی کرد ولی این موضوع یعنی معرفی او و پدرم (سروان سپهبدی) چندین وضعیت دارد. اولاً چون وضعیت قشون (ارتش) متزلزل است، حضور ارفع در محکمه بزرگترین دندانی است که می‌توان به او (رزم‌آرا) نشان داد و گفتار و دفاع او درباره وقایع سوم شهریور و بارزانی و روی هم رفته در باب ارتش بزرگ‌ترین حجت و سند خواهد بود. حال می‌رویم سر خود ارفع: اگر قبول کرد که فیها و اگر قبول نکرد روش تو با او روشن خواهد شد».

اما او در مورد پدرش پیش‌کسوت بودن و این که دادرسان ارتش از او شناخت دارند را دلیل می‌آورد. ملاحظه می‌فرمائید که چه فرقی است میان دید بقائی سپهبدی و مرحوم دکتر مصدق در مورد اشخاص با توجه به نحوه وابستگی آنها.

این پیشنهاد سپهبدی به بقائی پرده از رابطه نزدیک بقائی با سرلشگر حسن ارفع رئیس حزب آریا و گردانندگان اصلی این حزب مانند حبیب... دیهیمی (گرداننده شاخه نظامی) رئیس رکن ۲ ستاد ارتش و سرلشکر حسن اخوی و ارتشبد آریانا برمی دارد. اینان در واقع عده‌ای بودند که در ظاهر برای مبارزه با کمونیسم و در باطن جهت تقویت سلسله پهلوی گرد هم آمده بودند. لازم است برای اطلاع بیشتر از شخصیت ارفع و یارانش مراجعه شود به کتاب ظهور و سقوط سلطنت پهلوی، نشر اطلاعات، تألیف ارتشبد حسن فردوست.

آقای حسین آبادیان در مورد سپهبدی و نامه‌های متبادله بین وی و بقائی که جزو اسناد شخص بقائی به دست آمده چنین نتیجه‌گیری می‌نماید که ۱: «در مجموعه مکاتبات سپهبدی و بقائی... که رابطه‌ای کاملاً متمایز و شگفت را به نمایش می‌گذارد. در این نامه‌ها... سپهبدی نه دوست بقائی بلکه راهنما و مرشد اوست... در این نامه‌ها سپهبدی از مقام یک استاد روحانی عالی‌مقام با بقائی سخن می‌گوید...» آن طور که حقیر و دیگر افرادی که با سپهبدی آشنایی دارند و او را می‌شناسند. عیسی خان نه جنبه روحانیت داشته، نه کسی بوده است که از ملکوت اعلا به وی الهام شود. پس باید الهام‌دهنده کسی باشد از ما بهتران که نیت خود را به وسیله سپهبدی به بقائی القاء می‌کند.

آقای حسین آبادیان در صفحه ۷۱ کتاب زندگی‌نامه سیاسی دکتر بقائی می‌نویسد: «از کسانی که با بقائی در ارتباط مداوم بود، دکتر عیسی سپهبدی است... که چنان که خواهیم دید، بیشترین نقش را در زندگی بقائی داشت» و در تأیید این حرف خویش نامه‌ای از سپهبدی خطاب به بقائی در صفحه ۸۹ کتاب خود درج می‌کند که سپهبدی بقائی را به تشدید مبارزه تشویق می‌کند.^۲

۱ - مراجعه فرمائید به نامه مورخ ۱۳۳۱/۲/۲۲ سپهبدی به بقائی در صفحه ۱۵ کتاب زندگی‌نامه دکتر

علی زهری: یار دیگر بقائی

علی زهری در سال ۱۲۹۳ هـ ش در رشت به دنیا آمد، پدر وی رضا نام داشت وی تحصیلات خود را در بلژیک به اتمام رساند و به ایران آمد و در سفارت فرانسه مشغول به کار شد. مدتی مسؤول انتشارات انجمن فرهنگی ایران و فرانسه بود. او همسرش را طلاق داده بود و تا پایان عمر مجرد زیست، وی دچار انحراف شدید جنسی بود به مواد مخدر و مشروبات الکلی معتاد بود، به طوری که کمتر دیده می شد که وی حالت عادی داشته باشد. زهری با بقائی بسیار صمیمی بود و این صمیمیت تا پایان عمر وی یعنی چهارم خرداد سال ۱۳۳۹ به قوت خود باقی بود.

در اواخر دوره ۱۵ مجلس شورای ملی که بقائی تصمیم گرفت امتیاز روزنامه‌ای بگیرد و افکار خود را در آن منعکس کند، موفق به این کار نشد، زهری که از این ناکامی دوستش مطلع شده بود، نامه‌ای به بقائی نوشت و شاهد را در اختیار وی گذارد و در پایان نامه نوشت: «بسم الله آنچه را می‌خواستی در روزنامه خودت بنویسی اینجا بنویس، صدایت را به گوش مردم برسان»^۱.

مؤلف کتاب زندگینامه سیاسی دکتر مظفر بقائی می‌نویسد: «این سرآغاز تولد شاهد به عنوان ارگان بقائی و جریان سیاسی منسوب به اوست. تا این زمان ... به کمک سفارت فرانسه و حسن پاکروان (سرلشگر پاکروان) رئیس سازمان اطلاعات و امنیت کشور و مادر فرانسوی‌اش امینه پاکروان ... منتشر می‌شد».

مطالب فوق که جملات آن جهت اختصار به هم ریخته شده، ولی مقصود نویسنده را می‌رساند از صفحه ۸۹ کتاب فوق نقل گردیده است. آقای حسین آبادیان در این قسمت اضافه می‌نماید: «... پاکروان نیز تا پایان عمر از دوستان صمیمی بقائی و زهری بوده و زمانی که زهری درگذشت اعلان مرگ او در جراید به امضای مشترک دو نفر منتشر شد: دکتر مظفر بقائی و سرلشگر حسن پاکروان».

همچنین مؤلف کتاب فوق اظهار می‌دارد که او (بقائی): «... در انتشار شاهد از حمایت سردار فاخر حکمت، مورخ‌الدوله سپهر - حسن پاکروان و امینه پاکروان برخوردار بود». به هر حال علی زهری پس از تشکیل حزب زحمتکشان ملت ایران و با توجه به این که روزنامه‌ای که وی صاحب امتیازش بود از شماره ۳۸۴ به بعد یعنی از تاریخ ۱۳۳۰/۲/۶ رسماً به صورت ارگان حزب زحمتکشان ملت ایران منتشر شد به هنگام انتخابات دوره هفدهم مجلس شورای ملی از طرف حزب زحمتکشان و جبهه ملی به عنوان کاندیدای تهران معرفی و به نمایندگی مجلس انتخاب شد و چنانچه قبلاً نیز اشاره شد، پس از به شهادت رسیدن افشارطوس به وسیله بقائی، خطیبی و سایرین که شرح آن به تفصیل خواهد آمد.

زهری دولت دکتر مصدق را به اتهام شکنجه متهمین به قتل افشارطوس استیضاح کرد و یکی از علل اصلی توسل مرحوم دکتر مصدق به فراندوم استیضاح همین آقای زهری بود. در صورتی که چنان که همایون کاتوزیان در کتاب مصدق و نبرد قدرت صفحه ۳۳۶ می‌نویسد: «سه نفر از افسران، منزله، بایندر و مرتضی زاهدی در اعترافاتی که پای آن را امضاء کردند، تصریح کردند که بقائی در ربودن و کشتن افشارطوس دست داشته است. آنان کوچکترین سخنی در مورد بدرفتاری در زندان نگفتند و شکایتی نداشتند.»

مورخ گرانمایه آقای محمد علی موحد در کتاب خواب آشفته نفت - دکتر مصدق و نهضت ملی ایران در صفحات ۷۳۳ الی ۷۳۶ زیر عنوان «اتهام شکنجه» می‌نویسد: «دکتر مصدق در دادگاه تجدیدنظر خود تلویحاً وقوع سوء جریاناتی در مرحله بازجوئی از این متهمان را قبول داشت». همین نویسنده چند سطر بالاتر می‌نویسد: «کشف ماجرای قتل افشارطوس بر عهده اداره تجسس رکن دوم ستاد ارتش بود که رئیس آن سرهنگ حسینقلی سررشته ... سال‌ها بعد خاطرات خود ... نوشته ... قبول ندارد که متهمین به قتل افشارطوس را شکنجه کرده‌اند» به هر حال آقای زهری به تحریک بقائی با این عنوان ساختگی دولت ملی مصدق را استیضاح کرد.

شرح مبسوط این اتهام، یعنی شکنجه شدن متهمین به قتل شهید افشارطوس در آینده به تفصیل گفته خواهد شد. امید است با توجه به خاطرات و نوشته‌های دیگر دست اندرکاران حقایق این امر نیز تا حد امکان روشن شود.

حسین خطیبی، یار پرده نشین بقائی

حسین خطیبی نایب رئیس مجلس شورای ملی و رئیس سازمان شیروخورشید سرخ بود و از جمله افرادی به حساب می‌آمد که در ارتباط تنگاتنگ با دربار و شخص محمدرضا شاه قرار داشت. هیچ‌کس و هیچ‌کدام از افراد حزب زحمتکشان ملت ایران هیچ‌گاه او را در حزب ندیده بودند. و گمان نمی‌کنم کسی از اعضای حزب از ارتباط و دوستی او با دکتر بقائی، تا بعد از توطئه به شهادت رساندن تیمسار افشارطوس مطلع بوده باشد. چرا که صف عقیدتی، سیاسی وی هیچ سنخیتی با روش سیاسی حزب نداشت. ولی در هر حال اکنون که گذشت زمان پرده استتار از روی بسیاری جریانات ناپیدا برداشته و روشنایی زمان اعماق تاریکخانه‌های توطئه‌گری را روشن کرده و در مرأ و منظر مردم قرار داده، ارتباط بقائی - خطیبی و همدستی و همراهی و همگامی آنها در جهت توطئه علیه نهضت ملی ایران و حکومت ملی دکتر مصدق به خوبی آشکار گردیده است.

آنچه لازم است قبل از پرداختن به نقش این شخصیت حيله‌گر در به شکست کشاندن نهضت ملی و سرنگونی حکومت ملی مردمی مرحوم دکتر مصدق گفته شود این است که این فرد مزور بوقلمون صفت، پس از پیروزی انقلاب اسلامی، با توجه به این که حوادث و جریانات زمان نهضت ملی، برای نسل انقلاب و بعد از انقلاب فراموش شده هستند. حتی در محافلی که از طرفداران جبهه ملی و دکتر مصدق تشکیل می‌شد. خود را جزء طرفداران پر و پا قرص نهضت و مصدق جا می‌زد، جای بسی تأسف است که این دودوزه‌باز خیانت‌پیشه تا حد زیادی هم در این کار توفیق یافته بود، تا جایی که روزنامه وزین و اصلاح طلب نوروژ به صاحب امتیازی جناب میردامادی در موقع مرگ وی سوگنامه‌ای برای او

نوشت و آگهی مجلس ختم وی را نیز با آب و تاب فراوان چاپ کرد و شرح مبسوطی از خدمات او در جمعیت شیروخورشید در روزنامه درج کرد.

متأسفانه بعد از پیروزی انقلاب و به خصوص پس از روی کار آمدن استاد خاتمی و انتشار روزنامه‌ها، به صورت آزاد، بسیاری از اشخاصی که قلماً و قدماً در خدمت رژیم محمدرضا شاهی قرار داشتند و مناصب عالی‌ه در آن رژیم داشتند و شغلشان ارتباط نزدیک با سازمان امنیت داشت نیز مدعی مبارزه در راه ملی شدن نفت و ارادت به مرحوم دکتر مصدق شدند. که از آن جمله است ناصر خدایار. مدیر کل کاخ‌های جوانان تهران که رابطه این کاخ‌ها با سازمان امنیت و علت تأسیس این کاخ‌ها از نظر رژیم پهلوی گمان نمی‌رود نیاز به توضیح داشته باشد.

بعد از این مقدمه می‌پردازیم به نقش حسین خطیبی بنابر روایت کتب مختلفی که در مورد حوادث آن روزگار نوشته شده است. بدیهی است در این بحث نوع ارتباط بقائی - خطیبی و تأثیر این دو نفر در شکست نهضت ملی و توفیق کودتای ننگین ۲۸ مرداد نیز بحث خواهد شد. چنان که گفته آمد خطیبی به صورت ظاهر ارتباط حزبی با بقائی نداشت و علی‌الظاهر این دو نفر از لحاظ سیاسی در دو صف بودند. بقائی در صف ملیون و تا چندی قبل از کودتا جزو طرفداران سینه‌چاک نهضت و شخص دکتر مصدق و خطیبی در صف منسوبین به دربار و وابسته به دربار و هیأت حاکمه. ولی چنان‌چه بعداً نمود می‌یابد. این دو از دیرباز در زدوبندهای سیاسی و دسته‌بندی‌ها و توطئه‌چینی با هم همدست بوده‌اند و بسیاری از سناریوها را با همفکری یکدیگر طراحی و اجرا می‌کرده‌اند.

آقای حسین آبادیان در کتاب زندگینامه سیاسی دکتر مظفر بقائی راجع به حسین خطیبی مدارکی را از میان اسناد بقائی به دست آورده است که از آن جمله است نامه مورخ ۳۲/۹/۲ که در آن متذکر می‌شود: «... من آنها را (دانشجویان) به ادامه اعتصاب و اعتراض شدیدتر نسبت به عملیات دولت فعلی تشویق کردم، که حتی یک روز سی‌ام تیر دیگری از نظر رهبری عوام الناس ترتیب دهند...

موضوع دیگر پشتیبانی شدید ملبورن و دسته منتسب به او در سفارت آمریکا هستند که از اقدامات شما می‌کنند...»^۱

مطلب دیگری که خطیبی در این نامه ذکر می‌کند این است که اردشیر خان نزد شاه می‌رود و از او می‌خواهد که: «مضایق و اقدامات شدید علیه حزب (حزب زحمتکشان) ما (منظور خودش و دارودسته بقائی است)... که شاه چنین تقاضائی نپذیرفته ... و آنها را (زاهدی) تشویق کرده که شما را راضی کنند ... شاید بشود استنباط کرد که (شاه) باطناً دل خوشی از شخص زاهدی ... نداشته باشد». در اواخر نامه گزارش می‌کند که: «عموم دانشجویان کاملاً از اوضاع و مخصوصاً حادثه اخیر ناراضی هستند و صرف آیت‌الله کاشانی با نخست‌وزیر [کذا] نیز سوء اثر داشته است... و عده‌ای نیز تصمیم گرفتند به وسیله تلفن به آیت‌الله کاشانی... اعتراض کنند» همچنین مؤلف فوق‌الذکر در صفحه ۴۰۲ منبع مذکور نامه دیگری از خطیبی خطاب به بقائی درج می‌نماید که در آن قید می‌کند:

۱- زاهدی به زودی می‌رود،

۲- لقمان نفیسی اعتبارنامه‌اش تصویب نمی‌شود و متذکر می‌شود که: «در یکی از نامه‌های اخیر قدری دوا (منظور مواد مخدر است) جوف پاکت بود...» خطیبی در مورد نقش خودش می‌نویسد: «جریانات اخیر مجلسین و نطق‌های شدید قبل از دستور... تمام مخالفت‌ها را به حساب من گذاشته‌اند... این آقایان اظهار می‌دارند تمام دستگاه‌های اطلاعاتی علیه ما به کار افتاده است».

خطیبی بالاخره با توجه به اطلاعاتی که به دست آورده است می‌نویسد: «یک نظر دیگری که با توجه به سیاست‌های بین‌المللی پیدا کردم ... موضوع کاندیداهای نخست‌وزیری است که مانند خار در چشم حکومت زاهدی رفته است و مطلب را نیز اخیراً راجع به دکتر سجادی تا حدی جدی گرفته‌ایم... و

۱ - برای اطلاع بیشتر از مفاد این نامه به صفحه ۳۹۸ الی ۴۰۰ کتاب فوق مراجعه فرمائید این نامه دربارهٔ اختلاف با زاهدی، سفر نیکسون به ایران و اعتصابات دانشگاه تهران است.

دیگر این که فی الواقع یکی را هم که تا اندازه‌ای ... به افکار و عقاید ... ما نزدیک تر است باید علم کرد که عنداللزوم برای جریانات بعدی مورد استفاده قرار گیرد... او را مستعد دیدم که بهتر از دیگران روی ما حساب کند و آوانس‌هایی نیز بدهد...» با دقت در این نامه‌ها به خوبی نقش خطیبی و بقائی در تعیین دولت‌ها البته با نظر به قول خود خطیبی «سیاست‌های بین‌المللی» و موافقت شاه مشخص می‌شود.

خطیبی و نقش او در قتل افشارطوس

آقای مسعود حجازی در کتاب رویدادها و داوری زیر عنوان توطئه قتل سرتیپ افشارطوس در صفحات ۶۴-۶۸ بعد از مقدمه‌ای می‌نویسد: «... بعد از چند روز که قتل تیمسار افشارطوس رویداد و مرتکبین دستگیر شدند و اعترافات آنان انتشار یافت ... معلوم شد این چهار افسر بازنشسته (مزینی، منزه، بایندر و زاهدی) از عوامل اصلی اجرای توطئه بوده‌اند و سرگرد بلوچ قرائی ... شخصاً در غارتلو دستور قتل افشارطوس را به موقع اجرا می‌گذارد...» وی اضافه می‌کند: «شرح اعترافات... نشان می‌داد که تیمسار افشارطوس قرار بود همان روز شنبه ۲۹ فروردین به منزل خطیبی برود ولی ... تلفنی به خطیبی اطلاع می‌دهد و جلسه ملاقات به روز دوشنبه ۳۱/۱/۳۲ ساعت ۹ بعد از ظهر موکول می‌گردد...»

آقای حجازی از قول سرهنگ نادری رئیس اداره اطلاعات فرماندار نظامی که قرار بوده است به همین سمت در شهربانی منصوب شود می‌نویسد: «... ما تاکنون توانسته‌ایم سرنخ عمده‌ای در این قضیه پیدا کنیم. راننده رئیس شهربانی ایشان را در خیابان خانقاه در تقاطع خیابان خیام پیاده کرده ... با تحقیقاتی که به عمل آمده است، شاگرد مغازه خواربارفروشی ... اظهار داشت که دیشب ساعت ۹ افسر بلند قدی... نشانه خانه کسی را گرفت که نام او را فراموش کرده‌ام فقط می‌دانم اسم کوچک او حسین بود. من بلافاصله اظهار داشتم خانه مقابل خواربارفروشی منزل حسین خطیبی است...»

نویسنده که خواهرزاده تیمسار افشارطوس است چنین ادامه می‌دهد:

«عصر همان روز برای اطلاع از وضع مادر بزرگ خود که مادر تیمسار افشارطوس

بوده به منزل او در خیابان بوذرجمهری غربی ... رفتم به محض آنکه وارد اطاق شدم با گریه فریاد کشید که پسر مرا حسین خطیبی کشته است... او گفت حدود ۱۰ روز قبل ... شخصی به این منزل مراجعه کرد و سراغ تیمسار افشارطوس را گرفت ... من حسین خطیبی هستم و قرار ملاقات با تیمسار دارم...»

«از اعترافاتی که بعداً توسط متهمین به دست آمد معلوم شد در همان روز حسین خطیبی چهار نفر افسر بازنشسته را در منزل سرتیپ دکتر منزله... جمع‌آوری کرده تا به آنها نشان دهد با سرتیپ افشارطوس ارتباط و ملاقات محرمانه دارد و بدین ترتیب آنها را آماده مشارکت در توطئه ربودن رئیس شهربانی بنماید.» و اما آقای محمد علی موحد راجع به نقش حسین خطیبی در ماجرای ربودن و قتل افشارطوس زیر عنوان دزدها عسس را دزدیدند، پس از شرح مختصر چگونگی رفتن افشارطوس به خانه خطیبی و ماجرای کشتن وی می‌نویسد: «مأموران تحقیق نخست به سراغ دکان بقالی که در همان خیابان خانقاه بود رفته بودند. شاگرد بقال گفته بود که دیشب افسری از آن دکان سراغ خانه کسی را به نام حسین... گرفته است. شاگرد بقال نام خانوادگی حسین را فراموش کرده بود.^۱

«از طرف دیگر راننده ... گفته بود حضرت اجل وقتی از اتومبیل پیاده می‌شدند... من تلفن خواهم کرد که به سراغ من بیائی. از تلفیق این دو علامت معلوم شد که افشارطوس به خانه کسی حسین نام رفته و آن خانه تلفن داشته است» با مراجعه به تلفن‌های خیابان خانقاه روشن گشت که در آن خیابان فقط یک نفر به نام حسین تلفن دارد و آن حسین خطیبی است...»

«مأمورین به سراغ خانه خطیبی می‌روند... اما بوی شدید عطر در فضای خانه و بوی اتر با کلروفورم... سوءظن مأمورین تحقیق را برمی‌انگیزد.... سرانجام نوکر خطیبی می‌گوید: «افشارطوس آن شب به خانه ما آمد و

من چایی برایش بردم. سرتیپ مزینی و سرتیپ منزه هم آمدند و پس از ساعتی افشارطوس را که بی‌هوش بود از سالن خارج کردند و در پتوئی پیچیدند و از خانه بیرون رفتند.»

آقای موحد در همین منبع می‌نویسد: «این اطلاعات سبب می‌شود که سرتیپ مزینی و سرتیپ منزه ... راننده سرتیپ مزینی هم بازداشت می‌شود و ... اقرار می‌کند که سرتیپ را با اتومبیلی به لشکرک برده است... (او می‌گوید) وقتی که ... به ده تلو رسیدیم به دستور عبدالله امیر علائی چند رأس اسب در محل حاضر کردند... و به نقطه‌ای که قبلاً انتخاب شده بود حمل کردند ... و ... در ارتفاعات ده عبدالله امیر علائی در یک غاری دو روز ... او را زنده نگه داشتند...» نویسنده می‌نویسد: «افشارطوس رأس ساعت ۴ بعدازظهر چهارشنبه در همان غار خفه کردند...» وی ادامه می‌دهد که: «... ادامه تحقیقات پای چند تن دیگر از افسران بازنشسته و نیز بقائی را در میان کشید» در صفحه ۷۳۶ این بحث چنین ادامه می‌یابد: «... تصمیم نهایی راجع به کشتن افشارطوس در منزل دکتر بقائی... گرفته شده بود. بقائی گفته بود که چون نگاهداری افشارطوس مشکل است بهترین راه از بین بردن اوست.»

سرهنگ حسینقلی سررشته که در آن زمان در رکن دوم ستاد ارتش بود در کتاب «خاطرات من» در صفحات ۴۰ الی ۴۵ نخست چگونگی اقرار گرفتن از حسن ثابت‌قدم، راننده افشارطوس را شرح می‌دهد که او پس از مقاومت در جواب دادن بالاخره سررشته را به خیابان خانقاه که افشارطوس را برده می‌برد و بعد در صفحه ۴۵ می‌نویسد: «در دو متری بقال پسر پچه ده دوازده ساله‌ای ایستاده بود ... به محض این که خواستم از دکان بیرون بیایم... دنبال ما دوید و ... گفت آقا من دیدم ... خب پسر، بگو کجا رفت؟ گفت: آن آقا از پدرم پرسید منزل حسین کجا است... ده متر دورتر نشده بودم که پلاک نسبتاً بزرگی به نام حسین خطیبی را دیدم... یک مرتبه سرهنگ امینی گفت: بو از اینجا است. من هم آن نقطه را بو کردم، بوی کلروفرم بود... کمی بعد پلیس محافظ پشت در جوانی را

که می‌گفت مستخدم حسین خطیبی است و شعبان نام دارد نزد ما آورد...^۱ سرهنگ سررشته چگونگی دستگیری و اقرار گرفتن از قاتلین افشارطوس را مشروحاً بیان می‌دارد و می‌نویسد اولاً تصمیمات نهایی به وسیله بقائی گرفته می‌شده است و می‌گوید راننده سرتیپ مزینی به نام نصرت جهانقاه افشارطوس را به ده «عسگرده» متعلق به عبدالله امیر علائی برده است. سررشته می‌نویسد با راهنمایی نصرت جهانقاه به عسگرده رفتیم و کدخدای ده که اسب‌ها را آورده بود و افشارطوس را به غار تلو برده بود دستگیر کردیم: «از کدخدا پرسیدم: تیمسار افشارطوس کجاست؟ پاسخ داد: «همین جا دفن کرده‌ایم». سررشته قبلاً می‌نویسد: «حدود یک ساعت و نیم طول کشید تا نزدیکی غار تلو رسیدیم... سرهنگ دوم نادری را احضار کردم سربازان گفتند: وقتی باران تند شد ایشان برگشتند و رفتند.»^۲

رابط بقائی با صهیونیزم جهانی

دیگر از یاران بقائی شخصی یهودی به نام یعقوب اوریان بود که بسیار با بقائی صمیمی و نزدیک بود. روزنامه شاهد در شماره ۵۹۹ مورخ ۱۳۳۰/۱۱/۲۱ عکس او را در صفحه اول چاپ و وی را به عنوان آمارگر معرفی نمود. او رابطه‌ای مرموز و پنهانی با بقائی داشت و همواره مورد مشورت بقائی قرار می‌گرفت. برای پی بردن به نقش اوریان در آن برهه خاص زمان کافی است به چگونگی عملکرد وی به طوری که آقای عبدالله شهبازیان در صفحه ۱۲ مقدمه کتاب زندگی‌نامه سیاسی دکتر مظفر بقائی نقل می‌کند مراجعه شود که در آن چنین آمده است: «به زعم برخی کارشناسان، عملکردهای بقائی بیش از هر چیز منطبق با تکاپوی سازمان‌های مخفی صهیونیستی است که درست در همین دوران تحرکی سخت را در ایران پی می‌گرفتند...» به نظر می‌رسد که وجود چهره مرموز یعقوب اوریان

۱ - برای شرح ماجرا، چگونگی اقرار مستخدم خطیبی و دستگیری خطیبی و اقرار گرفتن از او به صفحات ۵۰ الی ۸۲ کتاب خاطرات من مراجعه فرمائید.

۲ - در زیرنویس صفحه ۶۹ زیر شماره یک می‌نویسد: ... معلوم شد برگشتند... تا گزارش دهد که کاشف قضایا است.

در کنار بقائی و دیگر یارانش مانند سپهبدی - زهری و حسین خطیبی و رابطه غیرقابل انکاری که این شخص با دولت تازه تأسیس اسرائیل داشت کاملاً مثبت این اعتقاد و باور است که عملکردهای بقائی منطبق با تلاش‌های جاسوسان اسرائیل در ایران بوده است. آقای اوریان برای چندین نفر از بزرگان حزب دعوتنامه از دولت اسرائیل گرفت و آنها به اسرائیل رفتند و پس از بازگشت از این سفرها بود که تعاریف و تمجیدهای فراوانی از دولت سوسیالیست اسرائیل و ترقیات حیرت‌آور کشور اسرائیل در جراید ایران انجام گرفت.

شاید چنین باشد که آقای آمارگر یکی از افرادی باشد که اعمال و رفتار بقائی را با فعالیت‌های عمال اسرائیل در ایران هماهنگ می‌کرد، حتی به افراد سوسیالیستی که با بقائی اختلاف نظر و عقیده داشتند، او کشور اسرائیل را به‌عنوان نمونه بارز مدینه فاضله معرفی نمود و باوراند. به‌رحال چنین معلوم می‌شود که مورخین محترم و آنهایی که به حوادث و وقایع دوران نهضت ملی ایران پرداخته‌اند کمتر به این چهره مرموز توجه کرده‌اند. لذا نویسنده نیز از روی مشاهدات آن زمان خود اعتقاد نزدیک به یقینش این است که وجود یعقوب اوریان در کنار بقائی باعث پیاده شدن بسیاری از نقشه‌های صهیونیسم در ایران آن زمان بوده است.

اما در تأیید نظرات اینجانب راجع به این که یعقوب اوریان رابط بین بقائی و دارودسته‌اش با اسرائیل بوده است آقای حسین آبادیان در کتاب زندگی‌نامه دکتر مظفر بقائی می‌نویسد: «... بقائی به وسیله یک عنصر یهودی حزب زحمتکشان به نام یعقوب اوریان فعالیت دیگری نیز انجام می‌داد. علی زهری زنی به‌نام اکرم زیبایی را معرفی کرده و توضیح داده بود که وی مبلغ زیادی پول دارد و می‌خواهد آن را به مرابحه دهد. اوریان پاسخ داد که بقائی راجع به همین خانم و از قول زهری گفته است که وی مبلغی وجه نقدینه در تهران دارد که می‌خواهد به نرخ عادلانه به مرابحه دهد. میزان وجوه آن خانم و نرخ قبلی مرابحه را اوریان به دست آورده بود... در این زمان اوریان در «شرکت تجارتي ایران و انگلیس» کار می‌کرد. او پیشنهاد کرد که مبلغ مزبور در آن شرکت به مرابحه گذاشته شود.

«نرخ نزولی که ارباب از بابت وجوه استقرای می‌پردازد بین ۱۸ و ۲۱ درصد است...» ظاهراً زهری نیز مخارج خود را در فرانسه از اوریان یا در حقیقت از شرکت انگلیسی دریافت می‌کرد: «در نامه خود از مخارج سه روزه که بالغ بر ۷۰۰۰ فرانک (بدون خرج مهمانخانه) شده بود شرحی نوشته بودید. فقط خواستم عرض کنم که اگر به این ترتیب باشد داستان آن یارو است که گفت «اگر چوب دیگری بزنی هیچ» خواهش می‌کنم چوب را آهسته‌تر بزن (از نامه ۱۳۳۶/۵/۲۰ اوریان به زهری) حسین‌آبادیان می‌نویسد: «همین اوریان زمینه‌های لازم را برای مسافرت زهری به اسرائیل مهیا کرد.» اوریان به زهری اطلاع می‌دهد که: «در مورد ارض موعود اقدامات لازم به عمل آمد» سپس او از زهری می‌خواهد که مشخصات گذرنامه و تاریخ ورود خود به «ارض موعود» را اطلاع دهد (نامه مورخ ۵ دسامبر ۱۹۵۷ اوریان به زهری) اوریان در این نامه خاطر نشان می‌نماید که: «علاوه بر تشریفات که قائل خواهند شد می‌توانید برای بازدید مؤسسات شهرها و غیره و غیره خودتان پیشنهاد نمائید... البته هزینه مسافرت از مبدا تا مقصد از کیسه خودتان.... ولی از بدو ورود به ارض موعود دیگر چیزی مطالبه نخواهد شد...» ملاحظه می‌کنید که اوریان به زهری می‌نویسد: «می‌توانید برای بازدید مؤسسات... خودتان پیشنهاد نمائید.»

یعنی حتی آقای زهری که در آن زمان دیگر نماینده مجلس شورای ملی هم نبود و هیچ سمتی در ایران نداشته می‌توانسته است با پیشنهاد خودش از تأسیسات اتمی اسرائیل هم بازدید کند که تا امروز اجازه بازدید از آنها به بازرسان آژانس بین‌المللی انرژی اتمی هم داده نشده است. اوریان به صورت ظاهر کارمند راه آهن بوده و ضمناً در شرکت تجارتی ایران و انگلیس هم کار می‌کرد.

حسن آیت منتقد یا ستایشگر بقائی

مقدمه نویسنده کتاب زندگی‌نامه سیاسی دکتر مظفر بقائی در مورد حسن آیت بر این اعتقاد است که: «پس از پیروزی انقلاب اسلامی مکتب و میراث بقائی... که در این مرحله از نوزائی جامعه ایران تجدید حیات یافتند. اینان به طور عمده کسانی بودند که به دلیل زمینه‌های مذهبی در کوران حوادث گذشته به

حزب زحمتکشان بقائی گرویدند. ولی بعدها در دهه ۱۳۴۰ در زمره منتقدان بقائی جای گرفتند. سرشناس‌ترین آنان دکتر سید حسن آیت بود...»^۱

بین این اظهار نظر جناب شهبازی و نامه ۹۴ صفحه‌ای حسن آیت به دکتر بقائی که در صفحات ۴۴۰ الی ۵۶۰ کتاب فوق‌الذکر درج شده تناقض آشکار وجود دارد. زیرا آقای دکتر در تمام این ۹۴ صفحه بر فرصت‌های از دست رفته حزب زحمتکشان دکتر بقائی افسوس می‌خورد و صراحتاً می‌گوید اگر به نصایح مشفقانه ایشان گوش داده می‌شد و متملقان و چاپلوسان که گرد بقائی (کاوه آهنگر زمان) را گرفته بودند، مجال می‌دادند که رهبر بزرگ حزب به نصایح حکیمانه وی توجه کند. وضع غیر از این می‌شد که بود. وی خطاب به: «... رهبر ارجمند حزب زحمتکشان ملت ایران» می‌نویسد: «پس از درگذشت آیت‌الله بروجردی و آیت‌الله کاشانی خلاء عظیمی در این مملکت ایجاد شد»^۲

در این مورد باید توضیح داده شود که مرحوم حضرت آیت‌الله بروجردی هرگز وارد گود سیاست نشدند، بلکه ایشان رهبر مذهبی و مرجع دینی نه تنها مردم شیعه ایران و بلکه زعامت و پیشوایی مذهبی تمام مسلمانان شیعه را به عهده داشتند. پس این که آقای آیت بخواهد رحلت آن بزرگوار را خلاء سیاسی قلمداد کنند یک سفسطه بیشتر نیست و چیدن یک مقدمه غلط برای رسیدن به یک نتیجه غلط‌تر است. مشارالیه در ادامه خطاب به «رهبر ارجمند...» می‌نویسد که: «عده زیادی تصور می‌کردند که این خلاء پرشدنی نیست. ولی چون جبر زمان اقتضاء می‌کرد (ملاحظه فرمایند که جناب دکتر سید حسن آیت در این اظهار نظر به نظریه جبر تاریخ (زمان) نه خواست خداوند استناد می‌نماید) که این خلاء پرشور، آیت‌الله خمینی (سلام الله علیه) ... این خلاء را پر کرد... اکنون به خوبی احساس می‌شود که مملکت ما احتیاج به یک شخصیت قاطع سیاسی نظیر بن‌بلا، کاسترو و جمال عبدالناصر

۱ - صفحه ۳۰ مقدمه کتاب زندگی‌نامه سیاسی دکتر مظفر بقائی به قلم آقای عبدالله شهبازی

۲ - صفحه ۵۷۰ متن همان منبع

دارد... (یعنی حضرت امام دارای شخصیت قاطع سیاسی نظیر آنها که نامبرده نیست) که با جمع‌آوری مردان با ایمان و قاطع... کشتی طوفان زده و در شرف غرق این مملکت را به ساحل نجات برساند. (معلوم می‌شود به نظر این نظریه‌پرداز (ایدئولوگ) حزب زحمتکشان بقائی با وجود حضرت امام سلام الله علیه، کشتی طوفان زده ایران در شرف غرق شدن است. لذا ایشان اعتقاد دارد: «... جامعه ما احساس می‌کند که احتیاج به یک «کاوه» دارد... که مردم را از دست ضحاک‌های زمان برهاند... آن عده از مردم که عمیق فکر می‌کنند و تاریخ معاصر را به خوبی مطالعه کرده‌اند و از مقتضیات زمان بخوبی آگاهند و غرض و مرضی هم ندارند، بدون استثنا چشم انتظارشان به شما دوخته شده و آن کاوه را در وجود شما جست‌وجو می‌کنند...»^۱

۱ - به صفحه ۵۵۰ کتاب زندگی‌نامه سیاسی دکتر مظفر بقائی مراجعه فرمایند در ضمن توجه داشته باشید که آنچه در داخل () نوشته شده اظهار نظر نویسنده در مورد نظرات آقای حسن ایت است. لازم به ذکر است که خوانندگان عزیز و دانشمند توجه دارند که جناب آقای دکتر ایت در چند جای همین مختصر که می‌فرمایند: «آن عده از مردم که عمیق فکر می‌کنند... الخ» به جبر زمان (تاریخ) و «مقتضیات زمان» که هر دو از استدالات مارکسیست‌ها است تکیه می‌فرمایند، از طرفی استدلال می‌نمایند که: «آن عده از مردم که عمیق فکر می‌کنند و تاریخ معاصر را... مطالعه کرده‌اند... و از مقتضیات زمان به خوبی آگاهند...» کاوه را در: «وجود شما (بقائی) جستجو می‌کنند»

پس بقیه مردم عوام کالانعام هستند»

باید بگوییم که این آقای ایت که استدالات مارکسیستی در نامه خطاب به رهبر ارجمند به کار می‌برند و کسی را که در جلوت متظاهر به اعمال خلاف شرع بود «رهبر ارجمند» و «کاوه» می‌داند. در زمان نهضت ملی ایران در حزب زحمتکشان نبود و بعد از کودتای ۲۸ مرداد به این حزب پیوسته و متأسفانه پس از پیروزی انقلاب خود را در صف انقلابیون جا زده و بقائی را دعوت کرده است که: «با برافراشتن «درفش» خود مردم را از دست ضحاک‌های زمان برهاند».

توجه فرمائید بنا بر همین نوشته: «آیت... خمینی (سلام الله علیه) با ابراز شجاعت و قاطعیت و از خود گذشتگی این خلاء را پر کرد...» بنابراین، این افاضات پس از قیام حضرت امام (س) علیه ضحاک زمان بوده است که رهبری بلامنازع انقلاب را عهده دار بوده‌اند و به قول حضرت آیت... طالقانی تاب تراه: «رهبری ایشان را نه تنها ما بلکه تمام دنیا پذیرفته...» (نقل به مضمون) اما جناب آقای ایت هنوز در رهبری «رهبر ارجمند» و این که مردم تجسم کاوه آهنگر اساطیری را در «وجود» ایشان «جستجو می‌کنند» شکی ندارد؟! جای بسی تأسف است که این آقا با پیروزی انقلاب جزو رهبران رده اول انقلاب جا خورد و تا عضویت در کمیته مرکزی یا هیأت رهبری حزب جمهوری اسلامی ایران بالا رفت و چه آسیب‌هایی که از این گونه چشم‌پستن‌ها به سوابق افراد به انقلاب وارد شد؟!

بقائی و نقش او در نهضت ملی ایران

مظفر بقائی فرزند میرزا شهاب عضو فعال انجمن‌های بیداری وابسته به لژ بیداری ایران در زمان محمد شاه قاجار، متولد سال ۱۲۹۰ هـ ش و متوفی به سال ۱۳۶۶ می‌باشد. پدرش رهبری گروهی را داشت که مجمع احیاء نفوس گفته می‌شد و چنان که پیداست، هم لژ بیداری و هم مجمع احیاء نفوس از شاخه‌های فراماسیون بوده‌اند. وی بعد از آن ریاست فرقه دموکرات کرمان را عهده‌دار شد و در دوره چهارم به نمایندگی مجلس شواری ملی برگزیده شد و در تهران ساکن شد و تا آخر عمر در پایتخت ماند.

بقائی جزو محصلینی بود که با هزینه دولت، برای ادامه تحصیل به فرانسه اعزام شد او بعد از بازگشت به ایران. با وقوع جنگ بین‌المللی دوم و باز شدن فضای سیاسی بعد از شهریور ۱۳۲۰ و فرار رضا شاه، نخست به عضویت حزب اتحاد ملی درآمد و سرآخر به حزب دمکرات قوام‌السلطنه پیوست و در این حزب بود که به سرعت رشد کرد و در سال ۱۳۲۶ از کرمان کاندیدای نمایندگی مجلس شد و به مجلس پانزدهم راه یافت.

بقائی سرسختانه از رژیم پهلوی و به‌خصوص محمدرضا شاه حمایت می‌کرد و از طرفداران سینه چاک شاه مخلوع بود. از لحاظ خارجی تمایل بسیار شدیدی به آمریکا داشت و شاید واسطه او با مقامات آمریکائی، چنان‌چه راجع به عیسی سپهدی گفته شد. شخص اخیر بوده است که نظرات مقامات اخیر را به عنوان الهام به وی ابلاغ می‌کرده است. آگاهان سیاسی بقائی را به عنوان یکی از مهره‌های فعال آمریکا در ایران می‌دانند. او به‌طور مسلم وسیله یعقوب اوریان با دولت اسرائیل نیز رابطه و بستگی داشت و یکی از عواملی بود که در نزدیکی بین رژیم محمدرضا پهلوی و اسرائیل نقش مؤثری ایفا کرد.

آقای عبدالله شهبازی در مقدمه کتاب زندگی‌نامه سیاسی دکتر مظفر بقائی صفحه ۱۲ به نقل از شماره‌های ۱۳ الی ۱۵ دی‌ماه کیهان سال ۱۳۶۶ به نقل از نوشته آقای دکتر سیف‌الرضا شهبازی که تحت عنوان: «مروری بر زندگی سیاسی مظفر بقائی» چاپ شده، می‌نویسد: «... او در تمامی دوران پسین زندگی

سیاسی‌اش به عنوان مهره آمریکا در عرصه سیاسی ایران عمل می‌نمود، پیچیدگی نقش سیاسی بقائی بیش از اینهاست. جاه‌طلبی‌های شخصی و تنازع او با کانون‌های روز قدرت، به وی چهره خاصی می‌بخشید. به زعم برخی کارشناسان، عملکردهای بقائی بیش از هر چیز منطبق با تکاپوی سازمان‌های مخفی صهیونیستی است که درست در همین دوران تحرکی سخت را در ایران پی می‌گرفتند.»

بقائی مردی بود از نظر اخلاقی بسیار فاسد و منحرف، او حتی از تظاهر به مشروب‌خواری ابا نداشت و بنابر مشهود دچار انحراف جنسی نیز بود، با رسیدن سپهبد حاج علی رزم‌آرا در تاریخ ۱۳۲۹/۴/۵ به نخست‌وزیری، بقائی به صورت یکی از مخالفان جدی وی درآمد، به همین دلیل در زمان نخست‌وزیری رزم‌آرا شاهد مکرراً توقیف شد و بقائی به‌جای شاهد، روزنامه آهنگ شرق به صاحب‌امتیازی علی اصغر فامیلی را در تاریخ ۱۳۲۶/۷/۱ به‌جای شماره ۲۰۳ آن روزنامه منتشر کرد. در تاریخ ۱۳۲۹/۹/۲ آهنگ شرق نیز توقیف و به‌جای آن روزنامه نمایشگاه را با شماره ۲۵۰ شاهد انتشار داد. ولی انتشار نمایشگاه نیز طولی نکشد و در تاریخ ۱۳۲۹/۹/۱۱ کشاورزان با شماره ۲۵۶ شاهد انتشار یافت. ولی در همان بادی امر این روزنامه نیز به محاق توقیف افتاد و صاحب امتیاز آن آقای ابوالمعالی دامغانی نیز بازداشت و به شهربانی برده شد.

بقائی در این مورد نطق شدیداللحنی علیه رزم‌آرا و توقیف روزنامه‌ها و سلب آزادی‌های مردم ایراد نمود، به طوری که در آرشیو کتابخانه مجلس شورای اسلامی ملاحظه می‌شود با توقیف‌های پی در پی شاهد: روزنامه‌های صغیر - عطار (۱۳۲۹/۹/۱۲) با شماره ۲۵۷ شاهد به صاحب امتیازی سید مجتبی علوی. بعد از آن مریم مورخ ۱۳۲۹/۹/۱۳ با شماره ۲۹۸ شاهد نشر می‌یابد. باید متذکر شد که صاحب امتیاز صغیر آقای احمد شاهد بوده است. سرانجام با توقیف مکرر روزنامه‌هایی که به‌جای شاهد منتشر می‌شد، روزنامه مریم نیز در تاریخ ۱۳۳۹/۹/۲۶ از سوی اداره آگاهی توقیف شد و بقائی با استفاده از مصونیت پارلمانی، بیانیه شماره یک خود را با شماره ۲۶۸ شاهد نشر داد و این بیانیه‌ها تا

شماره ۳۰ ادامه یافت که تاریخ آن ۱۳۲۹/۱۰/۲۸ بود. از روزنامه شاهد در روز ۱۳۲۹/۱۱/۲ رفع توقیف شد و اولین شماره آن زیر نمره‌ی ۲۹۹ نشر یافت. دکتر بقائی در زمان حکومت رزم‌آرا توقیف و در دادگاه بدوی به یک سال زندان محکوم شد، ولی دادگاه تجدیدنظر وی را از اتهامات وارده تبرئه کرد و با انعکاس اخبار دادگاه وی در جراید آن روز شهرت بقائی فزونی گرفت و پس از مرحوم دکتر مصدق به صورت دومین شخصیت جبهه ملی درآمد.

بقائی به قدری مزورانه و مکارانه رفتار می‌کرد که هیچ‌کس گمان نمی‌برد او روزی رودروی رهبر بزرگ نهضت یعنی مرحوم دکتر مصدق بایستد. او در یکی از سخنرانی‌هایش در مجلس گفت: «من همواره... مراقب و محافظ دکتر مصدق پیشوای خودم که به ملت ایران و به ما بزرگ‌ترین درس فداکاری را داده است، خواهم بود...»

بقائی جنجال‌آفرینی بسیار زبردست بود و همواره جریاناتی ایجاد می‌کرد یا دوستان وی مانند امیرحسین پاکروان که کارمند شرکت نفت انگلیس و ایران بود برای او برنامه‌هایی تدارک می‌دیدند که او به عنوان یک قهرمان ضد انگلیسی معرفی شود. از آن جمله است این که پاکروان به وی اطلاع می‌دهد که اسناد انتشارات و تبلیغات شرکت نفت به منزل سدان واقع در خیابان قوام‌السلطنه (سی تیر) منتقل خواهد شد و بقائی به همراه فضل‌الله زاهدی (نخست‌وزیر بعد از کودتا) رئیس شهربانی وقت و جهانگیر تفضلی به خانه سدان می‌روند و اسناد را ضبط می‌نمایند. بقائی قسمتی از این اسناد را در روزنامه شاهد چاپ کرد که جنجالی به پا کرد. ولی در همان زمان شهرت داشت که نام بعضی از دوستان و یاران بقائی نیز جزء حقوق‌بگیران شرکت نفت بوده‌اند و نام آنان در اسناد بوده است که از آن جمله نام اشخاصی مانند ناطقی (کارمند نفت) و دوست بقائی - کوشه (کاندیدای نمایندگی دوره ۱۷ از دزفول از سوی حزب بقائی) و عباس مزدا جنجال‌آفرین و آژیتاتور معروف که، موقع خلع ید به آبادان رفته بود. گزارش این مرد درباره هیأت مختلط خلع ید به

بقائی در صفحه ۳۷۸ و نامه وی به علی زهری در صفحه ۳۸۱ کتاب زندگی سیاسی دکتر مظفر بقائی درج شده است.^۱

جالب است که عباس مزدا نیز مانند کوشه از آبادان کاندیدای حزب زحمتکشان شده بود. بقائی علاوه بر سپهبدی و خطیبی که در مورد آنها بحث شد، دوستان مرموز دیگری نیز داشت که عبارت بودند از شفا زند (کارمند ارشد شرکت بیمه ایران) ح - بنکدار و احمد احرار - رفیعزاده.

هر یک از این افراد همکاری‌ها و همراهی‌ها و همفکری‌هایی با بقائی داشته‌اند که برای شناسایی بهتر این شخصیت مرموز و مزور دوران حاضر بی‌نتیجه نیست که چگونگی همکاری و همراهی آنان با بقائی به‌طور اختصار گفته‌اید:

آقای شفا زند از اهالی کرمان (اطراف شهر کرمان) بود و روابط دوستانه‌ای با بقائی داشت وی قبل از شروع انتخابات دوره پانزدهم مجلس شورای ملی و انتخاب بقائی به نمایندگی مجلس با وی مکاتبه داشت و او را تشویق می‌کرد که خود را کاندیدای نمایندگی مجلس نماید.^۲

این آقای شفافزند، کسی بود که در هنگام تمارض بقائی و بستری شدن وی در بیمارستان رضانور و درست در زمانی که بقائی موقع را برای علنی کردن مخالفتش با دولت ملی دکتر مصدق مناسب تشخیص داده بود، مقالاتی علیه سیاست‌های آن بزرگمرد می‌نوشت و بقائی دستور چاپ آنها را در روزنامه شاهد صادر می‌کرد. داستان این جریان در مطالب گذشته بیان شده است.

مأمور بقائی در آمریکا (مدافع رژیم پهلوی)

یکی دیگر از یاران بقائی که به خواست وی به آمریکا رفت منصور رفیعزاده است. او بعد از مدت اندکی که وارد آمریکا شد. اولاً با اشرف پهلوی ملاقات کرد و اشرف به وی گفت که: «شاه... دستور داده که با رفیعزاده صحبت کند. این ملاقات حدود یک ماه پس از واقعه خونین ۱۵ خرداد صورت گرفته است. در

۱- برای آشنایی بیشتر با روحیات این فرد به گزارش مزبور مراجعه فرمائید.

۲- به صفحه ۶۸ زندگی نامه سیاسی دکتر مظفر بقائی رجوع شود.

همین ملاقات رفیع‌زاده با احمد شفیق، شوهر اشرف نیز آشنا می‌شود. در این ملاقات اشرف به رفیع‌زاده می‌گوید در نشریه شهاب بنویسید که باعث تحرکات روحانیون در ایران عرب‌ها هستند. در همین جلسه قریب سفیر ایران در سوییس از رفیع‌زاده می‌خواهد که تشکیلاتی در برابر جبهه ملی در آمریکا علم کند. رفیع‌زاده به مهمانی‌هایی که به افتخار اعضای سفارت ایران در آمریکا در اطاق تجارت آمریکا تشکیل می‌گردد دعوت می‌شود و سفیر ایران (که گویا اردشیر زاهدی بوده است) وی را «تنها جوان مبارز و فهمیده» می‌خواند و تعریف و تمجید زیادی از بقائی می‌کند.^۱

رفیع‌زاده تمام این جریانات را در نامه‌های مورخ ۲۵ ژوئن ۱۹۶۳ و ۱۵ جولای همان سال به بقائی می‌نویسد (صفحه ۲۸۹ زندگی‌نامه سیاسی دکتر مظفر بقائی).

آقای رفیع‌زاده در هنگام سفر محمدرضا به آمریکا به بقائی گزارش می‌دهد که: «در مورد تشریف‌فرمائی اعلیحضرت همایونی... حتی من از چند نفر شنیدم که اگر دستشان برسد قصد خلاص کردن (شاه) را دارند... دانشجویان این مرتبه قصد دارند «آبروریزی جدی بکنند» و از بقائی خواست که او را برای چگونگی برخورد با این جریان راهنمائی کند.^۲

به هر حال این آقای رفیع‌زاده تحت فرمان و رهبری بقائی اولاً صمیمانه‌ترین رابطه‌ها را با افرادی مانند سرهنگ مقدم (رئیس ساواک بعد از نصیری) اردشیر زاهدی (سفیر ایران در آمریکا) مهندس نفیسی سرپرست دانشجویان ایرانی در آمریکا برقرار نمود و ثانیاً بین مبارزین علیه رژیم مانند شایگان و فاطمی^۳ از یک طرف و فاطمی و نخشب از طرف دیگر را تیره کند و به قول خودش در روزنامه «شهاب» که حتماً نام این روزنامه از نام مرحوم پدر بقائی میرزا شهاب اخذ شده بود به بقائی گزارش کرد: «در روزنامه پدر هر دو را درآوردیم.»

۱ - به صفحه ۲۸۸ زندگی‌نامه سیاسی مظفر بقائی مراجعه فرمائید

۲ - منظور از تظاهرات دانشجویی همان تظاهراتی است که بر اثر شدت گاز اشک‌آور پرتاب شده از سوی

پلیس آمریکا برای متفرق کردن دانشجویان معترض اشک از چشم شاه و ربیس‌جمهور آمریکا جاری شد.

۳ - سعید فاطمی

در مورد شخصیت مرموز مظفر بقائی کافی است توجه داشته باشیم که او وسیله عیسی سپهبدی با یک منبع خارجی که گویا مأمورین سی. آی. ا آمریکا بودند تماس داشت و نظرات آنان را به صورت الهام به بقائی دیکته می کرد. توسط خطیبی با دربار و امرای انگلوفیل ارتش مانند سرلشکر ارفع و دیگران رابطه داشت و دارودسته وی در ارتش از این قبیل افراد بودند. از سوی دیگر تماس مستقیم با عمال سیا در ایران و وسیله رفیع زاده در آمریکا با اعضای سازمان مزبور داشت. یعقوب اوریان چنان که گذشت مستقیماً رابط بین او و اسرائیل بود.^۱ بقائی کوچک ترین اعتقادی به مذهب و خصوصاً به اسلام نداشت و بارها در ملاء عام دین را به مسخره می گرفت ولی منافقانه بالای روزنامه شاهد این آیه را چاپ می کرد: «تصرمن الله و فتح قریب». از طرفی با آیت ا... کاشانی نزد دوستی می باخت و بنا بر حدس قریب به یقین وی باعث تیرگی روابط مرحوم دکتر مصدق و مرحوم کاشانی بود.

بقائی شدیداً به شاه و قانون اساسی، اعتقاد داشت و اگر انتقادی می کرد متوجه عمال شاه مانند منوچهر اقبال و غیره و غیره بود. بقای سلطنت خاندان پهلوی را هم طراز با تمامیت ارضی و استقلال کشور می دانست و همواره می خواست به محمدرضا بقبولاند که برای استمرار سلطنت خاندان پهلوی باید کارها از دست قره نوکران سابق مانند، منصور - ساعد - اقبال و... خارج و به دست امثال وی و در درجه اول به خود وی سپرده شود. در آبان ماه سال ۱۳۵۷ در حین اوج گرفتن انقلاب اسلامی جلسه ای با حضور سرلشکر ارفع - سپهبد آزموده - سپهبد نصرالهی - سپهبد امیر صادقی - سپهبد محمود معزی - سرلشکر حسن اخوی - سرلشکر فتح الله احمدی تشکیل شد که در آن برای بقای سلطنت چاره اندیشی و تصمیم گرفته شد که سمت نخست وزیری به بقائی داده شود.^۲ بقائی و یارانش بعد از قیام تاریخی ۳۰ تیر سال ۱۳۳۱ و این که بالاخره بر اثر این قیام شاه مجبور شد وزارت جنگ (وزارت دفاع) را به مرحوم دکتر واگذار کند، بسیار سعی می کرد که با ایجاد ترس و

۱- در مورد فعالیت های رفیع زاده و سدهی دو تن از یاران بقائی در آمریکا به صفحات ۲۴۶ الی ۲۵۳ نامه

سید ابوالقاسم سدهی به حسین بنکدار مراجعه شود (کتاب زندگی نامه)

۲- به صفحات ۲۱۲-۲۱۳ کتاب زندگی نامه سیاسی بقائی رجوع شود.

وحشت اعضای ارتش را به شورش وادار کند: مثلاً بقائی درست یک روز پس از قیام ۳۰ تیر در شماره مورخ سه‌شنبه ۳۱ تیر ۱۳۳۱ نوشت: «وای به حال کسانی که از حکومت مزدوران بیگانه حمایت می‌کنند».

وی در شماره‌های دیگر از شاهد چنین نوشت: «مردم! مردم! از دکتر مصدق بخواهید..... از دکتر مصدق بخواهید که به قوام‌السلطنه و دارودسته او رحم نکند».

از دکتر مصدق بخواهید که ارتش و ژاندارمری و شهربانی را کاملاً تصفیه کند و دست‌های ناپاک و وابسته به بیگانه را از قوای انتظامی قطع کند».

همین شخص هزار رنگ در نامه خود به شاه با عنوان: «پیشگاه مبارک اعلیحضرت همایون...» می‌نویسد: نمی‌دانم برای اعلیحضرت... اتفاقاتی را که خارج از کشور تحت عنوان کنفدراسیون دانشجویان... که اگر تمام عوامل به وجود آورنده این حوادث ناشی از اقدامات و عملیات... اکثراً خائنانه دولت‌ها به اعلیحضرت «... نبوده...» یقین دارم قلب شاه گواهی می‌دهد که هنوز هم... «نسبت به قانون اساسی و رژیم سلطنت وفادار هستم...»

پس اگر از شروع زندگی سیاسی ام از این نظریه و تز (پایداری رژیم سلطنت) دفاع کرده‌ام... غروب سی‌ام تیر ماه ۳۱ در بدترین شرایط در حالی که هیچ کس جرأت دهان باز کردن نداشت در نهم اسفند ماه ۳۱ و جریانات نیمه اول سال ۳۱ و هر وقت دیگری...^۱

این قسمت از نامه بقائی به شاه که می‌نویسد: «... غروب سی‌ام تیر ماه ۳۱... درست مؤید خدمات ارزنده بقائی به شاه، انگلستان و آمریکا است. زیرا درست می‌گوید در آن هنگام که تعداد اندک از نیروهای نظامی و انتظامی که جلادان شاه بودند به تبعیت از اکثریت پرسنل این نیروها از کشتار مردم دست کشیده بودند و هیجان و احساسات مردم که جوانان به خون خفته خود را بر دوش می‌کشیدند، می‌رفت تا بنیاد ظلم و جور را که دربار و شخص شاه بود از بیخ برکنند و مردم در سهراب شهدا (سهراب ژاله سابق) شاپور علیرضا برادر محمدرضا را به دام انداخته

۱- برای اطلاع از این نامه به صفحات ۲۹۶ الی ۳۰۹ کتاب زندگی‌نامه سیاسی مظفر بقائی رجوع شود.

بودند. این بقائی بود که در پشت میله‌های محل مجلس شورای ملی (بهارستان) پیدا شد و مردم به خشم آمده را به خودداری از اقدام لازم بازداشت. راست می‌گوید مظفرخان در همان روز بالاترین مراتب اخلاص خود به محمدرضا شاه و سرسپردگی به انگلستان و آمریکا را بروز داد. آخر او در آن زمان بعد از مرحوم دکتر مصدق و مرحوم کاشانی از رهبران طراز اول نهضت بود.

بقائی در زمانی که دوران احتضار (مرگ) سلسلهٔ پهلوی سررسیده بود باز هم برای بقای سلطنت تلاش می‌کند.^۱

اما گذشت زمان و وقوع انقلاب و آگاهی و هشیاری رهبر راحل انقلاب حضرت امام خمینی (س) اجازه نداد که بینم این آقای مظفرخان واقعاً چنان که می‌نموده است «جان نثار» شاه بوده است، یا مانند آن زمان که می‌گفت (نقل به مضمون): مانند سربازی فداکار از جان رهبر بزرگ خود (مصدق) دفاع خواهم کرد.

لازم به ذکر است که عیسی سپهبدی نیز اقداماتی برای به شورش واداشتن ارتشیان انجام می‌داد، مثلاً وی در کلاس درس دانشکده افسری از برقراری نظام جمهوری در کشور صحبت کرده بود. که این حرف وی مورد انتقاد شدید خطیبی قرار گرفته بود.

بقائی واقعاً مصداق این شعر مولانا بود که می‌فرماید:

«ما همه شیران، ولی شیر علم حمله مان از باد باشد دم به دم»

انشعابیون از حزب توده در حزب زحمتکشان ملت ایران

چنان که قبلاً نیز گفته آمد، یک عده از انشعابیون حزب توده، به رهبری مرحوم خلیل ملکی پس از این که زنده‌یاد جلال آل‌احمد به وسیله حسن میرمحمد صادقی به روزنامهٔ شاهد آمد، به روزنامهٔ شاهد آمدند و یک رشته فعالیت مؤثر مطبوعاتی و تبلیغاتی را در مقابل تبلیغات سوء حزب توده علیه دولت ملی دکتر مصدق و جبههٔ ملی آغاز کردند.

۱- به پاسخ وی به شهید محراب حضرت آیت‌الله صدوقی مندرج در صفحه ۳۱۵ کتاب زندگی‌نامه مراجعه

۱- خلیل ملکی که بود؟ چه می‌اندیشید؟ فعالیت‌های وی در چه راهی بود؟ چه هدفی را تعقیب می‌کرد؟

ملکی اصلاً آذری بود، تا آخر هم لهجه آذری‌اش را حفظ کرد. وی جزو محصلین اعزامی به خارج برای ادامه تحصیل به آلمان اعزام می‌شود و در رشته شیمی مشغول تحصیل می‌شود. اما قبل از پایان کارش او را به ایران بازمی‌گردانند چنان که خودش معتقد بود، سرپرست محصلین اعزامی در این امر که وی نتوانست کار تحصیل در آلمان را تا پایان ادامه دهد مقصر بوده است. ملکی پس از بازگشت از آلمان دبیر شیمی دبیرستان‌های تهران شد و قبل از شهریور ماه ۱۳۲۰ به جمع ۵۳ نفر به رهبری مرحوم دکتر ارانی پیوست و همراه با دکتر ارانی و یارانش به زندان رضا شاه رفت. خلیل ملکی و برادرش مرحوم رضا ملکی داروخانه شفا را در اراک اداره می‌کردند. خانواده وی در اراک مورد احترام بود و سخت پای‌بند به اعتقادات مذهبی. خلیل ملکی در زندان و پس از این که وسیله کامبخش شایعه‌ای پخش شد مبنی بر این که زنده‌یاد دکتر ارانی در بازجوئی‌ها از خود سستی نشان داده و همکارانش را لو داده است، همواره از دکتر ارانی پشتیبانی می‌کرد و از او در قبال تهمت زنان دفاع می‌نمود. به طوری که زنده‌یاد مهندس تقی مکی‌نژاد (پسر دائی‌ام نقل می‌کرد دکتر ارانی هم متقابلاً به مرحوم ملکی احترام وافری قائل بوده است).

ملکی بعد از شهریور بسیت و پس از تشکیل حزب توده ایران مدتی در این حزب شرکت نکرد. ولی بعد از گسترش حزب ملکی نیز با این نیت که شاید بتواند خدمتی به ملت و مملکتش بکند به حزب پیوست و تا هنگام انشعاب یعنی آذر ۱۳۲۶ در آن حزب باقی ماند. پس از انشعاب حزب توده که قدرت تبلیغاتی بسیار قوی‌ای داشت، شدیداً خلیل ملکی و یارانش را مورد حمله قرار داد و هرگونه تهمت و افترا را به آنان نسبت داد. علاوه بر این رادیو مسکو نیز تبلیغات بسیار وسیعی علیه او و یارانش انجام داد و آنها را نوکر و سرسپرده استعمار قلمداد نمود. خلیل ملکی با خواهر گنجه‌ای نماینده مجلس شورای ملی به نام صبیحه گنجه‌ای ازدواج کرد و از او پسری به نام فیروز داشت. گویا فرزند دیگری نیز داشته است.

خلیل ملکی و همسرش و فرزندانش در خانه‌ای در یکی از کوچه‌های خیابان شاهرضا (انقلاب) زندگی می‌کرد. وی در آخر عمر به سختی دچار تنگدستی شده بود. ملکی تا آنجا که به یاد دارم، مشروب‌خواری چیره‌دست بود و تا آخر عمر هم مشروب می‌خورد، شایع است که در اواخر به علت تنگدستی، مشروب را بدون غذا صرف می‌کرده است و ناچاراً عرق روی معده وی اثر گذاشت. وی به علت زخم معده سخت درگذشت. یادش جاوید باد.

زنده‌یاد جلال آل‌احمد از یاران دیرین و بسیار صمیمی خلیل ملکی درباره او در کتاب «در خدمت و خیانت روشنفکران» می‌نویسد: «شاید به راحتی بتوان گفت که ملکی در این همه مخالفت که با حزب توده می‌کرده نوعی کین‌توزی هم می‌کرده.» همچنین جلال می‌نویسد: «گاهی اختلاف نظرهای تند داریم. یکیش قضیه اسرائیل و چنگ و ناخنی که از زیر پنجول گربه‌های آن ولایت درآمد که ما به هدایت ملکی روزگاری در کیبوتص‌هایش جانشینی برای کلخوز یافته بودیم. دیگر توجهی که من به روحانیت یافته‌ام به عنوان جای پائی برای... ملکی به من می‌گوید تو آخوند شده‌ای یا می‌گویند تو آنارشویست هستی... یادم است یک بار سر قضیه شورش جوانان آمستردام بحث‌مان شد... ملکی برآشفته که آنارشویست والخب»^۱

کتاب یادنامه خلیل ملکی که با کوشش آقایان همایون کاتوزیان و امیر پیشداد تألیف شده و نظرات بسیاری از اشخاص از قبیل داریوش آشوری، آل‌احمد، عبدالله برهان و انور خامه‌ای و مهندس مکی‌نژاد در آن چاپ شده، اگر نگوئیم صددرصد و پیش از نود درصد همگی حاوی صفات حسنه ملکی است و مقدمه‌ای هم که جناب مهندس سحابی بر این کتاب به‌عنوان سخن ناشر نوشته نیز، فقط شرح خدمات و نقاط قوت ملکی است و وقتی به گفتن نقاط ضعف وی رسیده مرقوم داشته‌اند: «تا اینجا سخن از نقاط قوت و مثبت افکار... ملکی بود، اما اگر همه چیز خوب و بی‌نقص... بود، وضع ما ملت اکنون باید بسیار بهتر از اینها می‌بود...» و در مورد نقایص و معایب ملکی مرقوم می‌فرمایند: «اما متأسفانه

در اینجا... آن فرصت و گنجایش وجود ندارد که به نحوی مستوفی به این مهم (نقایص ملکی) پرداخته شود.^۱ زنده‌یاد جلال آل‌احمد درباره ملکی می‌نویسد: «اشتباه اصلی ملکی از نظر اهل عمل... ملکی گاهی اجباراً گذشت‌هایی از ایده‌آل کرده است، برای قابل تحمل شدن برای آن قسمت از هیأت حاکم که ابدی‌تر می‌نماید و حاصل این کارها... ناچار آلوده شدن به واقعیت حکومت‌ها به تعبیر دیگر ملکی به علت ترس از آن کینه‌توزی‌ها (کینه‌توزی‌های حزب توده و شوروی) که گذشت، در آخرین روزهای حکومت دکتر مصدق و به ترس از آنچه همه را به یاد دموکرات فرقه سی انداخته بود... مجبور شد با آن جناح به خصوص دستگاه حاکم در مکالمه‌ای را بگشاید که ابتر ماند و به این علت دهن آلوده‌ای شد که یوسف ندزیده بود».^۲

جلال اشتباه دیگر ملکی را «... نوسان میان دو حوزه عمل و نظر...» می‌داند.^۳ «او سیاست را یک علم می‌داند. علمی که به دقت علوم ریاضی قادر به حل مشکلات اجتماع است... و همین است که نسخه فرهنگ نوشته است... در حالی که سیاست اگر علم باشد، چیزی در حدود کسدارترین علوم انسانی».

در ضمن زنده‌یاد آل‌احمد می‌نویسد: «و بعد یک روز مقاله‌اش آمد در باب ملی کردن صنعت نفت که من و سید (منظور میرمحمد صادقی است) دادیم چیدند، «شعاری که هنوز از آن چشم نپوشیده‌ایم»^۴

آقای هوشنگ سعادت نیز در مقاله‌ای زیر عنوان: «خلیل ملکی ایدئولوگ بزرگ حزب ما» در شماره دوم نیروی سوم هفتگی که در صفحات ۱۸۹ الی ۱۹۲ کتاب یادنامه درج گردیده است «شاهکار ملکی در مبارزات بعد از ۱۳۲۷ که تمام مبارزات بعدی را به بهترین وجهی رهبری کرد - تدوین ترمز ملی شدن صنعت نفت در سراسر کشور» می‌داند.

۱- صفحه ۳۴ سخن ناشر (مهندس سجایی) بر یاد نامه خلیل ملکی

۲- اشاره زنده‌یاد جلال به باب مکالمه و سازشی بود که مرحوم ملکی با عمال دربار گشوده بود به صفحه

۸۲ همان منبع

۳- صفحه ۸۲ یادنامه

۴- به صفحه ۷۸ یادنامه ملکی مراجعه فرمائید - جلال شعار ملی شدن یا در واقع این ترمز را به ملکی نسبت

می‌دهد. در صورتی که طبق اظهارات مرحوم دکتر مصدق این ترمز از دکتر فاطمی بوده است.

در این که ملکی نویسنده‌های ماهر و دانشمند بود، و عده زیادی از روشنفکران عصر حاضر که اندیشه مارکسیسم، لنینیسم را (یا در واقع مارکسیسم استالینیسم) باور نداشتند. ولی به مکتب سوسیالیسم اعتقاد داشتند، همگی شاگرد و پرورش یافته خلیل ملکی بودند حرفی نیست و همچنین در این مدعا که نوشته‌های ملکی تحت عنوان «برخورد عقاید و آراء» و سایر نوشتارهای وی، و تجزیه و تحلیل‌هایی که ایشان در برملا کردن ماهیت حزب توده و ستاد زحمتکشان جهان، یعنی شوروی. نقش بسیار عمده و تعیین‌کننده‌ای در شکست توطئه‌های حزب توده، یا در واقع توده‌ای - نفتی‌ها داشته است شکی نیست و تاریخ‌نویسان و خاطره‌نگاران بایستی شرح این خدمات مؤثر را برای نسل حاضر که اکثراً در زمن نهضت ملی شدن نفت، جبهه ملی و مرحوم دکتر مصدق نبوده‌اند، بدهند و از کوشش‌های بی‌دریغ و طاقت‌فرسای آن مرحوم قدردانی نمایند.

اما این مهم را نیز باید به‌طور مشروح برای نسل حاضر و علی‌الخصوص جوانان گفت که همان‌طور که جلال آل‌احمد نیز در عین ارادت به ملکی گفته است ایشان نه تنها «در آخرین روزهای حکومت دکتر مصدق» بلکه بعد از جدا شدن از بقائی و تکیه‌زدن بر مقام رهبری حزب زحمتکشان ملت ایران - نیروی سوم. روابط پنهان و آشکاری را با درباریان و مخالفان حکومت ملی مصدق آغاز نموده است و با شخص شاه که مهم‌ترین مهره و عامل کودتای ننگین ۲۸ مرداد بود نیز خوش و بشی داشته است. این جمله معروف مشارالیه هنوز از ذهن افراد حزب نیروی سوم محو نشده است: «اعلیحضرت از ما سوسیالیست‌تر هستند» (نقل به مضمون) خلیل ملکی و دیگر انشعابیون تحت رهبری وی به استثنای جلال آل‌احمد از روزهای نخست پیوستن به روزنامه شاهد، برای این که در چپ روی و شعار تند و تیز دادن به نفع کارگران و دهقانان عقب نمانند.

با این که می‌دانستند مرحوم دکتر مصدق در حال رویارویی با دشمن مکار و غداری مثل دولت انگلستان است و اکثریت مالکین بزرگ (زمینداران بزرگ) و صاحبان صنایع مستقیم یا غیرمستقیم جزو عمده انگلستان هستند. و دکتر مصدق علاوه بر دولت انگلستان با جبهه متحد شاه - زمینداران بزرگ (مانند

ذوالفقاری‌ها) سرمایه داران و کارخانه‌داران (مانند رشیدیان‌ها) مشغول مبارزه است و کوچکترین تحریکی به پیوستن آن عده از زمینداران و صاحبان صنایع که هنوز به صورت علنی به مخالفت با دولت ملی نپرداخته‌اند، خواهد انجامید. ولی در این راه حداکثر توان خود را به کار می‌بردند.

اصل مبارزه ملکی، تلافی، اقدامات و تبلیغات حزب توده بود، شکست وی در حزب توده و موفق نشدنش در اجرای منویاتش که قطعاً در آن موقع به حق هم بوده است، وی را دچار عقده کرده بود.

او در رهبری فردی بسیار دیکتاتور بود. و هر کسی ولو از روی تشخیص درست با فرامین و گفته‌ها و عملیاتش مخالفت می‌کرد، او را «بریا» وار سرکوب و طرد می‌کرد. او هیچ ابائی از این نداشت که فردی را که روز قبل قهرمان خوانده است، امروز به علت مخالفت با خودش «مالیخولیائی» قلمداد کند. او به حدی در غرور و خودخواهی مستغرق بود که هر تعریفی در مورد خودش را تمجید و تحسین می‌کرد، همان‌طور که آقای دکتر هوشنگ سعادت برای بزرگ جلوه دادن او در مقاله‌ای تحت عنوان «خلیل ملکی ایدئولوگ بزرگ حزب ما» در شماره سوم نیروی سوم هفتگی تز ملی شدن نفت را به ایشان نسبت می‌دهد و وی با این که حداقل می‌دانسته که این تز از تراوشات مغز او نیست در تکذیب این مسأله اقدامی صورت نداده است).

در مقابل به خاطر دارم. استالین دیکتاتور شوروی فوت شده بود و اقتدار شوروی رو به افول بود. حزب کارگر در انگلستان شکست خورده و حزب محافظه کار به رهبری چرچیل در رأس قدرت انگلیس قرار گرفته بود. حزب دموکرات در آمریکا از کار برکنار و حزب جمهوری خواه زمامدار ایالت متحده شده بود و اوضاع جهانی به ضرر ایران تغییر یافته بود و بایست چاره‌ای برای رویارویی با وضع خطرناک جدید اندیشید. زنده‌یاد مرحوم دکتر خنجی که از برجستگان حزب بود وضع جدید را به صورت عالمانه‌ای تشریح و لزوم اتخاذ یک استراتژی مؤثر جدید را برای رویارویی با این حالت درخواست کرد که آقای ملکی ایشان را به داشتن مرض مالیخولیا متهم نمود.

به یاد دارم، شاید اوایل سال ۱۳۳۲ بود که فردی از اعضای حزب زحمتکشان نیروی سوم، به نام سیروس متوجه (فرزند مرحومه خانم متوجه که در آینده ذکر خیر مشارالیها خواهد رفت)، گفت که ملکی چکی به مبلغ بیست هزار تومان از سرلشکر خسروانی (رئیس تربیت بدنی) با میانجی‌گری فردی به نام منوچهر اطمینانی، که شخص اخیر نیز عضو حزب بود، دریافت کرده است، گویا مأمور وصول این چک خود سیروس بوده است. چون با دیدی که آن روزها نسبت به ملکی داشتم، این مسأله به صورت صرف حرف، باور کردنی نبود.

سیروس چند تصویر از چک گرفته بود و نشان می‌داد، یکی از این تصاویر نزد من بود، که هنگامی که گمان می‌رفت منزل من مورد تفتیش قرار گیرد، همراه دیگر مدارک که امکان داشت برای من مستند مفتشین قرار گیرد. از جمله عکسی که با مرحوم دکتر مصدق گرفته شده بود از ترس به رودخانه کرج ریخته شد. خدا را به شهادت می‌طلبم که این روایت صدق محض است. حجازی از وجه دیگری که توسط سردبیر اطلاعات به ملکی داده شده است در کتاب رویدادها و داوری یاد می‌کند. که مورد تأیید آقای همایون کاتوزیان در کتاب مصدق و نبرد قدرت نیز قرار گرفته است. ملکی می‌گفت این پول‌ها را به ما می‌دهند که بتوانیم با حزب توده مبارزه کنیم. (پناه بردن به افعی از ترس مار).

ملکی هم مانند بقائی ظاهراً مبارزات مرحوم دکتر مصدق با شرکت نفت و انگلستان را تأیید می‌کرد. ولی ایراداتی به مراتب شدیدتر از بقائی به سیاست‌های داخلی مصدق می‌گرفت و مصدق را به سرکوب و خفه کردن مخالفین علی‌الخصوص حزب توده تشویق می‌کرد. آنجا که مرحوم دکتر به علت روحیه دموکرات‌منش خود از رهنمودهای او سرباز می‌زد. مصدق و دولتش را به لیبرالیسم و بی‌عرضگی متهم می‌کرد. در بخش‌های آینده شواهد انکارناپذیری که موید مخالفت بسیار شدید ملکی با راه و رسم مرحوم دکتر است ذکر خواهد شد. امروز با جوی که مع الاسف، علیه مرحوم دکتر مصدق وجود دارد، و در مقابل عده‌ای قابل توجه از روشنفکران، از جمله روشنفکران مذهبی، سعی دارند از ملکی چهره‌ای بی‌عیب و نقص و صددرصد ملی ترسیم نمایند، لازم است در

مورد هر شخصیت تاریخی با بی‌طرفی کامل بحث و اظهار نظر شود و نقاط قوت و ضعف آنها برای بیداری و آگاهی نسل جوان که در حال یک سرگشتگی عجیب است تشریح گردد.

گواهی شاگردان ملکی در مورد مخالفت‌های باطنی، ایشان با سیاست‌های دکتر مصدق

چنان که قبلاً نیز مستند به نوشته‌های روان‌شاد جلال آل‌احمد گفته آمد، مرحوم ملکی: «... به ترس از آنچه همه را به یاد ایام دموکرات فرقه سی انداخته بود... مجبور شد با آن جناح به خصوص دستگاه حاکم در مکالمه را بگشاید که ابتر ماند...»

یعنی این که، به محض این که ایدئولوگ بزرگ، استشمام کرد که بوی برکناری دولت ملی می‌آید و دیگر نمی‌توان به قدرت مصدق برای حمله به حزب توده استفاده کرد و در پشت نقاب ملی‌گرایی به حزب توده تاخت و عقده‌ها را خالی کرد «با آن جناح به خصوص دستگاه حاکم در مکالمه را» گشود، که چون دیگر آن جناح به خصوص نیازی به این افراد نداشت، مکالمه «ابتر» ماند... این برداشت کسی است که می‌نویسد: «او البته در این حد هست که پدر من باشد. هم از نظر سن و هم از نظر شخصیت و شاید من از او، جانشینی برای پدر تنی‌ام ساخته‌ام که در جوانی ازش گریختم...»

همچنین آل‌احمد، وقتی نقاط افتراق فکری خود با ملکی را بر می‌شمارد در وهله اول، اختلاف نظر خود و ملکی را «قضیه اسرائیل» می‌داند. آقای ملکی هم برای شرکت در کنگره سوسیالیست‌ها سفری به اسرائیل انجام داد، که یادم نیست این سفر در زمان قبل از جدا شدن از بقائی و اوریان بود، یا نه. ولی محتملاً واسطه این سفر نیز یعقوب اوریان بوده است. ملکی بعد از بازگشت از این سفر در مورد اجرا و پیاده کردن احکام سوسیالیزم در اسرائیل داد سخن داد و به قول جلال چنان در این راه مبالغه کرد، که شاگردانش کیبوتص‌ها را نمونه واقعی اصل مهمی از سوسیالیزه شدن آن رژیم می‌انگاشتند.

آقای همایون کاتوزیان در کتاب مصدق و نبرد قدرت، نشر مؤسسه خدمات فرهنگی رسا در صفحه ۲۰۳ می‌نویسد: «صرفنظر از این بینش ملکی در رابطه با دموکراسی و سوسیالیسم ایرانی، مهم‌ترین دستاوردهای او در دوره مورد بحث، حول دو محور است: یکی سیاست و برنامه نهضت ملی...» که در این مورد کراراً مرحوم ملکی چه در روزنامه نیروی سوم و چه در مجله علم و زندگی دولت مرحوم مصدق را به بی‌برنامگی متهم می‌نماید. آقای همایون کاتوزیان در صفحه فوق زیر تیتر «سیاست و برنامه دولت» از نظر ملکی چنین می‌نویسد: «مضمون مکرر توصیه ابستراتژیکی ملکی به مصدق و دولت او به طور خلاصه به شرح زیر بود»:

(الف) حل و فصل منازعه نفتی براساس بهترین شرایط ممکن در دوره معقولی از زمان (آقای ملکی در مورد حل و فصل این منازعه از پیشنهاد بانک بین‌المللی پشتیبانی می‌کند)،

(ب) انجام یک رشته اصلاحات اجتماعی عمده، خاصه اصلاحات ارضی، اصلاح دیوان سالاری دولتی، و توسل به سایر اقدامات باز توزیعی [تعدیل ثروت]،
(پ) ایستادگی در برابر فعالیت‌های مخرب عوامل بیگانه اعم از حزب توده یا هیأت حاکمه محافظه‌کار چه نظامی و چه غیر نظامی،

(ت) برقراری مناسبات حسنه با غرب و اتحاد شوروی...» جناب ملکی که در توصیه‌های مدیرانه خود، دکتر مصدق را به «ایستادگی در برابر... اعم از حزب توده یا هیأت حاکمه محافظه‌کار...» فرامی‌خواند.

در دادگاه نظامی که برای محاکمه وی در سال ۱۳۴۴ تشکیل شده بود، می‌گوید: «من پس از مراجعت از کم و کیف خیانت آنها با خبر شدم... این دو نفر... پس از این که مرا مسؤول روزنامه... از میدان بدر کردند... به خصوص پس از عزیمت اعلیحضرت همایونی از ایران تمام اختیارات را در دست گرفتند...»^۱

۱ - مطالب بالا به نقل از مدافعات ملکی در دادگاه نظامی از اطلاعات شماره ۱۱۹۲۶ مورخ ۴۴/۱۲/۱۷

آقای کاتوزیان در صفحه ۱۱۱ کتاب خاطرات سیاسی خلیل ملکی ملاقات رهبر بزرگ را با «اعلیحضرت همایونی» چنین توضیح می‌دهد، توضیحاً باید گفته شود که این ملاقات قبل از کودتای ننگین ۲۸ مرداد صورت گرفته است: «اما ملاقات با شاه سری نبود... چند ماه پیش از بیست و هشت مرداد (توجه فرمایند ۲۸ مرداد نه کودتای ۲۸ مرداد) یک بار شاه از ملکی دعوت کرده بود که به ملاقات او برود. ملکی نیز این پیشنهاد... را در کمیته مرکزی حزب مطرح کرد... به این هم اکتفا نکرده... مسأله را با دکتر مصدق نیز در میان گذاشت... سپس... به شاه پیام داده بود که حاضر است دعوت او را بپذیرد... مشروط بر این که رابطه تشریفاتی در میان نباشد... در غیر این صورت دیگر بحث و گفتگوی سیاسی محلی ندارد... و شاه این شرط را پذیرفته بود...»

باللحجب این آقای رهبر و ایدئولوگ کبیر حزب زحمتکشان نیروی سوم عجیب قدرتی دارد که برای ملاقات با شاه شرط می‌گذارد و شاه نیز که همه دست او را می‌بوسند شرط او را می‌پذیرد و با هم به یک بحث و گفتگوی سیاسی می‌پردازند.

گویا بعد از این شرفیابی بود که آقای ملکی سوسیالیست فرمودند اعلیحضرت همایونی از همه ما سوسیالیست‌تر هستند.

آقای ملکی بنابر آنچه در شماره ۱۱۹۲۸ مورخ ۱۳۴۴/۱۲/۱۹ روزنامه اطلاعات به نقل از مدافعات مشارالیه در دادگاه نظامی درج گردیده چنین اظهار نظر می‌فرمایند:

« نظر اینجانب این بود که نهضت ملی ایران نباید شکاف بردارد، همکاری شاه و دکتر مصدق باید ادامه داشته باشد، من در این مورد بارها با دکتر مصدق صحبت کردم و توصیه کردم... به او توصیه می‌کردم روابط خود را با دربار بهتر کند...»

« پس از این که اعلیحضرت در اول و آخر ملاقات از مبارزات میهن‌پرستانه ما و از این که ما دکترین به نسل جوان عرضه داشته‌ایم قدردانی فرمودند...»

روزنامه اطلاعات در همین شماره و در صفحه ۱۰ خود دفاعیات ملکی در دادگاه را چنین نقل می‌کند:

« در دوران حکومت آقای دکتر مصدق و به‌خصوص در آستانه ۲۸ مرداد من چه سیاستی را تعقیب می‌کردم؟

اینجانب به مناسبت این که دربار و شخص اعلیحضرت همایونی، مقام ثابت و بدون نوسان برای حفظ استقلال و تمامیت ایران است، همواره طرفدار قانون اساسی و سلطنت مشروطه بوده‌ام... در جلسه بحث و انتقاد... موقعیت، با سوسیالیست‌ها نسبت به مقام سلطنت سؤال شد... من بدون ملاحظه جواب دادم... من مقام سلطنت را بدون نوسان و تردید پایگاهی برای حفظ تمامیت و استقلال ایران می‌دانم...»

قبلاً گفتیم که ملکی به‌وسیله شخصی به نام منوچهر اطمینانی پولی از سرلشکر خسروانی دریافت کرده بود. آقای همایون کاتوزیان در صفحه ۳۸۲ کتاب مصدق و نبرد قدرت می‌نویسد: « بعد از دستگیری و به زندان افتادن خلیل ملکی (تا آنجا که به یادمانده و دیگران نیز شهادت می‌دهند و آقای کاتوزیان خودشان نیز در کتاب خاطرات سیاسی خلیل ملکی نوشته‌اند. ملکی دستگیر نشد، خودش، خودش را به فرماندار نظامی معرفی کرد). دو تن از اعضای کمیته اجرائی حزب - دکتر محمدعلی خنجی و دکتر مسعود حجازی... اتهام آنان بر خلیل ملکی آن بود که (الف) یک بار ملکی (بنا به درخواست شاه) با وی دیدار کرد و (ب) حزب از تولیت حضرت معصومه (س) در قم ۵۰ هزار ریال کمک دریافت کرده است...»

« البته این هر دو اقدام با تصویب یکپارچه کمیته اجرائی صورت گرفت...»

باید به این نکته توجه داشت که جناب همایون کاتوزیان می‌نویسند: «... دستگیری و به زندان افتادن ملکی...» ولی خود جناب ملکی در اظهاراتشان در این مورد که در شماره ۱۱۹۲۸ مورخ ۱۳۴۴/۱۲/۱۹ اطلاعات درج شده چنین می‌فرمایند: «تیمسار دادستان (فرماندار نظامی وقت) مدعی بود که... مرا در مخفیگاه پیدا و بازداشت کرده، در صورتی که من خودم تلفن کردم و بعد با ماشین برادرم رفتم.»

آقای همایون کاتوزیان، که طبق وجدان یک مورخ بایستی وقایع را چنان که اتفاق افتاده برای آیندگان نقل کند در کتاب خاطرات سیاسی خلیل ملکی (دفتر انتشارات رواق) صفحه ۱۱۱ که در پاییز سال ۱۳۶۰ به چاپ رسیده می‌نویسد:

«ملکی که هر روز با جمع دیگری از سران نهضت ملی از پشت رادیو به فرمانداری نظامی دعوت می‌شد - در شانزدهم شهریور ۱۳۳۲ خود را معرفی کرد...» بعداً یا این حقیقت را که خود ملکی هم بدان مقرر است فراموش می‌فرماید. یا بنا به جهاتی که برای استدلال‌ات ایشان لازم است در صفحه ۳۸۲ کتاب مصدق و نبرد قدرت نشر خدمات رسا در سال ۱۳۷۹ چاپ سوم مرقوم می‌دارند: «درست بعد از دستگیری و به زندان افتادن خلیل ملکی دو تن... دکتر محمد علی خنجی و دکتر مسعود حجازی - مبارزه‌ای را علیه وی آغاز کردند...» آنچه را که خودم در جریان قرار داشته‌ام، این است که آقای ملکی هیچ‌گونه انتقادی را بر نمی‌تابید و از چندی قبل از کودتای ننگین ۲۸ مرداد به علت این که به قول شادروان جلال آل‌احمد: «باب مکالمه‌ای» رابا: آن جناح به خصوص دستگاه حاکم گشوده بود (رجوع کنید به صفحه ۸۲ کتاب یادنامه خلیل ملکی نشر: شرکت انتشار چاپ (اول ۱۳۷۰) و مورد انتقاد بسیار شدید عده زیادی از اعضای حزب قرار گرفته بود چنان‌چه در گذشته گفته آمد در جلسه‌ای که شادروان دکتر خنجی با تجزیه و تحلیل رویدادهای روز، یعنی روی کار آمدن حزب محافظه‌کار به رهبری چرچیل در انگلیس برنده شدن جمهوری خواهان در انتخابات آمریکا - مرگ استالین و ضعف شوروی آقای ملکی معلوم نیست به چه علت، با این که تحلیل با واقعیت‌ها کاملاً مطابق بود و انتقادی یا حمله‌ای هم به ایشان نشده بود، شدیداً به خنجی اعتراض کرده و او را مالیخولیائی گفته بود. مرحوم ملکی که شدیداً دارای سوءظن بود، و سوءظنش را حملات و انتقادات اعضای حزب تشدید می‌کرد و از طرفی هم دل‌خوشی از ادامه حکومت مرحوم دکتر مصدق نداشت و می‌گفت و می‌نوشت که دکتر مصدق به توده‌ای‌ها میدان داده است و حسب توصیه وی می‌بایست که جلوی آنها را با شدت هر چه

تمام‌تر بگیرد^۱. با این تحلیل خنجی که در واقع در آن خواسته می‌شد که تاکتیک‌های جدیدی برای مقابله با توطئه‌های علیه حکومت ملی اتخاذ شود. چنین بخود تلقین می‌کرد که اگر اعضای حوزه‌های حزب از کردار و رفتار او انتقاد می‌کنند، و با همه احترامی که برای وی به عنوان ایدئولوگ و معلم قائل هستند، عملیات ایشان را درست نمی‌دانند بر اثر تحریک خنجی است. در صورتی که من نه در قبل از کودتای انگلیسی، آمریکایی، درباری ۲۸ مرداد و نه بعد از آن با تماس‌های مکرری که با خنجی داشتم هرگز کلامی علیه ملکی از خنجی نشنیدم. دکتر خنجی سخنگوی حوزه دانشجویان حقوق بود، زیرا خود در رشته حقوق و اقتصاد از دانشگاه سوربن فرانسه فارغ التحصیل شده بود. او در زمان جنگ دوم بین‌الملل در فرانسه بود و به عضویت نهضت مقاومت فرانسه درآمد. پیش از آن نیز با مبارزین الجزایری ارتباط پیدا کرده بود خاطره اش جاودان با دکه مردی به حد اعلا وطن‌دوست بود.

زنده‌یاد خنجی در حوزه هرگز از ملکی انتقاد نکرد و اگر چیزی از کارهای خلاف او می‌دانست هیچوقت به زبان نیاورد.

بعد از خفقان حاکم بر روزهای پس از کودتا و در زمانی که دژخیمان حکومت نظامی بختیار، درصدد به دام انداختن طرفداران حکومت ملی بودند - محمد علی خنجی مدت‌ها در منزل بسیار کوچکی که من در خیابان زرین نعل پشت یک دبیرستان دخترانه به مساحت کلی سی متر مربع خریده بودم و یک زمین بایر بزرگ جلوی آن وجود داشت مخفی بود و مادرم و خواهرم مهین و شاگرد خانه‌مان که خلیل نام داشت از او پذیرایی می‌کردند. تا این که خود من تحت تعقیب فرماندار نظامی واقع شدم و مرا از صندوق پس انداز بانک ملی ایران، که در آن موقع در آنجا کار می‌کردم، توقیف کردند و به محل کاخ شهربانی که کمیته مشترک در آنجا تشکیل می‌شد بردند. ناچار دکتر خنجی دیگر در خانه من هم جایی نداشت.

داستان زندانی شدن من، نه از این جهت که من زندانی شدم، بلکه از این رو که نکته‌ای دربارهٔ مرحوم ملکی در جریان آن وجود دارد، خالی از لطف نیست. من پدر در پدر ساکن جاپلق (از محلات لرستان) بوده‌ام برادر از مادر جدایم مرحوم حاج سید احمد بدیعی که خداوندش بیامرزد و من همواره مرهون محبت‌های او هستم، او هم برادر بود، هم پدر، هم دوست، هم حامی و پشتیبان، بعد از خدا. وی از طرف مرحومه مادرش که روحش شاد و هم از سوی همسرش با فولادوندها و از جمله سرتیپ علی فولادوند آن روز، و سرلشکر بعدی، علاوه بر خویشی، دوستی داشت. لذا بعد از گرفتار شدن من به سراغ او رفت تا او وساطت کند و من آزاد شوم. می‌دانیم که تیمور بختیار هم لر بود منتهی علی فولادوند از طائفهٔ چهار لنگ و تیمورخان هفت لنگ (بختیاری) علی خان پیش بختیار شفاعت مرا کرد، اما مؤثر نیفتاد.

برادر عزیز و بزرگوارم حاج سید احمد بدیعی که هم خودش بسیار به من محبت داشت و هم تحت فشار مادر پیر من قرار داشت، به ناچار به یکی از اقوام مادری مرحومه خانمش به نام آقای علی اصغر محسنی که وکیل دادگستری و از دوستان سید احمد طباطبائی یار غار بختیار بود و تیمسار عیش و نوش‌هایش را در خلوت منزل او انجام می‌داد و به همین جهت او را وکیل قم کرد متوسل شد و ایشان قضایا را با مرحوم طباطبائی در میان نهاد و از وی خواست که از دوستش بختیار آزادی مرا بخواهد.

به هر حال در یک شب خلوت طباطبائی در عالم رفاقت از بختیار خواست که مرا رها کند. در نتیجه این سفارش روزی مرا به اطاق بختیار خواستند. هم‌بندان همه به خود لرزیدند، که لحظهٔ اعدام من رسیده است. ولی پشت پرده غیر از این بود. او مرا خواسته بود که اول نصیحتم کند و بعد دستور آزادی‌ام را بدهد.

اطاق بختیار بسیار بزرگ بود. شاید طول آن بیش از ۱۵ متر بود. یک میز خیلی تشریفاتی در انتهای آن گذاشته بودند و تیمسار پشت آن قرار داشت. مأمور مرا داخل کرد. سلام نظامی داد و در را پشت سرش بست و رفت. من تمام تنم

می‌لرزید و نمی‌دانستم که او با من چه خواهد کرد؟ او با تیغه طلایی رنگ (پاکت بازکنی) بازی می‌کرد، بالاخره سربلند کرد و گفت: «تو»

گفتم: «من علی اکبر بدیعی - حضرتعالی مرا احضار فرموده‌اید...» فریاد زد: «تو لری» گفتم: «بچه لریست». گفت: «لر که دنبال (نعوذبالله) این پیرمرد خرف نمی‌افتد». من که جوان بودم و احساساتی گفتم: «تیمسار! بزرگش نخوانند اهل خرد...» هنوز بقیه این شعر از دهان من خارج نشده بود که او از جا جست به طرف من آمد و چنان با لگد به قلم پای من زد که خون فواره کرد و من گمان کردم که قلم پایم شکسته است. از حال رفتم، مرا از اطاق بیرون بردند و بعد از این که به هوش آمدم، لنگان لنگان و در حالی که خون از پایم جریان داشت مجدداً به اطاق برگرداندند: بختیار گفت: «افسوس که قسم خورده‌ام والا همین الان می‌دادم اعدامت کنند...» ولی برایت می‌گویم که چه کسی تو را لو داده است: «آن شخص کسی است که تو او را رهبر خود می‌دانسته‌ای...»

بعد دستور داد مرا نزد سرهنگ مولوی بردند. او بعد از این که نامه‌ای جلوی من گذاشت گفت: «امضاء کن» دستور آزادی مرا داد این زخم پا تا حالا که پنجاه سال گذشته هنوز جایش باقی است و همین‌طور حرف بختیار که گفت: «کسی که تو را لو داده است رهبر تو بوده است...» اتهام من اختفای شهید دکتر فاطمی بود که واقعاً از آن خبر نداشتم و حتی در قبل از ۲۸ مرداد هم بیش از یکی دو بار به حضور آن مرد بزرگ شرفیاب نشده بودم و همچنین اختفای دکتر محمدعلی خنجی...

دنبال داستان این که بعد از آزادی اعلام شد که تعدادی از اعضای حزب زحمتکشان ملت ایران در منزل فردی به نام رجائی دانشجوی دانشکده حقوق، در یکی از کوچه‌های خیابان ایران (عین‌الدوله) جلسه دارند و ملکی هم در این جلسه حضور خواهد یافت. من هم رفتم. به مجردی که مرحوم ملکی چشمش به من افتاد گفت: «مگر تو به فرماندار نظامی تعهد نداده‌ای که دیگر فعالیت سیاسی نکنی» گفتم قربان شما از کجا می‌دانید که من چنین تعهدی داده‌ام؟ عده‌ای به خنده افتادند!! بعد از آن من دیگر ملکی را ندیدم. من از کمک جلالی سردبیر

اطلاعات و نایب‌التولیه حضرت معصومه (ع) خبر نداشتیم ولی مورخ چیره‌دست آقای همایون کاتوزیان در کتاب خاطرات سیاسی خلیل ملکی نشر، انتشارات رواق چاپ اول پاییز ۱۳۶۰ در صفحه ۱۱۶ می‌نویسد: «و اما درباره قبول کمک مالی از نایب‌التولیه حضرت معصومه (ع): این واقعیت داشت، نایب‌التولیه خود پیشنهاد کمک مالی به «حزب نیرویی سوم» را کرده بود، و ملکی... کمک مزبور را بدون قید و شرط پذیرفته بود.»

مورخ محترم می‌نویسد: «و ملکی این را نیز در کمیته مرکزی طرح کرده و با تصویب آن کمیته کمک مزبور را... پذیرفته بود...»

ایشان بعد اضافه می‌کنند که: «خنجی عضو آن بود (کمیته) تصمیم گرفت که وجه مزبور را برای تأمین مخارج یک سلسله انتشارات جدید حزبی... به کار برد...» من نمی‌خواهم روی نوشته دکتر مسعود حجازی در کتاب رویدادها و داوری در صفحه ۲۵۵ تکیه کنم که می‌نویسد: «اینجانب در مورد قبول کمک مالی از نایب‌التولیه حضرت معصومه (ع) در قم توسط خلیل ملکی... هیچ‌گونه اطلاعی نداشتیم... با مطالعه کتاب خاطرات سیاسی خلیل ملکی برای اولین بار بود که از کمک مالی... اطلاع یافتیم و بسیار تعجب کردم.»

حجازی در صفحه ۲۵۶ کتاب بالا می‌نویسد: «دکتر محمد علی خنجی در آن زمان‌ها عضو هیأت اجراییه نبود... از این کمک مالی اطلاعی نداشت، حتی از آن کمکی هم که توسط علی جلالی سردبیر اطلاعات هفتگی... بی‌خبر بود...» جناب همایون کاتوزیان در صفحه ۱۱۴ کتاب خاطرات سیاسی چاپ پاییز ۱۳۶۰ ذیل بند ۳- می‌نویسد: «وقتی که ملکی به زندان افتاد تشکیلات حزب نیروی سوم... به زیر زمین رفت... اما هنوز دو سه هفته‌ای نگذشته بود که... دکتر محمد علی خنجی و دکتر مسعود حجازی شروع به طرح انتقاداتی در مورد شخص ملکی کردند.» این انتقادات... بلافاصله به کمیته‌ها و حوزه‌های فعالین کشیده شد.»

من عضو هیأت رهبری نبوده‌ام که بگویم در آن هیأت این انتقادات را شنیده‌ام یا نه! ولی عضو حوزه‌ها بوده‌ام و به‌طوری که قبلاً نوشتم در خارج از

حزب و حوزه مدتی با خنجی در منزل خودم مونس بودم وجدانم را شاهد می‌گیرم که یک کلمه از این حرفها از خنجی نشنیده‌ام.

مدرک مستند مورخ محترم (آقای کاتوزیان) در مورد خیانت خنجی «گزارش مفصلی» است که ملکی در سال ۱۳۴۱ برای شادروان دکتر مصدق نوشته است، او در صفحه ۱۱۷ کتاب خاطرات سیاسی خلیل ملکی می‌نویسد: «آنچه می‌ماند مساله انگیزه» و محرک خنجی و حجازی در این کار است. در نامه یا در واقع گزارش مفصلی که ملکی در سال ۱۳۴۱ برای زنده‌یاد دکتر مصدق نوشت، با قاطعیت و بدون تردید و تزلزل ادعا شده است که این دو تن مغرض و حتی عامل دستگاه بودند و مأموریت داشتند که با این روش حزب نیروی سوم را به اصطلاح از داخل منفجر کنند» و به این سادگی و سهولت دستگاه را از شریک سازمان منظم نهضت ملی خلاص کنند».

نویسنده گرامی مرقوم می‌دارند: «این نویسنده نه غیب گو هستم، نه هرگز این دو تن را می‌شناختم، نه در آن ماجراها... دخالتی داشتم...»

اما نویسنده‌ایده نولوگ کبیر، یعنی مرحوم خلیل ملکی را نیز تناقض گو معرفی می‌کند، زیرا در یکجا، یعنی در گزارش مفصلی که ملکی... برای دکتر مصدق نوشت... با قاطعیت و بدون تردید و تزلزل ادعا شده است که این دو تن (یعنی خنجی و حجازی) مغرض و حتی عامل دستگاه بودند... و در صفحه ۱۱۹ کتاب مذکور ذیل بند ۲ می‌نویسد: «این نویسنده چند بار از ملکی شنیدم... که به نظر او، خنجی ناآگاهانه آلت دست حجازی شده بود و آگاهانه غرض ورزی نمی‌کرد».

حال ملاحظه فرمائید مورخ که باید قاضی عادل تاریخ باشد، در یک جا بنا بر نوشته ملکی، خنجی را «عامل دستگاه» و در جای دیگر «آلت دست ناآگاه» قلمداد می‌کند.

مورخین درباری نیز، این چنین قضایا و وقایع تاریخی را نوشته‌اند: «خاقان بزرگ اگر تیغ از نیام برکشد، پطر کبیر در قصر خود به لرزه خواهد افتاد...» نقل به مضمون، آقای کاتوزیان هم می‌انگارد «هرچه را خسرو کند، شیرین بود». هر

چه‌ایده نولوگ بزرگ بگوید درست است. ولو آنکه تمام رفتار و گفتار و کردار، رهبر خوش فکر و درست‌اندیش نهضت ملی را، غلط بی‌انگارد و بگوید و بنویسد که اگر او به نصایح حکیمانه ما (یعنی ملکی) گوش می‌داد و عمل می‌کرد شکست نمی‌خورد. ما در جای خود این خرده‌گیری‌های ملکی به سیاست دکتر مصدق را با استناد به شواهد و نوشته‌های ملکی خواهیم آورد، گو این که واقعاً نهایت اخلاص و احترام را به دانش ملکی قائلیم و می‌دانیم که بسیاری از روشن بینان نیم قرن اخیر پرورش یافته مکتب ملکی هستند. ولی مثل آقای کاتوزیان فقط درصدد نیستیم که آن مرحوم را بزرگ کنیم و هر چه می‌بینم محاسن وی باشد و در مورد معایبش دیده بر هم نهمیم.

خلیل ملکی و حکومت ملی دکتر مصدق

نخست یادآور شویم که با پیوستن خلیل ملکی به روزنامه شاهد و حزب زحمتکشان ملت ایران، آن مرحوم همچون سدی استوار در برابر حملات ناجوانمردانه حزب توده به شخص دکتر مصدق و جبهه ملی ایران ایستاد و الحق که با منطقی محکم و استدلالی بسیار قوی به اتهامات حزب توده که به آن زنده‌یاد و جبهه ملی وارد می‌آورد پاسخ داد. اگر نگوئیم قبل از پیوستن این مرد به صف هواداران نهضت ملی ایران هیچ کدام از اعضای جبهه ملی ایران، توانایی و دانش جوابگویی منطقی به حزب توده ایران را، آن هم با تکیه بر اصول و موازین آن ایدئولوژی که حزب توده ادعای پیروی کردن از آن را داشت نداشتند، حرفی به گزافه نگفته‌ایم. ملکی به‌طور یقین جزو افرادی است که مکتب مارکسیست لنینیسم را به خوبی خوانده و از کم و کیف آن اطلاع داشت. او یکی از دانشمندان و تئوریسین‌های این مکتب بود و بخوبی از عهده تطبیق دادن، آنچه را که شوروی و حزب توده به عنوان این مکتب انجام می‌دادند، با اصول مارکسیسم، برمی‌آمد و با آگاهی کامل در بسیاری از مواقع مچ آنها را می‌گرفت و ثابت می‌کرد که آنچه آنها در عمل انجام می‌دهند نه‌این که مطابق با روش‌های سوسیالیستی نیست، بلکه نوعی کردار امپریالیستی است. اگر تنها هنر و خدمت ملکی را به نهضت ملی ایران، نوشتارهای او با امضای: «دانشجوی علوم اجتماعی» زیر عنوان

برخورد عقاید و آراء و یا سوسیالیسم و کاپیتالیسم دولتی و قهرمان در تاریخ و دیگر رشحات قلمی ایشان در شاهد، نیروی سوم، علم و زندگی و غیره بدانیم کافی است که برای همیشه او را از مردان زنده تاریخ قرن اخیر ایران بنامیم.

و اگر شهامت و شجاعت او را در انشعاب از حزب توده، با توجه به موقعیتی که در آن زمان ایدئولوژی حزب مذکور در میان مردم داشت در نظر گیریم بخوبی درک می‌کنیم که شجاعت وی در مرتبه‌ای بالاتر و والاتر از افرادی است که در راه مبارزه با دیکتاتوری و استعمار جان فدا کردند. زیرا این طایفه اخیر در نزد مردم قهرمان می‌شوند و اسطوره ولی خلیل ملکی در آن زمان با این که عملش در راه حق و برای آگاهاندن مردم از تزویرها و حقه‌های شوروی و حزب توده بود. نه تنها توده مردم بلکه روشنفکران او را قهرمان نمی‌دانستند، بلکه او را خیانتکار قلمداد می‌کردند. در اینجا بی‌مناسبت نیست قصه‌ای را از قول زنده‌یاد جلال آل‌احمد درباره نوع برخورد روشنفکران با انشعاییون نقل کنیم، قضیه از این قرار است:

آقای امیر حسین جهان‌بیگلو از روشنفکران به نام، که در «انجمن اصلاح» و حزب توده با جلال آشنایی داشت پس از اتمام تحصیلات از خارج برمی‌گردد. جلال چگونگی برخورد با وی را چنین شرح می‌دهد:

«ایستادم، سلام، و به قصد ماچ و بوسه حرکتی کردم که دیدم در او پذیرشی نیست و هنوز گرفتار طرد و تکفیر است که نج کردم، گفتم می‌خواهی دیگر سلام و علیک هم نکنیم؟ گفت این‌طور بهتر است.

هر جا می‌دیدنمان، فحشمان می‌دادند که: «خائن» و از این قبیل و ما راستی داشت باورمان می‌شد که خائن بوده‌ایم!».

رفتار کارگران، دهقانان و روشنفکران آن روزگار با ملکی صد مرتبه غیرقابل تحمل تر از آن بود، که با جلال و دیگران.

این جریان یعنی ناسزا گفتن بیجا به انشعاییون، حتی تا زمان حاضر هم از سوی روشنفکران فرنگی مآب ادامه دارد. مثلاً در همین سال جاری فرزند آقای امیر حسین جهان‌بیگلو، که گویا دارای درجه دکترا هم هست، مقاله‌ای در مجله

آفتاب نوشته بود وجلال آل احمد را به باد ناسزا گرفته بود، که حقیر جواب مختصری به او دادم و جناب سحرخیز هم لطف کرد و آن را چاپ کرد.

اما آنچه باید گفته شود، نحوه برخورد مرحوم ملکی با حکومت ملی مرحوم دکتر مصدق و سیاست‌های آن پیر فرزانه است:

آقای همایون کاتوزیان تحت عنوان سیاست و برنامه دولت (منظور دولت دکتر مصدق است) می‌نویسد: «مضمون مکرر توصیه استراتژیکی ملکی به مصدق و دولت او به‌طور خلاصه به شرح زیر بود»:

(الف) حل و فصل منازعه نفتی براساس بهترین شرایط ممکن در دوره معقولی از زمان، کاتوزیان می‌نویسد: «ملکی از میانجیگری بانک جهانی حمایت کرد»^۱

او در صفحه ۲۶۷ کتاب مصدق و نبرد قدرت می‌نویسد:

«تراژدی دولت مصدق آن بود که با رد پیشنهاد بانک جهانی، همان کاری را کرد که... انگلستان می‌بایست انجام می‌داد...»

«از همین رو تصمیم به رد پیشنهاد بانک جهانی، اگر بزرگترین اشتباه دوران فعالیت‌های مصدق تلقی نشود، حداقل بزرگترین اشتباه دوران زمامداری او بوده است...»

پس دانستیم که مرحوم ملکی طرفدار پذیرفته شدن پیشنهاد بانک جهانی در مورد نفت بوده است و عدم پذیرش این پیشنهاد را از سوی دکتر مصدق اشتباه می‌دانسته است. حال ببینیم خود دکتر در کتاب خاطرات و تالما تبه‌ایرادی که شاه به رد پیشنهاد بانک بین المللی (جهانی) می‌گیرد چه جواب می‌دهد. ایشان چنین جواب می‌دهند: «... بانک می‌خواست از روی خدعه و تزویر سندی از دولت ایران در نفع شرکت سابق تحصیل و ملی شدن نفت را... بی‌اثر کند... ولی روزهای آخر که صحبت از تنظیم قرارداد به میان آمد، یکی از نمایندگان بانک اظهار نمود که قرارداد را باید دولت و شرکت سابق هر دو امضا کنند».^۲

۱ - رجوع شود به صفحه ۲۰۴ کتاب مصدق و نبرد قدرت

۲ - صفحه ۳۶۸ کتاب خاطرات و تالما تبه‌ایرادی دکتر مصدق

(توجه به این نکته ماهیت پیشنهاد را روشن می‌کند یعنی هر چه رشتیم پنبه شد) اما مسأله فراندوم را نیز جناب ملکی و یاران و دوستان ایشان اشتباه بزرگ مصدق و فاجعه می‌دانستند، چنان که آقای کاتوزیان در صفحه ۳۳۸ مصدق و نبرد قدرت می‌نویسد: «یکی از آراء نه چندان مهم مجلس سبب شد تا مصدق واکنش نشان دهد و این واکنش حربه‌ای به دست دشمنان توطئه گر... داد و به کودتای ۲۸ مرداد منجر گردید...»^۱

نویسنده (کاتوزیان) در صفحه بعد ادامه می‌دهد: «آنچه بیش از همه مصدق را نگران این استیضاح کرده بود، محاسبات نادرست وی بود... در پایان استیضاح رأی به عدم کفایت دولت داده آن را ساقط کند.»^۲ (در ادامه چنین استدلال می‌فرمایند):

«محاسبات مصدق نادرست بود، رأی مجلس در انتخاب مکی... با رأی عدم اعتماد آن به دولت از زمین تا آسمان فرق می‌کرد... گواه آن هم استعفای دو سوم نمایندگان مجلس... بود...»^۳

مورخ می‌نویسد: «اغلب نزدیک ترین همکاران و هواداران مصدق از جمله دکتر غلامحسین صدیقی، خلیل ملکی، دکتر کریم سنجابی، دکتر علی شایگان، بارها به وی گوشزد کردند: «... که همه پرسى کار درستی نیست.» (لازم است تذکر داده شو دکه در هیچ منبعی دکتر صدیقی و دکتر شایگان جزو مخالفان فراندوم ذکر نشده‌اند. تنها آقای نویسنده در پانوشته‌های فصل سیزدهم کتاب ذیل شماره ۲۳ مرقوم می‌دارند: «از دکتر غلامحسین صدیقی، سپاسگزارم که به سؤالهای من در این مورد کتبا پاسخ گفتند» که اگر چنین بود، برای اثبات این ادعا خوب بود متن کتبی پاسخ دکتر را چاپ می‌کردند، تا تردیدی در این مورد پیش نیاید. آنچه مسلم است سه نفر آقایان دکتر سنجابی، داریوش فروهر و خلیل ملکی نزد دکتر رفته بودند تا ایشان را از برگزاری فراندوم منصرف کنند. ولی مرحوم دکتر، پیشنهاد آنان را نپذیرفته بودند و چنان که آقای کاتوزیان می‌نویسد:

۱ - منظور از این واکنش فراندوم و انحلال مجلس است.

۲ - صفحه ۳۳۹ کتاب مصدق و نبرد قدرت

۳ - صفحه ۳۴۰ کتاب مصدق و نبرد قدرت

« خلیل ملکی از جا برخاست و به مصدق گفت: « این راهی که شما می‌روید به جهنم ختم می‌شود ولی تا جهنم به دنبال شما خواهیم آمد... »^۱

لازم به ذکر است که جناب محمد علی موحد نویسنده دانشمند و عادل کتاب « خواب آشفته نفت » می‌نویسد: « از یادداشت‌های حسینی بر می‌آید که در داخل هواداران دولت نیز تفرقه و تشتت حکم فرما بود »^۲

چنان که دیدیم مرحوم ملکی و شاگرد صدیق ایشان، فراندم را « راهی به جهنم می‌داند و (آقای کاتوزیان) می‌نویسند: «... هم در اعتراض به تقلب انتخاباتی به احمدآباد رفت و گوشه‌نشینی برگزید. این بار نیز با در نظر گرفتن الگوی روانشناختی‌اش همان قصد را داشت. همین الگو بود که درست یک سال بعد او را به اشتباه دیگری که فاجعه‌بار بود کشانید و آن توسل به همه‌پرسی برای انحلال مجلس بود...»

حال ببینیم روانشاد، دکتر مصدق در قبال مخالفت، شاه - ملکی و... کاتوزیان در مورد لزوم برگزاری همه‌پرسی چه می‌نویسد، آقای موحد در صفحه ۷۵۴ کتاب « خواب آشفته نفت » نوشته آن مرد بزرگ را چنین آورده است؟ « دولت را استیضاح نمودند و دولت از دو کار می‌بایست یکی را انتخاب کند: ۱- برای عرض جواب به مجلس حاضر شود و اکثریتی که برای این کار تهیه شده بود دولت را ساقط کند که این کار خلاف مصالح مملکت بود و هدف ملت از بین می‌رفت و آن عده نمایندگان که به هدف عقیده نداشتند چنین استدلال می‌کردند، مجلسی که نماینده ملت است با رویه دولت مخالف بود و عقیده داشت کاری که دولت می‌کند در صلاح و صرفه ملت باشد و چنین عملی پنجاه سال ملت را به عقب می‌برد. ۲- دولت به مجلس نرود و از حضور در جلسه خودداری کند و نمایندگان هر چه می‌خواستند بگویند. نظر به این که چنین عملی با روحیه قانونی من مخالف بود. بقا و سقوط دولت خود را تابع رأی ملت یعنی صاحبان حقیقی مملکت کردم. »^۳

۱ - صفحه ۲۴۱ همان منبع

۲ - صفحه ۷۵۴ کتاب خواب آشفته نفت

۳ - صفحه ۷۵۴ خواب آشفته نفت

مورخ گرانمایه آقای موحد در مورد رفراندوم می‌نویسد: «باری ظاهر حال چنان می‌نمود که بازیگر پیر در شطرنج سیاست حریفان را شه مات کرده و یک تنه از پس همه دشمنان خود برآمده است...»

بد نیست نظر مرحوم ملکی را در مورد آزادی و دموکراسی هم بدانیم، در سالروز قیام سی تیر مقرر بود که هم طرفداران نهضت ملی وهم افراد حزب توده تظاهراتی برپا کنند. که علی‌الظاهر برای جلوگیری از درگیری و بروز خشونت مقرر گردید که توده‌ای‌ها جدا از ملیون تظاهرات داشته باشند، تظاهرات حزب توده هم منسجم بود و هم پر جمعیت‌تر. خلیل ملکی پس از این تظاهرات نزد هم‌فکرش که در مخالف با همه‌پرسی با وی هماهنگ بود، می‌رود و چنان که آقای سنجابی می‌نویسد: «مرحوم خلیل ملکی آمد و نگرانی خودش را به من اظهار کرد... این آقای دکتر مصدق می‌خواهد با ما چکار کند؟» بالاخره، آقایان سنجابی - ملکی و فروهر نزد مرحوم دکتر مصدق می‌روند. خلیل ملکی با تندى خطاب به دکتر مصدق می‌گوید:

«آقا! مردمی که از شما دفاع می‌کنند همین‌ها می‌باشند، کم هستند یا زیاد هستند همین‌ها هستند. چه دلیلی دار دکه شما قدرت توده را این همه به رخ ملت می‌کشید و این مردم را متوحش می‌کنید. (معلوم می‌شود زنده‌یاد مصدق قدرت توده را به رخ مردم می‌کشیده است؟)

«مصدق گفت: چکارشان بکنم؟ خوب، آنها هم تظاهرات می‌کنند.»

«ملکی گفت: جای آنها توی خیابان‌ها نیست. جای آنها باید در زندان باشد.»

مصدق گفت: «می‌فرمائید آنها را زندانی بکنند. کی باید بکند. باید قانون و

دادگستری بکند. بعد گفت: من به این آقای دکتر سنجابی چندین بار است که

می‌گویم آقا بیا وزیر دادگستری بشو، ایشان قبول نمی‌کنند. شما به ایشان بگوئید

بیايند وزیر دادگستری بشوند و همین مبارزه را با آنها بکنند.»

رند پير آزاده که آزادی را برای سرسخت‌ترین و کینه‌توزترین دشمنان

خود نیز می‌خواست در این گفتگو بسیار زیرکانه جواب ایدئولوگ بزرگ

سوسیالیست‌ها را می‌دهد، که هنوز هم بریا و استالین گونه می‌خواست که: «جای آنها (مخالفینش) در زندان باشد.»^۱

بعد از کودتای ننگین ۲۸ مرداد و با جو خفقان بسیار شدیدی که بر تمام کشور سایه‌انداخته بود، افراد حزب زحمتکشان ملت ایران «نیروی سوم» هم ارتباطشان تا چند ماه به‌طور کلی قطع شده بود، حتی اگر در خیابان هم یکدیگر را می‌دیدند، برای این که شناخته نشوند، از سلام و علیک و احوالپرسی علنی خودداری می‌نمودند.

برحسب اتفاق روزی که به میدان تجریش، برای دیدار یکی از اقوام که جزو فولادوندها است رفته بودم. توی کمرکش کوچه بهمن محمص، که در دوران مبارزه بسیار با وی دوست بودم برخورد کردم، خوب اطراف را برانداز کردم که کسی مراقب نباشد، در خلوت کوچه، محمص که بسیار احساساتی بود و چشمان آبی درخشانی داشت، گفت از سوی کمیته اجرائی حزب اعلامیه‌ای به من برای تایپ داده‌اند که این اعلامیه کاملاً برخلاف خط مشی نهضت ملی ایران و تأییدی است بر کودتای ۲۸ مرداد. او اضافه کرد که اعلامیه به خط ملکی است. من به صداقت بهمن محمص هیچ شکی نداشتم. ولی روزی وسیله مرحوم قاسم خاتمی که از سرسپردگان و دلباختگان نهضت ملی بود با خبر شدم که قرار است جلسه‌ای در باغ مهندس ایرج زندی در کرج برقرار گردد و در آن جلسه راجع به باقی ماندن یا اخراج مسعود حجازی از حزب تصمیم‌گیری به‌عمل آید. من هم که بارها به باغ زندی رفته بودم، بدون این که کتباً یا شفاهاً دعوت شده باشم، رفتم و با کمال تعجب متن اعلامیه‌ای را که محمص مدعی عدم تایپ آن گردیده و در نتیجه منتشر نشده بود را با خط ملکی دیدم. بدین ترتیب که نخست مهندس قندهاریان صحبت کرد و گفت در این زمان که ملکی در زندان است، مسعود حجازی اتهاماتی به‌ایشان وارد کرده که لازم است برای استمرار فعالیت حزب به‌طور موقت نامبرده از حزب اخراج شود. بلافاصله خنجی که تا آن زمان ساکت نشسته بود از جا برخاست و دست در جیب برد و اعلامیه را که در آن از کودتای

۲۸ مرداد فقط با عنوان ۲۸ مرداد یاد و در آن قید شده بود که: «یک حزب سوسیالیست نمی‌تواند، حتی دنباله‌روی ملی‌ترین دولت‌ها باشد...»

خنجی اصل خط ملکی را به اکثر افراد حاضر که خط آن مرحوم را می‌شناختند نشان داد. متن اعلامیه را مسعود حجازی در صفحه ۱۲۹ کتاب رویدادها و داوری چاپ کرده است که قسمت‌هایی از آن در زیر نقل می‌شود:

«همان‌طور که سابقاً بارها یادآوری شد نهضت ملی ایران، مخصوصاً یک حزب سوسیالیست نباید اجازه دهد دستور رو زانو را چپ نمایان انقلابی نما و یا ضد انقلابی تعیین کنند. یک حزب سوسیالیست نمی‌تواند حتی دنباله‌روی ملی‌ترین دولت‌ها باشد. خطی مش‌های حزبی باید کاملاً منطبق با اوضاع و احوال شرایط موجود و... باشد. در شرایط حاضر می‌توانیم هدف‌های انقلابی نهضت ملی و حتی اصلاحات داخلی را در چارچوب قانون اساسی و حکومت مشروطه... مسالمت‌جویانه در عین حال جدی و قاطع... به دست آوریم»^۱

در این اعلامیه تذکر داده می‌شود که:

«در عین حال صحیح‌ترین و واقع‌بینانه‌ترین تجزیه و تحلیل و راهنمایی را به‌عمل آورد (یعنی حزب نیروی سوم) و در صورتی که به پیشنهاد‌های واقع‌بینانه ما توجه بیشتری می‌شد بی‌شک نهضت ملی حتی به‌طور موقت دچار توقف نمی‌گردید...»^۲

این اعلامیه دارای ۴ بند است که در بند ۳ آن چنین آمده است: «ولی مبارزه با هیأت حاکمه و حزب توده (در آن زمان یعنی بعد از کودتا حزب توده‌ای باقی نمانده بود که در ردیف هیأت حاکمه با آن مبارزه شود؟!) وسیله و مقدمه‌ای برای نتیجه‌ای است که عبارت از بهبود بخشیدن به وضع طبقه سوم است. نباید تصور کرد که در این دوره... نمی‌توان به نتایج... رسید. برعکس شاید با کم شدن تناقض دولت‌ها در ایران با سیاست خارجی، امکان توجه بیشتری به اصلاحات پیش آید...»^۳

۱ - صفحه ۱۳۰ کتاب رویدادها و داوری

۲ - صفحه ۱۲۱ همان منبع

۳ - صفحه ۱۳۲ همان منبع

دیگر انشعابیون که در وهله اول به روزنامه شاهد پیوستند و بعد عضو حزب زحمتکشان و سپس در حزب زحمتکشان (نیروی سوم) فعالیت داشتند عبارتند از: زنده‌یاد جلال آل احمد - دکتر محمد علی خنجی - مهندس ابوالقاسم قندهاریون - مهندس ضیاء موجدی - ناصر وثوقی و عباس دیوشلی که فرد آخری جذب بقائی و دارودسته وی شد و چنان که من در جریان قرار گرفتم. نخستین نشانه‌های آشکار اختلاف بقائی و ملکی در مورد همین شخص بود، زیرا ملکی از او شدیداً انتقاد می‌کرد و بقائی به‌طور جدی طرفدار او بود.

گر چه حرف و گفته در مورد سران حزب زحمتکشان ملت ایران که دو طیف کاملاً متضاد و متفاوت بودند به درازا کشید. ولی از آنجا که شناخت افراد مؤثر در جریان حزب مزبور و نهضت ملی ایران برای نسل حاضر و آیندگان خالی از ضرورت نیست لذا از این پس سعی می‌کنیم اختصاراً در مورد هر یک از انشعابیون با توجه به روش و تأثیرشان گفتگو کنیم.

جلال آل احمد

نام شناسنامه‌ای او «جلال الدین سادات آل احمد» است اما او تمام آثارش را با امضای «جلال» نشر داده است، به استثنای: «کندوکاو» که در روزنامه شاهد نوشت و به امضای «کندوکاوچی» منتشر شد.

وی دوران کودکیش را در یک خانواده روحانی سنتی بسیار سختگیر گذراند و شاید به همین جهت به مجرد عقل رس شدن به حزب توده پیوست و یک آدم ضد مذهب از آب در آمد. مرحوم پدر جلال سخت کوشید که جلال را به سلک روحانیت درآورد و از همین رو او را روانه عراق کرد که به حوزه علمیه برود و درس علوم دینی بخواند، او در این زمینه می‌نویسد: «از راه خرمشهر به بصره و نجف میرفتم که سپس به بغداد و... اما در نجف ماندگار شدم، کله خورد، و کلافه... چرا که در آن سفر دامی دیده بودم در صورت ردا و عبائی...» مرحوم حضرت آیت ا... طالقانی (ره) در مورد دوران سخت کودکی و نوجوانی جلال چنین فرموده‌اند: «... یک روز به جلال گفتم: «این وضعی که برای تو پیش آمده... نتیجه فشاری است که خانواده بر شما وارد می‌کرد...»

جلال در مورد پیوستنش به حزب توده می‌نویسد: « به اتفاق دوستانی همچون... که با یکدیگر انجمن اصلاح» را تشکیل داده بودیم به حزب توده پیوستیم...» جلال جوان در حزب توده پله‌های ترقی را به سرعت طی کرد آن‌طور که در کتاب جلال اهل قلم نوشته حسین میرزائی به نقل از نوشته‌های خود او نقل شده ایشان از اوایل سال ۱۳۲۶ در مورد حزب توده دچار تردید و دودلی شده است^۱ و بالاخره در آذر ۱۳۲۶ همراه با خلیل ملکی و دیگر انشعابیون از حزب توده انشعاب کرد. جلال علت عمده سرخوردگی خود از حزب توده را چنین شرح می‌دهد: « برای خود من اما روزی شروع شد که مأمور انتظامات یکی از تظاهرات حزب بودم، که به نفع مأموریت کافتارادزه... اما اول شاه‌آباد (خیابان جمهوری) چشم افتاد به کامیون‌های روسی پر از سرباز... چنان خجالت کشیدم که تپیدم توی کوچه سیدهاشم... و بعد قضیه سراب پیش آمد...»^۲

آل احمد نویسنده‌ای توانا بود و باید گفت که وی سبک جدیدی را در نویسندگی آغاز کرد. او آثار زیادی اعم از ترجمه و تألیف به جامعه ما هدیه کرده است.

جلال در قضیه انشعاب که در کتاب یادنامه مرحوم ملکی چاپ شده در مورد انشعاب از حزب توده می‌نویسد:

« برای من این حقیقت دیگر مسلم است که انشعاب تنها راه بود برای حفظ عده‌ای از روشنفکران مملکت و ناچیزترینشان من نویسنده تا از سرنوشت کوری که رهبران آن حزب... می‌ساختند در امان بمانند». آل احمد در این نوشته (قضیه انشعاب) به جای تکیه بر اصول مارکسیسم یا سوسیالیسم به واقعیت‌های جامعه می‌پردازد و می‌نویسد: « اکنون می‌خواهم برگردم به گفته آن دکتر داروساز که:

« در سیاست شکست خوردی یعنی که حرفت مناسب زمانه نبود.»

وی چنین توضیح می‌دهد: «یادمان باشد که سخن از برحق بودن هر چه بر قدرت است نیست - عین آمریکا... سخن از این است که هر زمانی و وضعیتی تقاضائی دارد و حدود اثر فرد در جمع را می‌شود به حدس... پیشگویی کرد... و به هر صورت وقتی می‌توانی در سیاست اثر کنی... که اندازه پذیرش... آن اجتماع را در مقابل حرف‌های سنجیده باشی... و تاریخ را و عوامل سازنده... اعتقاد عمومی را... و در این مورد اگر حزب توده شکست خورد و جبهه ملی نیز... به این دلیل اصلی است که حضرات با افکار وارداتی به میدان سیاست رفتند... و هیچ کوششی به کار نبردند برای تطبیق آن ایسم‌ها بر شرایط محلی با اساس معتقدات سنتی خلق در افتادن و در مجموع اوضاع سیاسی روحانیت را به هیچ گرفتن...»^۱

جلال، رمان‌نویسی چیره دست بود و کتاب‌های «زن زیادی»، «مدیر مدرسه» و ... را نوشت و به نوشته‌های اجتماعی روی آورد و کتاب‌های: «غرب‌زدگی»، «در خدمت و خیانت روشنفکران» و «خسی در میقات» را به رشته تحریر در آورد. علاوه بر این کتاب «برگشت از شوروی» یا در واقع برگشت از کمونیست را به همراه اصغر خبره زاده کتاب‌های اوژن یونسکو و کرگدن و طاعون را نیز ماهرانه ترجمه کرد.

سه کتاب: «در خدمت و خیانت روشنفکران» و «غرب‌زدگی» و «خسی در میقات» وی سخت به تریج قبای روشنفکران برخورد کرد و مورد انتقاد شدید آنان قرار گرفته است. چنان که این آقایان در نشریات خارج از کشور او را «روضه‌خوان» لقب داده‌اند و آقای رامین جهانبگلو فرزند خلف آقای امیر حسین جهانبگلو هم در شماره هشتم مجله ماهانه آفتاب، برای این که آبی بر سوزش دلشان از نوشته‌های جلال ریخته باشند، شرحی مبنی بر این که، جلال اصولاً با فلسفه غرب، و به خصوص فلسفه گادامر آشنائی نداشته است مرقوم داشته‌اند.^۲ «به نظر من کسی که امروزه طرفدار کتاب غرب‌زدگی باشد قابلیت فکر کردن

۱ - به صفحه ۷۲ یادنامه خلیل ملکی رجوع فرمائید - باید توضیح داد که مسلم است در این بحث منظور جلال از روحانیت، اصل اعتقادات مردم به اسلام است که روحانی واقعی سنبل آن است نه قشر مخصوص.

۲ - رجوع فرمائید به مجله ماهانه آفتاب شماره ۸

درباره غرب را ندارد...» مشارالیه در ادامه می‌افزاید: «اینها (جلال و علی شریعتی) حتی در زمینه فرهنگ و تمدن ایرانی کم می‌آورند تا چه رسد به فلسفه غربی...» متذکر شوم که حقیر جواب کوتاهی به نوشته‌های آقای رامین جهانبگلو دادم که در صفحه ۸۲ مجله آفتاب شماره ۹ چاپ شده است.^۱

جلال درباره پیوستنش به روزنامه شاهد و بالاخره حزب زحمتکشان می‌نویسد: «اواسط سال ۱۳۲۹ بود... در جستجوی کار دیگری بودم که سید میر صادقی (منظورش سید حسن میرمحمد صادقی است) پیدا شد با یک پیشنهاد... جبهه ملی داشت روی کار می‌آمد و شاهد نیمه ارگانی بود... و شدم روزنامه‌نویس (ستون کند و کاو روزنامه‌ها را شروع کرد)... این بود که... یک روز رفتم سراغ ملکی. که دکانی است و این جوری است و مزدش نمی‌رسد. اما دست کم تریبونی که هست پس چرا معطلید؟ که ملکی شروع کرد...»^۲

جلال آل‌احمد هم چنان که خودش نیز مقرر است اهل کار تشکیلاتی منظم نبود او می‌نویسد: «روزهائی بود که من از جمع کناره می‌گرفتم - یادم نیست به چه نوع سرخوردگی‌ای...»^۳

جلال پس از حدود نیم سال نوشتن کند و کاو روزنامه را رها کرد و کنار رفت و محمود عنایت که دانشجوی دندانپزشکی بود و بعد از کودتا مجله نگین را با کمک هویدا نشر داد کندوکاو را ادامه می‌داد.

پس از افتراق با بقائی و تشکیل حزب زحمتکشان نیروی سوم، مجدداً جلال به قول خودش: «وسط گود پرید» و نامه سرگشاده‌ای به دکتر بقائی زیر عنوان: «آقای دکتر بقائی رهبر مستعفی عزیز» نوشت که ابتدا در روزنامه آسیا و سپس در روزنامه نیروی سوم درج گردید. او پس از عنوان نامه، چنین آغاز می‌کند: «در روزنامه شاهد و بروز که در سال تمام به خون جگر من و دوستانم ولی به نام شما و دوستانتان منتشر می‌شد، مرا هم در ردیف یک عده دیگر از

۱ - رجوع فرمائید به مجله ماهانه آفتاب شماره ۹

۲ - صفحه ۷۷ یادنامه خلیل ملکی

۳ - صفحه ۷۹ همان منبع

بهترین « رفقای ما از حزبی که بخون دل ما ولی به نام شما تأسیس شد... اخراج کرده بودند...»

غافل از این که چه در حزب زحمتکشان باشم و چه نباشم...»

« حزب زحمتکشان خواهد بود و باید باشد...»

« شما دست ما را بسته بودید و اگر اندکی ناآزموده تر بودیم حتی بدتان نمی آمد که ما را به راههای درخور صلاح زندگی خودتان و دوستانتان یکشانید»
 « آه که چه آسوده شده ایم و فراموش نکنیم که این خدمتی بود که شما به ما کردید»

جلال در حزب زحمتکشان نیروی سوم نیز کم پیدا بود و هر از چند یک بار محض اظهار ارادت به ملکی که به قول خودش: « و من از او جانشینی برای پدر تنی ام ساخته ام» به حزب می آمد، قلمی یا حرفی می زد و می رفت.
 آل احمد دارای آثار زیادی بود، به صورت رمان، سفرنامه و اجتماعی که تعدادی از آنها از این قرار است:

انتشارات کاروان - قم	اسرارانیل عامل امپریالیسم	انتشارات زمان	کارنامه سه ساله
انتشارات رواق	اورازان	انتشارات فردوس	سه تار
انتشارات امیرکبیر	دید و بازدید	انتشارات رواق	پنج داستان
انتشارات رواق	زن زیادی	انتشارات جاویدیان	سرگذشت کندوها
انتشارات رواق	سنگی بر گوری	انتشارات رواق	سه مقاله دیگر
انتشارات فردوس	خسی در میقات	انتشارات امیر کبیر	تات نشینهای بلوک زهرا
انتشارات فردوس	در خدمت و خیانت روشنفکران	انتشارات امیرکبیر	جزیره خارک، در یتیم خلیج
انتشارات فردوس	غرب زدگی	انتشارات رواق	یک چاه و دو چاله
انتشارات فردوس	مدیر مدرسه	انتشارات رواق	ارزیابی شتابزده
انتشارات فردوس	نفرین زمین	انتشارات امیرکبیر	از رنجی که می بریم

آل احمد در عین این که « مذهب» را یکی از پایه های شخصیت هر فرد در اجتماع می داند می نویسد: « واقعاً باید یک جایی ایستاد، برای این که آخر، شخصیت من ایرانی به چه چیز من است؟... شخصیت مرا مجموعه عوامل

فرهنگی... می‌سازد... و یکیش مذهب، یکیش زبان... اینها هر کدام یک مستمسکند...»^۱ و در جای دیگر اضافه می‌کند: «جماعتی که آنجا زیسته‌اند، در شرایط اقلیمی اجتماعی معین و با یک مقدر ملاکهای اخلاقی و مذهبی و اجتماعی مجموعه‌ای را به وجود آورده‌اند به اسم ایرانی...»^۲ اما وی در جای دیگر از روحانیت چنین انتقاد می‌کند:

«از آن زمان که روحانیت، فراموش کرد... از آن وقت که میرداماد و مجلسی دست کم با سکوت رضایت آمیز خود... به خدمت دربار صفوی درآمدند که جعل حدیث کنند. از آن زمان است که مأموران بر کسب کلیت اسلام، بدل شدیم به حافظان قبور، به ریزه خواران مظلومیت شهدا، ما از آن روز که امکان شهادت را رها کردیم... دربان گورستان از آب درآمدیم.»^۳

جلال اضافه می‌کند: «مدارس روحانی بلکه همچنان در بند مقدمات و روزه و نماز ماند یا در بند نجاسات و مطهرات یا سرگردان میان شک دو و سه او خیلی که همت کرد رادیو و تلویزیون را تحریم کرد...»^۴

جلال در مورد نگارش و کندو کاو روزنامه‌ها در روزنامه شاهد می‌نویسد: «... و دیگر به این علت که سرتاپای کندو کاو روزنامه‌ها که در روزنامه شاهد یکسالی دوام داشت (۲۹ تا ۱۳۳۰) همه زهرهای ناشی از این بیماری را از این تن گرفت و بی امضا بر ورق کاغذ گذاشت...»^۵

دکتر محمد علی خنجی

نام دکتر محمد علی خنجی جزو انشعابیون که نامشان در کتاب یادنامه خلیل ملکی صفحه ۸۷ درج گردیده است، نیست، ولی دکتر انورخامه‌ای در کتاب از انشعابات رکود تا وی را جزو انشعابیون قلمداد می‌کند. در اوایی هم

۱ - صفحه ۲۶۰ کتاب جلال اهل قلم انتشارات سروش

۲ - صفحه ۲۶۱ کتاب جلال اهل قلم انتشارات سروش

۳ - صفحه ۲۵۸ همان منبع

۴ - صفحه ۲۵۸ همان منبع

۵ - صفحه ۷۷ کتاب یادنامه خلیل ملکی

که جلال و بعد ملکی به روزنامه شاهد آمدند، خبری از خنجی نبود، او در آن زمان در فرانسه مشغول به تحصیل بود، و در زمان جنگ بین‌الملل دوم که فرانسه به تصرف ارتش هیتلری در آمد، به نهضت مقاومت پیوست و قبل از آن نیز به انقلابیون الجزایری که برای استقلال کشورشان از استعمار فرانسه فعالیت می‌کردند، گرویده بود. او وقتی به ایران آمد، با سلام و صلوات و کلی تعریف و تمجید از طرف ملکی به جذب آورده شد و مقالات سیاسی را با امضای روزبهان در روزنامه شاهد نوشت خنجی از بهمن سال ۱۳۲۹ با امضای مستعار فوق شروع به نوشتن در روزنامه شاهد نمود.

وی در شماره ۳۸۰ مورخ ۱۳۳۰/۲/۲۲ شاهد مقاله‌ای تحت عنوان: «انگلستان که می‌داند از دیوان داوری لاهه نیز طرفی نخواهد بست - اکنون چشم خود را به جبهه موتلف و کمیسیون مختلط مجلسین دوخته است». وی از نظر حقوقی توضیح می‌دهد که: «بنابر اصل حقوق بین‌المللی دیوان داوری لاهه نمی‌تواند تقاضای شرکت را بپذیرد. زیرا با ملی شدن نفت هر قراردادی اعم از نافذ یا غیر نافذ کان لم یکن تلقی می‌شود...»

خنجی در شماره ۳۸۳ مورخ ۱۳۳۰/۲/۲۵ می‌نویسد:

«یک فرصت تاریخی دیگر در پیش است. تنها یک حزب نیرومند متکی به ملت می‌تواند از این فرصت استفاده کند.»

«آنها که به مردم و نیروی لایزال مردم ایمان دارند باید هر چه زودتر متشکل شوند...» علاوه بر روزنامه‌ی شاهد مرحوم دکتر خنجی در مجله علم و زندگی نیز مقالاتی راجع به «جامعه انکا» می‌نوشت^۱ آن مرحوم دارای دکترای علوم اقتصادی از فرانسه و مردی با هوش، دانشمند و نویسنده و گوینده‌ای توانا بود.

آقای همایون کاتوزیان در مورد خنجی دچار تناقض گوئی است. یکجا می‌نویسد: «..... دو تن از اعضای کمیته اجرائی حزب - دکتر محمد علی خنجی و.... مبارزه‌ای را علیه وی آغاز کردند...»

۱ - در مورد «جامعه انکا» به مجله علم و زندگی از شماره اول به بعد سال ۱۳۳۰ رجوع شود.

« اقدام خنجی و.... موجب تضعیف روحیه... اعضا و هواداران نیروی سوم شد.»

« در حالیکه حزب در آستانه فروپاشی بود... ملکی شخصاً معتقد بود»
«که تمامی مسأله انشعاب، ناشی از اقدامات « سرلشگر دادستان»... بود...»
(یعنی این که خنجی عامل و اسباب دست سرلشگر دادستان رئیس نیروهای امنیتی رژیم در آن زمان بوده است)^۱

اما در پایان همین پاراگراف وی درباره دکتر خنجی چنین می‌نویسد: «... ابتدا قدر مسلم آن است که خنجی از هیچ توطئه‌ای اطلاع نداشته و مسائل صرفاً روانشناسی»، « که اغلب موارد دست به گریبان او بوده در این امر نقش قاطعی داشته‌اند...»

در اینجا آقای کاتوزیان همان اتهام را به خنجی وارد می‌کند که ملکی هنگام طرح تحلیل خنجی از اوضاع روز جهان به او وارد کرد و گفت «مالیخولیائی»

دکتر خنجی سلسله مقالاتی نیز تحت عنوان: « سوسیالیسم و اخلاق» در نیروی سوم ارگان سازمان جوانان حزب زحمتکشان نوشت که در هفت شماره ادامه یافت وی در مقاله آخر چنین اظهار نظر می‌کند:

« با نهایت تأسف باید اقرار کرد که این دستگاه عظیم (دولت شوروی) که از اصول انقلابی منحرف شده است. همانقدر که انحرافش از اصول سوسیالیسم برای بشریت مظلوم گران تمام شده، ممکن است سقوطش نیز، از لحاظ به هم خوردن تعادل قوا عواقب و خطراتی برای نهضت جهانی سوسیالیسم حقیقی دربرداشته باشد... می‌توان پیش بینی کرد که با از میان رفتن استالین... در روسیه اوضاع به سرعت و به طور غیر مترقبه واژگون گردد از هم اکنون زمین زیر پای رهبران شوروی می‌لرزد...»

۱ - کاتوزیان در پانوشته‌های فصل پانزدهم کتاب مصدق و نبرد قدرت در مورد این که دادستان محرک

خنجی بوده است ذیل شماره ۶ صفحه ۴۰۸ به نامه بلند ملکی به مرحوم مصدق استناد می‌کند

باید توجه داشت که این اظهار نظر را خنجی، تقریباً یک ماه قبل از درگذشت استالین کرده است.

خنجی با توجه به این عقیده که با سقوط شوروی تعادل قوا در جهان به هم خواهد خورد. در بحث‌هایی که در حوزه‌ها انجام می‌داد پس از فوت استالین چنین استدلال می‌کرد که: اگر حوادثی در ایران روی دهد، شوروی دیگر مانند زمان استالین نمی‌تواند اقدام نظامی یا سیاسی انجام دهد و بنابراین کشورهای غربی، آزادی بیشتری می‌توانند حوادثی در ایران به وجود آورند. به خصوص که حزب کارگر در انتخابات انگلستان شکست خورده و حزب محافظه کار به رهبری چرچیل زمام را در دست گرفته و در آمریکا نیز حزب دموکرات از حاکمیت کنار رفته و جمهوری خواهان روی کار آمده‌اند. وی بدین طریق کودتا علیه دولت ملی را پیش‌بینی می‌کرد و در این مورد معتقد بود که بایستی آمادگی‌های لازم تدارک دیده شود.

به نوشته حجازی در کتاب «رویدادها و داوری» دکتر خنجی در یکی از جلسات هیأت اجرائیه در اوایل تیر سال ۱۳۳۲ نیز این تحلیل را به صورت مفصل کرده و هشدار داده است که باید برای مقابله با وضع جدید جهان آماده شد.^۱

آقای حجازی در صفحه ۹۶ بعد از شرح جلسه هیأت اجرائیه که در هفته بعد از جلسه مذکور که در آن خنجی تحلیل گذشته را داده بود، می‌نویسد:

«خلیل ملکی شروع به صحبت کرد و اظهار داشت من دکتر خنجی را از سال‌ها قبل می‌شناسم و به روحیات او کاملاً آشنائی دارم. او بعضی مواقع دچار مالیخولیایی می‌شود و حرف‌هایی می‌زند...»

دکتر خنجی نظراتش در مورد وضع مجلس شورای ملی، یعنی انتخاب مکی به عضویت هیأت نظارت بر اندوخته اسکناس و انتخاب میراشرافی به عضویت کمیسیون دادگستری که مسأله سلب مصونیت بقایی در آن مطرح بوده و استیضاح زهری از دولت با نظر خلیل ملکی مخالف بود. او معتقد بود که:

۱ - به صفحات ۸۷ بعد کتاب «رویدادها و داوری» مراجعه شود

حوادثی که در کشور و به خصوص در مجلس شورای ملی می‌گذرد و ما روز به روز آن را از نزدیک تعقیب می‌کنیم باید بیشتر مورد توجه و بررسی قرار گیرد... زیرا دو انتخاب نامناسب در این میان مشت مخالفین را باز می‌کند. یکی انتخاب حسین مکی به عنوان نماینده مجلس در هیأت نظارت بر اندوخته اسکناس و دیگری... انتخاب شخصی مانند میراشرفی... به عضویت کمیسیون دادگستری... که پروژه سبب مصونیت بقائی به علت شرکت در قتل سرتیپ افشارطوس در آن مطرح است. دکتر خنجی معتقد بوده که انتخاب دکتر معظمی به ریاست مجلس و بلافاصله طرح استیضاح زهری مبنی بر این که متهمان قتل افشارطوس شکنجه شده‌اند برای فریب مصدق به حضور در مجلس بوده که بلافاصله با اکثریتی که مخالفین در مجلس داشتند، به دولت وی رأی عدم اعتماد بدهند و دولت ملی را با طریق قانونی ساقط کنند و سپس بگویند مجلسی که خود مصدق متصدی انتخابات آن بود قانوناً او را نخواست و به وی رأی اعتماد نداده است^۱.

اما چنان که دکتر حجازی در صفحه ۱۰۱ کتاب رویدادها و داوری می‌نویسد برخوردار مرحوم ملکی با این استدلال مرحوم دکتر خنجی در هیأت اجرائیه که حجازی نیز در آن حضور داشته بدین قرار بوده است:

« اینجا موضوع دکتر مصدق مطرح نیست که دائم نام ایشان را عنوان می‌کنید. من در جلسه ملاقات به دکتر مصدق گفته‌ام که ما به دنبال شما خواهیم بود اگر چه ما را هم به جهنم ببرید. ما باید ببینیم مصلحت دکتر مصدق کدام است؟ فراندوم و انحلال مجلس موجب می‌شو دکه دکتر مصدق از یک مرکز حمایتی محروم شود و معلوم نیست وضع مملکت پس از فراندوم به کجا خواهد کشید.»

بدیهی است نگارنده آنچه را که در داخل « » است، از کتب مختلف راجع به افراد نقل می‌نماید یا برای توضیح صفحه و نام کتاب را ذکر می‌کند و

۱ - ملاحظه می‌شو دکه نظر دکتر خنجی عین نظر خود مرحوم مصدق است که بعداً در کتاب خاطرات و تالما ت در جواب انتقاد شده راجع به فراندوم گفته است.

یا این که ذیل شماره‌ای در پانویس منبع خود را ذکر می‌کند. بقیه مطالب را از خاطرات و مشاهدات خود نقل کرده است. چنان که قسمت زیادی از نظرات دکتر خنجی از گفته‌های وی در حوزه حزبی نقل گردیده است.

گرچه بین استاد ملکی که یاد و خاطره اش زنده باد و مرحوم دکتر خنجی که کوششی بی حد در راه پیروزی نهضت ملی ایران به کار بست اختلاف نظر در مورد راه و روش رهبر نهضت و به طور کلی سران نهضت وجود داشت. ولی این هر دو را سهمی بزرگ در تاریخ نهضت ملی شدن نفت وجود دارد.

مرحوم ملکی هنوز در چارچوب اصول سوسیالیزم و در بعضی موارد مارکسیست لنینیسم می‌اندیشید و لاجرم اوضاع و احوال روز را نیز با همان معیارها و انگاره می‌سنجید و هر چه را که از آن چارچوب خارج می‌دید نفی و طرد می‌کرد ببینید مرحوم ملکی در مجله نبرد زندگی سال ۱۳۳۵ چه می‌نویسد:

« چرا دنباله‌روی کردیم »^۱

« بعضی به ما ایراد می‌گیرند که اگر شما به مناسبت داشتن یک ملاک علمی و تئوریک به اوضاع و احوال آشنا بودید و اگر شما واقعاً در همان روزها علل شکست را پیش بینی کرده و شرایط پیروزی را پیشنهاد می‌کردید، پس چرا به آنها عمل نکردید و اگر به تنهایی قادر به عمل کردن نبودید چرا از راهی که منجر به شکست می‌شد دنباله‌روی کردید؟

« آری ما اعتراف می‌کنیم که در تئوری و حرف با راه و رسم غلط مخالفت کردیم، ولی در عمل نوعی رفتار کردیم مثل این که به آن راه مؤمن باشیم... اگر نیروی سیاسی و تشکیلاتی ما به اندازه قدرت ایدئولوژیک مان رشد و تکامل پیدا کرده بود اگر قدرت سیاسی ما به تنهایی قادر به ادامه راه نهضت می‌بود. می‌بایست عملاً نیز مخالفت کنیم » این نوشته استاد، نشان دهنده تضاد

۱ - خوب روشن است که منظور از این «چرا» دنباله‌روی کردیم، دنباله‌روی ظاهری از نهضت ملی و مرحوم دکتر مصدق است.

بسیار شدید فکر و عمل ایشان است که خود با کمال صراحت به آن اعتراف کرده‌اند.

از فرد دانشمندی مانندی استاد ملکی (اوسا) که دارای ملاک علمی و تئوریک بودند بسیار عجیب است که به کاری اقدام کند، که آن را غلط می‌داند؟

آیا واقعاً اعمال و رفتار مرحوم دکتر مصدق در دوران نهضت ملی کردن نفت غلط بوده است و آگاهان به مسایل سیاسی روز و انتهایی که با ترفندهای آمریکا و انگلیس آشنا هستند و قدرت نوکران این دو قدرت بزرگ جهانی را در ایران می‌دانند، جملگی به غیر از محمدرضا شاه، کردار و رفتار و سیاست مصدق را غلط می‌دانند؟

آخر دانشمند فرزانه جناب ملکی چطور کسی را که اعمال غلطش موجب شکست نهضت ملی ایران شده است در نامهٔ اسفند ماه سال ۱۳۴۱ که به مشارالیه می‌نویسد، وی را: « پدر بزرگوار ملت ایران » خطاب می‌کند. آقای ملکی که در نامهٔ بالا، زنده‌یاد دکتر مصدق را « پدر بزرگوار ملت ایران » می‌نامد در صفحات ۳۹ و ۴۰ مجلهٔ « نبرد زندگی » سال ۱۳۳۵ می‌نویسد:

«... در مسأله نفت یک رهبری واقع بین می‌بایست توجه داشته باشد که نتیجه نهایی رد پیشنهادات چه خواهد شد؟ امروز جریان حوادث نشان داده است که نتیجه چیست! در آن زمان نیز بعضی از عناصر آگاه و هشیار و واقع بین همین وضع را پیش بینی کرده و به گذشت بیشتر و حل واقع بینانه تشویق می‌کردند پیشنهاد بانک بین‌المللی و... اگر ایده آل نبودند از لحاظ سیاست واقع بینانه... قابل قبول بودند.»

آقای ملکی که در سال ۱۳۳۵ یعنی درست هم زمان با موقعی که دولت کودتا سرگرم انعقاد قرارداد نفت با کنسرسیوم بود، آگاهانه و هشیارانه و واقع بینانه رهبر نهضت را که به زعم وی « واقع بین » نبوده از این که چرا پیشنهاد بانک بین‌المللی را نپذیرفته مورد انتقاد قرار می‌دهد.

گویا این دانشمند دارای ملاک علمی و تئوریک، یا نمی دانسته، یا نمی خواسته قبول کند که به فرض این که زنده یاد مصدق پیشنهاد بانک بین المللی را که دارای مضار بسیار بوده می پذیرفت، به طوریکه شواهد تاریخی موجود نشان می دهد انگلستان و شرکت نفت آن را نمی پذیرفتند و آنچه همه تاریخ نگاران با تکیه به اسناد بر آن معتقدند، اصولاً دولت انگلستان جز با سقوط دولت مصدق به هیچ سازشی تن در نمی داد. و اگر هشپاری و آگاهی مصدق نبود و مجلس را با رفراندوم منحل نمی کرد، دولت او با رأی عدم اعتماد ساقط می شد و دیگر خانم البرایت لازم نبود از بابت کودتای ۲۸ مرداد از ملت ایران عذرخواهی کند؟

سایر انشعاییون

دیگران انشعاییون که همراه ملکی به روزنامه شاهد و حزب زحمتکشان و نیروی سوم آمدند عبارتند از: مهندس ابوالقاسم قندهاریان، حسین ملک برادر خلیل ملکی، ناصر وقوقی و عباس دیوشلی که این نفر آخر جذب بقائی شد و همراه او باقی ماند افراد دیگری که همراه این عده به حزب آمدند عبارت بودند از: علی اصغر سید جوادی، دکتر وثیق، دکتر هوشنگ ساعدلو، فردی که به اسلام کاظمیه معروف بود، ولی گویا در شناسنامه اسم دیگری داشت شمس آل احمد برادر جلال.

آقای اسلام کاظمیه که اخیراً در خارج از کشور خود را کشت، گویا از خانه زادهای خانم فخرالدوله مادر علی امینی و خود امینی بود. به همین جهت با دکتر امینی روابطی داشت. در ضمن جزو نورچشمی های ملکی هم بود. در زمان دولت امینی وی و شمس و اصغر سید جوادی به اداره تبلیغات یا رادیو رفتند و بسیاری از تجزیه و تحلیل های سیاسی که در رادیو خوانده می شد علی الخصوص به قلم سید جوادی بود.

چنین به نظر می رسد که تحلیل ملکی در زمان دولت امینی، مبنی بر این که جبهه ملی دوم می بایست در درگیری که بین شاه و امینی در گرفته

بود، طرف امینی را می‌گرفت، نیز همین باشد که مرحوم کاظمیه باب دوستی را بین ملکی و علی امینی باز کرده بود...

غیز منصفانه است که از آقای حسن میر محمد صادقی که از پایه گذاران روزنامه شاهد و حزب زحمتکشان بود و زحمت بسیاری در این راه کشید ذکر خیری به میان نیاید. نگارنده شخصاً با سابقه دیرین آشنایی که با ایشان داشت، و علاوه بر هم حزبی بودن روابط گرم خانوادگی نیز با وی داشت، و نامبرده قبل از ازدواج که در سن کهولت انجام داد. اغلب روزهای جمعه مهمان خانه ما بود. به منزل مشارالیه مراجعه و استدعا کردم که شمه‌ای از خصوصیات خودشان را همراه با خاطراتی که دارند بفرمایند تا در این نوشته درج بشود. ولی ایشان به بهانه این که خانم و فرزندانش اصرار دارند که او شخصاً خاطراتش را بنویسد از پذیرش استدعای من خودداری فرمودند. امید آنکه عمرش دراز باد و موفق گردد که خاطره‌های بسیاری را که از روزنامه شاهد - حزب زحمتکشان ملت ایران - بقائی - ملکی و به‌طور کلی از نهضت ملی ایران دارد، به رشته تحریر درآورد که نسل حاضر بی‌اندازه محتاج آگاهی یافتن از جریاناتی است که در نهضت ملی ایران اتفاق افتاده است بی شک تا به حال نگارندگان وقایع اکثراً از زیر عینک وابستگی‌های حزبی، طبقاتی و ایدئولوژیکی به حوادث نگاه کرده‌اند و چه بسا وقایعی را که در سرنوشت پیروزی یا شکست نهضت مؤثر بوده اصولاً ذکر نکرده‌اند و چه بسیار مواقعی که به قول «زنده کننده عجم» فردوسی طوسی: یکی را از سیستان برگزیده و رستم داستانش کرده‌اند و رستمی را از اوج برکشیده و بر زمینش زده‌اند. که اگر بیشتر مورخین ما چنین نبودند و تذکره نویسان و راویان حقایق را می‌نوشتند. سرنوشت ما چنین نبود.

حزب زحمتکشان ملت ایران تا قیام ۳۰ تیر

قبلاً گفتیم که سپهد حاج علی رزم‌آرا در روز ۱۳۲۹/۱۲/۱۶ ظاهراً به دست استاد خلیل طهماسبی ترور شد و عمر وی و دوره نخست‌وزیری‌اش پایان گرفت. اما بسیاری از صاحب نظران را عقیده بر این است که شاه در ترور رزم‌آرا

دست داشته است من جمله این که از قول سید ضیاء نقل می‌شود که گفته: «خودم در حضور شاه بودم که علم با عجله از راه می‌رسد و با خرسندی خطاب به شاه می‌گوید: «او را کشتند راحت شدیم» اسدالله علم در روز ۱۶/۱۲/۱۳۲۹ همراه رزم‌آرا در صحن مسجد سلطانی حضور داشته و شانه به شانه وی راه می‌رفته است.

ناصر قشقائی نیز در خاطرات خود می‌نویسد:

«ارباب کیخسرو (از نزدیکان شاه) گفته است شاه بسیار عصبانی است از این که دکتر مصدق در مجلس اظهار داشته است که: وقتی شاه فرموده من دستور دادم شما را محافظت کنند. جواب داده است، همان‌طور که دستور فرموده‌اید از رزم‌آرا محافظت کنند.»^۱

ضمناً اشخاصی که در مورد گلوله‌های شلیک شده از سوی اسلحه‌های کمبری متفاوت صاحب‌نظرند، چنین اظهار عقیده کرده‌اند که رزم‌آرا باد و گلوله به قتل رسیده، یکی گلوله شلیک شده از کلت و دیگری از هفت تیرهای کوچک و می‌گویند چون سلاح طهماسبی هفت تیر کوچک بوده آنچه باعث مرگ رزم‌آرا شده گلوله کلت بوده است.^۲ همچنین این قبیل افراد از جمله زنده‌یاد سرهنگ مصور رحمانی اعتقاد دارد که:

«... شاه از طریق امام جمعه تهران (سید حسن امامی) و پاره‌ای اطرافیان آیت‌الله کاشانی شنید که خلیل طهماسبی خیال ترور رزم‌آرا را دارد بسیار خوشحال شد.^۳

همچنین شادروان سرهنگ مصور رحمانی در کتاب خود «خاطرات سیاسی» چاپ رواق در صفحات ۲۷۳ به بعد خاطره‌ای را از سرهنگ دیهیمی نقل می‌کند و به نامه وی خطاب به شاه در پاسخ نامه شاه به او اشاره می‌کند که دیهیمی در پایان نامه‌اش به شاه چنین نوشته بوده است:

۱ - جملات نقل شده از خاطرات ناصر قشقائی، نقل به مضمون است نه آنچه را که وی نوشته است.

۲ - خاطرات سیاسی سرهنگ مصور رحمانی صفحات ۲۷۲-۲۷۳ انتشارات رواق ۱۳۶۴.

۳ - خاطرات سیاسی سرهنگ مصور رحمانی صفحه ۲۷۱

« چنان چه اعلیحضرت به خوبی می‌دانند برای از میان بردن سپهبد رزم‌آرا غیر از آقای علم هیچ کس به اندازه چاکر سهم نداشت.»

در مورد نزدیکی و همبستگی دیهیمی به بقائی که به قول زنده‌یاد مصور رحمانی « مغز منفصل سرلشکر ارفع و سپهد باتمانقلیچ و دارای مشاغل مهمی از قبیل استادی دانشگاه جنگ - ریاست رکن دوم ارتش وابستگی نظامی در آمریکا - معاونت ستاد ارتش و غیره بود. او یک بازیگر سیاسی و نظامی بود و به همین جهت اشخاص از او وحشت داشتند و او را دسیسه‌گر و ددمنش می‌خواندند» (به نقل از پانویس صفحه ۲۷۳ خاطرات سیاسی)

آقای شهبازی در صفحه ۲۲ مقدمه بر کتاب زندگی نامه سیاسی دکتر مظفر بقائی می‌نویسد: «... دکتر مصدق پس از آغاز زمامداریش در ۳۰/۲/۲۲ در مجلس اعلام نمود که فدائیان اسلام قصد ترور او را دارند. منبع مصدق شاه بود و شاه از دیهیمی عضو سازمان بقائی شنیده بود...»

«[به شاه] عرض کردم ممکن است بفرومائید چه اشخاصی در صدد از بین بردن من هستند؟ فرمودند: دیهیمی که در سازمان بقائی است به او این‌طور گفته است که فدائیان اسلام در صدد قتل دکتر مصدق اند و دیهیمی هم به ستاد ارتش اطلاع داده و از ستاد ارتش هم به من گزارش داده‌اند...» بقائی نیز در بازجویی‌های بعد از انقلاب اسلامی می‌گوید که این فرد: «... در ماجرای استیضاح دولت ساعد اطلاعات نظامی مربوط به رزم‌آرا را در اختیار او قرار می‌داده است با ترور رزم‌آرا حزب زحمتکشان نفس راحتی کشید و از فشارهایی که بر اثر توقیف پی‌درپی روزنامه شاهد، یعنی ارگان حزب، متحمل می‌شد رهایی یافت.

امور حزبی به صورت ظاهر با خوبی جریان داشت و مبارزه و تبلیغ در راه ملی شدن صنعت نفت در سراسر کشور که وسیله شادروان دکتر حسین فاطمی پیشنهاد شده بود و در جلسه جبهه ملی که در خانه زنده‌یاد نریمان

تشکیل گردیده بود، مورد موافقت کلیه اعضا قرار گرفته بود^۱ به صورت مستمر در روزنامه ادامه داشت و آرمی نیز تهیه شده بود که اعضای حزب به سینه خود می‌زدند و روی آن درج شده بود: « نفت باید در تمام مملکت ملی شود».

ضمناً مقالات تئوریک مرحوم ملکی با عنوان برخورد عقاید و آرا نیز بدون وقفه ادامه می‌یافت در ضمن باید گفت که حزب توده در راه ملی شدن نفت در سراسر کشور هر چه می‌توانست چه در نشریات مخفی مانند مردم و ظفر و چه در نشریات علنی‌اش مانند به سوی آینده و نیسان و چلنگر و... علیه تز ملی شدن نفت تبلیغ می‌کرد. حزب توده علاوه بر تبلیغات نوشتاری هر روز در گوشه‌ای از کشور، در کارخانه‌ای و یا در خوزستان بلوا و شورش و اعتصاب راه می‌انداخت و خلاصه برای به مقصد نرسیدن مبارزات ملت علیه شرکت نفت و دولت استعمارگر انگلستان سنگ تمام می‌نهاد و از هیچ نیرنگی و دسیسه‌ای خودداری نمی‌کرد. رادیو مسکو، رادیو باکو و غیره و غیره نیز در معرفی سردمداران نهضت ملی به‌عنوان سرسپردگان استعمار از هیچ ترفندی دریغ نمی‌کردند.

در نظر و ایدئولوژی حزب توده که ملهم از استالینیسم بود، جهان به دو اردوگاه استثمار کننده و استثمار شونده تقسیم می‌شد و دول غربی به سرکردگی آمریکا، استثمارگر و جماهیر شوروی پایگاه استثمار شوندگان بود. از این رو هر کس طرفدار و مطیع شوروی نباشد، لاجرم در اردوی غرب قرار دارد. لذا هر کس خود را طرفدار کارگران، زحمتکشان و استثمار شوندگان می‌داند باید در جبهه شرک انقلاب جهانی که خیزشگاه آن اتحاد جماهیر شوروی است قرار گیرد. بنابراین بینش حزب توده نهضت ملی ایران را که برای کسب استقلال و بیرون راندن شرکت نفت مبارزه می‌کرد، چون در اردوگاه نهضت انقلابی جهانی قرار نداشت، سرسپرده امپریالیسم غرب معرفی می‌کرد. چنان که روزنامه به سوی آینده ارگان علنی حزب توده چنین نوشت:

۱ - به صفحه ۱۱۷ جلد اول کتاب خواب آشفته نفت مراجعه فرمائید همچنین به صفحات ۲۲۸-۲۲۹ کتاب

« ملی » نقاب سیاسی است که چهره‌های داغدار و ننگین را می‌پوشاند. « ملی » لنگری است که در پس آن دشمنان عوام فریب خلق به‌ایجاد فتنه و آشوب ادامه می‌دهند. « ملی » آخرین تیر ترکش استعمار... « ملی » پیکر متعفن است که دزدان نقاب دار... و سوداگران مرگ عنوان کرده‌اند...» این روزنامه در مورد تز ملی شدن صنعت نفت در سراسر کشور نیز چنین می‌نگارد:

رد پیشنهاد « ملی کردن » صنعت نفت هم مانند عنوان « جبهه ملی » بسیار خوش ظاهر است.

« مردم به خوبی می‌دانند که جبهه ملی چه معجونی است و چگونه دست استعمار برای فریب توده‌های ملت آن را به وجود آورده است. »

« مردم هیچ وقت فراموش نخواهد کرد که پیشوای این جبهه « پیرمرد مکاری » که نیم قرن است به اغفال و فریب خلق مشغول است، در عمر دراز خود چه شعبده‌های رنگارنگی به قالب زده است... ماسک جبهه ملی برداشته می‌شود...»

« این مخالفت‌ها... صرفاً برای توجیه و تسجیل نتیجه‌ای اعمال می‌شود که از تصمیم نهایی کمیسیون حاصل می‌شود. »

باز در مورد ملی شدن نفت می‌نویسد:

« ملی شدن صنعت نفت جنوب فقط حرف‌هایی بر روی کاغذ خواهد بود و استیفای حقوق از شرکت نفت جنوب خیالی است باطل... شرکت نفت منتظر است بداند کدام نظر کمیسیون « ملی » تر است تا آن را تقویت کند. »

با تشکیل حزب زحمتکشان ملت ایران و با مطالبی که از سوی خلیل ملکی تحت عناوین مختلف از جمله « برخورد عقاید و آرا » و « نیروی سوم در مقابل دو پایگاه اجتماعی امپریالیسم » در نشریات منتشر شد. لبه‌ی تیز حملات جراید وابسته به حزب توده متوجه حزب زحمتکشان ملت ایران و رهبران آن به‌خصوص زنده‌یاد ملکی گردید روانشاد ملکی در پاسخ ناسزا گوئی‌ها و فحاشی‌های حزب توده در اولین صفحات رساله « نیروی سوم در مقابل دو پایگاه اجتماعی امپریالیسم » که در سال ۱۳۳۲ به رشته تحریر درآورد چنین نوشت:

« این آقایان... حزب زحمتکشان را در شخص خلیل ملکی مجسم نموده و به انتقاد و یا به فحاشی و تهمت زنی به شخص او اکتفا فرموده‌اند... آری این موجود است... شخص پرست نمی‌توانند تصور کنند که نیروی سوم غیر از شخص ملکی است... بر فرض اگر ملکی هم در دنبال بقائی برود... آن ضرورت تاریخی که نهضت را به وجود آورد... از بین نمی‌روند...»

حزب توده علاوه بر مبارزه تبلیغاتی - مطبوعاتی علیه جبهه ملی - زنده‌یاد دکتر مصدق و حزب زحمتکشان ملت ایران - در تمام طول دوران نهضت ملی ایران و حکومت مرحوم دکتر مصدق، با همراهی هیأت حاکمه مزدور، بلواها و آشوب‌ها و حوادثی ایجاد کرد که بتواند ضربات کاری و مهلکی به نهضت ملی ایران وارد کند، که از آن جمله است تظاهرات خونین روز ۲۳ تیر ماه سال ۱۳۳۰ و ۱۴ آذر ماه همان سال و حادثه هشتم فروردین ۱۳۳۱ که در تمام این جریان‌ها عوامل توده‌ای - نفتی که در کادر رهبری حزب توده وجود داشتند، جوانان عضو جمعیت مبارزه با استعمار و سازمان جوانان دموکرات را برای ایجاد بلوا و آشوب به خیابان‌ها ریختند و نیروهای نظامی و انتظامی که زیر نظر شخص شاه و تحت فرماندهی امیران حلقه به گوش آمریکا و انگلیس بودند، به امر فرماندهان مزدور خود به روی آنان رگبار گشودند و افرادی نظیر جمال امامی و غیره که همگی از نوکران نشاندار استعمار بودند، برای کشته شدگان اشک تمساح ریختند و مصدق را عامل این کشتارها معرفی کردند!؟

آیا مخالفت‌های حزب توده بر اثر تصمیم رهبران حزب بود؟ یا به دستور شوروی؟

چنان که تاریخ گواه است، روسیه تزاری و بعد از آن دولت جماهیر شوروی سوسیالیستی، همواره در صدد بوده‌اند که از راه ایران به آب‌های گرم خلیج فارس و منابع سرشار از نفت خلیج فارس و کرانه‌های دریای عمان دسترس یابند و چندین بار کوشیدند با انگلستان که در آن زمان یکی از

بزرگترین دول استعمارگر بوده و امتیاز استخراج - فروش و اداره نفت جنوب ایران را در دست داشت به توافق برسند و کشور ایران را به دو منطقه نفوذ شمال و جنوب تقسیم کنند که بارزترین آن قرار ننگین ۱۹۰۷ است.

اما پس از این که قرارداد ننگ بار مزبور که توسط وثوق الدوله امضا شده بود، بر اثر مخالفت وطن دوستانی همانند شهید مدرس و مصدق نتوانست پایدار گردد. از طرفی در روسیه انقلاب شد و طرفداران لنین زمام امور آن کشور را در دست گرفتند. رژیم جدید به منظور نشان دادن چهره‌ای مردم دوست، دموکرات و ضد استعمار کلیه قراردادهای استعماری را که در زمان تزار با ایران بسته شده بود ملغی‌الاثرا اعلام کرد. ولی با روی کار آمدن استالین و به خصوص بعد از جنگ بین‌المللی دوم و شکست آلمان هیتلری دوباره دیگ طمع ژوزف بجوش آمد و با توجه به این که هنوز ایران در اشغال متفقین بود و بر خلاف عهد نامه کنفرانس یالنا که قرار بود دول متفق پس از پیروزی سپاهیان خود را از ایران خارج کنند. دولت شوروی نه تنها از خارج کردن لشکریان خود از ایران امتناع کرد. (جنگ جهانی دوم در ۱۳۲۴/۶/۱۱ مطابق با ۲ سپتامبر ۱۹۴۵ تمام شد و متفقین متعهد بودند حداکثر ظرف شش ماه یعنی تا ۱۳۲۴/۱۲/۱۱ نیروهای خود را از ایران بیرون ببرند) و در زیر سرنیزه‌های ارتش سرخ حزب ده وکرات آذربایجان را به رهبری جعفر بیسه‌وری علم کرد و این مرد بدوا ادعای خودمختاری آذربایجان و سپس استقلال و تجزیه آن از ایران را طرح نمود. در پی این جریان حزب دموکرات کردستان نیز همین رویه را پیش گرفت. این وقایع که در واقع به منزله تجزیه ایران بود، موجب شد که ایران در مورد عدم تخلیه کشور از طرف نیروهای شوروی به شورای امنیت سازمان ملل شکایت برد.

باید دانست که علت این که دولت اتحاد جماهیر شوروی حاضر نبود طبق تعهد نیروهای اشغالگر خود را از ایران خارج کند این بود که آن دولت سوسیالیستی که مدعی بود استعمارگر و استثمارچی نیست. می‌خواست مانند همتای خود انگلستان امتیاز نفت شمال را از ایران بگیرد و لشکریان خود را در

ایران نگاهداشته بود تا این امتیاز را به زور کسب کند. دولت سوسیالیست می‌خواست با یک تیر دو نشان بزند:

امتیاز نفت شمال ایران را به قول مرحوم دکتر مصدق با همان شرایط نفت جنوب کسب کند.

با ادامه اشغال آذربایجان و کردستان دو استان شرقی و غربی ایران را جزو اقمار یا در واقع مستعمرات خود درآورد.

درخواست امتیاز نفت شمار

در نیمه دوم شهریور ماه سال ۱۳۲۳ درست نزدیک یک سال تمام مانده به پایان جنگ جهانی دوم دولت اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی هیأتی را به سرپرستی کافتارادزه معاون وزارت خارجه به‌ایران فرستاد. وی در یک کنفرانس مطبوعاتی اعلام کرد: پیشنهادی برای امتیاز نفت در صفحات شمال ایران به دولت ایران خواهد داد. این پیشنهاد مورد مخالفت دولت ساعد قرار گرفت و موجب شد تا شادروان مرحوم دکتر مصدق با تقدیم طرحی دو فوریتی به مجلس هر گونه مذاکره رسمی و یا غیررسمی به منظور اعطای امتیاز نفت را ممنوع اعلام کند.^۱

اما حزب توده اولاً بلافاصله درخواست‌های تجزیه طلبانه دموکرات فرقدسی (حزب دموکرات آذربایجان) و حزب دموکرات کردستان را تأیید کرد و پشتیبانی کامل خود را از این دو حزب جدائی خواه اعلام نمود. ثانیاً برای فشار وارد کردن به دولت ایران، در جهت واگذاری امتیاز نفت شمال به اتحاد شوروی وارد میدان شد و تظاهرات عظیمی با پشتیبانی ارتش سرخ در تهران در تأیید خواسته شوروی راه انداخت. جلال آل‌احمد چنان‌چه در صفحه ۶۶ یادنامه خلیل ملکی آمده است می‌نویسد: «... برای خود من روزی شروع شد که مأمور انتظامات یکی از تظاهرات حزبی بودم که به نفع مأموریت کافتارادزه برای

۱ - برای مطالعه شرح مفصل اقدامات این پیر روشن ضمیر (مصدق) مراجعه فرمائید به صفحات ۶۶ و ۶۷

گرفتن امتیاز نفت شمال راه انداخته بودیم... اما اول شاه آباد (جمهوری فعلی) چشم افتاد به کامیون‌های روسی پر از سرباز...»

اما راجع به پشتیبانی قلمی حزب توده برای دادن امتیاز نفت به شوروی: احسان طبری نویسنده خوش قریحه و نظریه پرداز حزب توده چنین می‌نویسد:^۱

« ما به همان ترتیب که برای انگلستان در ایران منافی قائلیم و علیه آن سخن نمی‌گوئیم، باید معترف باشیم که شوروی در ایران منافی دارد...» و سید جعفر پیشه‌وری رهبر فرقه خطاب به مصدق می‌نویسد:

« شما دکتر مصدق به املاک و دارائی خود بیشتر از منافع ملت علاقه دارید...»

غرض از نقل این فعالیت‌های حزب توده و ارباب رفیق استالین در جامعه سوسیالیست که مربوط به قبل از شروع نهضت ملی برای ملی شدن نفت در سرتاسر کشور و همچنین تشکیل حزب زحمتکشان ملت ایران و نیروی سوم بوده‌اند. این است که روشن کنیم رهبران حزب توده عامل و عمده مطیع و منقاد دولت شوروی (رفیق استالین) بوده است و چنان‌چه دیدیم جناب طبری «... برای انگلستان در ایران منافی» قائل است و معتقد است که کشور شوراها نیز همپای دولت استعمارگر انگلیس: «... در ایران منافی جدی دارد».

بدین صورت اگر دکتر مصدق را: « پیرمرد مکاری» که نیم قرن است به اغفال خلق مشغول است می‌داند. و خلیل ملکی را عامل امپریالیسم به حساب می‌آورد و حزب زحمتکشان نیروی سوم را « حزب چاقوکشان» عنوان می‌دهد و جلال آل احمد و هر کس که به حزب توده و ارباب استالین نه گفته است همگی را « خائن» به حساب می‌آورد.

بدین جهت است که حزب توده عامل شوروی در ایران بوده است آنجا که حاج علی رزم‌آرا (سپهبد) منافع شوروی را در نظر می‌گیرد و در پی آن

۱ - برای مطالعه هر دو نوشته مراجعه فرمائید به صفحه ۶۸ کتاب خواب آشفته نفت تالیف محمد علی

است که استعمار انگلستان در ایران مستدام گردد. با او همراه می‌شود و حتی به دستور وی افراد را به دست جوخه ترورش می‌سپارد.^۱ با قوام‌السلطنه دولت ائتلافی تشکیل می‌دهد و... این حزب تا موقعی که بقائی به صورت ظاهر در جهت قیام ملت حرکت می‌کند، وی را با رکیک‌ترین الفاظ به باد ناسزا می‌گیرد. ولی پس از روی گرداندن وی از جبهه ملی و مصدق، حداقل درباره وی سکوت اختیار می‌کند.

حزب توده و رزم‌آرا

بعد از جنگ جهانی دوم، تنها شوروی از میان متفقین بود که در برابر آمریکا قد علم کرد. دولت شوروی نه تنها تمام آنچه را که در جنگ اول از دست داده بود باز پس گرفت، بلکه توانست حیطة نفوذ خود را در کشورهای دیگری از اروپای شرقی و خاور میانه و افریقا نیز گسترش دهد. بدین جهت این فکر در میان حاکمان آمریکا به وجود آمد که جلوی پیشرفت‌های شوروی را سد کنند. سردمداران آمریکا در همه جا سایه غول کمونیسم را مشاهده می‌کردند. علی‌الخصوص در ایران که هزاران کیلومتر مرز مشترک با شوروی داشت. رزم‌آرا از این ترس آمریکائی‌ها استفاده کرد و خود را به عنوان یک امیر ارتش ضد کمونیست نشان داد. وی به آمریکائی‌ها چنین تلقین می‌کرد که جبهه ملی با کمونیست‌ها در ایران موافق است. از طرفی انگلیسی‌ها که از دولت‌های ساعد و منصور برای به تصویب رساندن قرارداد گس - گلشائیان مایوس شده بودند دنبال فرد مقتدر و قدری می‌گشتند که این قرارداد را که منافع شرکت نفت و انگلستان را تأمین می‌کرد به هر شکل ممکن تصویب کند.

لذا در کنفرانس لندن بوین وزیر خارجه انگلستان توانست آچسن همتای آمریکایی خود را قانع کند که بایستی وسیله یک شخص با اقتدار جلوی بسط و نفوذ کمونیست در ایران گرفته شود. بخت با انگلیسی‌ها یار بود و نیروهای کره

۱ - ترور محمد مسعود، روزنامه‌نگار و مدیر روزنامه مرد امروز که گفته می‌شود عوامل حزب توده در ترور او

شمالی به کره جنوبی حمله کردند و سئول و قسمتی از کره جنوبی را به تصرف درآوردند. این حادثه احتمال شروع جنگ جهانی سوم را به شدت افزون کرد که در این صورت ایران به طور قطع یکی از میادین اصلی نبرد می‌بود، لذا سفیران آمریکا و انگلیس همراه یکدیگر به شاه مراجعه و از وی خواستند که رزم‌آرا را به نخست‌وزیری برگزینند. برخی صاحبه‌نظران و از آن جمله دکتر انور خامه‌ای معتقد است که دولت شوروی نیز با نخست‌وزیر رزم‌آرا موافق بوده است که در این باره در صفحه ۲۳۶ کتاب از انقلاب تا کودتا چاپ اول مهر ۱۳۶۳ از انتشارات هفته می‌نویسد:

« یکی از علل این اطمینان رزم‌آرا به نخست‌وزیری خود این بود که نظر

شوروی‌ها نیز در این باره جلب شده بود.»

موافقت دولت شوروی با رزم‌آرا و خدمات متقابل رزم‌آرا و حزب توده ریشه‌های تاریخی داشت. چنان‌چه مشهود است پس از جنگ جهانی دوم، یکی از اهداف شوروی این بود که حداقل تمام مستملکات روسیه تزاری را که قبلاً از دست داده بود باز پس گیرد و در ایران نیز نظر آن دولت بازگشت به قراردادهای ۱۹۰۷ و ۱۹۱۵ بود. دولت انگلیس که تمام ایران را منطقه نفوذ خود می‌دانست و عمال و دست‌نشاندهاگان او تمام مقامات حساس کشور را در دست داشتند و حلقه به گوش و مطیع فرمان او بودند در مرحله اول حاضر به تقسیم ایران به دو منطقه نفوذ نبود. ولی با شروع نهضت ملی ایران برای ملی کردن صنعت نفت و فزونی یافتن فشار شوروی در ایران و تشکیل فرقه دموکرات در آذربایجان و حزب دموکرات کردستان انگلستان دوباره به تقسیم ایران به دو منطقه نفوذ متمایل می‌گردد. آقای انورخامه‌ای در این باره در صفحات ۲۴۷ کتاب از انقلاب تا کودتا چاپ ۱۳۶۳ انتشارات هفته چنین می‌نویسد:

« این واقعیت از اینجا آشکار می‌شود که در کنفرانس مسکو مبتکر و

مدافع پیشنهاد و تشکیل کمیسیون سه جانبه در ایران دولت انگلیس بود... این

پیشنهاد در حقیقت شمال ایران را منطقه نفوذ شوروی می‌شناخت...» آقای

خامه‌ای اضافه می‌کند: « بعضی اسناد وزارت خارجه آمریکا نشان می‌دهد که دولت انگلیس تا چه اندازه علاقه داشته است این پیشنها در ا به دولت شوروی بقبولاند.^۱

موقعی که دولت شوروی در زیر سرنیزه ارتش سرخ حزب دموکرات آذربایجان را به وجود آورد. حکیم‌الملک نخست‌وزیر وقت با پشتیبانی آمریکا قصد داشت موضوع عدم تخلیه قسمت‌هایی از کشور از طرف دولت شوروی را در سازمان ملل مطرح کند و شکایت نماید. اما دولت انگلیس مانع این کار می‌شود و حکیم‌الملک مورد اعتراض وزرای کابینه‌اش واقع می‌شود و بالاخره مجبور می‌شود مسأله را به سازمان ملل ارجاع کند.^۲

نویسنده کتاب از انقلاب تا کودتا می‌نویسد:

« پس از آنکه قوام‌السلطنه و مجلس ایران... قرارداد قوام سادچیکف را کان‌لم‌یکن اعلام کردند... به‌طور طبیعی انگلیس و شوروی در برابر دشمن متشکرک به یکدیگر نزدیک شدند... همزمان همکاری میان رزم‌آرا عامل مورد اعتماد انگلیس و شوروی‌ها به‌طور مستقیم و غیر مستقیم صورت می‌گرفت. ارتباط رزم‌آرا با حزب توده در زمان ریاست ستاد ارفع شروع شد و برای سرنگون ساختن او با یکدیگر همکاری می‌کردند...» رزم‌آرا افسران حزب توده را از تبعیدگاه بازگرداند، آنها را مورد عفو قرار داد. ترفیعات عقب افتاده آنها را داد. رابطه مستقیم با خسرو روزبه داشت حسین مکی می‌نویسد:

« از مدت‌ها قبل برای روی کار آوردن رزم‌آرا زمینه سازی می‌شود تا مسأله نفت را به نفع انگلیسی‌ها خاتمه دهد... رزم‌آرا قبلاً هم با انگلیسی‌ها، هم با آمریکایی‌ها و نیز با شوروی‌ها سازش کرده و به هر یک جداگانه وعده‌هایی داده بود. »^۳

رزم‌آرا وعده‌هایی به دولت شوروی داده بود در مرحله نخست در جواب یادداشت شدیدالحنی که آن دولت در مورد نقشه‌برداری هوایی از نواحی

۱ - مراجع فرمانید به صفحات ۲۲۷-۲۲۸ منبع مذکور

۲ - برای شرح مسأله مراجعه فرمانید به صفحات ۲۳۸ و ۲۳۹ منبع فوق

۳ - خلع بد صفحه ۵۹ و ۶۰

شمالی هم‌مرز شوروی به دولت منصور داده بود پاسخ داد: « دولت شاهنشاهی برای اثبات مراتب صمیمیت خود... به سازمان برنامه دستور داده است که از عکس برداری هوایی به وسیله عکاس‌های خارجی در... مرزهای زمینی ایران و شوروی خودداری...» اقدام بعدی رزم‌آرا در زمینه ابراز اخلاص به شوروی لغو احکام دادگاه‌های نظامی درباره رهبران و اعضای حزب توده بود.^۱

رزم‌آرا تا بدانجا در راه دوستی با جماهیر شوروی پیش رفت که مورد تجلیل « کراسنی آرمینا » مجله ارگان ارتش سرخ قرار گرفت.^۲

وی به بهبود رابطه با شوروی بسیار اعتقاد داشت روزنامه شاهد در شماره ۶۶۰ می‌نویسد: « بدین سان می‌بینیم که رزم‌آرا با موافقت انگلیسی‌ها به شوروی وعده داده بود که پس از تحکیم حکومتش وسایل بهره برداری از نفت شمال را فراهم آورد. در مقابل دولت شوروی موافقت کرده بود که با تصویب قرارداد الحاقی هیچ‌گونه مخالفتی نکند...»

می‌دانیم که حزب توده بعد از واقعه ۱۵ بهمن ۱۳۲۷ غیر قانونی اعلام شده بود. اما در زمان رزم‌آرا تحت پوشش « جمعیت هواداران صلح » به فعالیت پرداخت و روزنامه‌های به سوی آینده و چلنگر را که علناً نظرات حزب توده را تبلیغ می‌نمودند انتشار داد.

صاحب‌نظران بر این عقیده مصرند که شخص رزم‌آرا در جریان فرار رهبران حزب توده از زندان دست داشته و تمام نقشه‌ها با اطلاع وی بوده است. مسأله نامه رزم‌آرا که دکتر کیانوری مدعی است جعلی بوده است خود نشان دهنده این مسأله است که آقای رزم‌آرا از کم و کیف ماقوع مطلع بوده است.

آقای دکتر انور خامه‌ای این موضوع را در صفحه ۲۴۹ کتاب از انقلاب تا کودتا به‌عنوان معمای سوم شرح می‌دهد و در آخر سر می‌نویسد:

۱ - جهان ما مورخ ۱۳۲۹/۵/۱

۲ - برای شرح جریان مراجعه فرمائید به صفحه ۲۴۰ کتاب از انقلاب تا کودتا

« ای کاش در این آخر عمر که به زندان افتاده است غیرت می‌کرد (مقصود کیانوری است) و پرده از روی این معما و معماهای دیگر برمی‌داشت»
 چنان که ذکر شد - رزم‌آرا، هم مورد تأیید انگلستان بود و هم از سوی شوروی و حزب توده که در واقع عامل شوروی در ایران بود، تأیید می‌شد. دولت آمریکا نیز بدین تصور که رزم‌آرا با قدرت و قلدری می‌تواند از نفوذ شوروی و کمونیست در ایران جلوگیری کند از او پشتیبانی می‌کرد و حاضر بود هرگونه کمک نظامی و اقتصادی را که ممکن باشد در اختیار وی قرار دهد. به طوری که آقای مک‌گور معاون وزارت خارجه آمریکا در تلگراف شماره ۱۲۳۱ مورخ ۲۲ ژانویه ۱۹۵۱ خطاب به گریدی سفیر کبیر آمریکا در تهران اعلام می‌دارد: بانک صادرات واردات مبلغ بیست و پنج میلیون دلار وام به دولت ایران پرداخت خواهد کرد و بانک بین‌المللی نیز با توجه به اوضاع فعلی علاقه‌مند است تا حد ممکن کمک کند. آقای مک‌گور در این تلگراف می‌نویسد: « تصور می‌شود این پیشنهاد زمینه‌ای مناسب برای گفتگوهای خصوصی شما با رزم‌آرا و اگر هم مناسب می‌دانید با شاه را فراهم می‌کند».^۱

سفیر گریدی اوضاع سیاسی ایران را در پاسخ به تلگراف بالا طی چهار بند «الف» تا «د»: ضعف دولت رزم‌آرا در رویارویی با مجلس و بحران مالی دولت وی - ناامیدی راجع به توافق نرسیدن قضیه نفت و بالاخره تغییر جهت ایران به سوی موضع بی طرفی^۲ برمی‌شمارد.

وی بخش اعظم علل وضع موجود را تقصیر شاه می‌داند که: « هیچ‌گاه از یک نخست‌وزیر قوی حمایت» نمی‌کند و « رزم‌آرا را تضعیف کرده است».^۳
 بالاخره جناب گریدی چاره را در این می‌بیند که: « وامی با مبلغی چشمگیر و با شرایط سهل و آسان پیشنهاد شود و شاه و رزم‌آرا رهبری مثبتی

۱ - مراجعه کنید به صفحه ۲۳-۲۴ کتاب اسناد روابط خارجی آمریکا درباره نهضت ملی شدن نفت ایران

جلد اول ترجمه آقایان مهدوی و اندرودی

۲ - صفحه ۲۷ همان منبع

۳ - همان منبع صفحه ۲۸

در جهت جلب موافقت مجلس از خود نشان دهند بدون تردید شاه و رزم‌آرا هر دو به موضوع انحلال مجلس توجه جدی مبذول داشته‌اند.»
گریدی می‌گوید، تصور ما این است که وضع سیاسی حاضر به یکی از دو طریق منتهی خواهد شد:

۱- بن‌بست کنونی ممکن است رزم‌آرای ناامید را وادار سازد که حکومت استبدادی برقرار کند.

۲- دولت رزم‌آرا چند ماهی دوام می‌یابد و سپس سقوط می‌کند تا دولتی به سبک دولت‌های آشنای سابق جای آن را بگیرد.

وی در دنباله اظهاراتش در صفحه ۳۰ کتاب «اسناد روابط خارجی آمریکا درباره نهضت ملی شدن نفت ایران» می‌نویسد:

«در تأمین مقصودمان توجه به این نکات ضروری است:»^۱

ترور رزم‌آرا انعکاس شدیدی در بین حاکمان وقت آمریکا پیدا می‌کند و بنابر سند شماره ۴ مندرج در صفحه ۳۳ کتاب فوق‌الذکر: رئیس جمهور آمریکا وقایع مقام وزارت خارجه ایالات متحده مراتب تسلیت خود را به شاه و وزیر خارجه ایران اعلام می‌دارند و قائم مقام وزارت خارجه آمریکا نظرات مقدماتی را به سفیر چنین ابلاغ می‌نماید:

«خروج رزم‌آرا از صحنه سیاسی بحران وخیمی ایجاد می‌کند که اگر قرار نیست در ایران وضعیت چنان بی‌ثبات شود... دست قوی و راهنمایی توانمندی مورد نیاز است و به نظر وزارت خارجه تنها شخصی که... می‌تواند... شاه است و به نظر ما آمریکا و انگلیس باید از هر طریق ممکن از وی حمایت و تشویقش کنند که در این بحران با قدرت و شدت دست به عمل بزنند»

به‌طوریکه در این اسناد ملاحظه می‌شود، حاکمان آمریکا در زمان حیات رزم‌آرا او و شاه را به انحلال مجلس و برقراری دیکتاتوری تشویق می‌کردند و می‌گفتند هر کمک ممکن را به آنان بنمایند و با مرگ رزم‌آرا که به نظر آنان «

۱- برای آشنایی با نکات ضروری که گریدی جهت تأمین مقصود آمریکا بر می‌شمارد به صفحه ۲۰ کتاب اسناد روابط خارجی آمریکا مراجعه فرمائید.

بحران وخیم» در پی داشته است می‌گویند: «آمریکا و انگلیس باید... از وی (شاه) حمایت و تشویقش کنند که... با قدرت و شدت دست به عمل بزند».

نخست‌وزیر هر که می‌خواهد باشد، برای حاکمان آمریکا فرقی نمی‌کند، فقط باید: «فردی باشد که او (شاه) شخصا به وفاداریش اعتماد دارد. در این مقطع زمانی دیگر خصوصیات اهمیت چندانی ندارد»^۱

در «یادداشت مدیر کل امور خاور نزدیک، آسیای جنوبی و آفریقا (بری) به وزیر خارجه» می‌خوانیم:

«با این که نظر بریتانیا را در این باره نمی‌دانیم ولی چندی پیش انگلیسی‌ها می‌گفتند شاه بایستی حکومت نظامی اعلام و پارلمان را منحل کند. چون ممکن است چنین اقدامی در شرایط کنونی ضرورت یابد به گریدی اختیار داده شود... به شاه بگوید چنانچه تصمیم به اقدامی گرفت ایالات متحده انگیزه وی را درک می‌کند و با آن موافق است».

مسأله مرگ رزم‌آرا چنان برای آمریکا حائز اهمیت بوده است که: «شورای امنیت ملی» تشکیل می‌گردد و موضع ایالات متحده در قبال ایران» را مورد بررسی قرار می‌دهد.^۲

با مطالعه این اسناد «موضع ایالات متحده» در قبال ایران و دیگر کشورهای جهان سوم به خوبی روشن می‌شود که این مهد دموکراسی و این دولت و کشوری که برای آزادی و حقوق بشر سینه چاک می‌کند چگونه از حاکمان خودکامه و ستمگر در کشورهایمانند ایران حمایت می‌کند و آنان را به برقراری دیکتاتوری تشویق و ترغیب می‌نماید.

در آینده نیز با استناد به همین اسناد روابط خارجی آمریکا حيله‌گری‌ها و دودوزه بازی‌های حاکمان ایالات متحده را افشا خواهیم کرد. باشد که جوانان این مرز و بوم که آن کشور را سنبل آزادی و آزادی خواهی می‌انگارند و شاید تصور می‌کنند، اگر کشور ما با حاکمان آن کشور دست دوستی دهند، بسیاری

۱ - به صفحه ۳۴ منبع فوق مراجعه شود.

۲ - برای آگاهی از مواضع آمریکا به صفحات ۲۷ الی ۵۵ همان منبع یعنی اسناد روابط خارجی آمریکا رجوع

از مشکلات حل خواهد شد. خود متوجه شوند که تمام عقب ماندگی‌ها و نابسامانی‌ها و بدبختی‌های ملت و مملکت ما از جانب حاکمان آمریکا ایجاد شده است.

تنها کافی است جوانان ما بدانند که اگر با دست آمریکا کودتای ننگین ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ به وجود نمی‌آمد و کرومیت روزولت عامل سی. آی. ا با دستیاری شاه و دیگر عوامل اجنبی اسباب سقوط دولت ملی دکتر مصدق را فراهم نمی‌آوردند و با همدستی دولت استعماری انگلستان جلوی اجرای واقعی قانون ملی شدن نفت را نمی‌گرفتند. امروز مردم ایران، هم دارای آزادی بودند هم با توجه به درآمد نفت و سایر منابع غنی ای که دارد، یکی از ملل مرفه و مترقی بود.

باید از جنابان آقایان عبدالرضا (هوشنگ) مهدوی و اصغر اندرودی نهایت قدردانی و سپاسگزاری صورت گیرد که با همت و کوشش خود «اسناد روابط خارجی آمریکا» درباره نهضت ملی شدن نفت ایران را گردآوری و ترجمه کرده‌اند، مطالعه‌ای این اسناد گواهی غیرقابل انکار بر دشمنی پنهان و آشکار حاکمان آمریکا با استقلال و آزادی کشور عزیزماست.

ترور رزم‌آرا و روی کار آمد علا

در پی به قتل رسیدن رزم‌آرا همچنان که وزارت امور خارجه آمریکا به سفیر گرییدی دستور داده بود که: «صلاح است گفته شود هر کس را که او (شاه) برمی‌گزیند، باید فردی باشد که او (شاه) شخصا به وفاداریش اعتماد دارد».^۱

لذا حسین علا که محمدرضا شاه در وفاداری او هیچ‌گونه شکی نداشت از طرف شاه مأمور تشکیل کابینه شد و مرحوم دکتر مصدق که ریاست کمیسیون نفت را به عهده داشت از هراسی که قتل رزم‌آرا در هیأت حاکمه و اعضای

۱- این سند تحت شماره ۴ و چنان که قبلاً نیز ذکر گردید در صفحات ۳۳ و ۳۴ کتاب اسناد روابط خارجی

آمریکا درباره نهضت ملی شدن نفت ایران درج شده است.

کمیسیون نفت ایجاد کرده بود استفاده کرد و پیشنهاد ملی شدن نفت در سراسر کشور را که تا آن روز به تصویب کمیسیون نرسیده بود. به رأی گذاشت و از تصویب گذراند. بعد از این لازم بود که مصوبه کمیسیون به تصویب مجلسین شورا و سنا برسد، که مجلس شورا در تاریخ ۲۴ اسفند ۱۳۲۹ از جمع ۱۳۱ نفر نمایندگان حاضر با ۹۵ رأی قانون مزبور را تصویب و مجلس سنا هم در ۲۹/۱۲/۲۹ به قانون ملی شدن نفت رأی داد.

بی مناسبت نیست که چگونگی به وجود آمدن کمیسیون نفت و گرایش اعضای آن را به طور اختصار شرح دهیم:

دکتر انو رخامه‌ای در کتاب از انقلاب تا کودتا می‌نویسد:

« ایجاد این کمیسیون از جانب دکتر علوی و به دستور شرکت نفت مطرح گردید و با وجود مخالفت شدید دکتر مصدق و نمایندگان جبهه ملی به تصویب رسید»^۱.

در اسناد کشف شده از خانه سدان، گزارشی از سوی جفری کی تینگ رئیس اطلاعات و انتشارات شرکت نفت به روسای شرکت مذکور به دست آمده است که به طور خلاصه موضع اعضای کمیسیون چنین شرح داده می‌شود: طرفداران تصویب لایحه الحاقی یا قرارداد گس - گلشائیان چهار نفر اشخاصی که تمایل به تصویب لایحه فوق دارند ۹ نفر و مخالفین لایحه ۵ نفر دکتر خامه‌ای عین گزارش مذکور را در کتاب: « از انقلاب تا کودتا» در صفحات ۲۶۰ الی ۲۶۴ درج کرده است.

در مورد این که فکر ملی شدن نفت، مربوط به چه کسی بوده است روایات مختلفی وجود دارد. روان شاد دکتر مصدق در لایحه مورخ دی ماه ۱۳۳۴ که به دیوان عالی کشور ارسال داشته زنده‌یاد دکتر حسین فاطمی را مبتکر ملی شدن نفت معرفی می‌کند و می‌نویسد: « در جلسه‌ای که در خانه آقای نریمان تشکیل گردید، دکتر فاطمی پیشنهاد خود را نمود و مورد موافقت

حضرار جلسه قرار گرفت...»^۱. به قرار تقریر آقای موحد در کتاب «خواب آشفته نفت» حسین مکی خود را مبتکر ملی شدن نفت قلمداد می‌کند و می‌گوید که مرحوم دکتر مصدق با این فکر مخالف بوده و از تنصیف منافع (۵۰-۵۰) طرفداری می‌کرده است. آقای موحد به نقل از مک جرال دو هر عضو سفارت آمریکا را القاء کننده فکر ملی کردن نفت به دکتر فاطمی می‌داند.^۲

آنچه مسلم است تز ملی شدن نفت در سراسر کشور در روز ۱۳۲۹/۹/۴ در خانه روانشاد محمود نریمان به تصویب اعضای جبهه ملی رسید. به قرار نقل آقای موحد عباس اسکندری در جلسه ۱۳۲۷/۵/۳۰ مجلس شورای ملی چنین گفته است:

«دولت باید امروز صنعت نفت را ملی اعلام کند» و رحیمیان نماینده قوچان نیز در ۱۵ خرداد ۱۳۲۸ گفته است: «چرا لایحه ملی کردن نفت را به مجلس پیشنهاد نمی‌کنید.»^۳

پس از قتل رزم‌آرا شاه اسدالله اعلم یا ردیرین و محرم اسرارش را نزد شپرد سفیر کبیر انگلستان فرستاد تا عقیده ویرا راجع به نخست‌وزیر بعد از رزم‌آرا جوینا شود. در این ملاقات افرادی مثل قوام‌السلطنه و سهیلی مطرح شدند اما سفیر کشور پادشاهی انگلستان به سید ضیاء نظر داشت و معتقد بود که هنری گویدی سفیر ایالات متحده نیز به سید نظر دارد. ولی شاه که حقیقتاً از سید ضیاء می‌ترسید و در عین حال دنبال جانشینی برای رزم‌آرا بود به مصدق پیغام داد و از مشارالیه خواست که نخست‌وزیری را بپذیرد، ولی آن جاودانه مرد هشیارتر از آن بود که در کارها تمام جوانب را در نظر نگیرد. آنهم در امری بدین اهمیت. لذا این پیشنهاد را رد کرد.

کاندیدای سفارت فحیمه بریتانیای کبیر (سید ضیاء) بعد از ترور رزم‌آرا برنامه کار دولت خود را در اختیار «پایمن» رایزن سفارت انگلستان نهاد بدین

۱ - مراجعه شود به صفحه ۲۲۹ کتاب خاطرات و تالمات مصدق چاپ نهم ۱۳۷۹ انتشارات علمی

۲ - به صفحات ۱۱۸ و ۱۱۹ کتاب «خواب آشفته نفت» رجوع شود.

۳ - صفحه ۱۱۹ همان منبع

ترتیب که نخست یک دولت موقت سرکار آید. مجلس شورای ملی منحل شود و فرمان نخست‌وزیر خودش چند هفته بعد صادر شود.^۱

محمد رضا پس از دریافت نظر سفارت انگلیس اظهار داشت که فرمان سید تا یک ماه دیگر صادر خواهد شد و انحلال مجلس هم پس از انتصاب وی بلا اشکال است. اما سید مکارتر و محیل‌تر از آن بود که به وعده‌های شاه اعتماد کند. لذا به تحریک و تجمیع طرفداران خود در مجلس پرداخت تا با حمایت نمایندگان به نخست‌وزیری برسد.^۲ اما شاه که از پشتیبانی ارباب جدید (آمریکا) اطمینان حاصل کرده بود و می‌دانست که شرط آمریکا برای نخست‌وزیر بعد از رزم‌آرا این است که نخست‌وزیر: «باید فردی باشد که او شخصاً به وفاداریش اعتماد دارد».

بنابراین چه کسی «مورد اعتماد» تر و حرف شنوتر و مطیع‌تر از حسین علا که طی سال‌ها مراتب اخلاص و سرسپردگی اش را به محمد رضا شاه اثبات کرده است. لذا فرمان به نام حسین علا صادر شد. در این مورد همه سیاستمداران از جمله خود علا می‌دانستند که حکومت علا، دولت «مستعجل» است. سفیر کبیر دولت پادشاهی انگلستان بدو به علا پیشنهاد کرد که مسأله نفت را به داوری ارجاع دهد، ولی علا این پیشنهاد را نپذیرفت در ضمن در همان اوان چنان که گفتیم قانون ملی شدن نفت در سراسر کشور به تصویب کمیسیون مخصوص نفت رسیده بود. اما سفیر بیکار نشست و با علا ملاقات و به وی پیشنهاد تنصیف منافع یا ۵۰-۵۰ را داد که علا در پاسخ وی گفت: «تقسیم پنجاه - پنجاه منافع... شاید قبلاً عملی بوده اما در شرایط و احوال کنونی چیزی بیش از آن لازم است». همچنین علا گفت: «اینک اصل ملی شدن نفت مظهر آرزوی ملی و خواست همه ایرانیان است که دیگر حاضر نیستند امتیازی را که به آنان تحمیل شده تا سال ۱۹۹۳ تحمل کنند».^۳

۱ - به صفحه ۱۲۷ کتاب «خواب آشفته نفت» رجوع شود.

۲ - همان صفحه همان منبع

۳ - صفحه ۱۲۹ کتاب «خواب آشفته نفت»

معاون وزارت خارجه آمریکا به تهران آمد

در بحث‌های ماضی گفتیم که ترور رزم‌آرا نگرانی‌های بسیار تکان دهنده‌ای را در میان حاکمان آمریکا ایجاد کرد و بدین روی، آنها بر آن شدند که مک‌گی را برای ارزیابی اوضاع ایران و ملاقات با شاه به ایران بفرستند. او ده روز بعد از قتل رزم‌آرا به تهران آمد و اولین اقدامی که انجام داد رفتن به ملاقات شپرد (سفیر انگلستان) بود.

آقای شپرد در این دیدار، تمام اشکالات پیش آمده را تقصیر آمریکا دانست و عدم رضایتش را از موافقتنامه پنجاه - پنجاه شرکت آرامکو عربستان سعودی ابراز داشت. مک‌گی در عین این که به سفیر اظهار می‌داشت که با توجه به وضع موجود نمی‌توان خیلی بر استحکام قراردادهای پیشین تکیه کرد. ولی او هم بیمناک بود که مبادا ملی شدن نفت در ایران وضعی به وجود آورد که امتیازات نفتی را در همه جا به خطر اندازد. مک‌گی همراه با علاء به دیدار شاه رفت و نگرانی‌های خود را با وی در میان نهاد. ولی از شاه پاسخ شنید که کاری از او (شاه) ساخته نیست.

مک‌گی از ایران به لندن رفت تا با مقامات بریتانیا هماهنگی کند اما وزیر خارجه انگلیس به وی گفت:

« ما در خاورمیانه تجارب بیشتری داریم و آمریکا نباید پیش از مشورت با ما هیچ مسأله تازه‌ای را... عنوان کند.»^۱

آخر سر قرار شد که مذاکرات (آمریکا و انگلیس) در واشنگتن دنبال شود. که این مذاکرات به مدت ۹ روز طول کشید، که انگلیسی‌ها بر موضع خود پافشاری کردند.

زنده‌یاد مرحوم دکتر مصدق در تمام این احوال سرگرم ادامه کار خود، یعنی استیفای واقعی حقوق ملت ایران از نفت جنوب بود و طرح ۹ ماده‌ای اجرای ملی شدن نفت را تنظیم می‌کرد که در تاریخ ۱۳۳۰/۲/۵ تصویب شد. بریتانیا در همین زمان پیشنهادی به علاء داد که راه چاره‌ای برای علاء باقی

نماند و در تاریخ ۱۳۳۰/۲/۷ از نخست‌وزیری استعفا داد.^۱ باز هم شاه، شه‌مات ماند میان دو نفر کاندیداهای مشترک آمریکا و انگلیس، یعنی قوام و سیدضیا. در حالی که انگلستان برای روی کار آوردن سیدضیا فعالیت می‌کرد، مک‌گی به نمایندگی از سوی آمریکا معتقد بود در شرایط موجود، فقط باید شاه را تقویت کرد و از هر گونه اقدام در جهت تحمیل نخست‌وزیر به وی خودداری نمود.

در همین اوضاع و احوال، ساموئل فال، رایزن سفارت بریتانیا در گزارش مورخ ۳۱/۲/۸ به انگلستان نقشه‌های قوام‌السلطنه را بدین شرح به اطلاع مقامات ذیربط دولت متبوع خود رساند: طرح قوام عبارت بود از انحلال مجلس، بازداشت مصدق و کاشانی. فال در این گزارش متذکر شده بود که قوام با شاه مخالف است و اضافه کرده بود که بی‌تصمیمی شاه بسیار خطرناک است. قوام وسیله افرادی مانند ملی مقتدر شفیعا و نیک‌پی و اسدی سعی می‌کرد که موافقت انگلستان را با نخست‌وزیری خودش کسب کند. اما سفیر انگلستان، سیدضیا را برای به دست گرفتن زمام امور بر قوام ترجیح می‌داد.

برنامه سیدضیا نیز انحلال مجلس و توقیف مخالفان و سپس حل مسأله نفت بود. دولت فخریه بریتانیای کبیر، علاوه بر زمینه‌سازی که برای روی آوردن دولتی که منافع او را تأمین و مسأله نفت را طبق دلخواه وی حل کند، می‌نمود، از تهدید نظامی نیز خودداری نمی‌کرد و در تاریخ ۱۳۲۹/۱۲/۲۷ دو ناوچه جنگی و اندکی بعد از آن ناوچه دیگری را به همراه دو رزمناو به خلیج فارس فرستاد.

مصدق، این پیر روشن ضمیر، خردمندانه خطرات را پیش‌بینی می‌کرد. لذا در ۳۰/۲/۵ در مورد پیش آمدن حوادثی که کار نفت را عقیم نماید، هشدار داد. رهبر روشن‌بین نهضت در مورد جریان ۱۳۳۰/۲/۵ راجع به استعفای غافلگیرانه علا‌چنین می‌گوید:

«... در این ملاقات صحبتی راجع به استعفای ایشان نبود... ولی روز شنبه هفتم اردیبهشت که جلسه فوق‌العاده مجلس تشکیل شد، گفتند که...

نخست‌وزیر استعفا کرده است. البته نمایندگان می‌دانستند که نامزد نخست‌وزیری کیست. باید به کی رأی بدهند... چون آقای جمال امامی می‌دانستند که من به هیچوجه به تشکیل دولت علاقه‌ای ندارم... و وقتی من گفتم قبول نمی‌کنم، آن وقت اسم آن شخص معهود را عنوان کنند. لذا پیشنهاد کرد که من دولت تشکیل بدهم و من چون ملتفت بودم... دولت جدید خط بطلان روی تمام کارهایی که شده است خواهد کشید بلا تامل قبول کردم»^۱.

در اینجا منظور دکتر مصدق از: «آن شخص معهود» سید ضیاء است، جناب دکتر مصدق در صفحه ۱۷۷ کتاب خاطرات و تألمات چاپ نهم انتشارات علمی در مورد فوق چنین می‌نویسد:

«از این که گفته می‌شد آقای حسین علا استعفا داده است تعجب کردم... علت استعفای نخست‌وزیر را که از بعضی نمایندگان سؤال کردم، یکی از دوستان گفت حضرات که مقصود انگلیسی‌ها بود، چنین تصور کرده‌اند از این نخست‌وزیر و امثال او کاری ساخته نیست و می‌خواهد آقای سید ضیاء‌الدین طباطبائی را که هم اکنون به حضور شاه آمده و به انتظار رأی تمایل در آنجا نشسته است وارد کار کنند... چون اکثر نمایندگان این‌طور تصور می‌نمودند که تصدی آقای سید ضیاء‌الدین سبب خواهد شد که همان بگیر و ببند کودتای ۱۲۹۹ تجدید شود... یکی از نمایندگان... که هیچ تصور نمی‌کرد برای قبول کار حاضر شوم، اسمی از من برد که بلا تامل موافقت کردم...» بدین ترتیب خدعه و نیرنگ جمال امامی که خود از طرفداران سید ضیاء بود نقش بر آب گردید و پیر خردمند که می‌دانست با نخست‌وزیر شدن سید ضیاء و امثال وی خط بطلان روی تمام کارهایی که در مورد نفت شده است کشیده خواهد شد. این مسؤولیت بزرگ را پذیرفت. منتهی شرط کرد که در صورتی زیر بار تشکیل دولت خواهد رفت که مجلسین قانون نه ماده‌ای اجرای اصل ملی شدن نفت را تصویب کنند.

لذا قبل از آنکه زنده‌یاد دکتر مصدق رسماً این سمت را بپذیرد، طرح مورد نظر ایشان در ۱۳۳۰/۲/۹ مورد تصویب مجلسین قرار گرفت و همراه با قانون ملی شدن نفت در تاریخ ۱۳۳۰/۲/۱۱ به توشیح شاه رسید. عنوان طرح مذکور: « طرح قانونی دایر به طرز اجرای اصل ملی شدن نفت در سراسر کشور » بود که قانون خلع ید شهرت یافت جریان خلع ید و اتفاقات و حوادث مربوط به این امر در کتاب‌هایی که در این مورد به رشته تحریر درآمده گفته آمده است و مشتاقان مطلع شدن از این حادثه شگرف و غرور آفرین ملی می‌توانند به مآخذ و کتب مربوط مراجعه فرمایند.

فصل دوم

تشکیل دولت ملی مصدق (شادکامی ملی)

با انتشار خبر تشکیل دولت ملی خردمند فرزانه مرحوم مصدق آن مرد کم همتا و دشمن ستیز یکتا - شور و شغف در رگ و پوست ملت ستمدیده ایران جریان یافت و در گوشه و کنار جشن‌ها و سرور و شادمانی‌ها آغاز گردید. زنده‌یاد شاعر پراحساس و جوان پرشور، مرحوم حیدر قابی در این مورد چنین سرود:

« زنده این دولت قهرمان باد ملک ایران قریم امان باد »

« باز هم زنده دکتر مصدق »

واقعاً که ملت ما، در این جنبش خود را یافته بود و به این باور درست رسیده بود که حق را می‌توان از هر حق‌کشی ستاند. یاد دارم قبل از تصویب قانون ملی شدن، گردهمایی بزرگی به درخواست مجمع مسلمانان مجاهد و دعوت جبهه ملی و حضرت آیت‌ا... کاشانی در مسجد شاه آن زمان (مسجد امام «س») تشکیل شده بود. جمعیت تمام سطح مسجد را

پر کرده بود. سخنران مراسم، حسن صدر، وکیل مبرز دادگستری، مدیر روزنامه اقدام و از اعضای جبهه ملی بود. چنین آغاز سخن کرد:

« کردی خرکی به کعبه گم کرد در کعبه دوید و اشتلم کرد»

« کاین وادیه را ره دراز است گم کردن خر ز من، چه راز است؟»

« این گفت و چه باز پس بگردید خرید و چه دید خر، به خندید»

« گفتا خرم از میانه گم بود وایافتنش به اشتلم بود»

« گر اشتلمی نمی زد آن کرد خر می شد و بار نیز می برد»

او گفت که حق را باید گرفت از هر کس که می خواهد باشد و به هر قیمت که تمام شود راستی که در آن ایام دیگر این یاوه که «دعوی زن و مرد در خانه نیز سیاست انگلیس است» افسانه شده بود و ملت به اقتدار خود واقف گردیده بود. از گذرگاه‌های سخت و ناهموار و پرخطر، با رهبری خردمندان مصدق پیروزمند گذشته بود و علیرغم زورگوئی‌ها و دسیسه‌بازی‌های هیأت حاکمه نوکر صفت که در رأس آنها شخص شاه بود، توانسته بود در انتخابات تهران و بعضی شهرهای بزرگ دیگر برنده شود. با گردهمایی‌ها و تجمعات شورانگیز خویش، نمایندگان جیره‌خوار را نیز مرعوب و آنان وادار به رد قرارداد ننگین الحاقی و تصویب قانون ملی شدن نفت در سراسر کشور و قانون خلع ید نماید.

حزب زحمتکشان نیز به‌عنوان تشکیلی از کل مردم، همراه و همگام ملت حرکت می‌کرد و اعضای آن در دانشگاه و کارخانه‌ها و دبیرستان‌ها، با دانشی که از استاد باخرد، ملکی و دیگر یارانش فرا گرفته بودند، با منطق و استدلال توطئه‌های توده‌ای نفتی را خنثی می‌کردند.

بقائی با سخنان و نوشته‌های آتشین و هیجان‌انگیزش و ملکی - جلال خنجی و سایرین با استدلالات و مقالات مستدل خود هر روز تنور مبارزه علیه استعمار را گرم و گرمتر می‌کردند.

دشمن نیز آرام ننشسته بود و هر روز حادثه‌ای می‌آفرید و ترفندی می‌زد درست ۵ روز پس از این که مرحوم مصدق کابینه خود را به مجلس معرفی کرد شرکت نفت به دستاویز ماده ۲۱ قرارداد، خواستار ارجاع امر به داوری شد و ۱۵

روز بعد سفیر دولت فخیمه یادداشت اعتراض آمیز دولت پادشاهی انگلستان را به دولت ایران تسلیم نمود.

مستند اعتراض دولت انگلیس به دولت ایران شرط ثبات در قرارداد بود که در ماده ۲۱ بدین شرح گنجانده شده بود که دولت ایران را از هرگونه اقدام اداری و اجرائی و قانون گذاری که با مفاد قرارداد ۱۹۱۲ مخالف باشد، منع می کرد در عین حال مقامات دولت انگلیس و شرکت نفت از هیچ کوششی برای قانع کردن مقامات دولتی آمریکا مبنی بر پشتیبانی از خواسته هایشان کوتاهی نمی کردند.

با ترور رزم آرا و استعفای دولت علا دولت انگلستان نخست در تکاپو افتاد تا فردی را برمسند نخست وزیری بنشانند که منافع او را تأمین کند مأموران سیاسی آن دولت به شاه فشار وارد می آورند که افرادی مانند قوام السلطنه یا سید ضیاء را مأمور تشکیل کابینه نماید. چنان که بنابر نوشته ی کتاب «مصدق، نفت، ناسیونالیسم ایرانی» در صفحه ۳۷۹ ساموئل فال رایزن سفارت انگلیس در گزارش مورخ ۱۳۳۱/۲/۱۸ خود اظهار می دارد «بی تصمیمی و تزلزلی که شاه در این ایام از خود نشان می دهد سخت خطرناک... است».

اما سرانجام طبق پیشنهاد جمال امامی، مجلس به نخست وزیر زنده یاد دکتر مصدق رأی اعتماد داد و رییس مجلس گزارش تمایل مجلس به مصدق را نزد شاه برد. سید ضیاءالدین نیز در حضور شاه بود و گویا چنین انتظار داشت که رییس مجلس تمایل نمایندگان مجلس به وی را به شاه بدهد. اما جریانات پشت پرده و فعالیت های مستمر سفارت انگلیس برای روی کار آوردن سید ضیاءالدین از نظر تیزبین مصدق که پیر سیاست بود، مخفی نبود و او می دانست که اگر این بار هم مانند دفعات قبل نخست وزیری را نپذیرد سید ضیاءالدین به این پست گمارده خواهد شد. مجلس منحل و مسئله نفت به نحو دلخواه انگلستان حل و فصل می گردد. این پیر فرزانه چرائی قبول نخست وزیری را در کتاب: «تقریرات مصدق در زندان» صفحات ۱۱۸-۱۲۱ به طور مفصل شرح می دهد.^۱ دیگر اعضای

۱ - در مورد این که چرا مصدق پیشنهاد جمال امامی را مبنی بر تصدی نخست وزیری پذیرفت، به صفحه

۱۷۷ کتاب خاطرات و تألمات مراجعه فرمایید.

جبهه ملی نیز از ترفند جمال امامی مطلع و می دانستند که وی بدین جهت این پیشنهاد را به مصدق داده است که باور داشته مصدق مانند دفعات قبل نخواهد پذیرفت مکی در این مورد می نویسد: «در آن روز حائری زاده به جمال امامی گفت: «شما قرآن به سر نیزه کردید و می خواهید ما را از صف اقلیت خارج کنید.»^۱

جمال امامی پاسخ داد: «شما خبر از بازی های پشت پرده ندارید... اگر مصدق نمی آمد مجلسی هم وجود نداشت»^۲

اما نظر سفیر انگلستان درباره پذیرفتن پست نخست وزیری از سوی مصدق به نقل از صفحه ۱۴۹ کتاب خواب آشفته نفت چنین بود: «شپرد سفیر انگلیس در همان اول که مصدق نخست وزیری را پذیرفت در گزارشی به لندن از قول دوستان سیاست پیشه خود نوشت که مصدق با قبول مسؤولیت دولت در بن بست گیر کرده و در هچلی افتاده است که جان از آن به در نخواهد برد».

سید ضیاء الدین نیز می گفت: «مصدق چنان مستأصل شده است که اگر پاره طنابی گیر بیاورد، خویشتن را دار خواهد زد».

نظر سردمداران مجلس نیز بر این بود که تشکیل دولت دامی است برای مصدق به هر حال شاه با این که نظر خوشی به مصدق نداشت ولی ترس و واهمه ای که از قوام و سید ضیاء داشت از مصدق نداشت.

وابستگی علاء به آمریکا در نامه ای که وی به تاریخ ۱۳۲۷/۱۱/۲۳ به دکتر قاسم غنی نوشته است آشکار می شود او می نویسد: «... بنده ظنن هستم مبادا سفیر انگلیس زیاد در دربار نفوذ پیدا کرده همکار آریکایی خود را تحت شعاع گذاشته باشد...»^۳

متن بالا نشانه این است که علاء، با این که فردی با افراد متمایل به آمریکا بر مسند قدرت بنشینند، موافق بوده است.

۱ - کتاب سیاه جلد ۲ صفحه

۲ - همان منبع، همان صفحه

۳ - برای اطلاع از متن نامه علاء به «یادداشت های دکتر قاسم غنی» جلد نهم، صفحه ۵۷۰ مراجعه فرمایید.

اجرای قانون خلع ید

قانون خلع ید، یا در واقع « طرح دایر به طرز اجرای اصلی ملی شدن صنعت نفت در سراسر کشور» مشتمل بر ۹ ماده بود که اهم آنها از این قرار است: ماده ۱- تشکیل هیأت مختلط مشتمل بر ۵ نفر از نمایندگان مجلس شورا، ۵ نفر از مجلس سنا و یک نفر نماینده دولت.

ماده ۲- به دولت اجازه می‌داد ۲۵ درصد از درآمد نفت را برای تأمین خسارت شرکت نفت در بانک ملی ایران یا بانک دیگری که مورد قبول شرکت نفت باشد تودیع نماید.

ماده ۳- دولت مکلف بود میزان مطالبات شرکت نفت و ایران را بررسی و تعیین کند و نتیجه را به مجلس گزارش دهد.

به موجب این قانون هیأت مختلط موظف بود اساسنامه‌ای برای شرکت ملی نفت ایران تهیه و تدوین نماید. همچنین در این قانون برای خریداران سابق نفت ایران ارجحیت در نظر گرفته شده بود که نفت مورد نیاز خود را به همان میزان که قبل از ملی شدن می‌خریده‌اند به نرخ عادی بین‌المللی خریداری نمایند. برای اجرای قانون خلع ید نخستین قدم تشکیل هیأت مختلط بود که از سوی مجلس شورای ملی آقایان اللهیار صالح، دکتر معظمی، اردلان، دکتر شایگان و حسین مکی و از طرف مجلس سنا آقایان دکتر متین دفتری، سروری، دکتر شفق، نجم‌الملک و سهام‌السلطان بیات تعیین شدند. دولت نیز آقای مهندس حسینی را که قائم مقام وزیر دارائی بود به عنوان نماینده دولت در هیأت برگزید. هیأت مذکور در روز ۱۳۳۰/۳/۱۹ وارد آبادان شد و در روز ۱۳۳۰/۳/۲۰ برای نخستین بار پس از سال‌ها پرچم ایران بر فراز ساختمان مرکزی شرکت نفت نصب و به احتراز درآمد.

برای اطلاع از چگونگی خلع ید و مواضع انگلستان و آمریکا و برخورد رؤسای شرکت سابق با اعضای هیأت مختلط خلع ید به فصل چهارم کتاب «خواب آشفته نفت، دکتر مصدق و نهضت ملی ایران» جلد اول مراجعه فرمایند.^۱

مرحوم مهندس بازرگان به عنوان رییس هیأت مدیره موقت شرکت ملی نفت ایران انتخاب و به آبادان عزیمت نمود. اما روایت آن شادروان در عین این که حاوی حقایق تاریخی است، بازگوکننده جریاناتی دردآلود و غم‌آور نیز هست. آن مرحوم می‌نویسد: «در آن ایام دکتر متین دفتری ملاقات‌هایی با آقای فاتح داشت... اقدام ایشان مورد اعتراض آقای مکی قرار گرفت... در پی این اعتراض بود که دکتر متین دفتری به تهران بازگشت»^۱

بالاخره تمام کارکنان انگلیسی شرکت سابق نفت از ایران رفتند و صنعت نفت ایران به طور کلی خوابید. در این موقعیت بسیار حساس به جای این که آقایان مأمور خلع ید به فکر چاره‌ای باشند و به منافع ملی بیندیشند حس جاه‌طلبی و خودبینی آنها بیدار شد و هر یک بر علیه دیگری شروع به توطئه‌چینی و بدگوئی کرد. چنانکه گاهی کار به جار و جنجال و سر و صدای بلند می‌انجامید به طوری که کارگران و کارمندان ایرانی شرکت نفت که با هزاران آرزو در پشت در جلسات آنان بودند، این مشاجرات ناهنجار را استماع می‌نمودند. به روایت روان شاد مهندس بازرگان در همان ایام بعضی آقایان مانند دکتر متین دفتری، درصدد زمینه چینی برای نخست‌وزیری خود بوده است^۲. عباس مزدا، آشوب‌گر زبردست که در جنجال‌آفرینی و حادثه‌سازی کم‌نظیر بود، از طرف بقائی به عنوان همکاری با هیأت مختلط به آبادان گسیل شده بود و از هیچ‌گونه توطئه و حادثه‌آفرینی‌ای خودداری نمی‌کرد.

در این روزگار پرحادثه درست پنج روز پس از این که مصدق کبیر کابینه خود را به مجلس معرفی نمود یعنی در روز ۱۳۳۰/۲/۱۷ شرکت نفت سابق با دستاویز قرار دادن ماده ۲۱ قرارداد ۱۹۳۳ خواستار ارجاع اختلاف به داوری

۱ - مجله ایران فردا شماره ۷ خرداد - تیر ۱۳۷۲

۲ - آقای محمد علی موحد در صفحه ۱۶۹ جلد اول کتاب «خواب آشفته نفت می‌نویسد... برحسب تصادف و اتصال سیم تلفن، مذاکرات رییس انگلیسی اداره را با دریک شنیده است و آن مذاکرات حکایت از این داشته که متین دفتری برای نخست‌وزیری خود زمینه‌سازی می‌کرده و وعده می‌داده است که در صورت دستیابی به این مقام کار نفت را تمثیت خواهد کرد.»

گردید و ۱۰ روز بعد یادداشت اعتراض خود را به دولت ایران تسلیم نمود، متن این یادداشت در صفحه ۸۱ اسناد نفت درج گردیده است.

سیاست آمریکا درباره مسئله نفت و دولت مصدق

چنانکه مذکور افتاد وزارت امور خارجه آمریکا قتل رزم آرا را «بحران وخیم» می دانست و برای جلوگیری از این بحران: «دست قوی و راهنمایی توانمندی مورد نیاز است... که به نظر وزارت خارجه تنها شخصی که... شاه است»^۱.

«بررسی تحقیقی اعضای شورای امنیت ملی» موضع ایالات متحده آمریکا در قبال ایران را که در صفحات ۳۷ الی ۵۰ جلد اول کتاب «اسناد روابط خارجی آمریکا درباره نهضت ملی شدن نفت ایران» درج گردیده دیدگاه های آمریکا را در این مورد کاملاً روشن می کند، این بررسی تحقیقی در بند ۱- بر منافع امنیتی آمریکا تأکید دارد که ایران در هر صورت: «زیر سلطه کمونیزم قرار نگیرد». و برای این که این واقعه اتفاق نیفتد طبق مندرجات بند ۲- این بررسی، ایران زیر سلطه شوروی نرود و استقلال کلیه کشورهای خاورمیانه که اقتصاد اروپای غربی بر آن متکی است از بین نرود. یا منطقه پهناور و به هم پیوسته ترکیه، عراق، شبه جزیره عربستان (در نتیجه کانال سوئز)، افغانستان و پاکستان مورد تهاجم شوروی واقع نشود، بنابر محتویات بند ۱۳ سند مذکور، ایالات متحده با همکاری بریتانیا می تواند به اقداماتی مثبت مبادرت ورزد... از عناصر طرفدار غرب پشتیبانی کند و الحاق ایران را به دنیای آزاد عملی سازد.

آنچه به نظر تهیه کنندگان «بررسی تحقیقی اعضای شورای امنیت ملی» برای جلوگیری از بروز خطرانی که منافع غرب و در رأس آنها آمریکا را تهدید می کند، ضرورت دارد: «نیاز به داشتن دولت قوی تقریباً به هر قیمت از هر زمان دیگری بیشتر احساس می شود، گویا تنها مرجعی که می تواند، این گونه رهبری... انجام دهد شخص شاه است. او تنها با حمایت و پشتیبانی ایالات متحده و بریتانیا

امید توفیق خواهد داشت»^۱ نظر اعضای شورای امنیت ملی آمریکا در قسمت «ح» بند ۱۶ بدین قرار است: «پشتیبانی از دولت قانونی از طریق رشته اقداماتی که استفاده از نیروی نظامی آمریکا را نیز شامل می‌گردد».^۲

لازم است توضیح داده شود که دولت قانونی همان دولت مقتدر و قوی است که تنها شخص محمدرضا شاه می‌تواند باشد. دولت آمریکا برای تقویت و پشتیبانی این چنین دولتی، حتی «استفاده از نیروی نظامی» را نیز در نظر می‌گیرد.

اما موضع آمریکا در تلگراف شماره ۹ مندرج در صفحه ۵۵ «اسناد روابط خارجی آمریکا» چنین است:^۳ «در حالی که ایالات متحده به طور کلی با ملی کردن نفت موافق نیست، ولی حق دولت‌های مستقل را... به رسمیت می‌شناسد، مشروط بر این که غرامت منصفانه و فوری پرداخت گردد. ولی این سیاست نبایستی در خارج تبلیغ شود، زیرا ممکن است دولت‌های خارجی را به این امر تشویق کند».

«بنابراین وزارت خارجه در حال حاضر تنها اظهار امیدواری می‌کند که ایران و شرکت نفت انگلیس به توافق‌های رضایت بخشی دست یابند و جریان نفت به بازارهای جهانی ادامه یابد و منافع هر دو طرف در نظر گرفته شود».^۴

در بند ۷ چنین آمده است: «اما از آنجا که وزارت خارجه به اهمیت فراوان نفت ایران برای انگلستان واقف است با بریتانیا از نزدیک گفت‌وگو و مشاوره می‌کند و در جایی که ممکن باشد از آن کشور پشتیبانی خواهد کرد».^۵

آنچه در این میان قابل توجه است این است که دولت و وزارت خارجه آمریکا: «اولاً بر منافع ملی خود و غرب تأکید و پافشاری دارد، ثانیاً برای حفظ منافع غرب و خودش نیاز به یک دولت قوی را احساس می‌کند که سنبل و در

۱ - صفحه ۴۴ «اسناد روابط خارجی آمریکا...» بند ۱۵

۲ - صفحه ۴۵ همان منبع

۳ - صفحه ۵۵ همان منبع

۴ - صفحه ۵۶ «اسناد روابط خارجی آمریکا» بند ۳

۵ - صفحه ۵۷ همان منبع

رأس این دولت محمدرضا شاه است، ثالثاً برای تقویت و پشتیبانی چنین دولتی حتی حاضر به لشگرکشی و استفاده از نیروی نظامی با همراهی بریتانیا می‌باشد، رابعاً، به اهمیت فراوان نفت ایران برای بریتانیا واقف است و امیدوار است که ایران و شرکت نفت انگلیس به توافق‌های رضایت‌بخشی دست یابند، خامساً ملاحظه می‌شود که در این مواضع هیچ کجا نامی از ملت ایران و اهمیتی که نفت برای مردم ایران دارد، برده نمی‌شود و فقط روی دیکتاتوری محمدرضا شاه تکیه می‌شود. علاوه بر این در پایان بند ۲- رندانه گفته می‌شود: «..... عجالتاً با ملی کردن شرکت نفت انگلیس و ایران مخالفت نمی‌کند».

روشن است که ذکر کلمه «عجالتاً» به چه منظوری در تلگراف شماره ۹ وزارت خارجه آمریکا به کار گرفته شده است. گذشت زمان منظور سیاست‌پیشه‌گان آمریکا را از به کار بردن این کلمه واضح و آشکار کرد.

وزارت خارجه آمریکا در تلگراف شماره ۱۰ به سفارت آن کشور در مصر در مورد جریان کسر مبالغی از دستمزد کارگران ایرانی از سوی شرکت سابق که موجب اعتصابات گسترده‌ای در مناطق نفت‌خیز گردید و حزب توده نیز برای به آشوب کشیدن این اعتصابات اقدامات شدیدی انجام داد که باعث شد دولت ایران در آن مناطق حکومت نظامی اعلام کند و همچنین اعزام ناو جنگی به خلیج فارس ضمن ابراز نگرانی چنین اظهار می‌دارد: «نظر وزارت خارجه درباره بهترین راه حل هنوز کاملاً روشن نشده است و لزوماً به پیشنهادهای انگلستان بستگی خواهد داشت»^۱ در ادامه چنین می‌آید: «به نظر وزارت خارجه واقع‌بینانه نیست اگر تصور شود، سید ضیاء یا هر شخص دیگری که به‌عنوان نخست‌وزیر تعیین خواهد شد، می‌تواند در شرایط کنونی.... یک تصمیم کاملاً منفی را در مورد ملی کردن نفت به موقع اجرا گذارد.....»^۲ چنان که ملاحظه می‌شود:

(۱) وزارت خارجه آمریکا «... بهترین راه حل.... لزوماً به پیشنهادهای انگلستان بستگی خواهد داشت»

۱ - صفحه ۵۸ «اسناد روابط خارجی آمریکا»

۲ - صفحه ۵۹ همان منبع

(۲) وزارت خارجه از نظر بریتانیا در مورد روی کار آوردن سید ضیاء کاملاً مطلع بوده و موافقت ضمنی با آن داشته است که این مرد روی کار بیاید مجلسین را منحل و مخالفین را قلع و قمع و مسئله نفت را فیصله دهد. نظر وزارت خارجه آمریکا بر هماهنگی کامل با انگلستان تأکید دارد.^۱

قبل از برگزیده شدن مرحوم دکتر مصدق به نخست‌وزیری و پس از تصویب قانون ملی شدن نفت در سراسر کشور دولت‌های آمریکا و انگلیس که بعد از سفر مک‌گی به ایران و لندن قرار شده بود که مذاکرات لازم را در مورد هماهنگی راجع به معضل ایران انجام دهند. دو جلسه در تاریخ‌های ۱۷ و ۱۸ آوریل ۱۹۵۱ در واشنگتن با حضور افراد زیر تشکیل دادند، که صورت‌جلسات مزبور ذیل شماره‌های ۱۲ و ۱۳ در صفحات ۶۴ و ۷۳، کتاب «اسناد روابط خارجی آمریکا درباره نهضت ملی شدن نفت ایران» جلد اول درج گردیده و نکات مهم آنها اعم از نظرات انگلستان و آمریکا به قرار زیر است:

الف) افراد شرکت کننده در هر دو جلسه از سوی انگلستان عبارتند از سرآلیور فرانکس (سفیر انگلستان در آمریکا) - سر لسلی رووان از سفارت انگلیس و آقای جفری فرلانگ از وزارت خارجه بریتانیا.

ب) شرکت کنندگان از طرف آمریکا: آقای جورج مک‌گی معاون وزارت خارجه.

ج) هایدن راینور، از اداره امور اروپا - آقای ویلیام رانتری از اداره امور یونان، ترکیه و ایران.

لازم به ذکر است که در جلسه ۱۸ آوریل از سوی انگلستان فقط سفیر فرانکس و جفری فرلانگ شرکت داشتند.

فرانکس نظرات وزارت متبوع خود را چنین اظهار داشت: «نظر کنونی... این است که با این مسأله (مسأله نفت) در دو مرحله باید برخورد کرد: (۱) تلاش‌های دیپلماتیک به منظور هموار کردن راه مذاکرات،

۲) خود مذاکرات که او نمی‌تواند فعلاً در این باره اظهار نظر کند. وی گفت وزارت خارجه پیشنهاد کرده است که سفیر بریتانیا در ایران با نخست‌وزیر (علا) تماس بگیرد و به‌طور غیر رسمی به وی اطلاع دهد که: الف) دولت انگلیس نمی‌تواند موضع ایران را... بپذیرد. در مورد این منافع مهم انگلیس بی‌اندازه نگران است.^۱

آقای فرانکس پس از برشمردن نکاتی که سفیر در ایران باید به علا متذکر شود ابراز امیدواری می‌کند که: «دولت ایران آمادگی گشودن باب مذاکرات... را داشته باشد»^۲. ایشان پیشنهاد می‌کند که پیام‌های حاوی مواد ذیل بین ایران و بریتانیا رد و بدل شود: پیام مورد نظر وی دارای ۴ بند است.^۳ با دقت در صورتجلسه مذکور (شماره ۱۲) و سخنان سفیر فرانکس این نتیجه به‌دست می‌آید که دولت انگلستان حاضر به پذیرش ملی شدن نفت نیست و بر استمرار قرارداد ۱۹۳۳ اصرار دارد، منتهی با کمی تعدیل آقای مک‌گی از این جهت که در طرح انگلستان، اصلی ملی شدن نفت به رسمیت شناخته نشده است ابراز نگرانی می‌کند و اظهار می‌دارد که: «بنابر اصل تقسیم منافع به‌طور مساوی، شاید تعیین بعضی مواد اصلی که بر اساس آنها مالکیت محدود ایرانیان را بتوان مشخص ساخت، بی‌آنکه در واقع نظارت مؤثر انگلیس بر شرکت از بین برود، امکان پذیر می‌باشد...»

خواننده عزیز دقت دارد که در این جا جناب معاون وزارت خارجه ایالات متحده، بر «مالکیت محدود ایرانیان... بی‌آنکه نظارت مؤثر انگلیس از بین برود» تأکید دارد.^۴

بالاخره در جلسه ۱۸ آوریل آقای مک‌گی اظهار می‌دارد که: «وزارت خارجه به شیوه اقدام پیشنهادی سفیر فرانک در جلسه ۱۷ آوریل توجه چشمگیر

۱ - فرانکس در این جلسه مسائلی را که سفیر بریتانیا در ایران باید به اطلاع نخست‌وزیر (علا) برساند در ۵ بند از «الف» تا «ه» شرح داد به صفحه ۶۵ کتاب اسناد و روابط خارجی آمریکا مراجعه فرمایید.

۲ - به صفحه ۶۶ کتاب اسناد روابط خارجی آمریکا رجوع شود.

۳ - برای مطالعه متن هر چهار بند پیام به صفحه ۶۷ منبع بالا مراجعه فرمائید.

۴ - برای مطالعه به صفحه ۶۹ منبع فوق مراجعه شود.

مبذول داشته است.... اگر طرح بر مبنایی کاملاً غیررسمی و مقدماتی به علا تسلیم شود ممکن است واکنش چندانی نداشته باشد. حتی اگر معلوم شود که نپذیرفتنی است.»

آقای مک گی طرح خود را در مورد حل مناقشه نفت بین ایران و انگلستان در صفحه ۷۴ کتاب «اسناد روابط خارجی آمریکا درباره نهضت ملی شدن نفت ایران» تشریح و سپس چنین می گوید: «اگر بتوان به چنین فرمولی دست یافت، شاید علا قادر باشد آن را به عنوان طرحی که خودشان امکان داشته به انگلیسی ها پیشنهاد کنند، به کمیسیون نفت ارائه دهد.» بالاخره آقای مک گی در صفحه ۷۶ همان منبع در مورد حمایت از طرح انگلستان می گوید: «هدف ما کمک به تثبیت اوضاع در ایران و پشتیبانی در حد امکان از انگلستان است.»

آقای مک گی در جلسه ۱۸ آوریل به مسئله نفت در دیگر کشورهای نفت خیز مانند عراق و کویت می پردازد که در آن دو کشور آمریکا با تقسیم منافع به صورت ۵۰ - ۵۰ موافقت دارد و به سفیر انگلیس نیز پیشنهاد می کند که: «از دولت انگلیس خواسته شد در موارد زیر یاری دهنده باشد: در استفاده از نفوذ شرکت نفت انگلیس و ایران برای دستیابی به توافق فوری در مورد پیشنهاد ۵۰-۵۰ در ایجاد تسهیلات برای سازمان دهی مجدد شرکت، و در دادن اجازه به تشکیلات شرکتی آریکایی برای بهره مند شدن از حقوق شرکت نفت گالف»^۱

دولت انگلیس قبل از روی کار آمدن مرحوم دکتر مصدق سعی وافر داشت که سید ضیاء را بر مسند نخست وزیری بنشانند. زیرا سید ضیاء برنامه خود را در اختیار پایمن رایزن سفارت انگلیس قرار داده بود که در آن قید شده بود نخست باید مجلس منحل گردد، بعد دولتی موقت برگزیده شود و دو سه هفته بعد خود وی به نخست وزیری منصوب گردد. سید ضیاء در نظر داشت که مشکل نفت را براساس تنصیف منافع (۵۰-۵۰) حل کند. سفارت انگلیس برنامه وی را توسط

۱ - با مراجعه به این پیشنهاد نیت دولت آمریکا مبنی بر سهم خواهی از نفت ایران روشن می شود. مشروح

این مذاکرات بین نمایندگان انگلیس و آمریکا در مورد قضیه نفت ایران در دو جلسه یا صورت جلسه های شماره

۱۲ و ۱۳ در صفحات ۶۴ الی ۷۹ جلد اول کتاب «اسناد روابط خارجی آمریکا درباره نهضت ملی شدن نفت ایران»

درج شده است.

اسدالله علم به اطلاع شاه رساند، ضمناً دولت انگلیس به شاه وعده داده بود که تا آخر سال ۱۹۵۱ ماهانه مبلغ دو میلیون لیره به دولت سید ضیاء و دو میلیون لیره به بانک ملی ایران پرداخت نماید. شاه هم گفته بود که انتصاب سید به زودی صورت خواهد گرفت و سپس مجلس را هم منحل خواهد کرد.

ولی گردش روزگار چنین نخواست، دولت موقت (علا) تشکیل شد ولی پس از آن زنده‌یاد دکتر مصدق، که هوشیارانه مواظب جریانات پشت پرده بود و چنانکه گفتیم می‌دانست که استعفای ناگهانی علا، برای چه منظوری صورت پذیرفته و قرار است پس از وی چه کسی (سید ضیاء) نخست‌وزیر شود و اگر چنین شود بر سر مبارزات جانانه ملت، برای استیفای حقش از شرکت نفت چه خواهد آمد بلافاصله پس از پیشنهاد جمال امامی این خطر را پذیرفت و نخست‌وزیر شد و یک بار دیگر رویای بریتانیای کبیر برای تحمیل یک قره نوکر خود به نخست‌وزیری غلط از آب درآمد و چنانکه در پیش گفته شد، دکتر مصدق قبل از این که رسماً نخست‌وزیری را بپذیرد، نخست اصل ملی شدن صنعت نفت را از تصویب مجلسین گذراند. آنگاه قانونی را که برای اجرای اصل مذکور لازم بوده طرح‌ریزی نمود و پذیرش سمت رییس‌الوزرائی را منوط به تصویب این قوانین و توشیح آنها کرد.

روانشاد مهندس مهدی بازرگان، نخستین رییس هیأت مدیره موقت از جریان خلع ید و حوادث و وقایعی که اتفاق افتاده چنین روایت می‌کند: در یک رییس انگلیسی شرکت نفت به هیأت مختلط خلع ید گفت: «... هیأت خلع ید را به رسمیت نمی‌شناسد و تنها آنها را به‌عنوان نمایندگان عالی‌رتبه دولت ایران را می‌پذیرد». دکتر متین دفتری از سوی هیأت گفت: «این هیأت با چنین سمتی به اینجا نیامده است... قانونی به نام ملی شدن صنعت نفت به تصویب رسیده و نفت ملی شده و دولت و مجلسین ایران برای اجرای این قانون ما را انتخاب و اعزام کرده است». دریک گفت: «... من باید از مرکز کسب تکلیف کنم. زیرا من اجازه ندارم که با آقایان چنین معامله‌ای انجام دهم. ما قانون ملی شدن را قبول

نداریم».^۱ مهندس بازرگان قضیه تصرف اداره مرکزی شرکت نفت را چنین نقل می‌نماید: «قرار چنین شد که در فرمانداری خرمشهر جمع شده و از آنجا حرکت را شروع کنیم به محوطه... وارد شدیم و یگراست... اتاق دریک رفتیم... پیش از آنکه دور آن میز بنشینیم مکی به من گفت: «برو سرجایش بنشین» من هم معطل نکردم و این کار را بی سر و صدا انجام دادم. دریک هاج و واج شد. بعد از چند لحظه کلاهش را برداشت و از اتاق بیرون رفت و ما دیگر او را ندیدیم».^۲

آقای محمد علی موحد در این مورد می‌نویسد: «گذشت زمان سبب شده است که بازرگان برخی از جزئیات را درست به یاد نیاورد. زیرا دریک در آن روز که بازرگان (یا متین دفتری) پشت میز او جای گرفت در خرمشهر نبود... و دریک دو روز پیش‌تر... به دستور لندن ایران را ترک کرده و به بصره رفته بود و آن روز میسن معاون دریک بود...»

مرحوم بازرگان می‌گوید: اما یک روز بعدازظهر که در اتاق خود استراحت می‌کرده است سروصدائی می‌شنود و چون از پنجره اطلاق به بیرون می‌نگرد، «دچار تعجب و وحشت می‌شود کشتی... جلوی اسکله لنگر انداخته بود و کلیه کارمندان انگلیسی... برای خروج از ایران در آنجا جمع شده بودند. بازرگان می‌گوید: «ما از قبل انتظار چنین عملی را نداشتیم. تمام مراکز مانند نیروگاه و... مهم‌تر از همه بیمارستان‌ها را... رها نمودند و رفتند».^۳

انگلستان که از روی کار آوردن یک دولت مطیع که بتواند قضیه نفت را مانند زمان رضا شاه و جریان پاره کردن قرارداد ۱۹۱۲ فیصله دهد ناامید شده بود و آقای فرانکس سفیر کبیر بریتانیا در ایالات متحده در جلسات مورخ ۱۷ و ۱۸ آوریل توانسته بود تا حد زیادی نظر دولت ایالات متحده را مبنی بر فشار وارد آوردن به دولت ایران جلب نماید چنانکه در گذشته گفته شد پنج روز پس از زمامداری دکتر مصدق خواستار ارجاع اختلاف در مورد نفت به داوری گردید و

۱ - برای مشروح جریان مراجعه فرمائید به صفحات ۱۶۴-۱۶۵ کتاب خواب آشفته نفت (محمد علی

موحد)

۲ - صفحه ۱۶۶ کتاب «خواب آشفته نفت»

۳ - همان منبع، همان صفحه

ده روز بعد از آن آقای شپرد (سفیر بریتانیا) یادداشت اعتراض آمیز شدیدالحنی به دولت ایران تسلیم نمود.^۱

روانشاد دکتر مصدق در پاسخ اعتراضیه وزیر امور خارجه انگلستان می گوید: «مقصود از ملی کردن صنعت نفت کاملاً روشن است... و بر طبق مواد ۲ و ۳ آن قانون حاضر است به دعاوی شرکت رسیدگی کند... ونیز بر طبق ماده ۷ قانون مزبور حاضر است به مشتری های سابق با نرخ عادلانه بین المللی نفت بفروشد.»^۲ روزنامه شاهد در شماره ۳۸۰ خود مقاله ای با امضای (روزبهان) (مرحوم دکتر خنجی) درج نموده است که در آن چنین آمده است: «... بنا بر اصول حقوق بین الملل دیوان داوری نمی تواند تقاضای شرکت را بپذیرد. زیرا با ملی شدن نفت هر قراردادی اعم از نافذ یا غیر نافذ کان لم یکن می شود.»

اما دولت آمریکا نیز در این زمان به هماهنگی و همراهی با دولت بریتانیا پرداخت و وزیر خارجه آن کشور در تلگراف مورخ ۱۱ مه ۱۹۵۱ خطاب به سفارت خود در ایران می نویسد: «سفیر انگلستان امروز صبح از آقایان ماتیوز و مک گی رسماً دعوت کرد و پیش نویس یادداشت... انگلیس به دولت ایران را... حاوی درخواست حکمیت... به آگاهی آنان رساند... یادداشت... در تلگرام جداگانه برای شما فرستاده شد.»^۳

در تلگرام فوق در بند «الف» چنین اتخاذ موضع شده است: «نمایندگان آمریکا پذیرفته اند که اتخاذ مواضع قوی در قبال دولت ایران بر ضد نقض یکجانبه قرارداد امتیاز نفت ادامه یابد...»^۴

خوانندگان عزیز ملاحظه می فرمایند که «بی طرفی خیرخواهانه» یعنی چه و در قاموس حاکمان ایالات متحده، اعم از دموکرات یا جمهوری خواه: «بی طرفی خیرخواهانه» یعنی: «اتخاذ مواضع قوی... بر ضد نقض یک جانبه قرارداد نفت...» و ادامه «موضع قوی»

۱ - متن یادداشت در صفحه ۱۸۱ اسناد نفت درج گردیده است.

۲ - نقل از روزنامه شاهد شماره ۳۷۹ مورخ ۱۳۳۰/۱۶/۲۱

۳ - صفحه ۹۳ اسناد روابط خارجی آمریکا شماره ۲۱

۴ - صفحه ۹۴ کتاب «اسناد روابط خارجی آمریکا» جلد اول

در ادامه این تگرام می‌خوانیم که: «شرکت‌های آمریکایی تحت هیچ شرایطی مایل نخواهند بود در صورت تقاضای ایران قراردادی برای کار به جای شرکت نفت انگلیس و ایران منعقد کنند.»^۱ ولی در شرایط بعد از کودتای ننگین ۲۸ مرداد با پول آمریکا و دسایس سیا (سازمان جاسوسی آمریکا) به سرکردگی کرومیت روزولت چند شرکت آمریکایی اروپایی به عنوان کنسرسیوم به جای شرکت نفت انگلیس و ایران قرارداد منعقد می‌کنند.

«بی‌طرف خیرخواه» همکاری با ایران در مورد نفت و همچنین خرید نفت از دولت ملی ایران را به همراه یار دیرین خود انگلستان تحریم می‌نماید.

در ادامه این دستورالعمل می‌خوانیم که: «... در نظر بگیرید... تا زمانی که مصدق نخست‌وزیر است» آیا امکان توفیقی برای بریتانیا وجود دارد؟... یا این که باید منتظر جانشین احتمالی مصدق باشد... ما نباید فراموش کنیم اهمیت شرکت نفت... به ویژه پالایشگاه آبادان... برای بریتانیا و غیرمستقیم برای ما... ارزش خطر کردن... حتی تا مرز به مخاطره انداختن موقعیت خودمان در ایران را دارد...»^۲ «بی‌طرف خیرخواه» از نماینده خود در ایران می‌خواهد که نظر دهد که آیا بریتانیا: «باید منتظر جانشین احتمالی مصدق باشد» و اضافه می‌کند که «اهمیت شرکت نفت... غیرمستقیم (برای آمریکا) ارزش خطر کردن... دارد.»

یعنی چه این خطر کردن چیست، آیا همان خطر کردنی نیست که در ۲۸ مرداد کردند و آن بلای خانمانسوز را برای ملت ایران فراهم آوردند و نه تنها ارزنده‌ترین منبع درآمد مردم را به غارت بردند، بلکه برای مدتی نزدیک به ربع قرن دیکتاتوری سیاه محمدرضا شاهی را بر ملت ایران تحمیل کردند و سربازان و سرجوخه‌ها و... عوامل خود را به عنوان مستشار بر کلیه شئون کشور و ارتش ایران مسلط نمودند.

چنان که یادآور شدیم دولت انگلستان در نخستین روزهای تشکیل حکومت دکتر مصدق و پس از تصویب شدن اصل ملی شدن صنعت نفت و قانون

۱ - صفحه ۹۵ کتاب «اسناد روابط خارجی آمریکا» جلد اول

۲ - صفحه ۹۶ کتاب «اسناد روابط خارجی آمریکا» جلد اول

اجرای آن یادداشت اعتراض آمیزی به دولت ایران تسلیم نمود. که علاوه بر استناد به ماده ۲۱ قرارداد ۱۹۳۳ که به عنوان شرط ثبات مورد استناد قرار می گرفت. دولت بریتانیا می گفت چون اکثریت سهام شرکت نفت انگلیس و ایران را مالک است، لذا این حق را برای خود قایل است که از هر طریق که صلاح می داند برای احقاق این حق اقدام نماید. در پایان این تذکاریه چنین آمده بود: «امتناع دولت شاهنشاهی از آغاز مذاکره و یا هر اقدامی از طرف آن دولت در اجرای قانون اخیر به وسیله عمل یک جانبه... عواقب بسیار وخیمی دربر خواهد داشت»^۱

در همین هنگام دولت ایالات متحده «بی طرف خیرخواه» نیز در تاریخ ۱۸ مه ۱۹۵۱ بیانیه ای در مورد مسأله نفت ایران صادر و در اختیار روزنامه ها قرار داد که در آن آمده بود:

«... آمریکا به انگلستان درباره ضرورت پیشبرد اداره صنعت نفت ایران به دست خود ایرانیان مطالبی گفته و نیز به ایران تذکر داده است که هر گونه لغو یک جانبه قرارداد اثرات جدی بر جای می گذارد.» در بیانیه همچنین آمده است که: «شرکت های آمریکایی... به دولت آمریکا اظهار داشته اند که نظر به اقدام یک جانبه دولت ایران بر ضد شرکت انگلیسی مایل نیستند که بهره برداری از معادن نفت ایران را به عهده بگیرند»^۲

در این بیانیه سیاست یکی به نعل و یکی به میخ آمریکا در مورد نفت ایران کاملاً روشن می شود. از یک طرف می گوید که با ملی کردن نفت ایران مخالف نیست، از سوی دیگر در بیانیه اظهار می دارد: «هر گونه لغو یک جانبه قرارداد، اثرات جدی بر جای می گذارد.»

معلوم نیست این چه نوع ملی کردنی است که مقامات آمریکا با آن مخالف نیستند. مگر دولت انگلستان پس از جنگ جهانی دوم یک رشته از صنایع مانند فولاد، ذغال سنگ، برق و راه آهن را ملی نکرد؟ آیا در این کار صاحبان آن صنایع

۱ - اسناد نفت صفحه ۸۲

۲ - برای اطلاع از متن کامل بیانیه دولت آمریکا مراجعه فرمایند به اسناد نفت صفحات ۷۸ الی ۸۰

را احضار و با موافقت آنها صنایع را ملی اعلام نمود. اصولاً ملی شدن یک طرفه است و مسلماً صاحب صنعت راضی نیست که مال او را ملی کنند. از قول بوین وزیر خارجه دولت کارگری وقت انگلستان نقل است که گفته: «من بر ضد کسانی که خواهان حق ملی کردن صنایع کشور خود هستند چه استدلالی می توانم ارائه کنم»^۱

گویا کلمات در لسان سیاسی مقامات آمریکا مصادیق دیگری غیر از آنچه در زبان دیگران دارند دارا هستند.

نخست وزیر با تدبیر ایران در برابر این دودوزه بازی مقامات آمریکایی بی کار نشست و در تاریخ ۱۳۳۰/۲/۳۰ یادداشتی در پاسخ به بیانیه آمریکا به سفیر آن کشور تسلیم نمود که در آن آمده بود: «...صلاح اندیشی آمریکا و پیشنهاد حل و فصل دوستانه اختلاف با دولت انگلستان... در محافل ایران تأثیرات غیر منتظره و نامطلوبی ایجاد کرده است... ایران صلاح اندیشی آمریکا را مداخله در امور داخلی خود تلقی می کند و آن را بر نمی تابد».

ضمناً یادداشت دولت انگلیس را نیز چنین پاسخ داد: اولاً - ملی کردن صنایع ناشی از حق حاکمیت ملت ها است - ثانیاً مفاد قراردادهای خصوصی نمی تواند مانع از اعمال این حق گردد. ثالثاً - حق مزبور قابل ارجاع به حکمیت نیست.^۲

همزمان با این گونه تحرکات انگلیس و آمریکا پیر سیاست مصاحبه مطبوعاتی تشکیل داد و در آن از خبرنگاران داخلی و خارجی دعوت کرد. وی قبل از شروع مصاحبه از خبرنگاران خواست که برای اطلاع از ستم ها و مظالم شرکت نفت سری به کوره پزخانه ها و حاشیه نشینان تهران و همچنین کپرنشینان آبادان بزنند. آنگاه در پاسخ به درخواست انگلیس در مورد ارجاع اختلاف به داوری به استناد شرط ثبات مندرج در ماده ۲۱ قرارداد ۱۳۱۲ گفت: «مجلس ایران هیچ وقت تعهد نکرده و نمی تواند هم تعهد کند که حق وضع قوانین و مقرراتی را

۱ - به قرار نوشته آقای محمد علی موحد در شماره ۲۲ یادداشت های فصل چهارم کتاب خواب آشفته نفت

جلد اول سخنان منسوب به بوین در سند مورخ ۲۰ ژانویه ۱۹۴۶ وزارت خارجه بریتانیا نقل شده است.

۲ - اسناد نفت صفحات ۸۴ - ۸۵

که به صلاح مملکت خود می‌داند و جزو حاکمیت ملت است از خود سلب کند. ولی البته اگر قوانینی وضع کرده که در نتیجه آن به اشخاص... خساراتی وارد شد، بر طبق سیره تاریخی خود... جبران آن خسارت را خواهد کرد... ملی کردن صنایع حق هر ملتی است و عمل یک جانبه است و غیر از این هم نمی‌تواند باشد...»
دکتر مصدق افزود: «این که قرارداد ۱۳۱۲ (۱۹۳۳) دولت را از الغا یا تغییر قرارداد منع کرده است. ایران تصمیمی در خصوص الغا یا تغییر قرارداد نگرفته است که شرکت بتواند آن را بهانه تقاضای حکمیت قرار دهد. دولت بر طبق حق حاکمیت خود تصمیمی اتخاذ می‌کند. تنها کاری که میشود کرد این است که از چنان دولتی خسارت بخواهند و دولت ایران رسیدگی به خسارات را خود قانوناً پیش‌بینی کرده است»^۱.

در تاریخ ۴ خرداد ماه سال ۱۳۳۰ دولت انگلستان شکایتی مبنی بر الغای یک‌طرفه قرارداد و نقض موازین بین‌المللی و استنکاف دولت ایران از رعایت حق بریتانیا به دیوان دادگستری لاهه تقدیم نمود وزیر خارجه انگلستان طی پیامی به دکتر مصدق اعلام نمود که مسأله اختلاف با ایران را به دیوان داوری لاهه ارجاع داده است.

در ساعت ۶ بعد از ظهر روز پنجشنبه ۱۳۳۰/۴/۷ جلسه هیأت دولت تشکیل گردید و پاسخ دولت ایران به شکایت انگلستان به دیوان داوری لاهه که از قبل تهیه شده بود، مورد تصویب قرار گرفت و وسیله آقایان: دکتر شایگان - حسن صدر و اصغر پارسا به آن دیوان ارسال گردید.^۲

بد نیست قبل از پرداختن به چگونگی و سرانجام شکایت انگلستان به دیوان داوری لاهه مختصراً با توجه به روند سیاست مزورانه و مکارانه دولتمردان آمریکا، ببینیم که آیا واقعاً بین سیاست آمریکا و انگلیس راجع به مسأله نفت ایران اختلاف واقعی وجود داشته است یا خیر؟

۱ - شاهد شماره ۳۹۰ مورخ ۱۳۳۰/۳/۴ متن کامل این مصاحبه علاوه بر روزنامه شاهد در کتاب اسناد نفت

صفحات ۹۰ الی ۹۴ نیز درج است

۲ - شماره ۴۱۷ شاهد مورخ ۱۳۳۰/۴/۹

در آن زمان و در هنگامه ملی شدن نفت بعضی و شاید برخی سیاستمداران و حتی اعضای مهم جبهه ملی و شخص دکتر مصدق را، اعتقاد بر این بود که دولتمردان آمریکا و انگلیس درباره ایران با هم اختلاف دارند و چنین می‌انگاشتند که می‌توانند و باید که از این اختلاف به نفع مبارزه مردم علیه استعمار انگلستان استفاده شود چنانکه زنده‌یاد دکتر مصدق، با این که حقیقتاً برای دفاع از حقوق ملت ایران و بازگو کردن مظالم انگلستان به شورای امنیت رفت. ولی مدتی برای مذاکره و حل و فصل مسأله نفت به صورت شرافتمندانه در نیویورک ماند و ملاقات‌های مکرری با مقامات آمریکا علی‌الخصوص مک‌گی معاون وزارت خارجه آمریکا صورت داد و امیدوار بود که با نرمش‌هایی که بروز می‌دهد، آمریکا به انگلستان فشار وارد کند و دعوی نفت فیصله یابد، مصدق برخلاف آنچه مخالفان وی می‌گویند که حاضر به حل و فصل منصفانه نفت نبوده است، تا آنجا با شهامت و از خودگذشتگی در راه حل مسأله پیشرفته است که مک‌گی می‌گوید: « شبی دیروقت در آپارتمان مصدق در هتل نیویورک با او (مصدق) به گفت و گو نشسته بودم: او (مصدق) داوطلبانه اعلام داشت که برخلاف تصور عموم در قانون ملی شدن نفت ذکری از پالایشگاه نشده، بنابراین شامل آن نمی‌شود... بعداً نیز مصدق نه تنها این مطلب را به آچسن و من تأکید کرد... موافقت کرد که کمپانی شل (انگلیسی - هلندی) خریدار قابل قبولی خواهد بود... او با پیشنهاد من موافقت کرد که هر دوی ما این مطلب را با خط خود بنویسیم - او به زبان فرانسه و من به انگلیسی - و مبادله کنیم.»^۱

مک‌گی این موضوع را در کتاب خاطرات خودش نیز متذکر شده که مرحوم سرهنگ غلامرضا نجاتی ترجمه نوشته‌ی وی را در صفحه ۱۲۷ کتاب سه گزارش آورده است. روان شاد دکتر غلامحسین مصدق در یادداشت‌های خود در کتاب « در کنار پدرم » می‌نویسد: «... این مذاکرات نهایتاً منجر به توافق اصولی بین آنها (مرحوم دکتر مصدق و آمریکا) گردید. مواد اصلی این توافق... بدین شرح است:

۱- شرکت ملی نفت ایران مسؤولیت امور اکتشاف، استخراج و بارگیری نفت خام را به عهده می‌گرفت.

۲- تأسیسات پالایشگاه آبادان به یک مؤسسه غیر انگلیسی فروخته می‌شد...» موضوع کوشش زنده‌یاد دکتر مصدق برای رسیدن به توافق با دولت انگلستان با میانجی‌گری آمریکا در بخش سوم کتاب «در کنار پدرم» زیر عنوان: «مذاکرات پدر با مگ‌گی معاون وزارت خارجه آمریکا» از روی فصلی از کتاب خاطرات جرج مگ‌گی از صفحه ۱۷۹ الی ۲۰۴ آمده است.

مورخان و آنهایی که عقده‌ای در دل ندارند ملاحظه می‌کنند که پیر سیاست و رهبر فرزانه نهضت ملی ایران، حتی در این سخن که: «در قانون ملی شدن صنعت نفت، ذکری از پالایشگاه نشده» نیز از چارچوب قانون تجاوز نمی‌کند ولی شهامت و از خودگذشتگی بی‌نظیری دارد که بی‌پروا از طعن مخالفان و برای حل موضوع به نفع ملت مسأله‌ای را بیان کند که حتی آقای مگ‌گی دچار حیرت و لکنت زبان گردد.

فرزانه مردی و دلیر رهبری و دلسوز پیری باید که آبروی خود را در پای منافع ملی نثار کند. و در آنجا که لازم است برای حل مشکل و معضل ملتش پیشنهادی طرح نماید که آقای جرج مگ‌گی «حیرت‌زده» و دچار «لکنت زبان» گردد و همین رادمرد آنجا که می‌بیند پیشنهاد بانک بین‌المللی با همه فریبندگی‌های ظاهری که دارد، منافع ملت را تأمین نمی‌کند طعن‌ها و ناسزاگویی‌های محمدرضا و دیگر مخالفین مارک‌دارش را می‌پذیرد و زیر بار نمی‌رود. حال اگر جناب ملکی رد این پیشنهاد را خطای بزرگ او قلمداد کند و آقای محمد درخشش در نطقی که ملکی برای او نوشته در مجلس پس از کودتای او را به علت رد این پیشنهاد، مورد شماتت قرار دهد، چه باکا!

گفته‌اند که رندان عاشق را از طعن حریفان چرندگوی باکی نیست. باید دانست که اختلاف میان آمریکا و انگلیس هیچگاه جدی نبوده و هیچکدام حاضر نبودند اقدامی صورت دهند که امنیت سرمایه‌هاشان در سراسر جهان مواجه با

خطر شود. آمریکا، هم داستان با انگلستان خوش تر داشت، که مردی سازگار و مطیع به جای مصدق برگزیده شود و کار نفت را خاتمه دهد.

اما دولت انگلستان تنها به شکایت بردن به دیوان داوری لاهه و تهدید نظامی و خارج کردن تمام کارکنان انگلیسی شرکت ملی نفت ایران اکتفا نکرد. بلکه برای زمینه سازی در داخل کشور، در جهت سقوط دولت ملی مصدق و روی کار آوردن فردی که امیال و نیت استعماری آن دولت را پیاده کند یکی از ورزیده ترین جاسوسان خود بنام زنیر را به ایران اعزام نمود، تا با دستگیری افرادی در ایران که جیره خوار انگلستان بودند و وی آنان را می شناخت وسایل سقوط دکتر مصدق و روی کار آوردن فردی مورد اعتماد دولت پادشاهی انگلیس اقدامات لازم را انجام دهد. بنابر همین نیت آقای زنیر وسیله عباس اسکندری با قوام السلطنه تماس برقرار کرد و او را نامزد جانشینی دکتر مصدق نمود.^۱

چندی پس از ورود زنیر، آقای وودهاوس از جاسوسان زبردست سازمان MI6 هم به ایران آمد و تحت نظر مستقیم موريسن وزیر خارجه وقت انگلستان توطئه های لازم برای سقوط دولت مصدق را آغاز نمودند.

شپرد سفیر کبیر بریتانیا با افرادی مانند: سید ضیاءالدین طباطبائی - دکتر طاهری - برادران رشیدیان، اسدالله قدرت الله و سیف الله ملاقات و مشورت می نمود.

اغلب این اشخاص را عقیده بر این بود که با مصدق نمی توان کنار آمد و باید دولت او ساقط شود و دولتی مصدر امر شود که مسأله نفت را حل کند.

نقش متضاد حزب توده و روحانیون در نهضت ملی

حزب توده از بدو شروع نهضت ملی ایران، در ظاهر امر برای مبارزه با امپریالیسم و در باطن برای بی سروسامان نشان دادن اوضاع سیاسی امنیتی ایران از هیچ گونه اقدامی خودداری نمی کرد. به خصوص پس از روی کار آمدن دولت دکتر مصدق و گذشتن قانون « ملی شدن صنعت نفت در سراسر کشور » هر روز در

۱ - نقل از صفحه ۳۷۶ مصدق نفت - ناسیونالیسم ایرانی: گزارش مورخ ۱۵ ژوئن ۱۹۵۱ برتود

تهران و دیگر شهرهای بزرگ غوغائی برپا می‌کرد. خیابان‌های اسلامبول (جمهوری اسلامی)، لاله‌زار و فردوسی که در آن زمان پرترددترین خیابان‌های تهران بودند، همه روزه شاهد تظاهرات خیابانی توده‌ای‌ها بود، که از طرف افراد شهربانی که تحت فرماندهی دست نشانده‌گان یا سرسپردگان شاه بودند، مورد حمله قرار می‌گرفتند و همواره این خیابان‌ها مملو از گاز اشک آور بود و رهگذران می‌دیدند که مردم به سرعت فرار می‌کنند و مغازه‌ها مرتب کرکره‌های خود را پایین می‌کشند که مورد غارت قرار نگیرند.

خبرگزاری‌های خارجی مرتب از این اوضاع عکس و فیلم تهیه می‌کردند و به دنیا مخابره می‌نمودند.

این جریان‌ها همراه با هشدارهای حاکمان انگلستان به حکومت‌مداران آمریکا مبنی بر این که «ایران دارد به دامان شوری می‌افتد» و حزب توده عنقریب بر ایران حاکم خواهد شد.

بر جهان غرب و به‌خصوص آمریکا، اثبات می‌کرد که هشدارهای انگلستان درست است و اگر دیر اقدام شود و یک حکومت مقتدر سرکار نیاید که کاملاً وابسته به غرب باشد. ایران به زودی به ایرانستان تبدیل خواهد شد و اتحاد جماهیر شوروی از راه ایران بر تمام منافع غرب در دریای عمان، خلیج فارس - هند و پاکستان و کشورهای حاشیه‌ی خلیج فارس دستیابی خواهد یافت و فاتحه منافع غرب خوانده خواهد شد.

برعکس حزب توده که برای منافع ارباب استالین که متحد انگلستان بود، از هیچ‌گونه خرابکاری و ایجاد آشوب و بلوا خودداری نمی‌کرد. روحانیون آگاه، قاطعانه از نهضت ملی ایران و رهبری آن حمایت می‌کردند و در منابر و مساجد با دعوت مردم به گردهمایی و ابراز پشتیبانی از نهضت نهایت کوشش را مبذول می‌داشتند. علاوه بر حضرت آیت‌الله سید ابوالقاسم کاشانی که از ابتدای شروع نهضت با اعلامیه‌ها و فتاوای خود مردم را به مبارزه علیه شرکت غاصب نفت تشویق و ترغیب می‌نمودند. روحانیون بزرگواری همچون حضرت آیت‌ا... العظمی سید محمد تقی خوانساری، شیخ بهاء‌الدین محلاتی، سید محمود روحانی

با صدور فتاوا و اعلامیه‌هایی از رهبران نهضت مرحومان، دکتر مصدق و آیت‌... کاشانی پشتیبانی می‌نمودند. غیر از آنان: برادران زنجانی (از مجتهدان معروف تهران) سید محمود طالقانی، سید جعفر غروی، حاج سید جوادی، جلالی موسوی نیز از روحانیونی بودند که سرسختانه از نهضت ملی ایران دفاع کردند.

نقش دولتمردان انگلستان از بدو امر بدین منوال بود که نهضت ملی ایران را از پشتیبانی و یاری روحانیون که دارای پایگاه مهم اجتماعی بودند، محروم نمایند و عوامل استعمار در این راه از هیچ‌گونه اقدامی فروگذار نمی‌نمودند. جالب است که دو سه تن روحانی‌نما نیز در آن زمان به حزب توده پیوستند و در حالی که لباس حافظان دین را به تن می‌کردند، با مارکسیست‌ها نرد دوستی و همدمی و هم‌رزمی می‌باختند.

متأسفانه برخی تاریخ‌نگاران مانند آقای همایون کاتوزیان در کتاب «مصدق و نبرد قدرت» به‌جای قدردانی از نقش سازنده روحانیون بزرگ در نهضت ملی ایران از بزرگانی همانند روانشادان، آیات عظام شیخ عبدالکریم حائری و حاج آقا حسین بروجردی نه تنها به نیکی یاد نمی‌کند بلکه حق آنان را ضایع و چنین افاضه مرام می‌نماید. « شیخ عبدالکریم حائری پیشوای فکری [آیت‌الله] بروجردی... نیز به سیاست علاقه‌ای نداشت. اما این تصمیم قم و تمایل بعدی آنان به خاموشی گزیدن شایان تأمل بیشتر است.^۱

برعکس اظهار نظر آقای همایون کاتوزیان درباره روحانیون بزرگی همانند مرحوم حضرت آیت‌... بروجردی (ره) آقای محمد علی موحد در کتاب «خواب آشفته نفت» و در مبحث « درد دل شاه با سفیر آمریکا» می‌نویسد شاه به سفیر آمریکا گفت: « همین امروز نماینده‌ای از سوی بروجردی» متنفذترین مراجع مذهبی ایران. پیش او (شاه) آمده و پیام آورده بود که همه باید در برابر تهدید انگلستان متحد گردند و جبهه واحدی در مقابل اجنبی تشکیل شود».

شاه اضافه می‌کند: « این پیام از بزرگ‌ترین مرجع روحانیان... خیلی معنی دارد و نشان می‌دهد که آن عده از مراجع مذهبی که تاکنون با تحریک عامه

مخالف بودند. اینک... در مسأله نفت در پشت سر دولت ایستاده‌اند». در ادامه این درد دل شاه می‌افزاید: «حالا اگر شاه مصدق را عزل کند هواداران او خواهند گفت که شاه نگذاشت قهرمان بزرگ ملی به دفاع از وطن برخیزد...»^۱ و آقای هندرسن سفیر کبیر ایالات متحده آمریکا که سخت در تلاش بود تا دولت مصدق از طرف شاه عزل شود و دولت دیگری که مطیع دولت متبوع وی باشد سرکار بیاید در تلگراف مورخ ۳۰ سپتامبر ۱۹۵۱ که ذیل شماره ۹۸ در کتاب «استاد و روابط خارجی آمریکا درباره نهضت ملی شدن نفت ایران» جلد اول درج شده در بند ۴ چنین می‌نویسد: «گفت‌وگوی دیروز غروب من تنها با شاه بیش از یک ساعت طول کشید. موضوع سخن ما، تقریباً به‌طور کامل مربوط می‌شد به مسایل مرتبط با بحران... نفت، شاه سعی نمی‌کرد تشویش خاطر بی‌اندازه خود... درباره آنچه را به نظرش در ماندگی در این اوضاع می‌آمد پنهان سازد. وی با ظاهری ناامید، بارها و بارها تکرار کرد اما من چه می‌توانم بکنم، من درمانده‌ام او گفت اگر جناح مخالف مصدق هم وجود داشته باشد، این جناح سازمان یافته نیست، جرأت ابراز عقیده ندارد... عقیده آنان ظاهراً این است که اگر شاه در عزل مصدق موفق شود، آنان هر یک سمتی را به عهده می‌گیرند. اما اگر شاه... توفیق نیابد، آنان حتی انگشت هم تکان نخواهند داد.

شاه اصرار داشت که احساسات ملی بر ضد انگلستان و همه در پشت سر مصدق به عنوان مدافع شجاع منافع مردم جمع شده است. شایعه استفاده... انگلیس از نیروی نظامی... موقعیت مصدق بسیار مستحکم شده است در طول بعدازظهر پیکی با پیامی از جانب (آیت‌الله) بروجردی با نفوذترین روحانی در ایران، نزد مصدق آمده بود. متن پیام این بود که با توجه به تهدید انگلستان... همه ایرانیان باید متفقاً در برابر آن ایستادگی کنند... این پیام از جانب چنان روحانی بلند پایه‌ای اهمیت فراوان داشت»^۲

۱ - صفحات ۲۴۴ - ۲۴۵ کتاب «خواب آشفته نفت» جلد اول

۲ - به نقل از تلگراف مورخ ۳۰ سپتامبر هندرسن به وزارت خارجه آمریکا مندرج در صفحات ۲۸۳ - ۲۸۵

کتاب «اسناد روابط خارجی آمریکا» ترجمه آقایان مهدوی و اندرودی

اما آنچه را که نگارنده خود شاهد و ناظر آن بوده‌ام، اعلامیه‌های پرشور حضرت آیت‌الله کاشانی (ره) در پشتیبانی از نهضت ملی ایران و دعوت مردم به اتحاد و اتفاق در برابر توطئه‌های عمال انگلستان و جیره‌خواران شرکت نفت انگلیس و ایران بود و مرا نه تنها گمان، بلکه یقین این است که اگر تأیید و پشتیبانی‌های معظم‌له و دیگر روحانیون بزرگوار و همراهی و همگامی آنان، که تکیه بر باورها و اعتقادات مذهبی مردم ایران داشت، نبود خیزش ملی ایران، برای ملی کردن نفت و بیرون راندن استعمار کهن انگلستان تا این حد هم که پیشرفت قرین موفقیت نبود. افسوس که خناسان فتنه‌گر و توطئه‌گران نقابدار هم در میان اطرافیان روحانیون و هم در بین به‌ظاهر طرفداران رهبر نهضت مرحوم مصدق رخنه داشتند و با رفتار شیطانی‌شان هم به آن و هم به این باورانده بودند که جزو خیرخواهانند. آخر الامر توفیق یافتند که بین دولت مصدق و شخص آن مرحوم (کاشانی) از یک طرف و روحانیون طرفدار نهضت از طرف دیگر جدائی اندازند و از این جدائی و نفاق و از این آب گل‌آلود ماهی مطلوب را به نفع اربابان بگیرند.

یادمان‌هایی که از این جدائی و نفاق تأسف‌آور دارم در جای خود نقل خواهم کرد و برای نسل حاضر که اکثریتشان در آن هنگام پای به عرصه وجود نهاده بودند و اکنون، در برابر منقولات اکثراً اغواکننده قرار دارند خواهم گفت که چگونه گفتاران بی‌رحم در لباس میش و دشمنان کینه‌توز ملت و نوکران نقابدار اجنبی این آتش نفاق را شعله‌ور نمودند و عده‌ای بنام دفاع از ملت و ملیت و عده‌ای دیگر بنام دین و عترت و دفاع از مقام روحانیت، تیشه به ریشه نهضتی که با خون صدها جوان پای گرفته بود و با رنج بی‌کران بسیاری می‌رفت تا بارور شود، زدند و امید ملتی را که پس از سال‌ها اسارت می‌رفت تا غل و زنجیرهای اسیری را از دست و پای خود باز کند به ناامیدی تبدیل کردند و به قول شاعر روزگاری برای ایران و ایرانی فراهم کردند که: «همه جا محنت و درد - همه جا حسرت یاران فروهشته زدست - همه جا رنج و دریغ - و همه جا بیم و شکست.

به هرحال انگلستان و آمریکا و علی‌الخصوص حاکمان آمریکا پس از شکست حزب دموکرات در انتخاب ریاست جمهوری و روی کار آمدن دولت

محافظه کار چرچیل در انگلستان تمام هم و غم خود را صرف ساقط کردن دولت دکتر مصدق نمودند. عمال چپ و راست انگلستان یا به فرموده مرحوم دکتر مصدق: «توده‌ای نفتی‌ها» چنان اوضاع امنیتی کشور را آشفته و پر آشوب کردند. که حاکمان آمریکا را که ظاهراً در اوایل کار چندان سر دشمنی و ستیز با دولت ملی نشان نمی‌دادند، به این باور رساندند که اگر با سیاست انگلیس مبنی بر براندازی دولت مصدق همراهی نکنند به زودی حزب توده بر ایران مسلط خواهد شد. و یا خوانین ولایات ایران را تجزیه خواهند کرد. که این مسأله هم باعث می‌شد که به هر حال قسمت‌های شمالی ایران در قلمرو اتحاد جماهیر شوروی قرار گیرد. هر روز در تهران و در اطراف و اکناف کشور شورشی برپا می‌شد و با محاصره اقتصادی و قطع عواید نفت اوضاع اقتصادی نیز روزبه‌روز ضعیف‌تر می‌گردید.

در مجامع بین‌المللی نیز انگلستان هر چند، نوای جدیدی علیه ایران می‌نواخت شکایت به دیوان داوری لاهه و درخواست اقدامات تأمینی از آن دیوان که بلافاصله مورد قبول واقع گردید. شرح این جریان بدین منوال است: انگلستان چنانکه قبلاً اختصاراً بیان شد به استناد ماده ۲۱ قرارداد ۱۹۳۳ به‌عنوان شرط ثبات به دیوان داوری بین‌المللی لاهه شکایت برد و اعلام داشت که ایران به صورت یکجانبه قرارداد فوق را برخلاف صراحت قرارداد ملغی کرده است و در ضمن از دیوان مزبور درخواست صدور قرار اقدامات تأمینی را نمود. این خواسته در تاریخ ۳۱ خرداد ۱۳۳۱ برابر با ۲۲ ژوئن ۱۹۵۱ از طرف دولت بریتانیا تسلیم دیوان گردید که وقت رسیدگی به آن برای روز ۲۶ ژوئن مطابق با ۴ تیر ماه ۱۳۳۱ تعیین گردید. در اینجا چنانکه ملاحظه می‌شود دیوان برای جوابگویی دولت ایران فقط یک فرجه چهار روزه قائل شد و بالاخره با وصول پاسخ ایران که چنانکه گفته آمد در تاریخ ۱۳۳۱/۴/۷ به دیوان ارسال گردید. دیوان مزبور در تاریخ ۵ ژوئیه ۱۹۷۱ مطابق با ۱۳ تیر ۱۳۳۱ با خواسته انگلستان موافقت نمود و قراری مبنی بر اتخاذ تدابیر موقت صادر نمود که مهم‌ترین مسایل این قرار بدین شرح است:

۱- طرفین از هر اقدامی که ممکن است رأی نهایی دیوان را مشکل و موجب ضایع شدن حق طرفی که ممکن است رأی به نفع وی صادر گردد و از هر اقدامی که باعث تشدید اختلافات شود خودداری نمایند.

۲- عملیات بازرگانی و صنعتی شرکت نفت همان طور که پیش از اول سال ۱۹۵۱ بود جریان یابد.

۳- هر دو طرف باید هیأت نظارتی تشکیل دهند که از هر طرف دو نماینده در آن حضور داشته باشند و نفر پنجم با توافق از کشور ثالثی برگزیده و تمام درآمد حاصل از فروش نفت در بانک توزیع شود تا دیوان رأی خود را صادر نماید.

مشاهده می شود که دولت انگلستان سه جبهه برای دولت ملی ایران باز کرده است یکی جبهه مذاکره، علی الظاهر برای حل قضیه - دوم اقدام در داخل کشور برای اینکه شاه مصدق را عزل و شخص مورد نظر بریتانیا را به نخست وزیری برگزینند. همچنین ایجاد بلوا و آشوب توسط «توده‌ای نفتی‌ها» و محاصره اقتصادی و اعزام جاسوس به ایران برای فراهم آوردن وسایل سرنگونی مصدق و جبهه سوم برخورد حقوقی در مجامع جهانی با مصدق طرح شکایت در دیوان بین‌المللی لاهه در رده جبهه سوم بود.

اما دولت ایران این قرار را که به وزیر بختیار ایران در لاهه تسلیم شده بود پذیرفت و در تاریخ ۱۸ تیر ماه ۱۳۳۱ شرحی به دبیر کل سازمان ملل متحد (تریگولی) نوشت و در آن اعلام داشت که^۱ «... دیوان از جاده عدالت خارج شده و اعتماد عمومی را نسبت به خود متزلزل ساخته، دولت ایران از این تاریخ اعلامیه مورخ ۲ اکتبر ۱۹۳۰ خود را راجع به قبول قضاوت اجباری دیوان مسترد می‌دارد».

۱ - برای اطلاع از مشروح جریان مراجعه شود به تلگراف دولت ایران به دبیر کل سازمان ملل متحد مورخ

دولت آمریکا برعکس چهره‌ای که در نخستین روزهای شروع نهضت ملی ایران نشان داد و برخی دولتمردان آن کشور مانند هنری گریدی (سفیر) و مک‌گی و حتی آپسن تا حدی که به منافع نفتی آمریکا در جهان لطمه وارد نشود، با بعضی اقدامات ایران روی موافق نشان می‌دادند. ولی اعلام سیاست موازنه منفی و بی‌طرفی از سوی نخست‌وزیر ایران (مرحوم دکتر مصدق) و سرسختی وی در این مورد که باید مسأله‌ی نفت در چارچوب قوانین مصوب مجلسین حل و فصل گردد نگرانی دولت مرادان ایالات متحده آمریکا را برانگیخت و آنان را در راه سرنگونی دولت ملی مصدق و روی کار آوردن دولتی که قضیه را چنان حل کند که نفع کمپانی‌های نفتی آمریکا در آن ملحوظ باشد، با حاکمان انگلیس همراه و هم‌عقیده کرد، چنانکه وزیر خارجه آمریکا در تلگراف مورخ دهم می سال ۱۹۵۱ به سفارت آن کشور در ایران چنین اظهار نظر می‌نماید: «وزارت خارجه احساس می‌کند در این احتمال که مصدق... در ایران به اقدامی دست بزند که امنیت ایران را جداً به خطر اندازد و موجب شود نیل به اهداف برنامه ایالات متحده در ایران دشوار و یا ناممکن گردد، خطری بسیار جدی وجود دارد. مشاهده می‌شود که «امنیت ایران» در این اظهار نظر یعنی: «دشوار یا ناممکن شدن نیل به اهداف برنامه ایالات متحده در ایران.»

آقای وزیر به سفیر خود در تهران چنین دستور می‌دهد: «به نظر وزارت خارجه شاه باید قاعدتاً از خطرهایی که در کمین است آگاهی کامل داشته باشد ولی شاید در نتیجه عدم اطمینان و سردرگمی قادر نیست که برای جلوگیری از اقدامات نابخردانه مصدق به تدابیر مؤثری دست بزند. ممکن است همین اقدامات مصدق به شاه فرصت دهد که او را بر سر مسائلی غیر از ملی کردن نفت عزل کند و نخست‌وزیر دیگری را که بیشتر مورد اطمینان او باشد بر سر کار بیاورد.» وزارت خارجه از سفیر می‌خواهد که این موضوعات را صریحاً با شاه در میان نهد و به شاه حالی کند که آمریکا روی رهبری او حساب می‌کند»^۱

وزارت خارجه آمریکا در پی تلگراف ۱۰ می در ۱۱ می ۱۹۵۱ در تلگرافی به سفارت پس از اعلام این که سفیر انگلستان در آمریکا آقایان مک گی و مایتوز را دعوت و پیش نویس یادداشت دولت متبوع خود را به اطلاع آنان رسانید چنین می نویسد: « الف - نمایندگان آمریکا پذیرفته اند که اتخاذ موضع قوی در قبال دولت ایران بر ضد نقض یکجانبه قرارداد نفت ادامه یابد.» در بند «ب» چنین ذکر می شود: « ایالات متحده حق انگلستان را در خارج ساختن آن دسته از شهروندان خود که جانشان در خطر است به رسمیت می شناسد.»

باید دانست که در یادداشت جدید دولت انگلستان که به آقایان مک گی و مایتوز ابلاغ شده بود. انگلستان بر استفاده از قوای نظامی علیه ایران تأکید و وزارت خارجه این موضوع را به شرح بالا به رسمیت شناخته بود.^۱ وزارت خارجه ایالات متحده برای اطمینان خاطر هم پیمان خود انگلستان در این تلگراف تأکید دارد که: « با وجود اقدامات یک جانبه دولت ایران، شرکت های آمریکایی تحت هیچ شرایط مایل نخواهند بود، در صورت تقاضای ایران قراردادی برای کار به جای شرکت نفت انگلیس و ایران منعقد کنند.»^۲

و بالاخره وزارت خارجه ایالات متحده مشت خود را باز می کند و نگرانی شرکت های نفتی آمریکا را چنین شرح می دهد: « شرکت های آمریکایی اظهار نگرانی کرده اند که موضع ضعیف آمریکا درباره نقض یک جانبه قراردادها... به اطلاع مقامات دیگر کشورهای تولید کننده نفت در خاورمیانه برسد.»

در پایان این تلگراف های آپسن (وزیر خارجه آمریکا) به سفیر در ایران چنین می نویسد: « وزارت خارجه سپاسگزار می شود اگر در پیشنهادهایتان درباره موارد بالا مناسب بودن زمان را در نظر بگیرید، یعنی تا زمانی که مصدق، نخست وزیر است آیا امکان توفیقی برای بریتانیا وجود دارد؟ ... یا این که منتظر جانشین احتمالی مصدق باشد. وزارت خارجه بر این باور است... اهمیت شرکت

۱ - از ترجمه تلگراف شماره ۲۱ وزارت خارجه به سفارت در ایران جلد اول کتاب اسناد روابط خارجی

آمریکا صفحه ۹۴

۲ - صفحه ۹۵ «اسناد روابط خارجی آمریکا»

نفت انگلیس و ایران، به ویژه پالایشگاه آبادان،.... غیرمستقیم برای ما... حتی تا مرز به مخاطره انداختن موقعیت خودمان در ایران را دارد...».

از همین تاریخ است که آمریکا با انگلستان برای براندازی دولت ملی دکتر مصدق هماهنگ می‌شود. هر چند باز هم اقداماتی برای حل قضیه صورت می‌گیرد. در اعلامیه تعیین خط مشی برنامه‌ریزی شده به وسیله شورای امنیت ملی مورخ ۲۷ ژوئن ۱۹۵۱ که ترجمه آن در جلد اول کتاب اسناد روابط خارجی آمریکا درج گردیده است در قسمت (۱) که دارای بندهای الف - ب - ج - د - ه می‌باشد به اهمیت ایران به‌عنوان ملتی مستقل و دارای اتحاد ناگسستنی با غرب به‌خصوص ایالات متحده تأکید و اضافه می‌شود در صورت تسلط شوروی بر ایران امنیت خاورمیانه و هند تهدید، و دنیای آزاد از نفت ایران و حتی نفت خاورمیانه، با فزونی گرفتن قدرت شوروی محروم خواهد شد و این امر موجب تهدید ارتباطات مهم آمریکا و انگلستان و خدشه‌دار شدن اعتبار آمریکا می‌گردد و در نتیجه روسیه شوروی امکان می‌یابد تحولات سیاسی، اقتصادی، نظامی خطرآفرین برای منافع آمریکا به‌وجود آورد. بالاخره در بند (۲) با اشاره اوضاع جاری ایران، آنچه را که برای دفع این مخاطرات لازم می‌داند، پشتیبانی از شاه به‌عنوان تنها منبع تداوم رهبری و بالاخره استفاده از نفوذ آمریکا برای ایجاد توافقی بین ایران و انگلستان^۱ با توجه به این مسأله و با در نظر گرفتن تلگراف «بکلی سری» سفیر آمریکا در ایران (آقای گریدی) مورخ یکم ژوئیه ۱۹۵۱ که در آن اظهار شده است: «مصدق از حمایت ۹۵ تا ۹۸ درصد مردم این کشور برخوردار است. تلاش برای خارج ساختن او از صحنه کاری احمقانه است.»

و در مورد موضع آقای موریسون اضافه می‌نماید: «این راه و رسم برخورد با مسأله در این زمانه نیست». آقای گریدی در پایان اظهارات خود چنین اضافه می‌کند: «اگر انگلیسی‌ها بر این تصورند که همان‌گونه که بعضی از مدیران شرکت گفته‌اند می‌توانند با تعطیل پالایشگاه ایرانیان را بر سر عقل آورند، مرتکب

۱- مشروح اعلامیه تعیین خط مشی ذیل شماره ۳۲ در صفحه ۱۲۴ کتاب «اسناد روابط خارجی آمریکا».

اشتباهی غم‌انگیز می‌شوند، پیداست کسانی که در لندن برای مسأله نفت خط
مشی تعیین می‌کنند، به سقوط مصدق بر اثر تعطیل پالایشگاه امید بسته‌اند. این
امر جای تردید دارد»^۱

گویا همین هشدارهای گریدی که مردی بی‌غرض بوده از یک طرف و از
سوی دیگر، علاقه وافر دولتمردان آمریکا به حل مسأله به نفع انگلستان باعث شد
که آقای ترومن پیامی برای مرحوم دکتر مصدق بفرستد که ذیل شماره ۳۷ و در
صفحه ۱۴۰ کتاب «اسناد روابط خارجی آمریکا درباره نهضت ملی شدن نفت
ایران» جلد اول درج گردیده است. در این پیام رییس جمهور نخست‌وزیر ایران را
به پذیرفتن قرار اقدامات تأمینی از سوی دیوان بین‌المللی دادگستری توصیه
می‌کند و اظهار می‌دارد: «دوستدار می‌خواهد به جنابعالی جداً توصیه کند که به
پیشنهاد دیوان بین‌المللی توجه خیلی عمیقانه مبذول فرمائید.» سرانجام به
میانجی‌گری متوسل شده و می‌نویسد:^۲

«جناب آقای نخست‌وزیر، دوستدار صمیمانه آرزومندم که تا آنجا که
بتوانم در این مورد کمک کنم. من به آقای اورل هریمن که همان‌گونه که اطلاع
دارید از مشاوران نزدیک بنده... است... مذاکره کرده‌ام، چنان‌چه جنابعالی مایل
باشید، ایشان را بپذیرید، من... به عنوان نماینده شخصی خود او روانه تهران
می‌کنم» آقای سفیر گریدی در ظهر روز ۹ ژوئیه برای تسلیم پیام فوق به منزل
مرحوم دکتر مصدق می‌رود و ترجمه فارسی پیام را که در سفارت ترجمه و تایپ
شده بود به نخست‌وزیر تسلیم می‌نماید.^۳

در صورتجلسه تهیه شده از این ملاقات که به‌طور سری به وزارت خارجه
آمریکا ارسال می‌گردد قسمتی از پاسخ دکتر مصدق به پیام ترومن چنین آمده

۱- پیام فوق در تاریخ ۱۳۳۰/۴/۱۷ مطابق با ۸ ژوئیه ۱۹۵۱ ارسال گردیده است و در صفحه ۲۸۵ کتاب
اسناد نفت از انتشارات دولت مصدق ۱۳۳۰ نسبی درج گردیده

۲- پیام فوق در تاریخ ۱۳۳۰/۴/۱۷ مطابق با ۸ ژوئیه ۱۹۵۱ ارسال گردید و در صفحات ۱۴۲ الی ۱۴۵
کتاب «اسناد روابط خارجی آمریکا» درج شده است.

۳- مشروح جریان تحت شماره ۳۸ به‌عنوان صورتجلسه مذاکرات، مورخ ۱۱ ژوئیه ۱۹۵۱ در صفحات ۱۴۲
الی ۱۴۵ جلد اول کتاب «اسناد روابط خارجی آمریکا» درج گردیده است.

است: «ولی از ایرانیان نباید هرگز انتظار داشت از رأی دیوان لاهه... پیروی کنند» در این صورت جلسه افزوده می‌شود: «نخست‌وزیر به پاراگراف ماقبل آخر پیام... که در آن پیشنهاد شده بود آقای آورل هریمن... به ایران بیاید، هیچ اشاره‌ای نکرد». آقای آپسن (وزیر خارجه آمریکا) با ملاحظه صورت جلسه فوق طی تلگرافی که ذیل شماره ۳۹ به‌طور «به کلی سری - فوری» برای سفارت در ایران می‌فرستد می‌نویسد: «من به ویژه از این امر نگرانم که مسأله آمدن هریمن به تهران پیش کشیده نشده زیرا این تنها عنصر جدید گنجانده شده در طرح رییس جمهور... است که هم من و هم رییس جمهور اهمیت وافری برای آن قائلیم»^۱.

«به عقیده ما حتی اگر ایرانیان توصیه دیوان بین‌المللی دادگستری را به گونه‌ای برگشت‌ناپذیر نپذیرند، دیدار هریمن ممکن است نقشی سازنده ایفا کند. از این رو من سپاسگزار می‌شوم که شما برپایه ابتکار شخصی، تسهیلاتی فراهم آورید که ایرانیان به چنین نتیجه‌ای برسند» بالاخره با آمدن هریمن به ایران موافقت شد و این شخص و همراهان وی که عبارت بودند از ویلیام رانتری مدیر مسؤول امور یونان و ترکیه و ایران در وزارت خارجه، والتر لوی و ژنرال لندری، پس از جلسه‌ای که با حضور وزیر خارجه و سفیر انگلیس در آمریکا تشکیل گردید. در آن جلسه سفیر انگلستان یادداشتی از طرف موریسون وزیر خارجه انگلیس به وی تسلیم کرد که در آن موریسون اظهار نگرانی کرده بود که: «مبادا رفتن هریمن به تهران موجب تقویت موضع مصدق گردد». عازم ایران شد و در سر راه توقفی در پاریس نمود و با وزیر دارائی انگلستان ملاقات و مذاکره‌ای داشت و سرانجام در روز ۲۳ تیر ماه برابر با ۱۴ ژوئیه ۱۹۵۱ وارد تهران شد. هنگام ورود این شخص به تهران حزب توده به منظور آشفته نشان دادن اوضاع و برای نشان دادن قدرت به فرستاده آمریکا و در جهت دفاع از نظرات انگلستان که سعی می‌نمود، دولتمردان آمریکا را به این باور برساند که در صورت ادامه حکومت دکتر مصدق حزب توده بر اوضاع تسلط خواهد یافت، تظاهرات بزرگی که تعداد شرکت

۱ - تلگراف به کلی سری - قوی وزیر خارجه آمریکا به سفارت آمریکا در تهران که ذیل شماره ۳۹ در

صفحه ۱۴۶ و ۱۴۷ کتاب «اسناد روابط خارجی آمریکا» جلد اول درج شده است.

کنندگان آن به دهها هزار نفر می‌رسید، علیه آمریکا برپا کرد. این تظاهرات که از همان نوع تظاهرات «توده‌ای نفتی» بود، در خیابان‌های مرکزی تهران مانند شاه آباد (جمهوری اسلامی) لاله‌زار، فردوسی و میدان بهارستان از طرف پلیس که تحت فرماندهی بزرگ ارتشداران (شخص شاه) بود به خاک و خون کشیده شد و بنابر نوشته روزنامه‌های آن زمان تعداد حدود بیست و پنج کشته و دویست مجروح بر جای گذاشت در فردای آن روز وکلای جیره‌خوار شرکت نفت مانند جمال امامی و میراشرافی برای این کشته‌ها و زخمی‌ها سینه چاک کردند و مصدق را «جلاد» و «خون‌خوار» نامیدند.

در کتاب «اسناد روابط خارجی آمریکا درباره نهضت ملی شدن نفت ایران» جلد اول شرح مأموریت هریمن ذیل شماره ۴۱ و در صفحه ۱۵۱ درج گردیده است. آقای هریمن نخستین گزارش خود را در تاریخ ۱۷ ژوئیه ۱۹۵۱ به وزارت خارجه آمریکا ارسال و در آن می‌گوید: «گریدی خلاصه‌ای از تحولات جاری را به اطلاع رسانده و به پیشنهاد او، دیروز فقط با حضور یک نفر مترجم با مصدق دیدار کردم... گریدی و من بین دو دیدار با شاه ناهار خوردیم... و... مرا دوستانه پذیرفت. تنها مطلب مهمی که وی بر زبان آورد این بود: وقتی دو دیدگاه متفاوت وجود داشته باشد، خوب است از نفر سوم کمک گرفته شود. غیر از این او همان تفسیر خودش را از رویدادها اظهار داشت... من پیشنهاد کردم که بهتر است ما در دیدار بعدی خود درباره جزئیات مشکلات تولید و توزیع نفت بحث و گفت‌وگو کنیم.»

برای نشست بعدازظهر، او (مصدق) آقای حسینی قائم مقام وزیر دارائی و صالح عضو هیأت مختلط را همراه خود آورده بود والترلوی درباره جنبه‌های فنی چگونگی اجرای داد و ستد نفت... به آنان توضیح داد... من با مصدق درباره چگونگی امکان دستیابی توافقی... گفت‌وگو کردم. او در گفته‌هایش کاملاً قاطع و سرسخت بود... او (مصدق) از من خواست فرمولی برای دستیابی به توافق پیشنهاد کنم، مشروط بر این که با قانون نه ماده‌ای ملی کردن مغایرت نداشته باشد»^۱

۱- برای مشروح این گزارش به شماره ۴۲ صفحات ۱۵۳ تا ۱۵۵ کتاب «اسناد روابط خارجی آمریکا درباره نهضت ملی شده نفت ایران» جلد اول مراجعه شود.

آقای هریمن می گوید: « با وجود رفتار دوستانه مصدق، در مورد موضع سخت و انعطاف‌ناپذیرش سخت نگرانم».

آقای هریمن در تلگراف ۱۹ ژوئیه خود که ذیل شماره ۴۳ در کتاب اسناد روابط خارجی آمریکا آمده است ملاقات پنج تن از دوستان سیاستمدار ایرانی آقای گریدی (سفیر کبیر) با خودش را که یکی از آنان حسین علا بوده است شرح می‌دهد و موضع شاه را نیز بازگو می‌کند و اضافه می‌کند: « به علا گفتم، به این نتیجه رسیده‌ام که تنها راه... مذاکره دولت با دولت (ایران - انگلیس) است و پیشنهاد کردم... شرط عقل است که یکی از اعضای کابینه انگلستان... به ایران بیاید»^۱

آقای هریمن با اعضای مجلس سنا و مجلس شورای ملی نیز ملاقات می‌کند و برای آنها درباره مسأله نفت حرف می‌زند و نتیجه ملاقات‌ها را چنین حدس می‌زند: «... به جز آنکه احساس کردم همه آنان امید داشتند مأموریت من به ترتیبی با توفیق همراه باشد»^۲

ایشان صبح با علا و بعدازظهر با شاه دیدار می‌نماید. و اظهار می‌دارد: «هدف من تشویق او (مصدق) برای موافقت با مذاکره دو دولت... است»^۳

آقای هریمن در گزارش مورخ ۱۹ ژوئیه ۱۹۵۱ به شماره ۴۴ می‌نویسد: «در حالی که باور کلی بر این است که مصدق تنها مردی است که می‌تواند هر نوع معامله‌ای با بریتانیا انجام دهد... قادر نیست موافقتنامه‌ای امضا کند که با نه ماده قانون ملی کردن منطبق نباشد...» او اضافه می‌کند: «از گفت‌وگوهای من با شاه و علا چنین آشکار می‌شود که... شاه در حال حاضر قادر نیست از عهده عزل مصدق و جانشین ساختن دولتی سرب‌راه‌تر برآید...»

به قرار گفته هریمن در تلگراف ۲۰ ژوئیه ۱۹۵۱ به شماره ۴۶ آقای علا به وی اظهار داشته است که مصدق موافقت کرده است یک وزیر کابینه انگلستان بدون شرط قبلی برای مذاکره به ایران بیاید. ولی وقتی این مطلب را با مرحوم

۱- شماره ۴۴ صفحه ۱۵۷ کتاب « اسناد روابط خارجی آمریکا» جلد اول

۲- صفحه ۱۵۸ همان منبع

۳- همان صفحه همان منبع

مصدق در میان می‌گذارد ایشان می‌گویند چنین نیست و تنها با آمدن یک نماینده انگلیس مشروط بر این که بریتانیا قبلاً قانون ملی شدن نفت را به رسمیت بشناسد موافق است.

در همین ایام اجازه اقامت سدان در ایران لغو می‌شود که موجب آشفتگی آقای هریمن می‌گردد و با شاه در این مورد گفت‌وگو می‌کند. وی با سفیر انگلستان ملاقات و او را ترغیب می‌نماید که از دولت متبوعش بخواهد خارج کردن کارکنان انگلیسی شرکت سابق را از ایران به تعویق اندازد و به او می‌گوید نشانه‌هایی مشاهده کرده است که مصدق با پذیرش وزیر از کابینه انگلستان مشروط بر قبول اصل ملی کردن نفت موافقت دارد.^۱

بالاخره با میانجی‌گری هریمن به سدان اجازه اقامت در ایران داده می‌شود.^۲ علاوه بر هریمن اطلاع می‌دهد که شاه به مرحوم دکتر مصدق گفته است که: «در مسأله نفت باید به توافقی با انگلستان برسد...»

هریمن می‌گوید: «نمایندگان کمیسیون مختلط نفت ... آنان که به تازگی از ملاقات با نخست‌وزیر بازگشته بودند، پیش‌نویس بیانیه‌ای را به من دادند که حاوی شرایطی بود که مذاکره با بریتانیا براساس آنها انجام می‌گرفت... با فرض به رسمیت شناختن ملی کردن صنعت نفت از سوی انگلستان دولت ایران آماده آغاز گفت‌وگو با نمایندگان دولت انگلیس به عنوان وکیل شرکت سابق... است.»^۳ سرانجام دولت ایران بدین شرح با گشودن باب گفت‌وگو با نماینده دولت انگلیس موافقت می‌نماید «در صورتی که دولت انگلستان به نمایندگی از جانب شرکت سابق نفت انگلیس و ایران اصل ملی کردن صنعت نفت در ایران را به رسمیت بشناسد، دولت ایران آماده گشودن باب مذاکرات با نمایندگان دولت بریتانیا به نمایندگی از شرکت سابق است.»^۴ عین صورتجلسه «مورخ ۱۳۳۰/۴/۳۱ هیأت وزیران در صفحه ۳۶۷ کتاب اسناد نفت چاپ شده است علاوه بر این اصل قانون

۱- شماره ۴۸ صفحه ۱۶۶ کتاب «اسناد روابط خارجی آمریکا» جلد اول

۲- شماره ۴۹ صفحه ۱۶۸ همان منبع

۳- صفحه ۵۱ صفحه ۱۷۳ همان منبع

۴- شماره ۵۲ صفحه ۱۷۵ کتاب «اسناد روابط خارجی آمریکا» جلد اول

ملی شدن صنعت نفت در تمام مناطق کشور، عیناً جهت اطلاع آقای هریمن
ضمیمه بیانیه فوق شده بود.

آقای هریمن با توجه به جمله « عملیات اکتشاف، استخراج و بهره‌برداری
در دست دولت ایران باشد» که در آخر ماده قانونی فوق گنجانده شده بود. از این
که انگلستان این پیشنهاد را جهت شروع مذاکره بپذیرد اظهار تردید نمود و گفت
من در صورتی این بیانیه را به دولت انگلستان ابلاغ می‌نمایم که دولت ایران به
من اختیار دهد به انگلستان اعلام دارم: « دولت ایران آماده مذاکره به طریقی
است که در آن قانون تا جایی که بر منافع انگلستان اثر می‌گذارد، به کار بسته
شود» این پیشنهاد آقای هریمن وسیله آقای صالح در جلسه فوق‌العاده ساعت ۱۰
بعدازظهر روز دوشنبه ۱۳۳۰/۴/۳۱ در هیأت دولت مطرح و موافقت شد که
مطلب زیر به بیانیه دولت ایران اضافه و وسیله هریمن به اطلاع دولت انگلستان
برسد: « من (یعنی آقای هریمن) به دولت انگلیس صورتجلسه هیأت دولت را
اطلاع می‌دهم و به آنها می‌گویم که دولت ایران حاضر است راجع به طریقه‌ای که
اجرای قانون تا آنجا که مربوط به منافع انگلیس است، وارد مذاکره شود»^۱.

ولی سفیر انگلستان مصر بود که برای شروع مذاکرات باید عملیات شرکت
در خوزستان از سرگرفته شود و دولت ایران مداخلات خود را متوقف نماید. و
حسین مکی که از نظر بریتانیا عنصر نامطلوب بود از دخالت در امور نفت بازداشته
شود.

هریمن بسیار کوشید که انگلستان این مطالب را مطرح نکند. ولی
انگلیسی‌ها بر مواضع خود اصرار می‌کردند.

لذا هریمن تصمیم گرفت که شخصاً به لندن برود تا بلکه پاسخی مناسبی از
دولت انگلستان در قبال پیشنهاد ایران دریافت نماید. لذا وی روز جمعه چهارم
مرداد ۱۳۳۰ تهران را به سوی لندن ترک کرد و روز ۱۳۳۰/۵/۶ پیش‌نویس متنی
را که دولت انگلستان حاضر به امضای آن بود را به تهران فرستاد که در آن به
وجود تنش در جنوب ایران تأکید شده بود. اما دکتر مصدق حاضر نبود تنش در

جنوب را تأیید کند. معهدا در یادداشت مورخ ۱۳۳۰/۵/۱۱ دولت انگلستان. به جای تنش در جنوب: « تسکینی در محیط فعلی » برای پیشرفت مذاکرات گنجانده شد و دولت ایران نیز در پاسخ به این یادداشت چنین جواب داد: « به منظور کامیابی در مذاکرات اهمیت ایجاد بهترین محیط ممکنه از طرف دولتین تصدیق کرده و با همان روح حسن نیت که از طرف دولت انگلستان اظهار می شود به مذاکرات وارد خواهد شد »^۱ بالاخره آقای هریمن موافقت ایران، برای سازش در مسأله نفت را جمع بندی می کند که این جمع بندی را طی تلگراف مورخ ۲۵ ژوئیه ۱۹۵۱ در ۷ بند از «الف» تا «ز» طبق حروف «ابجد» به وزارت خارجه آمریکا گزارش می دهد و آقای موحد نیر در کتاب ارزنده خواب آشفته نفت صفحه ۲۱۷ این ۷ بند را ذکر می نماید^۲

آقای هریمن روز ۸ مرداد ۱۳۳۰ از لندن به تهران بازگشت و پس از وی هیأت انگلیسی به سرپرستی استوکس مهردار سلطنتی انگلستان و عضویت نمایندگانی از وزارت خارجه، خزانه داری، سوخت و نیرو و نمایندگانی نیز از طرف شرکت سابق نفت برای مذاکره به ایران آمد و یک طرح ۸ بندی توسط بوشهری به دولت دکتر مصدق برای حل و فصل قضیه نفت داد.

طرح مذکور ضمن تلگراف مورخ ۱۲ اوت ۱۹۵۱ از سوی هریمن به وزارت خارجه آمریکا فرستاده شده که در صفحه ۲۰۶ جلد اول کتاب « اسناد روابط خارجی آمریکا » و همچنین ذیل عنوان: « موارد هشت گانه پیشنهاد استوکس » در صفحات ۲۱۹ و ۲۲۰ کتاب « خواب آشفته نفت » جلد اول درج شده و خوانندگان برای اطلاع از مفاد آن می توانند به کتب فوق مراجعه فرمایند.

در بند ۲ پیشنهاد هشت بندی استوکس چنین آمده است: ۲- سازمانی برای خرید نفت ایران ایجاد خواهد شد که به موجب یک قرارداد درازمدت و مثلاً ۲۵ ساله، بخش عمده نفت ایران را بر مبنای فوب از شرکت نفت بخرد». مرحوم دکتر مصدق و دولت ایران در مورد سازمان موضوع بند ۲ اشکال چندانی

۱- صفحه ۲۱۶ کتاب « خواب آشفته نفت دکتر مصدق و نهضت ملی ایران » جلد اول

۲- آقای موحد نیر در پانویست های فصل ۴ ذیل شماره ۴۰ یادداشت دولت ایران را از کتاب: « مصدق، نفت

ناسیونالیسم ایرانی صفحه ۷ نقل کرده است.

نداشتند. اما مشکل در مورد عبارت ذیل بود که در بند ۴ پیشنهاد گنجانده شده بود: « سازمان خرید سازمان دیگری را نیز معرفی خواهد کرد که به عنوان عامل شرکت ملی نفت ایران و تحت امر آن شرکت عملیات اکتشاف و تولید و حمل و نقل و تصفیه و بارگیری در ایران را انجام دهد. هزینه عملیات این سازمان عامل توسط سازمان خرید تأمین خواهد شد.

مصدق به حق بر این گمان بود که این سازمان عامل در واقع همان شرکت سابق نفت انگلیس و ایران است که با پوست میس برگشته است. و روی همین گمان به آقای هریمن که می گوید: «... به نظرم طرح انگلستان بنیانی خوب برای مذاکره فراهم کرده است.»^۱ جواب می دهد: « طرح انگلستان در واقع همان امتیازنامه ۱۹۱۷ است با لباس مبدل» مرحوم دکتر مصدق به آقای هریمن می گوید: «... در حالی که آماده پذیرش مفهوم سازمان خرید انگلیسی است که به کشورها نفت می فروشد، به هیچ عنوان نمی تواند فعالیت مؤسسه ای با مالکیت انگلیسی را در محدوده ایران قبول کند.»

وی اضافه می کند: « چنین چیزی را هرگز نمی تواند با دوز و کلک به مردم ایران بقبولاند...» مشکل دیگر پیشنهاد استوکس تقسیم درآمد نفت بر مبنای ۵۰-۵۰ بود، علاوه بر این که ایران می بایستی غرامت هم بپردازد. چنین به نظر می رسد که تقسیم درآمد بر مبنای ۵۰-۵۰ بنیانی معقول داشته است. اما نه برای ایران که نفت خود را ملی کرده و می بایست خسارت هم بپردازد.

مشکل دیگر مرحوم دکتر مصدق مسأله کارمندان خارجی شرکت نفت بود که وی اصرار داشت که این کارکنان بایستی مستخدم شرکت ملی نفت ایران و زیر نظر هیأت مدیره شرکت ملی باشند و آقای استوکس و هریمن می گفتند که این افراد زیر نظر ایرانی کار نخواهند کرد.

بالاخره آقای هریمن این واسطه «خیرخواه» و بی طرف نظرات خود را در مورد مسأله نفت چنین ابراز می کند: « مصدق انتظار دارد که کارمندان خارجی

تحت شرایطی که او می‌گوید کار کنند، کمپانی‌های خارجی نفت هم تحت شرایطی که او می‌خواهد خرید و توزیع نفت ایران را بر عهده بگیرند ایران غرامتی در قبال اموال بپردازد و تمام منافع را دریافت کند. در عالم رویایی او تنها با تصویب قانونی برای ملی کردن صنعت نفت می‌توان کسب و کار پردرآمدی ایجاد کرد و همه موافقند با قبول شرایطی که او معین می‌کند به کمک ایران بیایند.^۱ گزارش مورخ ۱۹ اوت ۱۹۵۱ آقای هریمن به وزارت خارجه تحت شماره ۷۳ مندرج در صفحه ۲۲۱ کتاب «اسناد روابط خارجی آمریکا درباره نهضت ملی شدن نفت ایران» جلد اول نیز موید این موضوع است که جناب هریمن کاملاً و صد درصد از مواضع و پیشنهادات انگلستان در مورد سازمان دیگری که از طرف سازمان خرید برای اکتشاف، تولید، حمل و نقل و همچنین کارکردن کارکنان خارجی زیر نظر مدیران انگلیسی و این که قانون ملی شدن صنعت نفت ایران را مصادره می‌داند پشتیبانی می‌نماید.

وی همین‌طور در صدر تلگراف مورخ ۲۲ اوت ۱۹۵۱ به وزارت خارجه که ذیل شماره ۷۴ در صفحه ۲۲۴ کتاب فوق‌الذکر منعکس شده است چنین اظهار نظر می‌کند: «در گفت‌وگوی امروز صبح (سه شنبه) خود با مصدق، برای من و استوکس آشکار شد که احتمال کمی وجود دارد که با او به تفاهمی مؤثر برسیم. بالاخره میانجی‌گری طرفدارانه آقای هریمن و پیشنهادهای آقای استوکس که شرکت سابق نفت ایران و انگلیس را با لباس مبدل بازمی‌گرداند به شکست انجامید و آقای هریمن با دست خالی از ایران بازگشت.

آقای هریمن بدون کسب موفقیت در به‌سازش کشیدن ایران، به آمریکا باز می‌گردد

پس از بازگشت آقای هریمن رییس جمهور آمریکا نامه‌ای برای آقای اتلی نخست‌وزیر انگلستان می‌نویسد که آقای ماتیوز متن آن را «خارج از نوبت شماره

۱- آقای محمد علی موحد در جلد اول کتاب «خواب آشفته نفت دکتر مصدق و نهضت ملی ایران» در صفحه ۲۲۲ نظر آقای هریمن را از گزارش برتود مورخ ۱۵ ژوئن ۱۹۵۱ صفحه ۲۷۶ نقل می‌نماید.

۵ برای ملاحظه شخص وزیر خارجه» به تاریخ یکم سپتامبر ۱۹۵۱ ارسال می‌دارد. متن مذکور ذیل شماره ۸۳ در صفحه ۲۴۳ جلد اول کتاب «اسناد روابط خارجی آمریکا درباره نهضت ملی شدن نفت ایران» درج گردیده است. نکات مهم این نامه به قرار زیر است: «ایالات متحده با نظرهای بریتانیا درباره وخیم بودن اوضاع در ایران.... موافق است؟ سیاست آمریکا درباره ایران اساساً به گونه‌ای اتخاذ گردیده است که... و در جهت همان اهدافی است که بریتانیا قصد دستیابی به آنها را دارد» در این ایام دولت ایالات متحده آقای گریدی را که در موارد بسیاری از مواضع ایران و دولت ملی مصدق پشتیبانی می‌نمود تعویض و به جای آن آقای هندرس را منصوب نمود نامبرده قبل از تسلیم اعتبارنامه خود به شاه با توصیه کاظمی وزیر خارجه با مرحوم دکتر مصدق ملاقات کرد.^۱

اتلی در پیام مورخ ۲۵ سپتامبر خود به رییس جمهور آمریکا از رییس جمهور آمریکا خواست که: «به لحاظ منافع مشترکمان، دولت ایالات متحده آشکارا اعلام دارد که از سیاستی که دولت اعلیحضرت ناگزیر به اتخاذ آن بوده است پشتیبانی کامل می‌کند.»^۲

با به نتیجه نرسیدن مذاکرات بین دولت ایران و نمایندگان انگلستان و پایان سفر هریمن مخالفان دولت در مجلس شورای ملی به سردستگی جمال امامی و در مجلس سنا به رهبری ابراهیم خواجه نوری، که تا آن زمان چندان به صورت علنی با دولت مخالفت نمی‌کردند علناً شروع به مخالفت کردند. برای نخستین بار در روز ۱۳۳۰/۶/۳ جمال امامی علم مخالفت با دولت ملی را برافراشت و در پی آن دیگر مخالفان نیز مانند شوشتری و عبدالقدیر آزاد مخالف خوانی را آغاز کردند. جبهه مخالف دولت در مجلس شورای ملی بیانیه‌ای در روزنامه‌ها انتشار داد و با ابستراکسیون (خودداری از شرکت در جلسات) باعث عدم تشکیل جلسات مجلس شورای ملی گردید.

۱ - مشروح این دیدار و گفت‌وگوها ذیل شماره ۸۸ مورخ ۲۵ سپتامبر ۱۹۵۱ در صفحات ۲۵۲ الی ۲۵۴

«اسناد روابط خارجی آمریکا» جلد اول آمده است.

۲ - این نامه که دارای ۷ بند است تحت شماره ۸۹ در صفحات ۲۵۷ الی ۲۵۹ منبع فوق درج گردیده است.

برای مخالفین که تا به حال تصور می‌کردند بین سیاست آمریکا و انگلیس دوگانگی وجود دارد و شاید تا حد زیادی موضع‌گریدی (سفیر ایالات متحد) در این گمان آنان تأثیر داشت با تعویض سفیر و آمدن جاسوسان بریتانیا به ایران که مستقیم و غیرمستقیم با آنها تماس گرفته و ایشان را به مخالفت با مصدق تا حد براندازی تشویق و ترغیب می‌نمودند دلگرم شدند و در مجلس شورای ملی و سنا به مخالفت و کارشکنی در کار دولت پرداختند. آنها کار را به جایی رساندند که عده‌ای از چاقوکشان و رجاله‌ها و زنان بدکاره و معروفه مانند ملکه اعتضادی را به‌عنوان تماشاچی به مجلس می‌آوردند و این افراد بدترین حرکات و رکیک‌ترین کلمات را نسبت به نخست‌وزیر ادا می‌نمودند، حتی برای قتل به وی حمله‌ور می‌شدند.

در یکی از این جلسات که حملات ناجوانمردانه‌ای به نخست‌وزیر محبوب ملت انجام گرفت ایشان مجلس را ترک نمود و به میدان بهارستان آمد. ماجرا بدین صورت درآمد و آن مرحوم یکی از تاریخی‌ترین و ماندگارترین سخنان خود را در مورد ملت و مردم بیان نمود. این واقعه در تاریخ پنجشنبه چهارم مهرماه ۱۳۳۰ اتفاق افتاد.

کارکنان مجلس که از جریانات داخلی صحن مجلس اطلاع داشتند مسأله را به کسبه میدان بهارستان و عابرین و اعضای حزب زحمتکشان که کلپوش در ابتدای خیابان ملت بود اطلاع دادند - جمعیت قابل توجهی از اقشار مختلف مردم جلو در مجلس جمع شدند و به محض این که پیر فرزانه از در مجلس خارج شد با شور و شغف او را روی دوش بلند کردند و وی در حالی که اشک در چشمش حلقه و بغض در گلویش گره خورده بود پشت به مجلس و رو به سوی مردم که تجمع کرده بودند فرمود: مجلس همین جاست.

مجلس همین جاست که شما مردم وطن‌پرست جمع شده‌اید « نه آن جایی که یک عده مخالف با مصالح مملکت جمع می‌شوند»^۱.

۱ - این سخنرانی را به‌طور کامل روانشاد محمد علی سفری (سردبیر وقت باختر امروز) در کتاب: « قلم و سیاست» چاپ ۱۳۷۱ صفحات ۵۲۰ الی ۵۲۴ نقل کرده است.

پیرمرد از اعماق دل به مردم متکی بود، به مردم عشق می‌ورزید و همه چیز را از مردم می‌دانست و به‌طور واقع همان‌طور که نوشته بود به « ملت مستظهر بود» و تا هنگامی که فتنه‌انگیزان دغل‌باز بوقلمون‌صفت و خرچنگ‌گونه در صفوف متحد مبارزین علیه استعمار رخنه نکرده بودند و نفس چرکین و نجس آنان سران نهضت را نسبت به هم بدبین و از هم دور نکرده بود، ملت از هر تیره و طایفه و با هر مسلک و مذهب (به‌جز صاحبان مسلک استالین) یکپارچه پشت سر دولت خود بودند و از مبارزات علیه شرکت غاصب نفت ایران و انگلیس پشتیبانی و حمایت بی‌دریغ می‌نمودند.

مصدق نیز با اطلاع از این وضع و با توجه به این که خود را برگزیده مردم می‌دانست نه منتخب اکثریت مجلسی که با دست قوام و امرای ارتش انتخاب شده بودند و بنابر اوضاع روز و بر اثر فشار افکار عمومی به وی رأی داده بودند. از این رو از موقعیت استفاده کرد و نشان داد که هر وقت بخواهد می‌تواند به تکیه‌گاه مطمئن خود، یعنی مردم تکیه کند و مشکلات و معضلات کار خود را با مردم که صاحبان اصلی کشورند در میان بگذارد.

ادامه تلاش برای حل مسأله نفت در چارچوب قانون

مصدق در همان روز ۴ مهر که چند روز بیشتر از تعویض گریدی و آمدن هندرسن نگذشته بود، با توجه به این که فکر می‌کرد هندرسن با علا و شاه ملاقات و مذاکره خواهد کرد نامه‌ای به علا (وزیر دربار) نوشت^۱ و چگونگی پیشنهادهای دولت ایران به هیأت انگلیسی و عدم موافقت آنان با این پیشنهادهای منصفانه را شرح داد.^۲

مسأله کارشناسان انگلیسی

مرحوم دکتر در قبال مخالفت‌های سناتور خواجه نوری، یعنی کسی که بعد از زندانی شدن او، کیفر خواست‌ها را علیه او می‌نوشت و آزموده آنها را

۱ - نامه مصدق به علا در جلد سوم « کتاب سیاه » صفحات ۹۲۵ و ۹۲۶ درج گردیده است.

۲ - اشاره دکتر در نامه بالا به « پیشنهادات منصفانه » منظور مفاد نامه بدون تاریخ و امضائی است که

مشارالیه وسیله علا تسلیم سفارت انگلستان کرد

قرائت می‌کرد و مرحوم دکتر از همین رو مکرر آزموده را خواجه نوری خطاب می‌نمود.

گفت که: بعد از سرآمدن مدت پانزده روزی که جهت تجدید مذاکرات به انگلستان مهلت داده است پروانه اقامت کارشناسان انگلیسی را لغو خواهد کرد، زیرا: « تا زمانی که کارمندان شرکت سابق نفت... در خاک ایران باقی هستند... متخصصین کشورهای دیگر... پیشنهاد خرید نفت عرضه نخواهد شد»
متن این گفتار مرحوم دکتر در جلد سوم « کتاب سیاه» به صورت مشروح درج شده است.

شکایت انگلستان به شورای امنیت

دولت انگلستان به استناد قرار تأمین صادر شده از سوی دیوان داوری لاهه اخراج کارکنان انگلیسی شرکت نفت را در حکم توسل به قوه قهریه از سوی ایران تلقی و به همین دلیل شکایتی علیه ایران در شورای مزبور طرح نمود که شورای امنیت در تاریخ ۶ مهر ۱۳۳۰ به دولت ایران اعلام نمود که شکایت فوق‌الاشاره در ۱۳۳۰/۷/۸ در شورا مطرح خواهد شد و از ایران خواست که نماینده خود را به نیویورک بفرستد. دکتر علیقلی اردلان نماینده ایران در سازمان ملل متحد اعلام کرد که دکتر مصدق شخصاً تصمیم گرفته است که به‌عنوان نماینده کشورش در جلسه شورای امنیت شرکت کند و بنابراین چند روز مهلت برای انجام این سفر لازم است. شورا نیز با دادن مهلت موافقت کرد.

مصدق و همراهانش در روز ۱۴ مهر ماه ۱۳۳۰ عازم نیویورک شدند. همراهان نخست‌وزیر عبارت بودند از دکتر علی شایگان، متین دفتری، الهیار صالح و مرتضی قلی بیات، دکتر کریم سنجابی، دکتر مظفر بقائی، جواد بوشهری، دکتر حسین فاطمی، حسین نواب و بالاخره دکتر غلامحسین مصدق.

از همین جا خودبینی‌ها به شکاف و شقاق می‌انجامد. حسین مکی وقتی نام خود را جزو همراهان دکتر مصدق از رادیو نمی‌شنود بنابر گفته مرحوم بازرگان: « همان لحظه... حساب خود را جدا کرد. چون عقیده داشت که مصدق

را من آورده‌ام و نفت را من ملی کرده‌ام.»^۱ مکی خود می‌نویسد: «کار این مخالفت به قهر با دکتر مصدق کشیده شد... هر چه اصرار کردند که برای مشایعت به فرودگاه بروم قبول ننمودم».

مخالفتان از این رنجش مکی، کمال استفاده را بردند و سعی کردند که این دشمنی^۲ را تشدید نمایند سخنان آشتیانی زاده و حائری‌زاده که در صفحات ۹۸۴ و ۹۸۵ کتاب سیاه درج گردیده موید این مدعا است که هر دو سعی کردند نمک به زخم مکی بپاشند و او را به دشمنی با مصدق تحریک نمایند.

علاوه بر افرادی که نام آنان به‌عنوان همراهان نخست‌وزیر در بالا ذکر شد آقایان محسن اسدی و عیسی سپهبدی به‌عنوان مترجم و عباس مسعودی، مصباح زاده و شجاع‌الدین شفا (رییس اداره تبلیغات) نیز بنام نمایندگان رسانه‌ها به نیویورک رفتند.

آمریکایی‌ها در این میان فعالیت‌های پشت پرده داشتند نخست این که سعی می‌کردند کشیده شدن مسأله به شورای امنیت محملی به دست شوروی‌ها ندهد. دیگر این که مذاکرات بین ایران و انگلستان قطع نشود و این که شرکت دیگری جانشین شرکت نفت ایران و انگلیس شود و قطعنامه مورد نظر آمریکا این بود که شورای امنیت ادامه مذاکرات را به طرفین توصیه کند که این امر موجب نارضائی انگلستان بود.

قبل از عزیمت مصدق به نیویورک سفیر آمریکا در تهران با وی ملاقات کرد در این دیدار مرحوم مصدق از آمریکا گله داشت که چرا با طرح شدن شکایت انگلستان در شورا موافقت نموده است و گفت که ملی کردن یک امر داخلی است و شورا حق دخالت در این کار را ندارد. در این ملاقات و گفت‌وگو مرحوم دکتر گفت: ایران حاضر است غرامت بپردازد. ایران هرگز اجازه نمی‌دهد که یک شرکت خارجی اداره عملیات را به این شرط که در عواید نفت شریک

باشد عهده‌دار شود. ایران هیچ وقت اداره صنعت نفت را حتی به صورت قرارداد خدمت به یک شرکت انگلیسی واگذار نمی‌نماید.

زننده‌یاد دکتر مصدق و هیأت همراه در روز ۱۵ مهر ماه ۱۳۳۰ برابر با ۸ اکتبر ۱۹۵۱ وارد نیویورک شد و در همان بدو ورود اظهار تمایل کرد که با مک‌گی ملاقات کند. مک‌گی از این درخواست استقبال کرد و از آن پس ملاقات‌هایی بین این دو صورت گرفت.

چنانکه قبلاً مذکور افتاد مرحوم دکتر مصدق بسیار سعی کرد که موضوع نفت را در چارچوب قانون اصلی ملی شدن نفت حل کند. ولی چنان که در پیش ذکر شد نه آمریکا و نه انگلستان نمی‌خواستند که ایران بتواند طبق قانون ملی شدن پس از پرداخت غرامت و حتی پرداخت بهای تأسیسات پالایشگاه آبادان تمام درآمد نفتش را خودش تصاحب نماید.

انگلستان می‌خواست که عملیات شرکت سابق نفت کمافی السابق در ایران ادامه یابد و مانند سال‌های قبل عواید حاصل از نفت ایران را یکجا ببرد و آمریکا حداکثر می‌خواست که ایران ۵۰ درصد عواید معادن نفت خود را داشته باشد و از این ۵۰ درصد غرامت شرکت نفت را نیز پرداخت نماید و چنان چه دیدیم و اتفاق افتاد حاکمان آمریکا می‌خواستند که سرانجام کارتل‌های نفتی آمریکا در منابع نفت ایران سهم شوند.

اما مباحث مطروحه در شورای امنیت

در شورای امنیت دو نحوه فکر جریان داشت. دولت‌های هندوستان و یوگسلاوی پیشنهاد داشتند که نام دیوان دادگستری بین‌المللی از قطعنامه حذف شود. آمریکا با این پیشنهاد موافق بود و می‌گفت بین انگلستان و ایران اختلاف وجود دارد و شورا باید به این اختلاف رسیدگی کند.

اما نمایندگان چین و شوروی اصولاً مداخله شورا در این امر را مداخله در امور داخلی ایران می‌دانستند و رد قطعنامه را درخواست می‌کردند. نماینده فرانسه پیشنهاد جدیدی طرح کرد و مسکوت ماندن قطعنامه را مطرح کرد و

خواستار آن شد که قطعنامه تا صدور رأی دیوان دادگستری بین‌المللی مسکوت بماند. پیشنهاد فرانسه با ۸ رأی موافق در برابر یک رأی مخالف تصویب شد. هیأت نمایندگی ایران به ریاست مرحوم دکتر مصدق از حضور در این اجلاس شورا خودداری کردند و گفتند که ایران از شورا توصیه نمی‌پذیرد.

مرحوم دکتر مصدق در این صحنه به قدری نقش خود را ماهرانه بازی کرد که آچسن وزیر خارجه آمریکا گفت: «او یک شبه به ستاره تلویزیون تبدیل شد»^۱ پیر روشن‌ضمیر و قهرمان بزرگ نهضت ملی ایران در جلسه شورای امنیت نطقی ایراد کرد که قسمت نخست آن را از متن فرانسه‌ای که خود نوشته بود خواند و قسمت دیگر را مرحوم صالح از روی متن انگلیسی خواند، بخشی از این نطق هم در آخرین روز رسیدگی وسیله اردلان خوانده شد. دکتر مصدق مذاکرات و ملاقات‌های خود را با مک‌گی ادامه می‌داد و اصول مورد قبول خود را در ۷ بند به شرح زیر ارائه داد:

ایران نفت مورد نیاز خریداران شرکت سابق را به میزانی که در سه سال اخیر می‌خریده‌اند تأمین می‌نماید.

هیأت مدیره شرکت ملی نفت ایران از سه نفر ایرانی و چهار نفر از ملیت‌های بی‌طرف انتخاب خواهد شد.

برای استخدام کارشناسان خارجی شرکت ملی نفت ایران با یک شرکت خارجی قرارداد خواهد بست این شرکت ممکن است تبعه هلند باشد، کارشناسان براساس قراردادهای فردی به استخدام شرکت ملی نفت ایران درخواهند آمد.

ایران سرمایه لازم برای عملیات را با شرایط مناسب از بانک بین‌المللی وام می‌گیرد.

مدت قرارداد فروش حداقل ۱۰ سال و قیمت با توافق طرفین معین می‌شود و تجدید نظر در قیمت‌ها هر سال با توجه به تغییرات بازار نفت صورت می‌گیرد.

یک مدیر فنی از میان اتباع یک کشور بی طرف انتخاب می شود تا زیر نظر هیأت مدیره شرکت ملی نفت ایران امور اجرایی را انجام دهد. پرداخت بهای نفت خام با لیره استرلینگ می باشد.

دکتر مصدق در این سفر با ترومن رییس جمهور آمریکا در حضور آچسن وزیر خارجه و کلنل والترز ملاقات و ناهار را با وی صرف کرد.

مرحوم دکتر مصدق بعد از بازگشت از نیویورک و یک رشته مذاکره با مقامات آمریکا در جلسه روز ۱۳۳۰/۹/۳ گزارش اقدامات خود را به طور اختصار و به شرح زیر به مجلس شورای ملی ارائه داد: « در ملاقات آقای ترومن پس از یک سلسله مذاکرات مقدماتی در موضوع نفت قرار بر این شد که اولیای امور خارجه آمریکا در این خصوص با این جانب تماس بگیرند متعاقب آن آقای آچسن وزیر امور خارجه در بیمارستان این جانب را ملاقات نمود و چون فردای آن روز برای شرکت در مجمع عمومی سازمان ملل متحد عازم پاریس بود آقای مک گی معاون وزارت خارجه را معرفی کرد که در این باب با اینجانب و انگلیس ها در تماس باشد ولی تماسی که ایشان با طرفین گرفتند و مساعی که در تهیه پیشنهاد مرضی الطرفین به عمل آوردند به نتیجه مطلوب نرسید. زیرا انگلیسی ها کاری جز طفره رفتن و غرضی جز ممالله نداشتند، انگلیسی ها چنان که مکرر نوشته و گفته اند منتظرند دولت فعلی سقوط کند و دولت دیگری روی کار بیاید و مقاصد آنها را تأمین نماید»^۱.

در آخرین گفت و گوهای مک گی، کلنل والترز و مصدق، مصدق اصرار داشت که وامی با بهره مناسب از بانک جهانی دریافت کند. ولی مک گی به وی گفت که بانک جهانی از این قبیل وامها نمی دهد ولی توافق درباره انعقاد قرارداد نفت زودتر به نتیجه خواهد رسید و در این صورت می توان مساعده ای دریافت نمود. دکتر مصدق در پاسخ گفت اولاً هر قراردادی که بسته شود باید حاوی چهار شرط باشد:

۱ - مفصل سخنرانی مرحوم دکتر در مجلس در صورتجلسه مورخ سوم آذر ماه سال ۱۳۳۰ مجلس شورای ملی و همچنین صفحات ۵۷۰ الی ۵۷۴ کتاب « پنجاه سال نفت ایران » درج است.

- ۱- در صورت بروز اختلاف بین طرفین فقط محاکم ایران صلاحیت رسیدگی و حل اختلاف را دارند.
- ۲- شرکتی که عهده‌دار کار نفت می‌شود باید متعهد گردد که یک برنامه سه ساله برای خانه‌سازی جهت کارکنان و کارگران تهیه و اجرا کند.
- ۳- یک برنامه منظم برای آموزش فنی کارکنان ایران تهیه کند به نحوی که پس از پنج سال یک سوم کارها را کارشناسان ایرانی عهده‌دار گردند.
- ۴- پالایشگاه باید سالی یک میلیون تن نفت برای مصرف داخلی ایران تحویل دهد.

دکتر پس از برشمردن شرایط چهارگانه فوق گفت که امضای قرارداد بدون تصویب مجلس ممکن نیست و اضافه کرد او قرارداد را به مجلس تقدیم می‌کند و از تأیید علنی آن خودداری می‌نماید.

سرانجام در این گفت‌وگوها، نخست‌وزیر ایران موافقت کرد که قراردادی بین ایران و دولت بریتانیا نوشته شود و انگلستان این قرارداد را به نمایندگی از سوی شرکت نفت ایران و انگلیس امضا نماید. موضوع این قرارداد تعیین غرامت خواهد بود که به دعاوی طرفین رسیدگی شود.

ولی آقای مک‌گی گفت که در قرارداد باید قید گردد که پالایشگاه به شرکت هلندی واگذار می‌شود و شرکت هلندی غرامت را می‌پردازد. مصدق با اکراه این پیشنهاد را پذیرفت.

اما روایت اسناد روابط خارجی آمریکا

در جلد اول کتاب «اسناد روابط خارجی آمریکا درباره نهضت ملی شدن نفت ایران» ذیل شماره ۱۱۸ صفحه ۳۶۷ صورتجلسه مذاکرات آقایان دکتر محمد مصدق نخست‌وزیر ایران مک‌گی معاون وزارت خارجه آمریکا و سرهنگ دوم والترز درج شده است. در این جلسه ابتدا مرحوم دکتر از روی کارآمدن دولت محافظه‌کار در انگلستان ابراز نگرانی می‌نماید و همچنین از وخامت اوضاع داخلی

ایران ابراز نارضایتی کرد و گفت اگر نتواند پولی برای سروسامان دادن به وضع نابسامان اقتصادی کشور به دست آورد، اوضاع خطرناک می‌شود. او گفت باید هر چه زودتر به ایران برگردد که بتواند وضع را کنترل نماید. آقای مک‌گی گفت برگشت شتابزده نخست‌وزیر چه سودی دارد. دکتر مصدق گفت آیا ممکن است دولت ایالات متحده به بانک‌ها توصیه کند که وامی به ایران پرداخت نمایند. ولی آقای مک‌گی گفت که این کار بسیار طولانی می‌شود و معلوم نیست به نتیجه برسد. بلکه بهترین راه رسیدن هر چه سریعتر به توافق است. که دکتر مصدق چهار شرطی را که قبلاً نوشته شد برشمرد و گفت که باید در قرارداد قید شود. خلاصه این مذاکرات و صورتجلسه قبلاً گفته شد و نیاز به تکرار ندارد.

آقای مک‌گی در پایان این جلسه گفت اگر دکتر مصدق موافقت کند و توافقنامه‌ای به امضاء برسد به درآمد سرشاری دست خواهد یافت. از همکاری صنعت نفت جهانی برخوردار خواهد شد. کشورش در برابر مداخلات بیگانه بیمه خواهد شد. دولت ایالات متحده نیز به‌عنوان ضامن این قرارداد را امضا خواهد کرد و اگر موافقتنامه به امضا نرسد به علت مشکلات فنی که در کار استخراج، فروش و حمل و نقل نفت وجود دارد کشور ایران از درآمد نفت محروم خواهد شد.

کفیل وزارت امور خارجه آمریکا در تلگراف: «بکلی سری - خیلی فوری» به سفارت در انگلستان نتیجه مذاکرات با نخست‌وزیر ایران در جلسه ۲۸ اکتبر را در تاریخ ۳۰ اکتبر ۱۹۵۱ اطلاع می‌دهد تا به‌عنوان: «برنامه‌ای معقول مبنای حل و فصل مناقشه نفت، که امکان پذیرفته شدن از سوی وی (دکتر مصدق) و بریتانیا را داشته باشد تدوین کنند» در تلگراف فوق که ذیل شماره ۱۱۹ و در صفحات ۳۸۲ الی ۳۸۳ جلد اول کتاب «اسناد روابط خارجی آمریکا درباره ملی شدن صنعت نفت ایران» درج گردیده در بند ۱۱ در مورد مدیریت، بازاریابی - قیمت‌ها و دیگر شرایط بحث شده و در بند ۱۲ قید شده: با آنکه در «مبنای پیشنهادی برای توافق» مشخص نشده است دو طرف آنچه را در زیر می‌آید درمی‌یابند. سپس در قسمت‌های (الف)، (ب) و (ج) گفته شده است که «شرکت خارجی غیرانگلیسی»... هلندی است و این که هزینه ساخت مسکن برای کارگران نیز

به‌عهده پالایشگاه است و دیگر این که بهای نفت خام به لیره استرلینگ و معادل ۱/۱۰ دلار است.

مذاکرات وزرای خارجه بریتانیا و آمریکا

دولت انگلستان به تلگراف کفیل وزارت امور خارجه آمریکا که وسیله سفارت ایالات متحده در انگلستان به آن دولت ابلاغ شد پاسخ نداد. ولی سرانجام جلسه‌ای در چهارم نوامبر ۱۹۵۱ در پاریس با حضور آچسن وزیر خارجه آمریکا - بروس سفیر آمریکا در پاریس و ایدن وزیر خارجه بریتانیا و سرآلیورها روی سفیر بریتانیا در فرانسه تشکیل می‌گردد و در آن موضوع نفت ایران مورد بحث و گفت‌وگو واقع می‌شود. صورتجلسه این نشست زیر شماره ۱۲۰ در جلد اول کتاب «اسناد روابط خارجی آمریکا» صفحه ۲۸۳ چاپ شده. این صورتجلسه وسیله « وزیر خارجه آمریکا تهیه گردیده است: در این جلسه آقای ایدن « عقیده داشت که طرح به‌طور کلی برای دولت انگلستان نپذیرفتنی است»

دو وزیر خارجه توافق می‌کنند که سفیران هر دو کشور پس از تبادل نظر در مورد وضع ایران و مسأله نفت گزارش خود را به دو وزارتخانه بفرستند.

آقای ایدن: « اظهار داشت که نظر ما آن است که تنها جایگزین مصدق کمونیسم است ولی او به چنین امری اعتقاد ندارد. او بر این باور بود... اگر مصدق سقوط کند، امکان واقعی وجود دارد که دولتی بیشتر حرف‌شنو برسرکار آید» چنانکه ملاحظه می‌شود دولت بریتانیا اصرار دارد که شرکت نفت ایران و انگلیس با همان امتیازات غارتگرانه به ایران بازگردد و راضی به هیچ سازشی نیست فقط معتقد است که مصدق باید سقوط کند و دولتی حرف‌شنوتر بر سر کار آید.

گفتیم که با شکست مأموریت هریمن و رفتن گریدی (سفیر آمریکا در تهران) و آمدن جاسوسان انگلستان به ایران مخالفین مصدق در مجلسین قوت گرفتند و به صورت سروعلن به کارشکنی در کار دولت پرداختند. و نه تنها نمایندگان مجلس شورا و سنا بلکه مأمورین دولت در خارج از کشور مانند علی سهیلی که سفیر ایران در لندن بود با اظهارات خود مقامات بریتانیا را به مبارزه

برای براندازی مصدق تشویق می نمودند، مثلاً نامبرده بالا به دستیار وزارت خارجه بریتانیا گفته بود: « دولت دکتر مصدق بیش از این نمی تواند دوام بیاورد»^۱

سیدضیاءالدین طباطبائی هم در زمانی که استوکس در تهران بود، در تهران به سر می برد و استوکس را به عدم سازش با مصدق تشویق می کرد.

آیدن پیشنهاد داد که کمپانی های آمریکایی در نفت ایران شریک شوند. در مذاکراتی که در روز ۷ نوامبر ۱۹۵۱ میان آچسن و آیدن صورت پذیرفت آقایان هریمن، کیفورد (سفیر آمریکا در لندن)، پرکینس و لیندز از طرف آمریکا و فرگوسن و روان و فلت از سوی بریتانیا شرکت داشتند.

آیدن گفت بهتر است کمپانی های نفتی ایالات متحده تشویق شوند که در این کار مشارکت نمایند او اضافه کرد که این پیشنهاد مورد علاقه چرچیل است.

آیدن با این طرفند و با پرتاب کردن لقمه ای چرب و نرم برای آچسن حيله ای به کار بست که وزیر خارجه آمریکا نمی توانست آن را نادیده بگیرد زیرا بعد از جنگ دوم بین المللی آمریکا همواره در پی یافتن جای پائی در ایران بود و چه موقعیتی از این بهتر که انگلستان که تاکنون مالک الرقاب در ایران بوده است از روی بیچارگی حاضر شود، سهم آمریکا را دودستی به وی تقدیم نماید. آیدن یقین داشت که تیرش به هدف خورده و با دادن سهم آمریکا را در جنایتی که در مورد ایران در پیش دارد. دژخیم درجه اول قرار داده است.^۲

مرحوم دکتر مصدق در صفحه ۱۸۴ کتاب «خاطرات و تألمات» در مورد کنفرانس آتلانتیک و ملاقات وزرای خارجه آمریکا و بریتانیا چنین می نویسد: «آیدن و آچسن دو وزیر خارجه انگلیس و آمریکا ساکت نشستند و از کنفرانس... که سه روز بعد در لیسبون تشکیل گردید... استفاده نمودند و در روز ۲۰ فوریه ۱۹۵۱ مذاکرات خود را در خصوص نفت ایران از سر گرفتند و قدر مسلم این است

۱ - گزارش شهرد به وزارت خارجه بریتانیا مورخ ۲۱ سپتامبر ۱۹۵۱ منقول از «نفت و قدرت و اصول» صفحه ۲۴۹

۲ - موحد در جلد اول کتاب «خواب اشفته نفت» در شماره ۸ یادداشت های فصل هشتم می نویسد: «خود آیدن چنان که از اسناد وزارت خارجه بریتانیا برمی آید در دل به این پیشنهاد علاقه نداشت...»

که دولت انگلیس پیشنهاد کرده بود دولت آمریکا در کار... نفت ایران شرکت کند و شخص دیگری جانشین من بشود...»

گفتیم که دکتر مصدق در ۱۳۳۱/۹/۳ گزارشی به مجلس داد به دو نکته اشاره نمود یکی این که گفت: «اما مقصود و منظور نهائی آنها در باب نفت این است که اولاً نفت کماکان به دست خود آنها تصفیه و حمل و توزیع شود و به هیچ وجه حاضر نیستند صنعت نفت به دست ایرانی‌ها باشد... خلاصه می‌خواهند ظاهر اوضاع تغییر کرده باشد ولی همان فوایدی را که می‌بردند به طریق تازه‌ای ببرند»

دوم آنکه: «انگلیسی‌ها برای جلب کمک آمریکایی‌ها می‌گویند اگر تسلیم مصدق بشوند در خاور میانه... که شرکت‌های آمریکایی در آنجا مشغول کار هستند مشکلات ایجاد خواهد شد.»^۱

پیشنهاد‌های بانک بین‌المللی

بانک اقدامات لازم را برای انجام عملیات در مناطق نفت‌خیز و پالایشگاه آبادان انجام خواهد داد. این عملیات را گروهی آمریکایی یا هلندی صورت خواهند داد و کارشناسان انگلستان در این عملیات شرکت نخواهند داشت.

نفت وسیله همان شبکه حمل و نقل شرکت سابق به بازارهای جهانی عرضه خواهد شد اما نماینده بانک در مذاکره با مصدق این مسأله را اظهار نکرد. بانک نفت را به قیمتی معادل دوسوم قیمت به شرکت خریدار (شرکت نفت ایران و انگلیس) خواهد فروخت و درآمد حاصل براساس ۵۰-۵۰ بین بانک و دولت ایران تقسیم خواهد شد. بانک از ۵۰ درصد سهم خود هزینه عملیات را پرداخت خواهد کرد و بقیه را برای تأمین غرامت کنار می‌گذارد.

پیشنهادات بالا وسیله نمایندگان بانک به نام‌های تورکیلدریبر و هکتور پرودام در تهران به مرحوم دکتر مصدق تسلیم شد که دکتر بدون معطلی در تاریخ ۱۳۳۰/۱۰/۱۲ برابر با سوم ژانویه جواب بانک را داد و در آن هشت سؤال از بانک مطرح کرد و خواست که بانک پاسخ روشن و صریح به سؤالات وی بدهد.

این جواب به قدری دلسرد کننده بود که نمایندگان بانک تصمیم به بازگشت گرفتند لکن هندرسن (سفیر آمریکا در ایران) در تلگرافی که ذیل شماره ۱۴۰ در جلد اول کتاب «اسناد روابط خارجی آمریکا درباره نهضت ملی شدن ایران» درج شده خطاب به وزیر خارجه ایالات متحده از بی ثمر ماندن مذاکرات نمایندگان بانک ابراز نگرانی نمود و خواستار شد که وزارت خارجه از عجله و شتاب نمایندگان بانک برای مراجعت ممانعت کند. سفیر در این تلگراف در بند ۳ چنین اظهارنظر می نماید: «شاید آمریکا وقت داشته باشد جدا بررسی کند که آیا بانک می تواند مدت بیشتری تسلیم رهبری انگلستان در این منطقه باشد.»^۱

هندرسن در بند ۴ تلگراف مذکور چنین نظر می دهد:

«نیازی نیست در این تلگرام ثابت کنیم که انگلستان دست کم در دو سال گذشته به گونه ای منظم و اصولی درباره اوضاع ایران سوء قضاوت کرده است» به هر صورت بانک بین المللی که صددرصد می خواست منافع شرکت سابق نفت و دولت انگلستان را تأمین کند، نتوانست با مصدق به توافق برسد. مخالفت ها با دولت دکترومصدق به درجه اعلا رسید و تحریکات دامنه داری در دانشگاه و سایر مراکز مهم مملکت آغاز گردید. سردار فاخر حکمت رییس مجلس شورای ملی که تظاهر به بی طرفی می کرد، پرده تظاهر را درید و به سر سلسله مخالفان تبدیل گردید.

از یک سو عوامل کهنه کار استعمار مانند سردار فاخر حکمت - امام جمعه تهران (سید حسن امامی) و جمال امامی - عبدالقدیر آزاد و شوشتری هتاکانه ترین حملات را به مصدق می کردند و از طرف دیگر حزب توده در دانشگاه و کارخانه ها آشوب بپا می کرد. در روز ۷ آبان ۱۳۳۰ دانشجویان وابسته به حزب توده به بهانه پشتیبانی از مبارزات ملت مصر تظاهراتی برپا کردند و روز ۸ همان ماه دانشجویان عضو حزب توده به جلسه شورای عالی دانشگاه حمله کردند و همه اعضا و رییس دانشگاه را گروگان گرفتند که این حادثه منجر به اعلام تعطیل دانشگاه از سوی رییس دانشگاه شد.

۱ - برای مشروح این تلگراف مراجعه فرمائید به صفحات ۴۵۳-۴۵۵ کتاب «اسناد روابط خارجی آمریکا»

روز ۹ آبان جمال امامی در مجلس شورای ملی گفت: « دولت عرضه اداره کشور را ندارد... هفتاد و پنج درصد^۱ دانشجویان کمونیست‌اند.» وی اظهار داشت: «من غالباً ملاک عملم در مخالفت یا موافقت با دولت‌ها همیشه رفتاری بوده است که دولت‌ها با حزب توده کرده‌اند. اگر من با دولت کنونی مخالفت می‌کنم برای این است که می‌بینیم این دولت با عوام‌فریبی و هوچی‌گری دارد حزب توده را تقویت می‌کند.»

حسین مکی در پاسخ به سخنان جمال امامی، این فتنه‌گری و جنجال‌آفرینی‌ها را از ناحیه سفارت انگلیس دانست و حتی گفت دکتر سیاسی (رییس دانشگاه) عامل تحریکات است و اضافه نمود: «رییس دانشگاه روی سیاست خاصی می‌خواهد در این هنگام بحرانی در کشور ایجاد شود، شخص دکتر مصدق نیز این آشوب‌طلبی‌ها را زیر سر عمال شرکت نفت می‌دانست و آشکارا گفت که مسؤول حادثه اخیر عمال شرکت سابق نفت هستند. حضرت آیت‌ا... کاشانی روز ۱۴ آبان را روز تظاهرات و ابراز نفرت نسبت به «اجنبی پرستان» و «نوکران سفارت» اعلام نموده و تظاهرات باشکوهی برپا شد که حسین مکی در آن سخنرانی کرد.

اما مسأله به همین جا خاتمه نیافت و پس از بازگشت دکتر روز ۱۴ آذر ماه توده‌ای‌ها تظاهرات دیگری به نام «دانشجو و دانش آموز» برپا کردند که بهانه آنها اخراج چند نفر دانشجو بود. این تظاهرات بالاخره به میدان بهارستان کشیده شد و در آنجا عده‌ای از اعضای حزب پان‌ایرانیست فروهر و هواداران آیت‌ا... کاشانی نیز وارد میدان شدند و با تظاهرکنندگان به زد و خورد پرداختند که عده‌ای زخمی شدند. جوانان خشمگین طرفدار نهضت ملی ایران پس از درگیری با توده‌ای‌ها به تئاتر سعدی، خانه صلح و محل جمعیت مبارزه با شرکت‌های استعماری که وابسته به حزب توده بودند و ادارات روزنامه‌های بدر - به سوی آینده - نوید آزادی و چلنگر را درهم کوبیدند علاوه بر اینها به محل روزنامه‌های دست راستی مخالف مصدق مانند طلوع - فرمان - آتش نیز هجوم بردند فردای

آن روز، مدیران طلوع و فرمان و آتش به‌عنوان نداشتن تأمین جانی و زیر پا گذاشته شدن قانون اساسی در مجلس متحصن گردیدند و نمایندگان مخالف دولت نیز به آنان پیوستند. حالا دیگر فضای تالار مجلس که عده‌ای از اجامر و اوباش و معروفه‌ها مانند ملکه اعتضادی به‌عنوان تماشاچی در آن گرد می‌آمدند پر بود از صدای « مرگ بر مصدق » روزنامه‌های چپی نیز هتاکی و بی‌شرمی را به حد اعلا رساندند و روزنامه چلنگر در شماره مورخ ۱۸ آذر ۱۳۳۰ در مورد دکتر مصدق نوشت: « پیرکفتار خون‌آشام »

از روز ۱۷ آذر ماه ۱۳۳۰ سخنان رکیک و فحاشی‌ها و ناسزاگوئی‌های نمایندگان مخالف به سرحد اعلا رسید و به همین جهت مصدق دستور داد تا سخنان نمایندگان جهت اطلاع مردم از رادیو پخش شود.

در روزهای ۲۳ و ۲۴ آذر که نمایندگانی مانند عبدالقدیر آزاد و شوشتری به یاهوسرائی‌های علیه مصدق پرداختند در همان ایام یعنی ۲۹ دی فدائیان اسلام در اعلامیه‌ای که « به نام مقدس اعلیحضرت صاحب جلال پادشاه غایب جهان حضرت ولی عصر ارواحناله‌الفدا » نوشتند: « برای این که عموم جهانیان و ملت مسلمان ایران به میزان رذالت و جنایت و سوء نیت حکومت کنونی بی‌پرده و خوب بدانند که تا چه حد دولت محمد مصدق و ایادی کهنه جاسوس و قره نوکر او... »

لازم به ذکر است که این جمعیت پس از مصدق نوک تیز حمله را متوجه حضرت آیت‌ا... کاشانی کرد.

پس چنان‌چه ملاحظه می‌شود مصدق هم از چپ، هم از راست و هم از گروهی که نقاب مذهب بر رخ دارند مورد حمله و تعرض است در حالی که در همین زمان بزرگان دین چون حضرت آیت‌ا... کاشانی، آیت‌ا... العظمی خوانساری و... بی‌دریغ از این مرد حمایت می‌نمودند و با وی برای قطع دست اجانب هم‌آوا و هماهنگ بودند.

در این ایام هر روز موج مخالفت‌ها با مصدق در میان هیأت حاکمه با پشتیبانی آمریکا و انگلیس و شاه فزونی می‌یافت. به نقل از دکتر انور خامه‌ای در کتاب از انقلاب تا کودتا.

« سردمدار این مخالفت اشرف و دارو دسته او بودند که از هنگام اقامت او در فرانسه با قوام‌السلطنه بند و بست کرده و به او قول داده بود وی را نخست‌وزیر کند. اکنون هر دوی آنها در تهران یکی در دربار و دیگری در کاخ خود نشسته و دو مرکز توطئه علیه مصدق شده بودند. حسن ارسنجانی محرم اسرار قوام در یادداشت‌های خود که برای تبرئه او از جنایاتش در ۳۰ تیر نوشته است آشکارا به توطئه این دو نفر و ارتباط نزدیک آنها با انگلیس و آمریکایی‌ها اعتراف می‌کند»^۱

دولت انگلستان و شرکت سابق نفت که حالا دیگر موافقت دولتمردان آمریکا را در راه براندازی مصدق کسب کرده بودند. در عین حال از هیچ‌گونه توطئه علیه وی چه در داخل و چه در مجامع بین‌المللی خودداری نمی‌کردند.

عرضحال مجدد به دیوان دادگستری لاهه

از آنجا که دولت ایران رأی دیوان دادگستری بین‌المللی را که طبق آن: «دولت‌های ایران و انگلیس را از هر گونه اقدامی که به حقوق طرف دیگر لطمه وارد سازد منع کرده بود...» و دولت ایران این رأی را نپذیرفته و صلاحیت دیوان را در رسیدگی به شکایت انگلیس مردود دانسته، علاوه بر این قبول قضاوت اجباری را نیز پس گرفته بود. لذا دولت انگلیس در تاریخ ۴ فروردین سال ۱۳۳۱ عرضحال دیگری علیه اقدامات خلع ید از طرف ایران تسلیم دیوان مذکور نمود و دیوان نیز روز ۱۹ خرداد سال ۱۳۳۱ برای رسیدگی به شکایات انگلیس و صدور حکم قطعی تعیین نمود. مرحوم دکتر غلامحسین مصدق در مورد اقدام پدرش در

۱ - برای اطلاع از مفصل جریان مراجعه فرمایند به صفحات ۲۸۹ الی ۳۹۰ کتاب «از اشعاب تا کودتا»

قبال این اقدام انگلستان در کتاب «در کنار پدرم» می‌نویسد: «پدرم تصمیم گرفت در رأس هیأت نمایندگی ایران به لاهه برود. وی روز ۱۴ خرداد ۱۳۳۱ طی پیامی که از رادیو خطاب به ملت فرستاد، لزوم مسافرت به لاهه و حضور در اجلاس دیوان دادگستری را برای دفاع از حقوق ایران اعلام کرد.»^۱

مطلب جالب در گزارش دکتر غلامحسین مصدق از سفر لاهه چگونگی انتخاب مرحوم پروفسور رولن استاد دانشگاه و رییس سابق سنای بلژیک است برای دفاع از حقوق ملت ایران - مرحوم غلامحسین مصدق می‌نویسد: «حقوق دانانی بودند، همچون پیرکوت و دولاپوادل که شهرت جهانی داشتند، اما به هیچ قیمتی حاضر نبودند وکالت ایران را در دادگاه به عهده بگیرند... بر فرض هم که قبول می‌کردند حق الوکاله آنها رقمی در حدود سیصد هزار فرانک بود... توانائی پرداخت چنین پولی را نداشتیم. آقای پروفسور سوزها دل هم که پدرم او را می‌شناخت... حاضر شد در ازای سیصد هزار فرانک فقط لایحه‌ای بنویسد بی‌آنکه خود در دادگاه حاضر شود.»^۲

اما پروفسور رولن وکالت ایران را در قبال اخذ مبلغ ناچیزی پذیرفت و اسناد لازم را از مرحوم دکتر مصدق گرفت و با خود به بروکسل برد تا پس از مطالعه مدارک لایحه لازم را تهیه کند.

دکتر غلامحسین می‌نویسد:^۳ «دو روز اول خبری نشد، شب سوم، در اطاق دو تخت خوابی هتل خوابیده بودیم (منظور این است که با مرحوم دکتر مصدق در یک اطاق خوابیده بوده‌اند... پس از مدتی متوجه شدم پدرم برخلاف معمول نخواستید... پدرم نیز که متوجه بیدار ماندن من شده بود گفت: «غلام بیداری؟» گفتم: بله... گفت خیالم ناراحت است. من مدارکی را که درباره تعدیات و مداخلات انگلیسی‌ها در امور ایران برای ارائه به دادگاه آورده بودم تحویل رولن دادم... اگر سراع رولن بروند و اسناد را بدزدند... و اسناد را بگیرند آنوقت چه

۱ - شرح ابن ماجرا و جریاناتی که در آن گذشته در صفحات ۱۰۲ الی ۱۱۴ کتاب «در کنار پدرم» نوشته شده است.

۲ - چگونگی قبول وکالت ایران از طرف مرحوم پروفسور رولن را در صفحه ۲۰۵ منبع فوق بخوانند.

۳ - شرح ابن ماجرا در صفحات ۱۰۶ و ۱۰۷ کتاب «در کنار پدرم» آمده است.

بکنیم؟... در این موقع به گریه افتاد... روز دوشنبه بعد از ظهر... جلو در اتومبیلی توقف کرد و پروفسور روسن با کیف بزرگی از اتومبیل خارج شد... گفتم! پدر، رولن آمد!

بر اثر نطق گیرای مرحوم دکتر مصدق که تعدادی از تماشاچیان ایرانی را به گریه انداخت و با دفاع جانانه و علمی پروفسور رولن دادگاه لاهه بعدم صلاحیت خود رأی داد، حتی قاضی انگلیسی مک نیر (Arnold Mc Nair) به عدم صلاحیت رأی داد و مصدق این مرد بزرگ تاریخ ایران یک پیروزی و سرافرازی دیگر برای ملت خود کسب کرد و مردم قدرشناس تهران نیز به پاس دفاع جانانه پروفسور رولن مؤسساتی را به نام وی نام گذاری نمودند.

در پایان جلسات دیوان و پس از مباحثات طرفین وکلای انگلستان و ایران سرانجام دیوان دادگستری بین المللی که چهارده قاضی در آن به قضا نشسته بودند، نه قاضی به عدم صلاحیت - پنج نفر به صلاحیت رأی دادند در میان قضاتی که رأی به عدم صلاحیت (به نفع ایران) داده بودند: « سر آرنولد مک نیر قاضی انگلیسی بود که از صاحب نظران بلند پایه و حقوق دانان بنام و ریاست دیوان را عهده دار بود.

این مرد آزاده و عدالتخواه با این که ملیت انگلیسی داشت و تبعه دولت بریتانیا بود در رأی خردمندانه و به دور از هر گونه تعصبات قومی - ملی - مذهبی چنین نظر می دهد: « تفسیر موسع بریتانیا از عبارت اعلامیه، سبب می شود که آن کشور بتواند به شرط کامله الوداد مندرج در معاهدات مورخ ۱۸۵۷ و ۱۹۰۳ استناد کند و حال آنکه شرط ملل کامله الوداد مقدمه و پیش قراول رژیم کاپیتولاسیون تلقی می شود و دولت ایران در آن زمان که اعلامیه قبول قضاوت اجباری دیوان را پذیرفت در مقام الغای رژیم کاپیتولاسیون بود. پس معقول نیست که از عبارت اعلامیه آن معنی را اراده کرده باشد که بریتانیا مدعی آن است.»

بجاست که ملت به خاطر سپاس از دادن رأی وی به نفع ایران، چه آنها که در آن زمان بوده اند و انسانیت و حریت این قاضی عادل را دیده و شنیده اند و چه

نسل‌های بعد که تاریخ این وقایع را می‌خوانند، همواره از این بزرگمرد به نیکی یاد کنند و برای روان او طلب آرامش و بخشایش از خداوند بنمایند. روحش شاد و یادش گرمی و خاطره‌اش جاودانه باد.

وضع کشور تا قیام تاریخی ۳۰ تیر ماه ۱۳۳۱

می‌دانیم که دولت بریتانیا از همان روز نخست، روی کار آمدن دولت مصدق تمام سعی و کوشش خود را به کار می‌برد، تا این دولت را ساقط و حکومتی قلدر و گردن‌کلفت بر سر کار آورد که بتواند مجلس و مخالفان را سرکوب و شرایط لازم را برای تحمیل قراردادی جدید به ایران فراهم نماید که صددرصد منافع آن کشور را تأمین کند. از همین رو جاسوسان زبردست خود مانند زینرو و ودهاوس را به ایران فرستاد تا مقدمات انجام این نیت سوء را فراهم نمایند.

نامزدهای بریتانیا برای جانشینی مرحوم دکتر مصدق عبارت بودند از سید ضیاء الدین طباطبائی و قوام‌السلطنه. نظر بریتانیا بیشتر روی سید ضیا بود اما آمریکایی‌ها نظر خوشی نسبت به وی نداشتند. مهم‌تر از همه این که شاه نسبت به هیچ کدام از این دو خوشبین نبود و بدبینی خود را زیر پوشش عذرهایی همچون قابل اعتماد نبودن نمایندگان مجلس و عدم اطمینان از اندیشه‌های واقعی بریتانیا و آمریکا نهان می‌کرد از سید ضیاء می‌ترسید که مبادا انتقام شکست خوردن خود در کودتای اسفند سال ۱۲۹۹ از رضا خان را بگیرد.

بعد از کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ قوام‌السلطنه دو بار نخست‌وزیر شد و در هر دو بار رضاخان وزیر جنگ دولت او بود. در اواخر سال ۱۳۰۱ میانه قوام و رضا خان که هر دو خواستار فرمانروایی بی‌چون و چرا بر کشور بودند بهم خورد و قوام به فرمان رضا خان زندانی شد. بعد از تبعید رضا خان از سوی انگلیسی‌ها به جزیره موریس، دوباره قوام به میدان سیاست آمد و یک بار در سال ۱۳۲۱ و بار دیگر در سال ۱۳۲۴ نخست‌وزیر شد. در این دوره بود که قوام سفری به مسکو نمود که این سفر منجر به قرارداد قوام - سادچیکف برای واگذاری امتیاز نفت شمال به شوروی شد. در این دوره از نخست‌وزیری، قوام چند نفر از اعضای حزب توده را به وزارت و معاونت وزیر برگزید. قوام با انقضای دوره چهاردهم مجلس و

افتتاح دوره پانزدهم مستعفی شد ولی برای بار سوم از طرف شاه نامزد تشکیل کابینه گردید. در دوره پانزدهم مجلس بود که قرارداد قوام سادچیکف رد شد و قانون مبنی بر اقدام برای «استیفای حقوق ملی ایران از نفت جنوب» به تصویب رسید و قوام السلطنه در تاریخ ۱۳۲۶/۹/۱۸ از کار برکنار شد.

قوام در اواخر سال ۱۳۲۸ در حالی که شاه برای تشکیل مجلس مؤسسان و تغییر برخی اصول قانون اساسی در تکاپور بود. نامه‌ای به شاه نوشت و او را به تعطیل مشروطیت و نقض سوگندی که برای حفظ قانون اساسی خورده بود متهم ساخت. نامه قوام با جملات تهدید آمیز ذیل خاتمه می‌یافت: «دیری نخواهد گذشت که ملاحظه خواهند فرمود این عمل موقتی زودگذر و نتایج آن بسیار وخیم، و بی‌شبهه به خشم و غضب ملی و مقاومت شدید عامه منتهی خواهد گردید و آن روز است که زور سرنیزه و حبس و زجر مدافعین حقوق ملت علاج پریشانی‌ها و پشیمانی‌ها را نخواهد نمود.»^۱ واکنش شاه در برابر نامه قوام این بود که لقب «جناب اشرف» را از وی پس گرفت. ابراهیم حکیمی وزیر دربار وقت در پاسخ قوام چنین می‌نویسد: «چون خود موجب شده‌اید که پرده از روی اعمال... برداشته شود و بالطبع صلاحیت داشتن خطاب «جناب اشرف» را فاقد می‌شوید.... از این تاریخ عنوان مذکور از شما سلب می‌شود.»^۲

قوام ساکت نشست و نامه دیگری به شاه نوشت و در آخر آن این رباعی را ذکر نمود:

«ما نصیحت به جای خود کردیم

چند وقتی در این به سر بردیم»

«گر نیاید بگوش رغبت کس

بسر رسولان پیام باشد و بس»^۳

به هر حال در اواخر سال ۱۳۳۰ سید ضیاء با ملاحظه اوضاع کشور و عدم اطمینان از طرف شاه میدان را به نفع قوام السلطنه ترک کرد. شاه هم آنقدرها که از سید واهمه داشت از قوام ترس نداشت. سفارت انگلیس هم با مطالعه اوضاع و

۱ - متن کامل این نامه در جلد اول «کتاب بازیگران عصر پهلوی» صفحات ۲۴۴ الی ۲۶۱ همراه با پاسخ

محمد رضا شاه درج گردیده است.

۲ - همان منبع

۳ - متن این نامه نیز در کتاب «بازیگران عصر پهلوی» جلد اول آمده است.

احوال از اصرار در مورد نخست‌وزیری سید ضیاء دست برداشت و به طرفداری از قوام پرداخت و از قوام خواست که برنامه کار خود را در اختیار سفارت قرار دهد قوام برنامه خود را بدین شرح اعلام نمود و گفت راه حل تقسیم منافع براساس ۲۵-۷۵ درصد عادلانه است. سفارت می‌دانست که قوام نظرش بر چانه‌زنی است والا او به همان تقسیم منافع بر مبنای ۵۰-۵۰ رضایت خواهد داد. و در این گیرودار سید حسن تقی‌زاده سیاستمدار کهنه‌کار که در جلسه ۱۳۲۷/۱۱/۷ مجلس اساس قرارداد ۱۳۱۲ (۱۹۳۳) را متزلزل کرده بود. بنا به گزارش مورخ ۲۲ سپتامبر ۱۹۵۱ سفیر انگلستان به وزارت خارجه متبوع خود، تقی‌زاده می‌گوید: راجع به اجرای قانون ملی شدن نفت دولت ایران قایل به دو مرحله نیست و تصمیم دارد کار را یکسره کند و نیز مصمم است که برای حل اختلاف با بریتانیا راه حلی بیابد. بنابراین بهتر است که بریتانیا مذاکرات خود را با دولت دنبال کند. ولی پیشنهاد سفیر انگلیس برای تغییر دولت را بی‌وجه می‌داند و می‌گوید: «هیچ سفیر ایران در دربار سنت جیمز به پادشاه انگلستان پیشنهاد نمی‌کند که دولت خود را تغییر دهد.»^۱

با این تفصیل چنین به نظر می‌رسد که تقی‌زاده نه با سید ضیاء موافق بوده است و نه با قوام در این بحبوحه و گیرودار علا این نوکر فداکار و جان نثار شاه به فکر چاره‌اندیشی می‌افتد و برای یافتن راه حل، چه بهتر که نزد سفیر کبیر آمریکا، یعنی ارباب خود برود. لذا در تاریخ ۱۳۳۱/۳/۳ برابر با ۲۴ مه ۱۹۵۲ از هندرسن تقاضای ملاقات می‌نماید.^۲

علا به هندرسن می‌گوید: «می‌خواهد با اطمینان کامل درباره مسأله رویاروشدن با شاه سخن بگوید... از این می‌ترسد که سیاست عدم مداخله شاه تأثیری جدی بر اعتبار وی وارد می‌آورد... آیا شاه بایستی برای عزل مصدق پیش از ۲۷ مه، تاریخ غیر قطعی عزیمت وی به دادگاه لاهه پا پیش بگذارد. آیا شاه

۱ - به شماره فروردین - شهریور سال ۱۳۷۱ مجله آینده «مذاکرات سفارت انگلیس برای سقوط دکتر مصدق» مراجعه شود.

۲ - هندرسن شرح ملاقات خود با علا را در تلگراف مورخ ۲۴ مه ۱۹۵۲ ذیل شماره ۱۷۵ جلد اول «کتاب اسناد روابط خارجی آمریکا» در صفحات ۵۶۸ - ۵۷۱ شرح می‌دهد

بایستی پس از این که مصدق مذاکرات خود را به پایان رساند و پیش از بازگشت به ایران وی را معزول کند؟

تصور می‌کنم که شاه باید منتظر بازگشت او بماند و پس از آن وی را خلع کند... سپاسگزار می‌شود اگر در این باره راهنمائیش کنم و بتوانم پیشنهادهایی شخصی و به‌طور محرمانه به وی بدهم»

هندرسن می‌گوید: «از علا پرسیدم به نظرش در این مقطع زمانی چه کسی احتمال دارد جانشین مصدق شود. وی گفت... قوام - منصور و حکیمی به چشم می‌خورند. نام انتظام بار دیگر ظاهر شده است. مکی نیز... با شاه گفت‌وگو کرده او گفت در میان گروه جبهه ملی شاه به ویژه با صالح نظر داشت.»

علا روز ۲۷ مه ۱۹۵۲ برابر با ۱۳۳۱/۳/۶ برای صلاح بینی نزد هندرسن می‌رود و در این مذاکره پس از گزارش ملاقات مصدق با شاه چنین می‌گوید: «دیروز بعد از ظهر شاه درباره گفت‌وگویش با مصدق با وی صحبت کرده و گفته است در آینده نزدیک بایستی اقدام‌هایی برای برکناری مصدق انجام گیرد. شاه گفته بود اکنون به قدری احساس مخالفت با مصدق می‌کند که نمی‌تواند اقدام در این مورد را مدت طولانی‌تر به تأخیر اندازد. علا گفت که شاه از وی خواسته بود فوراً با من ملاقات کند تا مستقیماً و بی‌پرده از من بپرسد که آیا دولت آمریکا واقعاً از سرکار بودن مصدق حمایت می‌کند...»^۱

همان‌طور که گفته آمد، یکی از کاندیداهای شاه برای جانشینی مصدق اللهیار صالح بود، اما آمریکا به دلیل اعلامیه مشترکی که با امضای صالح از سوی حزب ایران و غلامعلی فربور از طرف حزب توده در دفاع از «نهضت آذربایجان» به تاریخ ۱۳۲۵/۴/۹ صادر شده بود با صالح مخالف بود.

لحظه‌های تصمیم‌گیری قاطع برای برکناری مصدق فرامی‌رسد. شاه احتیاج به نظر مساعد آمریکا در این باره داشت و هندرسن هم صراحتاً نظر مساعد دولت متبوع خویش را ابراز داشته بود. وزارت خارجه آمریکا هم در تلگراف مورخ ۳۰ مه

۱ - نقل از تلگراف مورخ ۲۸ مه ۱۹۵۲ هندرسن به وزارت خارجه آمریکا بند ۴ مندرج در صفحه ۵۷۳ جلد

اول کتاب «اسناد روابط خارجی آمریکا» ذیل شماره ۱۷۶

۱۹۵۲ چنین پاسخ داده بود: « وزارت خارجه هم قبول دارد که اگر مصدق با دولتی دارای هدف قوی عوض شود که از خود در برابر تجاوز خارجی کمونیست‌ها و یا براندازی داخلی دفاع کند و مایل و قادر به مذاکرات واقع‌بینانه برای حل و فصل مسأله نفت با بریتانیا باشد، ایالات متحده آنچه در توان دارد برای کمک به چنین دولتی... انجام می‌دهد آن هم به شیوه‌ای که خطر از دست رفتن ایران از طریق براندازی کمونیست‌ها کاسته شود.»

علا که می‌خواهد از ارباب در مورد برکناری مصدق قول قطعی بگیرد و شاه را از این بابت دلگرم کند روز ۱۴ خرداد برابر با ۴ ژوئیه باز به دیدار هندرسن می‌رود و می‌گوید: شاه از مصدق خواسته است که بلافاصله پس از تسلیم پرونده ایران به دادگاه لاهه به ایران بازگردد. پس از ورود نخست‌وزیر بلافاصله بایستی مجلس شورا و سنا به مصدق رأی اعتماد بدهند و شاه تا حد امکان از نفوذ خود در مجلسین برای رأی ندادن به مصدق استفاده خواهد کرد.

هندرسن در تلگراف مورخ ۶ ژوئن ۱۹۵۲ که ذیل شماره ۱۷۸ در جلد اول کتاب « اسناد روابط خارجی آمریکا » صفحه ۵۸۰ نقل شده است می‌گوید: « من در روز ۵ ژوئن با علا در دفتر کارش ملاقات کردم. علا گفت مسائلی که پیش از همه ذهن شاه و مشاورانش را مشغول کرده عبارت است از الف: آیا چنانچه دولت جدید بکوشد... به توافقی سریع درباره مسأله نفت دست یابد، بریتانیا نگرشی مسالمت‌آمیز نسبت به آن اتخاذ خواهد کرد؟ ب: حتی اگر ثابت شود نگرش بریتانیا دوستانه است، مدتی طول می‌کشد تا... درآمد حاصل از فروش نفت در دسترس دولت ایران قرار گیرد... در این مدت چگونه می‌تواند خود را از لحاظ مالی تأمین کند؟ ج: اگر دولت بریتانیا روش مسالمت‌آمیز اتخاذ نکند... بر سر دولت جدید چه خواهد آمد؟^۱ و بالاخره قوام در مهمانی شام سفارت ترکیه با هندرسن ملاقات می‌کند و هندرسن سیاستمدار سالخورده ایران را در شرایط جسمی و دماغی خوبی می‌بیند.

در پی حوادث ۷ آبان تا ۱۴ آذر و مخصوصاً بعد از جنجال‌هایی که از سوی مخالفین در مورد رویداد ۱۴ آذر در مجلس آفریده شد و مدیران روزنامه‌هایی مانند، فرمان‌آرا مدیر روزنامه فرمان میراشرافی مدیر روزنامه آتش و مدیران روزنامه‌های سیاسی و طلوع که در مجلس متحصن شدند و آتش این آشوب‌ها را دامن‌زدند. وزیر کشور دکتر مصدق در پاسخ مخالفان در مجلس گفت: «آقایان بدانند که نقشه‌ای که ماجراجویان طرح کرده بودند... نظر اینها این بود که در چندین نقطه شهر... جنجالی بپا کنند تا قوای انتظامی تجزیه شده و آنها وارد میدان بهارستان شوند... تا بتوانند نقشه‌هایی که داشتند به مرحله اجرا بگذارند.»^۱

شخص مرحوم دکتر مصدق نیز در روز سه شنبه ۱۹ آذر به مجلس رفت و در حالی که عده‌ای از اجامر و اوباش که به‌عنوان تماشاچی به مجلس آمده بودند و نمایندگان مخالف با رکیک‌ترین کلمات به وی حمله می‌کردند سخنانی ایراد نمود که متن کامل سخنان وی در روزنامه اطلاعات مورخ ۲۰ آذرماه ۱۳۳۰ درج گردیده است.

عمال انگلستان شگرد اختلاف بیانداز و حکومت کن را در پیش گرفتند. نخستین نشانه‌های نفاق و اختلاف در بین اعضای جبهه ملی به چشم می‌خورد و این امر مخالفین را هم مسرور و هم به سرنگونی دولت مصدق امیدوارتر می‌کرد. آقای هندرسن (سفیر ایالات متحده) در صدر تلگراف مورخ ۲۸ فوریه ۱۹۵۲ خطاب به وزارت خارجه متبوع خود چگونگی تشکیل جبهه ملی را با چنین کلمات سخیفی شرح می‌دهد: «گروهی از سیاستمداران جاه‌طلب با بهره‌گیری از جاذبه ملی‌گرایی به دور استاد پیر مکار، دکتر مصدق جمع شدند و جبهه ملی را سامان دادند.

وی سپس به اختلافات درون جبهه ملی اشاره می‌کند و می‌نویسد: «نخستین شکاف را اختلاف بر سر تقسیم غنایم جنگی و نفوذ پس از ائتلاف دولت به‌وجود آورد. عبدالقدیر آزاد... از جبهه ملی کناره‌گیری کرد، مکی و کاشانی

و نیز گروه حزب ایران... نارضائی خود را نشان دادند... مکی از این که جزو هیأت همراه مصدق در آن سفر (مسافرت به آمریکا) نبود خشمگین بود و او و حائری زاده... از دوستان صمیمی و محرم راز نخست وزیر انتقاد کردند... همچنین شایع شد که کاشانی به دسیسه چینان ضد مصدق پیوسته است...» اما ایشان اضافه می کند: «ما اعتقاد داریم تا زمانی که مصدق، مکی و کاشانی... به همکاری ادامه دهند ائتلاف می تواند... جان سالم بدر برد.»

ایشان سپس سه رویداد را در آخر سر موجب ازهم پاشیدگی جبهه ملی می شمارد که عبارتند از: از دست رفتن کسب درآمد چشمگیر از نفت - ادامه یافتن وخامت مالی - اقدام سیاسی داخلی وسیله شاه.

آقای هندرسن در بند سوم اظهارنظرهای خود از این که: «شاه رفتار متزلزل خود را که به آن عادت کرده است با طیب خاطر تغییر نمی دهد سنا نیز که گفته می شود... می تواند مصدق را با استناد به قانون اساسی از قدرت به زیر کشد... مگر بسیار با اکراه و پس از گوشزد قوی و مکرر... نیروهایی که برای توفیق این اقدام در آینده نزدیک کار می کنند، متزلزل و نامطمئن به نظر می رسند.»^۱

چنانچه در این ابراز عقیده جناب سفیر توجه می فرمایند، مصدق که تا چندی پیش از طرف گریدی و مک گی و حتی آچسن (وزیر خارجه ایالات متحد) مورد تعریف و تمجید بود حالا از سوی آقای هندرسن: «استاد پیر مکار» نامیده می شود و ایشان از این که «شاه رفتار متزلزل خود را... تغییر نمی دهد... و صبر کردن تا نیروهای دیگر دست به کار شوند و... بی سر و صدا دولت مصدق را از کار برکنار سازند... دست بر نمی دارد...» ایشان عجولانه در پی ساقط کردن دولت ملی دکتر مصدق هستند و از این که نه شاه و نه مجلس سنا اقدام فوری صورت نمی دهند گله مند است.

۱ - به نقل از تلگراف مورخ ۲۸ فوریه ۱۹۵۲ هندرسن که ذیل شماره ۱۶۴ در صفحات ۵۲۸ الی ۵۴۲ کتاب

«اسناد روابط خارجی آمریکا» چاپ شده است.

و اندر انتخابات دوره هفدهم مجلس شورای ملی

دکتر مصدق که در موقع قبول نخست‌وزیری فقط برنامه‌ای مشتمل بر دو ماده ارائه داد که عبارت بودند از:

ماده اول - اجرای قانون ملی شدن صنعت نفت

ماده دوم - اصلاح قانون انتخابات مجلس و شهرداری‌ها

اینک مجلس شانزدهم بپایان عمر خود نزدیک می‌شد. قبلاً گویا بحث شده بود که انتخابات دوره ۱۷ چند ماهی به تاخیر افتد. ولی دکتر مصدق قصد داشت که انتخاباتی خالی از اعمال نفوذهای دربار و ارتش انجام دهد که قدرت ایستادگی در برابر بریتانیا را داشته باشد. ولی چنین نشد و ایادی دربار و امرای ارتش و رؤسای شهربانی‌ها کمافی‌السابق در انتخابات به خصوص شهرستان‌های کوچک اعمال نفوذ کردند. به طوری که دکتر سید حسن امامی عالم شیعه از شهرستان سنی نشین مهاباد انتخاب شد.

خیل درباریان، اعضای خانواده سلطنتی از ملکه مادر گرفته تا اشرف و شاپورها هر یک جداگانه کاندیداهایی داشتند و در انتخابات مداخله و اعمال نفوذ می‌نمودند.

علاوه بر این بعضی اعضای جبهه ملی نیز برای انتخاب دوستان خود اعمال نفوذ و مداخله می‌نمودند. مثلاً دکتر مظفر بقائی، دکتر عیسی سپهبدی را کاندیدای شهرستان دماوند کرده بود در حالی که نماینده واقعی و دلخواه اهالی دماوند حضرت حجه الاسلام جلالی بود که مردی وارسته و روحانی‌ای معتقد و وفادار به آرمان جبهه ملی بود. علاوه بر این، عباس مزدا آژیتاتور معروف از آبادان و گوشه از دزفول و هلاکو رامبد از املش از طرف حزب زحمتکشان یعنی آقای دکتر بقائی کاندیدا شدند. به روایت مکی، دکتر حسین فاطمی نیز برادرش مصباح فاطمی را در برابر حسن صدر مدیر روزنامه قیام ایران و از پایه‌گذاران جبهه ملی از اصفهان و جلالی نائینی خاله‌زاده‌اش را از یزد در مقابل دکتر طبا که مورد نظر مردم یزد بود کاندیدا و برای وی اعمال نفوذ می‌نمود.

مهندس حسینی در یادداشت مورخ ۱۳۳۰/۱۲/۱۹ در مورد مذاکراتی که به اتفاق دکتر سید علی شایگان در جاده شمشک با مرحوم آیتا... کاشانی رحمه‌الله علیه داشته‌اند می‌نویسد: «کاشانی علاقه دارد که سید محمد پسرش از ساوه انتخاب شود و خیلی فشار وارد می‌آورد.»

آقای حسینی معتقد است که: «انتخاب او لطمه به حیثیت آیتا... کاشانی خواهد زد.»

یک روز پیش از این ملاقات مهندس حسینی مقاله‌ای در روزنامه ایران، می‌نویسد که چنین آغاز می‌گردد: «تمام دنیا تشخیص داده‌اند که این کاشانی بود که ملت ایران را در ریشه‌کن کردن نفوذ شرکت نفت به رهبری مصدق با یکدیگر متحد ساخت.» حال باید دید اگر سید محمد کاشانی از شهر ساوه انتخاب می‌شد با همه‌ی معایبی که امکان داشت دارا باشد. با فردی که از طرف ملاکین بزرگ و خوانین از آن شهر انتخاب شدند، چه فرقی داشت؟ آیا وی تحت نفوذ پدر کارهای بهتری نمی‌کرد؟

به هر حال، این حقیر که در این زمان، پس از گذشت نیم قرن به مسایل و حوادث آن روزها می‌نگرد، حقایقی تلخ و دردناک در خاطرش می‌گذرد که همگی از خودخواهی‌ها و خودبینی‌های زعمای جبهه ملی سرچشمه می‌گرفتند و به نظرم بیش از دو سه نفر در میان این قوم نبودند که نه به خاطر نان و جاه و حسن شهرت، بلکه برای رهایی ملت رنج می‌بردند و زحمت می‌کشیدند.

همان‌طور که گفته آمد آقای هندرسن در تلگراف ۲۸ فوریه سال ۱۹۵۲ از جمله مطالب مهمی که ذکر می‌کنند شروع مخالفت‌های زعمای جبهه ملی با مرحوم دکتر مصدق است که از آن جمله می‌نویسد: «مکی و کاشانی و نیز گروه حزب ایران...» مرحوم سرهنگ مصور رحمانی در کتاب «خاطرات سیاسی» خود از انتشارات رواق چاپ سال ۱۳۶۴ در فصل پنجم، تحت عنوان «مداخله حزب ایران» بعد از نقل این دو بیت شعر از سعدی علیه الرحمه

«نبیند مدعی جز خویشان را که دارد پرده پندار در پیش»
«گرت چشم خدایینی بیندند نبینی هیچکس عاقل‌تر از خویش»

البته آن مرحوم بیت دوم را چنین نقل کرده‌اند که آن هم درست است و شاید که در بعضی دواوین چنانکه آن مرحوم مرقوم داشته‌اند باشد:

« گرت چشم خدایینی ببخشند نبینی هیچکس عاجزتر از خویش »

باری این افسر وطن‌دوست و باایمان به اتفاق سرلشکر شهید افشارطوس و جمعی دیگر از افسران ارتش که بنابر آنچه در صفحه ۱۰۹ کتاب خود آورده جمعاً ۲۶ نفر بوده‌اند. « سازمان گروه ملی » یا به قول خودش: « تشکیلات ۴۸ » را در اوایل سال ۱۳۳۰ در منزل سرهنگ محمود افشارطوس پایه‌گذاری نمود. چگونگی تشکیل این سازمان را در صفحات ۱۰۱ الی ۱۰۹ کتاب « خاطرات سیاسی » بخوانید بعد از آن می‌نویسد: « وقتی دکتر مصدق را که از ۱۲ اردیبهشت سال ۱۳۳۰ به نخست‌وزیری منصوب شده بود در جریان مطلب قرار دادیم بسیار خوشحال شد... » صرف این که عده‌ای از افسران جوان ارتش به پیروی از احساسات بی‌آلایش ملت‌دوستی تشکیلاتی به وجود آورده‌اند... از نظر دکتر مصدق امیدوار کننده می‌نمود»^۱

وی سپس در فصل سوم « قیام تاریخی سی‌ام تیر ۱۳۳۱ » این دو بیت را از حضرت مولانا جلال‌الدین رومی به مناسبت نقل می‌کند:

« حیل و مردی به هم دادند پشت ازدها را او به این قوت بکشت »

« ماکران بسیار لیکن، بازبین در نبی ا... خیر الماکرین »

مصور رحمانی می‌نویسد: « در آن زمان افشارطوس فرماندار نظامی تهران بود... از آنچه در داخله دستگاه نظامی می‌گذشت اطلاع دست اول داشتیم و همین موضوع طبعاً کمک بزرگی برای خنثی کردن توطئه شاه به وجود آورد. »

« آیتا... کاشانی و جبهه ملی مردم را برای روز سی تیر به جلوی بهارستان دعوت کردند که بر ضد قوام و برای مصدق تظاهرات کنند. شاه هم دستور داده بود... با مهمات جنگی برای منهدم ساختن تظاهرات... آماده عمل شوند. »

در آن روز: « پس برای گروه دو راه بیشتر باز نبود، طرفداری از ملت، مبارزه با شاه یا طرفداری از شاه و مبارزه با ملت، سازمان راه اول را انتخاب کرد. »

۱ - شرح کامل این جریان در فصل دوم تماس و گفت‌وگو در صفحات ۱۱۰ الی ۱۱۳ کتاب « خاطرات

سیاسی » آمده است.

«... مسأله در حقیقت صورت جنگ تن به تن بین شاه و سازمان را داشت... شاه همه عوامل موفقیت را در دست داشت مگر یک عامل: صمیمت مجریان. این صمیمت... متوجه سازمان بود»

ایشان ادامه می‌دهد: «نکته اول یافتن مجوزی بود برای عدم اجرای امر نظامی و نکته دوم اطمینان یافتن به این که نیروی هوایی از باز کردن آتش به روی آنها امتناع خواهد کرد.»

مرحوم مصور رحمانی در این بخش به چگونگی دست یافتن به دو اصل بالا اشاره می‌کند. وی می‌گوید: «شاه در کتاب خودش تحت عنوان «پاسخ به تاریخ» با اشاره به جریان سی‌ام تیر چنین می‌نویسد: «چون تظاهرات ادامه پیدا کرد و خطر جنگ داخلی افزایش یافت من امتناع کردم از این که سربازانم را فرمان آتش بدهم مجبور شدم مصدق را بخواهم و شرایط او را بپذیرم.»

مصور رحمانی می‌نویسد: «این دروغ محض است. او فرمان آتش داد... در قصر پای تلفن نشست تا نتیجه طرح‌های خود را بشنود و مرتب... عده تلفات را می‌پرسید. موقعی که به او گفتند خلبان‌ها از پرواز خودداری می‌کنند و واحدهای زرهی... سرپیچی کرده‌اند. دنیا در نظرش تاریک شد» نویسنده می‌نویسد: «تخت‌وزیر صورت اسامی را که سازمان قبلاً برای تصدی مشاغل مهم انتظامی تسلیم او کرده بودند در دست داشت. تصمیم گرفت همان افراد را در رأس دستگاه‌ها بگمارد. بنابراین فکر کرد راجع به صلاحیت آن افسران از حزب ایران هم نظر بگیرد... در اینجا بود که حزب ایران، در ظاهر معصومانه تسلیم وفاداری پلیدترین نیات خودخواهانه و خیانت‌آمیز به دکتر مصدق و ملت ایران را صورت فعلیت داد، دو نفر از کارشناسان حزب ایران، مهندس حق‌شناس و مهندس زیرک‌زاده در آن موقع با سرتیپ تقی ریاحی که هم مسلک سری حضرات بود، هم‌منزل بودند... آنها فکر کردند بین موقعیت‌های مورد نظر، پست ریاست کلی ستاد از همه مهم‌تر و مؤثرتر است. چرا که در زمان حیات یا فوت دکتر مصدق، ستاد کل می‌تواند... انجام یک کودتا حکومت را در دست بگیرد و این غایت هدف سران حزب ایران بود...» و بالاخره با حيله سران حزب ایران سرتیپ ریاحی رییس کل ستاد نیروهای مسلح شد. که شرح اقدامات او در کودتای ننگین ۲۸ مرداد با اتکا بر

گزارش‌های مرحوم دکتر مصدق و حتی اشارات شخص مرحوم دکتر مصدق بعداً به تفصیل گفته خواهد آمد.

غرض از نقل این مختصر این است که علاوه بر مکی، بقائی - حائری‌زاده حزب ایران نیز نقش مؤثری در شکست نهضت ملی ایران بازی کرده است و شاید اگر بندبازی‌ها و حيله‌گری‌های اینان نبود اختلاف بین مرحوم دکتر مصدق و آیت‌ا... کاشانی به این حد نمی‌رسید و منجر به شکست نهضت نمی‌شد. البته این نظر در مورد افراد صدیق آن حزب همانند مهندس حسینی و دکتر شایگان صادق نیست. گو این که در مورد سختگیری‌های مهندس حسینی در موارد مختلف که قرار بود مسأله نفت حل شود، حرف و حدیث بسیار است. ولی آنچه من معتقدم، این مرد، فردی با صداقت بوده است.

مرحوم خلیل ملکی در کتاب خاطرات سیاسی چاپ انتشارات رواق زمستان ۱۳۵۷ می‌نویسد: «هیچ یک از شخصیت‌های نهضت ملی که از مصدق و سپس لامحاله از نهضت بریدند، «جاسوس» انگلیس و آمریکا نبودند، به‌طور کلی، دلایل عمده اختلافاتی را که پیش آمد می‌توان به شرح زیر خلاصه کرد:

توفیق نیافتن دولت ملی (پس از یکسال و نیم حکومت) در رسیدن به راه‌حلی برای پایان دادن به دعوای نفت و اقدام به صدور آن (به نحوی که هم در شرایط عینی آن زمان امکان‌پذیر باشد و هم از نظر ذهنی پذیرفته شود).

بعضی از شخصیت‌ها و افراد برجسته «هوادار و یا وابسته به نهضت ملی» به همین دلیل به پاره‌ای روش‌های دولت ملی انتقاد می‌کردند...»

مصدق... به آسانی تسلیم تقاضاها یا آراء دیگران نمی‌شد و این روش گاهی سبب رنجش آن گروه از همکاران وی می‌شد که برای خود شخصیت مشابهی قائل بودند.^۱

ملاحظه می‌فرمائید که آقای ملکی در قسمت یک: «پایان دادن دعوای نفت... به نحوی که هم در شرایط عینی آن زمان امکان‌پذیر باشد و هم از نظر ذهنی پذیرفته شود را لاقلاً یکی از عمده‌ترین علل شکست نهضت ملی قلمداد می‌نماید، ولی نمی‌گوید مصدق کدام راه حل منطقی را که با قانون ملی شدن صنعت نفت تطبیق داشته و موجب بازگشت استعمار سیاه انگلستان به ایران نمی‌گردیده است را نپذیرفته است. آیا

ایشان یادداشتهای مک‌گی در مورد مذاکراتش با مصدق در جهت حل مسأله نفت را نخوانده است؟ این جناب پیشنهاد بانک بین‌المللی را بهترین راه حلی می‌دانسته است که مصدق منطقاً جواب می‌دهد. این پیشنهاد فقط برای بازگرداندن شرکت نفت بود. مرحوم مصدق در جواب این مسأله که شاه می‌نویسد: «در اواخر سال ۱۳۳۰ بانک بین‌المللی عمران و توسعه به‌عنوان میانجی... برای حل اختلاف... دامن همت به کمر زد... از قبول آنها منصرف کردند و مذاکرات بکلی قطع گردید...».

مصدق می‌نویسد: «عدم موافقت من با پیشنهاد بانک بین‌المللی از این جهت بود که بانک می‌خواست... سندی از دولت ایران در نفع شرکت سابق تحصیل و ملی شدن صنعت نفت را... بی‌اثر کند... ولی روز آخر که صحبت از تنظیم قرارداد به میان آمد یکی از نمایندگان بانک اظهار نمود که قرارداد را باید دولت ایران و شرکت نفت هر دو امضا کنند.»^۱

«وقتی افتاد فتنه‌ای در شام هر کس از گوشه‌ای فرارفتند»

حکایت زعما و احزاب جبهه ملی نیز در این ایام فتنه خیز چنین بود، هر کسی کار خودش، بار خودش، هر کدام در این اندیشه تلخ بودند که یاران خود را به مجلس بفرستند. هر چه بیشتر از حزبشان وارد کابینه شود. ریاست ستاد ارتش را با نیرنگ از هم مسلکان خود جا بیاندازند، ولو این که این افراد شایستگی چنین کارهایی را نداشته باشند بالاخره شاه و درباریان و مشاوران آنها و سفارتخانه‌های آمریکا و انگلیس به رایزنی برای جانشین مصدق پرداختند و به قرار نقل حسین علا برای سفیر آمریکا (هندرسن): «در وضع موجود شاه فکر می‌کند که امر دایر است بین انتخاب یکی از سه نفر: قوام، حکیمی و منصور، شاه بیشتر تمایل به منصور دارد» به نقل ریچارد کاتم در کتاب «ناسیونالیسم در ایران» ترجمه احمد تدین صفحه ۳۴۷ هندرسن در گزارش خود می‌نویسد: «هر چه بیشتر با شاه آشنا می‌شود (می‌شوم) بیشتر به ضعف و دودلی او پی می‌برد (می‌برم)» شاه دل و جرأت تصمیم‌گیری ندارد... می‌خواهد با جمع کردن دیگران خود را از اقدام معاف سازد و مسؤولیت اشتباهاتی را که می‌کند به گردن دیگران اندازد.»

می‌بینیم که آقای سفیر دیگر حوصله‌اش از بی ارادگی شاه به علت عدم عزل مصدق سررفته است و از این که تصمیمات متخذه او، سفیر انگلستان و یارانشان در ایران وسیله شاه به فوریت اجرا نمی‌گردد سخت آزرده خاطر است.

سرانجام مجلس بدون این که انتخابات در سراسر کشور صورت گیرد با حدود ۸۰ نفر نماینده تشکیل شد و در وهله اول به انتخاب هیأت ریسه پرداخت و رسماً وسیله شاه افتتاح و مشغول به کار شد.

مجلس شورای ملی پس از طی این تشریفات که در روز ۱۳۳۱/۴/۱۲ پایان گرفت آماده کار شد و دکتر مصدق در روز یکشنبه ۱۵ تیر ماه استعفا داد و شاه از مجلسین خواست که به نخست‌وزیر مورد نظر خودشان رأی اعتماد بدهند.

از جمع وکلای حاضر در مجلس شورای ملی که ۶۵ نفر بودند. ۵۲ نفر به مصدق رأی اعتماد دادند. قوام دو رأی داشت و انتظام یک رأی. ده نفر هم رأی ممتنع دادند یعنی ورقه سفید دادند و این نشانه‌ای بود محسوس و حاکی از ایجاد دسته‌ای قوی از مخالفین مصدق نزد شاه رفت و به نوشته‌ی مرحوم مهندس کاظم حسینی در تاریخ ۱۶ تیر ۱۳۳۱ دو ساعت در حضور شاه بود و بدون رأی تمایل سنا حاضر نشد که فرمان بنام او صادر شود».

اما در مجلس سنا مصدق فقط ۱۴ رأی موافق داشت و ۱۹ نفر دیگر رأی ممتنع داده بودند در این موقع حضرت آیت‌ا... کاشانی اعلامیه به تاریخ ۱۹ تیرماه صادر نمود و در آن: « رویه نامطلوبی که عده‌ای از سناتورها بر خلاف تمایلات عمومی در ندادن رأی به جناب آقای دکتر مصدق» اتخاذ کرده بودند انتقاد و اضافه کرده بودند « تشنجی در عموم ملت حاصل گردیده است»^۱

جالب، سیاست مداخله‌گرانه آمریکا است که دیگر حالا نقاب از چهره برداشته و علناً از برکناری مصدق و روی کار آوردن قوام طرفداری می‌کند. آقای هندرسن در روز ۷ ژوئیه ۱۹۵۲ برابر با ۱۶ تیر ماه ۱۳۳۱ در تلگراف مفصلی که ذیل شماره ۱۸۵ و از صفحه ۶۰۷ الی ۶۱۳ جلد اول کتاب « اسناد روابط خارجی آمریکا درباره نهضت ملی شدن نفت ایران» ترجمه آقایان عبدالرضا مهدوی و اصغر اندرودی درج گردیده، نوشته است: « روایت‌های متضادی از رویدادهای دو روز گذشته به دستم رسیده است و رئوس

گزارش‌های گوناگون.... برای وزارت خارجه ارسال می‌دارم تا بتواند جو حاضر در اینجا را ارزیابی کند

علا امروز صبح مطالب زیر را به من گفت: «در بعد از ظهر روز ۵ ژوئیه مصدق شخصاً به دیدار شاه رفت تا استعفانامه دولت خود را تسلیم کند.» شاه صبح زود... علا وزیر دربار، یزدان‌پناه وزیر جنگ و سناتور دشتی را فراخواند و به آنها گفت قرار است تا ساعاتی دیگر هیأت‌هایی از سنا و مجلس شورای ملی به دربار بیایند تا از آنها بخواهد در مورد استعفای مصدق و جانشین احتمالی او چه نظری دارند. هر سه نفر قویاً به شاه تأکید کردند.... تا زمانی که مصدق نخست‌وزیر باشد چشم انداز آسودگی در پیش نخواهد داشت.

شاه سناتور دشتی را مرخص کرد و از علا و یزدان‌پناه خواست که هنگام گفت‌وگو با هیأت دو مجلس در کنارش باشند.... هیچ یک از حاضران، از جمله شاه تصور نمی‌کرد که مجلس شورا سریعتر از سنا دست به اقدام بزند از این رو... وقتی شنید که مجلس... بدون مشورت با سنا با دادن ۵۲ رای... از ۶۵ نماینده به این نتیجه رسیده بود که مجلس مصدق را برای جانشین خودش ترجیح می‌دهد دچار حیرت شد

آقای سفیر کبیر در بند ۴ - می‌گوید: «به نظر می‌رسد تحولات ناشی از اظهارنظر طرفداری مجلس از مصدق علاء را مشوش کرده است. وی (علا) می‌ترسید که شاه... به ضعف و سستی متهم شود و اعتبار و... خود را از دست بدهد... من گفتم دو نفر دیگر نیز احتمالاً مقصر شناخته خواهند شد، خود او (علا) و من... تقصیری که متوجه من خواهد شد، این است که در موضوع رویارویی شاه با مصدق از دخالت لازم خودداری کردم گفتم گروه‌های مختلف مرا زیر فشار گذاشته‌اند تا از نفوذم بر شاه استفاده کنم و به وی بقبولانم که مصدق را از کار برکنار سازد.»

سفیر اضافه می‌کند: «... میدلتون را دیدم... ظاهراً از طریق رییس جدید مجلس، امام جمعه به دست میدلتون رسیده بود. امام جمعه در این گزارش به میدلتون گفته بود که به شاه گفته که طرفدار قوام است هندرسن در بند ۸ در مورد شاه می‌نویسد: «... و دیگر این که او آنقدر شجاعت اخلاقی ندارد که رک و راست بگوید مخالف قوام است. برای من قابل فهم نیست که پس از آن همه اظهاراتم به شاه، چگونه وی هنوز تلویحاً می‌گوید که آمریکایی‌ها (و اکنون انگلیسی‌ها) ممکن است در خفا حامی مصدق باشند

بی‌تردید یک دلیل آن ناتوانی میدلتون و من در دادن اطمینان‌های قطعی در این باره بوده است.» به نظر می‌رسد نظر دولتمردان آمریکا و انگلیس مبنی بر این که مصدق باید برکنار شود و دیگری که از قرار معلوم قوام‌السلطنه است متصدی نخست‌وزیری گردد و چه نیکو است که نسل جوان و حتی میانسال کشور ما که هنوز هم به سیاست‌های آمریکا به‌خصوص و غرب به‌طور کلی در مورد ایران با خوش‌بینی نگاه می‌کنند. نظری به این سیاست‌های بنیان‌کن بیاندازند!

دو جلد کتاب معروف به «اسناد روابط خارجی آمریکا درباره نهضت ملی شدن صنعت نفت ایران» را مطالعه کنند. باشد که با شناسائی حیل‌ها و دوروئی‌ها و تزویرها و جاسوس‌بازی‌ها و با پول و وعده جاه و مقام رجال نوکر صفت را خریدن و وادار کردن آنها به تیشه به ریشه کشور زدن، قدری در این خوش‌نگری خود تجدیدنظر بنمایند.

هر ملتی که تاریخ گذشته خود را نداند و از ستم‌هایی که کشورهای دیگر بر او روا داشته‌اند آگاهی نداشته باشد و از زمان‌های گذشته درس عبرت نگرفته باشد، بی‌شک یوغ استعمار و استثمار بر گردنش با هزار حيله و نیرنگ مستحکم خواهد شد و برای ابد باید بار مذلت و بردگی را بر دوش بکشد.

حکایت مذاکرات مصدق و شاه در مورد ارتش

دکتر مصدق روز چهارشنبه ۲۵ تیر ماه ۱۳۳۱ برای مشورت و تبادل نظر درباره وزیران جدید به دیدار شاه رفت. مرحوم دکتر خود در این باره در کتاب «خاطرات و تألمات» فصل چهارم: «راجع به استناد بعضی از اصول متمم قانون اساسی در صفحات ۲۱۸ الی ۲۵۹ می‌نویسد: «پس از مراجعت از لاهه که دولت می‌بایست به مجلس معرفی شود برای این که اختلاف دربار با دولت راجع به بعضی از اصول متمم قانون اساسی به صورت بارزی جلوه‌گر نشود. چنین به نظر رسید که وزارت جنگ را اینجانب خود عهده‌دار شوم... این بود که در روز ۲۶ تیر ۳۱ (مورخین از جمله آقای محمد علی موحد تاریخ این ملاقات را روز ۲۵ تیر نوشته‌اند) ^۱ قبل از ظهر بود که به پیشگاه ملوکانه شرفیاب شدم این پیشنهاد را نمودم، که مورد موافقت قرار گرفت و اعلیحضرت... فرمایشاتی به این مضمون فرمودند: «پس بگوئید من چمدان خود را ببندم و از این

مملکت بروم»... فوراً استعفا دادم و از جای خود حرکت کردم. ولی اعلیحضرت پشت درب اطاق که بسته بود ایستادند و از خروج من مخالفت فرمودند... پس از بهبودی حال که اجازه مرخصی دادند فرمودند، تا ساعت ۸ بعدازظهر اگر از من به شما خبری نرسید آن وقت استعفای کتبی خود را بفرستید... مصدق می‌افزاید: « اکنون اعتراف می‌کنم که راجع به استعفا خطای بزرگی مرتکب شدم. چنانچه قوام‌السلطنه آن اعلامیه کذائی را نمی‌داد و با مخالفت مردم مواجه نمی‌شد... قبل از این که دادگاه اعلام رأی کند دولتین ایران و انگلیس... دعوای خود را از دیوان لاهه پس می‌گرفتند... تمام زحمات هیأت نمایندگی ایران به هدر می‌رفت.^۱

۱ - خلاصه است از نوشته مرحوم دکتر مصدق در کتاب «خاطرات و نالماط دکتر مصدق» چاپ ۱۳۷۹

فصل سوم

قیام تاریخی ۳۰ تیر ماه ۱۳۳۱

بد نیست قبل از پرداختن به این خیزش چشمگیر ملی که بحق برهه‌ای است تابناک و فراموش نشدنی از گذشته نیم قرن کشورمان. چند بیتی از سرودی را که شاعر گرانقدر مرحوم فریدون توللی در مورد قیام مردم سروده است و مرحوم حسین ملک سنتوریست چیره دست آهنگ آن را ساخته است نقل نمایم:

« از ساحل خلیج تا دامن ارس خیزیم و بشکنیم دیوار این قفس »

« پایان ننگ و روز جنگ و جنگ زندگیست آغاز افتخار پایان بندگیست »

متأسفانه بقیه این سرود هیجان انگیز و شورآمیز در ذهنم نمانده و اندوه‌بارتر این که، هیچ یک از مورخین عالیقدر نیز آن را به تمامت نقل نکرده‌اند. چنان که قبلاً گفته شد پس از دیدار مصدق - شاه که شرح آن اختصاراً و به نقل از خود مرحوم دکتر گذشت. تا ساعت ۸ شب روز ۳۱/۴/۲۵ از طرف شاه خبری نشد. مرحوم مهندس حسینی در یادداشت‌های خود می‌نویسد: « تا آخرین ساعات روز ۲۵ تیر کسی خبر از ماجرا نداشته و او در ساعت ۹ صبح روز ۲۶

تیرماه شنیده است که دکتر مصدق استعفا داده و استعفای او روی کاغذ مارکدار دربار و بدون امضا توسط علا به مجلس تسلیم شده است.

به هر حال با استعفای دکتر مصدق تمام بهانه‌هایی که شاه از ترس قوام‌السلطنه و سید ضیاء برای مخالفان دکتر مصدق و سفارتخانه‌های آمریکا و بریتانیا می‌گرفت، از دست رفت. از طرفی تمام اهمیت او در دست داشتن ارتش بود که اگر این امتیاز را هم از دست می‌داد، دیگر بار بازگرفتنش بسیار مشکل بود. لذاست که به نخست‌وزیر قوام با فشاری که حتی از طرف مادرش و خواهرش اشرف وارد می‌شد، رضا داد. حسین مکی در کتاب «سیاه» جلد ۵ صفحه ۲۲۲ می‌نویسد: «شاه با حکومت مصدق موافق نبود، اما با حکومت قوام‌السلطنه دو چندان موافق نبود، به این دلیل که موقعی که دکتر مصدق در لاهه بود شاه در این فکر بود که مصدق کنار برود و یکی از اعضای جبهه ملی بعد از مصدق زمامدار شود.»

مکی اضافه می‌کند: «دیدم دکتر مصدق مشغول چیز نوشتن است.» پرسید کجا بودی؟ «گفتم الان از منزل یزدان پناه می‌آیم...» دکتر مصدق گفت بلی و شروع کرد جریان امر را گفتن و در پایان اضافه کرد اکنون چون ساعت نزدیک هشت است و خبری نرسیده، مشغول نوشتن استعفانامه هستم... اینها دولت بعدی را هم تعیین کرده‌اند... «بنابراین موضوع ندارد مردم ندانند چرا استعفا کرده‌اید؟»

مکی می‌گوید: «اگر علت استعفا را نگوئید، شما را مسؤول و استعفا را فرع تبانی خواهند دانست» دکتر قانع می‌شود و با افزودن پیشنهاد مکی به استعفانامه موافقت می‌کند. سپس آن را به مهدی مهدی می‌دهد و می‌گوید «این کاغذ را خودت ببر کاخ سعدآباد بده رسید بگیر.»^۱

به طوری که نقل شد دکتر مصدق پس از ملاقات با شاه و بعد از این که شاه قبول نکرد که نخست‌وزیر خود عهده‌دار وزارت جنگ شود و مقرر گردید که دکتر تا ساعت ۸ بعدازظهر روز ۱۳۳۱/۴/۲۵ منتظر خبر از سوی شاه بماند و تا

آن ساعت خبری از جانب شاه واصل نگردید. دکتر مصدق استعفانامه خود را با افزودن مطلبی که حسین مکی اظهار داشته بود نوشت به مشهدی مهدی نام داد تا به دربار ببرد و رسید بگیرد.^۱

در روز ۲۵ تیر ماه که مصدق استعفا داد هیچ خبری از رادیو پخش نشد. اما فردا صبح یعنی صبح ۲۶ تیر روزنامه‌های باختر امروز و شاهد متن استعفای دکتر را چاپ کردند. تلگرافاتی از شهرستان‌های متفاوت: از اراک - همدان و کرمانشاه و سایر جاها مبنی بر طرفداری از ابقای دکتر مصدق به مرکز مخابره گردید.

در این روز مجلس بدون حضور نمایندگان جبهه ملی با عده ۴۲ نفر تشکیل شد و علاء، وزیر دربار استعفانامه مصدق را روی کاغذ مارکدار دربار و بدون امضا به رئیس مجلس (دکتر حسن امامی - امام جمعه) داد. از ۴۲ نفر حضار در مجلس شورا چهل نفر به قوام رأی تمایل می‌دهند. اما نمایندگان طرفدار مصدق در مجلس باقی می‌مانند و از شاه تقاضای ملاقات می‌کنند، که شاه ملاقات را به دو روز بعد موکول و جواب می‌دهد « به هر حال دکتر مصدق استعفا کرده و بایستی رأی تمایل برای نخست‌وزیر جدید داده شود اما حسن ارسنجانی، مشاور و یار غار قوام در یادداشت‌های سیاسی، صفحه ۲۱ درج شده در آتش سال ۱۳۳۵ » می‌نویسد: « قوام... موفقیت خویش را در گرو انحلال مجلس شورا می‌دانست و هواداران قوام السلطنه هم اصرار داشتند که وی پیش از گرفتن فرمان انحلال مجلس تن به قبول مسؤولیت ندهد. اما ظاهراً شاه با هر زبانی که بود در ملاقات با قوام او را راضی کرده بود که گروکشی نکند و فعلاً بدون اصرار در انحلال مجلس دولت خود را تشکیل دهد... » همین نویسنده - حسن ارسنجانی می‌نویسد: « عصر روز ۲۷ تیر ماه اول چیزی که او (قوام) از عباس میرزا اسکندری سؤال کرد این بود: « تو که در جریان مذاکرات بودی آیا موضوع فرمان انحلال مجلس مورد

۱- مکی در کتاب « سیاه » صفحات ۲۳۲ الی ۲۳۵ رفتن خود به منزل سیهید یزدان‌بناه و بالاخره رفتن به

منزل دکتر مصدق و همچنین این مسأله را که به دکتر پیشنهاد می‌کند علت استعفای خود را در استعفانامه ذکر کند شرح می‌دهد.

موافقت قرار گرفته است یا نه. اسکندری گفت هنوز اعلیحضرت موافقت نکرده‌اند. ولی حتماً موافقت خواهند کرد.»

روز جمعه ۲۷ تیر ماه دیگر تمام مردم کشور از استعفای مصدق و نخست‌وزیری قوام مطلع شدند و قوام اعلامیه‌ای صادر کرد که از رادیو تهران پخش شد. بعضی می‌گویند این اعلامیه را حسن ارسنجانی که معاونت نخست‌وزیر را عهده‌دار بود نوشته است برخی این اعلامیه را کار عباس اسکندری می‌دانند. اما حسن ارسنجانی در یادداشت‌های خود این شایعات را رد کرده و نوشته است: او و اسکندری... با شنیدن اعلامیه که ساعت ۲ بعدازظهر روز جمعه از رادیو شنیده‌اند غافلگیر و شگفت‌زده شده بودند. نقل است که ارسنجانی از قوام می‌پرسد: «در اعلامیه‌ای که باید نوشته شود چه نکاتی مورد نظر شما است؟» و اسکندری می‌گوید: «مخصوصاً فلانی (یعنی حسن ارسنجانی) راجع به نفت توضیح می‌خواهد» قوام السلطنه می‌گوید: «یک چیزی خودم نوشتم». ارسنجانی می‌پرسد: «حالا آن اعلامیه کجاست؟» قوام می‌گوید: «گویا چاپ و منتشر شده»^۱ به روایت ارسنجانی اعلامیه قوام را مورخ الدوله سپهر نوشته بوده است. حسن ارسنجانی در تأیید گفته‌های خود که اظهار داشته از نگارش اعلامیه قوام مطلع نبوده است در یادداشت‌های خود چنین می‌نویسد: «از قوام پرسیدم: «فرمان انحلال مجلس را گرفتید یا نه؟ گفت نه، گفتم پس چه می‌خواهید بکنید؟ اعضای جبهه ملی همان بازی را که سر رزم‌آرا درآوردند سر شما درخواهند آورد... گفت قول داده شده است که فرمان انحلال را بدهند... در این موقع... رادیو را به اطاق آورد که متن اعلامیه را بشنویم... هنوز چند سطر از اول اعلامیه خوانده نشده بود که من سخت عصبانی شدم... اعلامیه رسید به آنجا که محکمه انقلابی باید تشکیل شود و دین از سیاست جدا گردد و از این قبیل حرف‌ها... من گفتم آقا فرمان انحلال مجلس را گرفته‌اید؟ گفت چطور؟ گفتم بعد از صدور این اعلامیه باید فوراً مجلس را منحل کنید... گفت نه خیر شماها نمی‌دانید تجربه ندارید.

۱- نقل از صفحه ۴۷۰ کتاب «خواب آشفته نفت دکتر مصدق و نهضت ملی ایران» جلد اول نشر کارنامه

بسیار خوب بود. باید محکمه انقلابی هم تشکیل داد.»^۱ این اعلامیه پیر سیاست و قره نوکر استعمار را در بن بست عجیبی قرار داد با بخش آن از رادیو مردم در سراسر کشور به هیجان آمدند - حضرت آیتا... کاشانی در ۲۹ تیر ماه نامه‌ای خطاب به علا وزیر دربار بدین شرح صادر نمود: «جناب آقای علا دام ظلّه عرض می‌شود، بعد از شما ارسنجانی از جانب فوام السلطنه آمد و گفت به شرط سکوت قوام انتخاب شش وزیرش را در اختیار من می‌گذارد. همان‌طور که حضوری عرض کردم به عرض اعلیحضرت برسانید اگر در بازگشت دولت دکتر مصدق تا فردا اقدام فرمائید دهانه تیز انقلاب را با جلوداری شخص خودم متوجه دربار خواهم کرد. در انتظار اقدامات مجدانه شما - والسلام. سید ابوالقاسم کاشانی»^۲.

آیتا... کاشانی در روز ۲۸ تیرماه نیز اعلامیه‌ای خطاب به افسران و درجه‌داران نیروهای نظامی و انتظامی انتشار داد و از آنها خواست که به روی برادران و خواهران خود تیراندازی نکنند.

این روحانی شجاع و بزرگ، بدون هراس از قدرت و هیمنه شاه صراحتاً می‌نویسد: «دهانه تیز انقلاب را با جلوداری شخص خودم متوجه دربار خواهم کرد» در اعلامیه مورخ ۲۹ تیرماه چنین می‌گوید: «تاریخ سیاسی قوام پر از خیانت و ظلم و جور است... توطئه تفکیک دین از سیاست که قرون متمادی سرلوحه برنامه انگلیسی‌ها بوده و از همین راه... مسلمانان را از دخالت در سرنوشت... و دنیوی باز می‌داشته امروز سرلوحه برنامه این مرد جاه‌طلب قرار گرفته است. من صریحاً می‌گویم که بر عموم برادران مسلمان لازم است که در این راه جهاد اکبر کمر همت بر بسته و برای آخرین مرتبه به صاحبان سیاست استعمار ثابت کنند تلاش آنها در به دست آوردن قدرت... محال است... به هیچ یک از بیگانگان اجازه نخواهد داد... استقلال آنها پایمال و نام با عظمت... ملت ایران... مبدل به ذلت و سرشکستگی شود»^۳ این اعلامیه میخ تابوت نخست‌وزیری قوام را کوبید. قوام به حمله‌ای نسنجیده دست زده بود، او با تمام

۱- یادداشت‌های سیاسی ارسنجانی - آتش ۱۳۳۵ صفحه ۲۱

۲- کتاب «سیاه» جلد ۵ صفحه ۲۸۰ نوشته مکی

۳- کتاب سیاه صفحه ۲۷۹

کارکشتگی سیاسی‌ای که داشت و استخوان در راه سیاست خورد کرده بود. احساسات مذهبی ملت ایران را که بیش از سیزده قرن با جان و خون مردم عجین شده بود، جریحه‌دار ساخته و حالا مردی بزرگ از سلاله جدش رسول... (ص). مردم مسلمان را به جهاد فراخوانده بود. جوان و پیر، زن و مرد، کرد و لر و بلوچ هر کس و از هر قوم و طایفه که به دین اسلام اعتقاد داشت اینک بر خود لازم می‌دید که تا پای جان با این جبار خیانت‌پیشه مبارزه کند و چنین هم شد.

ارسنجان‌ی می‌نویسد: «ساعت ۱۰ شب قوام‌السلطنه گفت: «اعلیحضرت با پیشنهاد من موافقت فرموده‌اند و پیغام داده شده است که صدور فرمان انحلال مانعی ندارد» وی می‌نویسد: «قوام... می‌گفت... در این صورت تسلط بر اوضاع کار بسیار ساده‌ای است و فوراً اقدام خواهم کرد... تصمیمی گرفته‌ام که حالا به شما نمی‌گویم، زیرا ممکن است مانع بشوید... اما خود قوام فردا یکشنبه ۲۹ تیر فاش کرد و گفت: دستور داده‌ام سید ابوالقاسم کاشانی را توقیف کنند... دستور کتبی دادم و امروز او را توقیف خواهند کرد... ساعت نزدیک ۲ بعدازظهر رادیو لندن خبر توقیف آیتا... کاشانی را پخش کرد. ولی این کار صورت نگرفته بود. از دربار هم پیغام رسید که از توقیف آقای کاشانی صرف‌نظر شود.

در این میان عافیت طلبان نیز بیکار نبودند و قصد داشتند سر و ته قضیه را به وصفی که به گوشه قبابی شاه و دربار آسیبی نرسد بهم بیاورند. لذا مرحوم مهندس حسیبی را مأمور کردند که نزد مرحوم دکتر مصدق برود تا موضع قطعی وی را در مورد وزارت جنگ بفهمد و بداند که دکتر تا چه حد حاضر است در این کشمکش کوتاه بیاید: حسیبی می‌نویسد: «ایشان فرمودند بدون داشتن وزارت جنگ نه از حیث امنیت و نه از حیث کارشکنی‌ها نمی‌توان اصلاحاتی انجام داد... باید آن را تحت نظر بگیرم... باید امکان کار کردن و اصلاحات موجود باشد.»^۲

۱- یادداشت‌های سیاسی حسن ارسنجان‌ی (تهران آتش ۱۳۳۵ صفحات ۲۹ الی ۵۵)

۲- به نقل از یادداشت‌های حسیبی

همراه با کاروان سی تیر

از روز ۲۶ تیر ماه حقیر را که کارمند حسابداری صندوق پس انداز ملی بانک ملی بودم به صندوق شعبه بازار منتقل کردند. رئیس صندوق وقت شعبه بازار بانک ملی مردی بود بنام صفی‌نیا، بحدی چاق، سرخ‌رو، و از سرسپردگان شاه و دربار او دستور داد میزی درست روبه‌روی میز خودش برای من گذاشتند و دو نفر را که کاملاً معلوم بود از عوامل آگاهی هستند، این طرف و آن طرف من نشاند. صبح که به بانک می‌رفتم اوضاع شهر را بسیار آشفته دیدم، تمام خیابان‌های مرکزی شهر و اطراف بازار پر از پلیس و سرباز بود. سر بام‌ها مسلسل کار گذاشته بودند. یک حالت انفجاری دیده می‌شد روی بام بازار، علی‌الخصوص سبزه میدان سربازها با مسلسل و سلاح سنگر گرفته بودند.

من در خود احساس غریبی داشتم. آن همه فداکاری داشت زیر پای دژخیمان لگدکوب می‌شد. اما کاری از من ساخته نبود، در میان مأمورین محاصره بودم. در این میان رضاعلی اسماعیل افجه‌ای که خدایش رحمت کند و از افراد مؤمن و مبارز بود. از اداره صندوق پس انداز ملی بانک ملی تلفن زد و گفت: «ما صندوق پس انداز و شعبه مرکزی را تعطیل کرده‌ایم، آنجا چه خبر است». من واقعاً از بیم مأمورانی که در محاصره‌شان بودم فقط گفتم «خوب است».

در این موقع از طبقه بالای شعبه که ادارات حسابداری و غیره بود سر و صدا بلند شد. خانمی نیمه سن بلند قد در جلو و عده‌ای در پی او از پله‌ها با شعار زنده‌باد مصدق «مرگ بر قوام» پایین آمدند. کارکنان صندوق نیز به آنها پیوستند. من هم جرأت پیدا کردم و از جایم بلند شدم و به دنبال آنها رفتم. رنگ سرخ صفی‌نیا مثل گچ سفید شد. آن خانم که بعداً شناختم سرکار خانم متوجه و از طرفدران سینه چاک نهضت ملی و از ارادتمندان واقعی رهبر نهضت بود. پارچه‌ای مانند پرچم به چوب بلندی بسته بود و جلوی همه حرکت می‌کرد. به هر حال کارکنان شعبه بازار بانک ملی هم مثل جوئی که به دریا بریزد از میان صف پاسبانان و سربازان مسلح به دریای مردم که از بازار به ناصر خسرو و از آنجا به توپخانه و لاله‌زار و مخبرالدوله و سر آخر به میدان بهارستان ختم می‌شد،

پیوستند. مردم جنازه‌ای را بر دوش می‌کشیدند و آن را به عنوان سند جنایت قوام به دیگران نشان می‌دادند. برای ما بسیار عجیب بود که سربازان و حتی تانک‌ها کمتر و بندرت به طرف متظاهرین شلیک می‌کردند فقط در میدان بهارستان بود که افسر شهربانی‌ای سوار بر اسب به طرف مردم تیراندازی می‌کرد. این افسر سرهنگ قربانی نام داشت که بعداً بر اثر جنایاتی که از او سرزده بود دچار ناراحتی شدید روحی شده بود و کابوس مقتولین یک لحظه از او جدا نمی‌شد.

در میدان توپخانه افسری از تانک پیاده شد و پاگون‌هایش را کند و تسلیم مردم شد. تظاهرکنندگان با دیدن این منظره چنان به وجد و سرور آمدند که روی آن افسر ریختند و تمام جسمش را غرق بوسه کردند.

بعد متظاهرین سوار همان تانک شدند و از راه لاله‌زار به طرف بهارستان حرکت نمودند. اولین فردی که بر تانک سوار شد شیرزن بانک ملی ایران خانم متوجه بود. پس از قیام خونین و تاریخی سی‌ام تیر توده‌ای‌ها شایع کرده بودند که افسر تانک مزبور یکی از افسران وابسته به حزب توده بوده است و در این راه دروغ‌های شاخ و دم دار و حماسه‌های کذب بسیار ساختند. ولی بعداً معلوم شد که افسر مذکور هیچ‌گونه وابستگی به حزب توده نداشته است و گروه نظامی حزب توده که بوسیله سروان عباسی لو رفت و بکلی متلاشی شد اصولاً هیچ دخالتی در قیام سی تیر ننموده است، بلکه دستور داشته است که تماشاچی باشد. افسری که از تانک بیرون پرید سرهنگ پرمان فرمانده منطقه میدان توپخانه بود^۱ اصولاً حزب توده با توجه به دولت ائتلافی که قبلاً با قوام السلطنه تشکیل داده بود و با در نظر گرفتن این که قوام را امضاکننده قرارداد معروف قوام - ساد چیکف

۱- بنابر گزارش ۵۳۰۷ مورخ ۳۱/۴/۳۰ مندرج در جلد پنجم کتاب سیاه صفحه ۲۵۴. این افسر در گزارش رسمی خود می‌نویسد: «انبوه جمعیت در میدان سپه به هدایت و رهبری عده مخصوصی مبادرت به تحریک سربازان برای اقدام به تیرانداز کردند. ولی همان‌طوری که امر تیمسار فرماندهی صادر شده بود با نهایت متانت و بردباری و مدارا از هشت و نیم صبح تا پنج بعدازظهر به هیچ وجه مبادرت به تیراندازی نشد» سرهنگ ممتاز (سرتیب ممتاز) که فرمانده ناحیه بازار بود نیز گزارش می‌دهد: «با آنکه تظاهر کنندگان سعی داشتند به طرف سربازان سنگ و آجر پرتاب کرده و اغلب می‌خواستند تفنگ را از دست آنان بگیرند و حتی عده‌ای از نفرات را هم مجروح کردند واحدهای تحت فرماندهی اینجانب چون اجازه تیراندازی نداشتند در هیچ منطقه‌ای مبادرت به شلیک نکردند». به نقل از کتاب سیاه جلد ۵ صفحه ۲۵۴

می‌دانستند، از روی کار آمدن قوام نه تنها ناراحت نبودند بلکه خوشحال هم بودند.

یادم می‌آید از روز ۲۶ تیر تا روز تاریخی ۳۰ تیر ماه توده‌ای‌ها در هر کجا به ما علی‌الخصوص به اعضای حزب زحمتکشان می‌رسیدند شعار می‌دادند «پتوپیچ سرنگون شد - امپریالیسم واژگون شد»

شاهد و باختر امروز از ۲۶ تا ۳۰ تیر

ما آنروزها روزنامه شاهد را در چاپخانه دهقان که در اواسط لاله‌زار قرار داشت و مجله تهران مصور هم در آن چاپ می‌شد چاپ و منتشر می‌کردیم. روز ۲۶ تیر ماه هم روزنامه شاهد و هم روزنامه باختر امروز متن استعفای دکتر مصدق را چاپ کردند. از همان اول صبح که روزنامه‌ها از چاپخانه بیرون آمدند، شماره‌های آنها تمام شد. بقائی در سرمقاله روزنامه شاهد نوشت: «جناب مجدداً اشرف» آخر چنانکه گفته‌اند قوام‌السلطنه یک بار به علت نامه‌ای که به شاه نوشت لقب «جناب اشرف» را از دست داد. سرمقاله دیگر روزنامه شاهد با این سوتیتر شروع می‌شد:

..... آمده.....آمده حاکم دهن‌دوز آمده

مجله توفیق هم در مورد قوام، این شعر را نوشت:

«گر آب اماله نیست عنوان قوام از چیست که هی می‌رود و می‌آید؟

یادش به خیر اگر زنده است، بهمن محصص هنرمند نقاش - تنه دیو افسانه‌ای را به صورت کاریکاتور در روزنامه کشید و سروگردن قوام‌السلطنه را روی آن قرار داد.

هر چه روز به ظهر نزدیک‌تر می‌شد، بر انبوه جمعیت افزوده می‌گردید - مردم جنازه‌هایی را بر دوش می‌کشیدند که از تن آنها خون جاری بود و این مناظر بیشتر موجب تهییج و تحریک مردم می‌شد. در خیابان ملت فعلی که آن وقت کلوپ حزب زحمتکشان ملت ایران در ابتدای آن بود یک جوان به نام امیر بیجار به ضرب گلوله از پای درآمد و خونسش به دیوار پاشید - تظاهر کنندگان در

زیر این لکه بزرگ خون نوشتند: « این خون امیر بیجار است.»، « این خون زحمتکشان ملت ایران است.»

جمعیت میدان بهارستان - خیابان شاه آباد (جمهوری اسلامی) - خیابان بهارستان را از یک سو تا سرچشمه و از سوی دیگر تا سه راه ژاله (سه راه شهدا) پر کرده بود.

قوای نظامی و پاسبانان به مقرهای خود بازگشته بودند - شاپور علیرضا که مشهور بود در جلادی دست شاه را از پشت بسته است در سه راه ژاله (سه راه شهدا) در حلقه مردم محاصره شده بود مردم خودسر و خودجوش متوجه قصر سلطنتی بودند و می‌رفتند تا ریشه این کشت و کشتارها و پایگاه اصلی امپریالیسم را که شاه و دربار بود از بن برکنند که ناگاه چهره چند تن از نمایندگان جبهه ملی و از همه سرشناس‌تر بقائی در پشت میله‌های عمارت بهارستان پیدا شد بقائی با آن قیافه حق به جانبش خطاب به جمعیت زیادی که در میدان جمع بودند مطالبی به مضمون زیر ادا کرد:

مردم! قیام شما به ثمر رسید. جناب مجدداً اشرف از کار برکنار شد فرمان نخست‌وزیری دکتر مصدق صادر گردید. شما رسالت خود را انجام دادید. نظم و آرامش را حفظ کنید. مواظب باشید در غیاب نیروهای انتظامی شهر دچار آشوب نشود. اما مردم شما باید انتقام خون شهدایتان را از قوام‌السلطنه بگیرید. به آنهایی که بر روی فرزندان شما شلیک کردند و آنان را به خاک و خون کشیدند ترحم نکنید!

بقائی در این موقعیت حساس با یک تیر دو نشان را هدف قرار داده بود. نخست نجات شاه و دربار از مهلکه و دیگر ایجاد آشوب و بلوا و فراخوان مردم به ایجاد خشونت و بی‌رحمی در مقابل ارتش و شهربانی. بدین منظور او اعلامیه‌ای بدین شرح صادر کرد:

« این بی‌شرم‌ها به جان من و شما... ترحم نمی‌کنند خانه‌های آنها را هم پیدا کنید و به خاطر بسپارید، تا وقتی انشالله به زودی حکومت مجدداً اشرف را ساقط نمائید. آن وقت ای مردم غیرتمند! فجایع اعمال این افسران را به یاد بیاورید

و... زنان و بچگان... رحم نکنید. قصاص خون برادران خود را بستانید.»^۱

کافی است این اعلامیه فتنه‌انگیز را با اعلامیه‌ای که در پی آن از سوی حضرت آیت‌ا... کاشانی صادر گردید مقایسه نمائیم، تا به نیت ناپاک و پلید مظفرخان این استاد اخلاق بیش از پیش پی‌ببریم. اعلامیه آیت‌ا... کاشانی چنین است: «شنیده می‌شود که نسبت به همه سربازان و افسران وطن به طور عموم اهانت‌هایی می‌شود... به عموم برادران عزیز توصیه می‌شود که از اهانت بدون جهت به همه سربازان و افسران خودداری نمود... و جملات ناپسند که منافعی با مصالح مملکتی است جدا خودداری نمایند.»^۲

اگر به خاطر داشته باشیم بقائی در نامه‌ای که در کتاب «زندگی‌نامه دکتر مظفر بقائی» از صفحه ۲۹۶ به بعد درج گردیده است می‌نویسد: «پس اگر از شروع زندگی سیاسی‌ام از این نظریه و تز دفاع کرده‌ام، استیضاح دولت ساعد و مبارز با رزم‌آرا، غروب روز سی‌ام تیر ماه ۳۱ در بدترین شرایط در حالی که هیچ‌کس جرأت دهان باز کردن نداشت، در نهم اسفند ماه ۳۱ و جریانات نیمه اول سال ۳۲...» سرسپردگی و بندگی و بردگی خود را به شاه ابراز و اظهار می‌دارد^۳ در مورد حملات ناجوانمردانه بقائی و فتنه‌انگیزی‌های او علیه نیروهای نظامی و انتظامی مهندس حسینی در یادداشت مورخ اول مرداد ماه سال ۳۱ می‌نویسد: «دکتر (منظور مصدق است) خواسته که مردم را تشویق به سکون و آرامش کنیم... و من را به شهربانی فرستادند و در آنجا با آقای سرتیپ شیبانی صحبت نمودم. معلوم شد سرهنگ قربانی و سروان فاطمی و ستوان کمال... بازداشت شده‌اند.»

در آن روزها علاوه بر بقائی که قصد داشت کشور را به آشوب بکشاند و با اهانت و فحاشی به سربازان و افسران آنان را رودرروی مردم قرار دهد، حزب توده

۱- به نقل از روزنامه شاهد مورخ ۳۱ تیرماه ۱۳۳۱

۲- کتاب سیاه جلد ۵ صفحه ۳۱۲

۳- رجوع فرمائید به صفحه ۲۹۹ «زندگی‌نامه سیاسی دکتر مظفر بقائی» نوشته آقای حسین آبادیان نشر

«مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی»

نیز در آغالیدن اوضاع غوغا می‌کرد و نشریات رنگارنگش هر لحظه شایعه و دروغی شاخدار چاپ می‌کردند. این عوامل بسیار مایه نگرانی نیروهای ارتشی و شهربانی می‌شد. مثلاً نشریات حزب توده می‌خواستند به هر نحو شده سرهنگ پرمان فرمانده میدان سپه را به خود بچسبانند و از وی قهرمانی افسانه‌ای و مردمی بسازند و چنان وانمود کنند که رستاخیز سی‌ام تیر ماه را حزب توده انجام داده است.

تأیید نوشته‌های سرهنگ مصور رحمانی

مرحوم سرهنگ مصور رحمانی در فصل اول کتاب خاطرات سیاسی - نشر رواق ۱۳۶۴ زیر عنوان «چگونگی ایجاد سازمان» پس از نقل چند بیت از ملای روم، به شرح زیر:

آنکه او تنها به راه خویش رود با رفیقان سیر او صد تو شد
گر نباشد یاری دیوارها کی برآید خانه‌ها و انبارها
هر یکی دیوار اگر باشد جدا سقف چون باشد؟ معلق در هوا

به‌طور مفصل جریان تشکیل: «تشکیلات ۴۸ را در اوایل سال ۱۳۳۱ شرح می‌دهد و می‌گوید سرهنگ ستاد محمود افشارطوس (شهید سرتیپ افشارطوس) مدرس دانشگاه جنگ و مدیر دروس بود. یک روز پس از پایان کلاس به من گفت: خیلی مایلم شما را برای پاره‌ای گفت‌وگوها در خارج ملاقات کنم. قرار این ملاقات در منزل وی گذاشته شد. وقتی سر وعده به منزل وی رفتم علاوه بر خودش سرهنگ توپخانه ستاد یآوری - سرهنگ پیاده ستاد قدرت دبیرسیاقی و سرهنگ اشرفی هم بودند^۱.

در آن جلسه سرهنگ یآوری گفت: یکی از دوستانش از قول سرتیپ هوایی خوشنویسان افسر کارگزینی گفته است: «نرخ امسال برای پیشنهاد ترفیع به

۱- این سازمان اول به نام «گروه افسران ناسیونالیست» و بعداً به اسم «گروه سربازان ناسیونالیست» و سر

آخر نام «سازمان گروه ملی» را به خود اختصاص داد.

درجه سرتیپی، پنج هزار تومان نقد و یک جفت قالیچه ابریشمی تعیین و قطعی شده است.

مصور رحمانی می گوید: « من به افشارطوس گفتم: اگر تمام هم و غم رفقا مربوط به گرفتن ترفیع درجه در ایام عید است، راه حلش معلوم شده و شما هم قسمتی از آن را در همین اطاق موجود دارید. و اشاره کردم به یک جفت قالیچه ابریشمی... بنابراین احتمالاً مسأله از نظر شخص شما حل است...» او اضافه می کند که گفتم: پس مطلب به این صورت درمی آید که ما باید یا همرنگ جماعت شویم و یا مبارزه کنیم، تنها راه حل سوم کناره گیری از خدمت در ارتش است»

«افشارطوس گفت: من یک سربازم... نه ترفیع می خواهم و نه استعفا

می دهم. من مبارزه می کنم»

دبیرسیاقی « من هم همین طور»

اشرفی: « من هم همین طور»

یاوری: « من هم همین طور»

گفتم: پس بیائیم سر مطلب - مبارزه با کی؟ چطور

یاوری گفت: «راست گفتم مبارزه اصلی ما باید متوجه خود رئیس کل

ستاد باشد...» مصور رحمانی می نویسد: گفتم « شما از چگونگی تغییر رأی میرزا

رضا کرمانی در جریان ترور ناصرالدین شاه استحضار دارید؟ گفتند خیر.

و بالاخره جریان میرزا رضا کرمانی را برای آنها شرح می دهد که نزد

زنده یاد سید جمال الدین می رود و از مظالم نایب السلطنه به او شکایت می کند

سید به او می گوید: « اگر تو خودت نمی خواستی طرف ظلم واقع شوی قبول ظلم

نمی کردی» و بالاخره میرزا رضا متوجه ریشه و بنیاد ظلم می شود و گلوله ای را

که برای نایب السلطنه آماده کرده بود به سینه ناصرالدین شاه می زند.

یاوری می گوید: بهتر از این ممکن نبود استدلال کرد که باید از جزء به کل

رفت، هدف اصلی ما باید شاه باشد»

در این جلسه بحث درباره رژیم جمهوری درمی گیرد. همگی بهترین رژیم را جمهوری های فرانسه و سوسیسی می دانند. اما مصور رحمانی می گوید: چرا جمهوری سوسیالیستی شوروی ترکیه و کشورهای آمریکای مرکزی را که همگی جمهوری هستند و مردم آنها از دموکراسی و آزادی بهره ای ندارند مثل نمی زنید. برعکس چرا رژیم های مشروطه سلطنتی انگلستان و سوئد و دانمارک را ذکر نمی کنید؟

نام رژیم خود به خود چیزی را عوض نمی کند.

اگر در رژیمی حریم آزادی مردم رعایت شود و آزادی های افراد سلب نگردد عدالت و مساوات برقرار باشد، آن رژیم قابل قبول است. خواه جمهوری خواه مشروطه سلطنتی.

بالاخره پس از بحث فراوان «سازمان گروه ملی» با هدف و اساسنامه به شرح زیر به تصویب ۵ نفر عضو مؤسس رسید.

اصل ۱- سازمان گروه ملی برای ملت ایران «دموکراسی» را مطالبه می کند. سازمان در وضع فعلی، با رژیم موجود، که در آن تحت رهبری دکتر مصدق اختیارات کلی به ملت برگردانده شد همکاری خواهد کرد.

اصل ۲- نتیجه مسلم اجرای اصل ۱ قرار دادن نیروهای مسلح کشور است، در اختیار ملت بنابراین، اداره امور نیروهای مسلح... از دربار و شاه باید منتزع و در اختیار هیأت دولت قانونی قرار گیرد.

اصل ۳- به علت فساد مشهود اداره کارگزینی کل ارتش که موجب شده است اکثریت امراء ارتش... به دلایلی غیر از لیاقت و صلاحیت خدمتی به احراز درجه و مقام بالا نائل شده باشند... به استثنای عده ای معدود باید از خدمت برکنار شوند... علاوه بر آن کمیسیون هایی به انتخاب خود افسران به سوابق و صلاحیت خدمتی عموم افسران از درجه سرهنگی به پایین رسیدگی... تا عناصر ناصالح... از کار خارج شوند.

اصل ۴- چون حکومت دکتر مصدق در مسیر خدمت به ملت... گام

برمی دارد سازمان... از آن پشتیبانی خواهد کرد.»

در این جلسه یک هیأت مدیره ۲۶ نفره انتخاب شدند که بعداً همین عده به‌عنوان هیأت مدیره دائم انتخاب گردیدند!

من این قسمت را با تیترا: « تأیید نوشته‌های سرهنگ مصور رحمانی » آغاز کردم و این مسأله باعث شد که به چگونگی شکل گرفتن: « سازمان گروه ملی » اختصاراً بپردازم. در تورق کتاب نگاهی هم به « درآمد ناشر » با امضای شمس آل‌احمد انداختم و خواندم که نوشته بود: « اما من او را در روزهایی دیدم که به افسران سازمان نظامی حزب توده بیشتر بها می‌دادم... نتوانستم... شیفته صفات انسانی و عیارانه او شوم که می‌گفتند از بانیان افسران ناسیونالیست است. در آن روزها، ناسیونالیزم در نظرم بیرون از حوزه انترناسیونالیسم معنا نداشت... »

گویا جناب شمس فراموش کرده است که چاپ اول کتاب « خاطرات سیاسی » غلامرضا مصور رحمانی در سال ۱۳۶۳ صورت گرفته است و جناب آقا شمس به تبعیت از زنده‌یاد جلال و مرحوم ملکی و دیگران از ۱۳ دی ماه سال ۱۳۲۶ شمسی: « اعتقادش را به رهبری حزب توده که با انشعاب از آن جدا شده (بود) بودم از دست داده بود(م). اما هنوز به نوعی انترناسیونالیسم منهای استالین و مسکو بی‌باور نبود(م)، مگر آقا شمس فراموش فرموده است که زنده‌یاد مکی با نوشتن « برخورد عقاید آرا » « اردوگاه سوم و مسایل جهانی » - « سوسیالیسم و کاپیتالیسم دولتی » و... بر مسأله انترناسیونالیسم قلم سرخ کشید و همه ما که روزی شاگرد او بودیم و حال هم به این تلمذ مفتخریم به دنبال ناسیونالیزم افتادیم و زیر علم جبهه ملی سینه زدیم.

جناب شمس شما خود می‌دانید که من به جلال ارادت می‌ورزم و می‌دانم که حضرتعالی سعی داشته و دارید که پا جای پای آن مرحوم بگذارید و حتی ژست‌های او را تقلید کنید. آیا نوشته‌های جلال در « خدمت و خیانت روشنفکران » و از همه گویاتر در « غرب‌زدگی » در توجیه ناسیونالیسم نیست؟

آقا شمس در این «درآمد» که نه معنای مقدمه را می‌دهد و نه «پیشگفتار» از آن مستفاد می‌شود، مرقوم می‌دارند: «خاطراتی که خواندنش برایم آموزنده بود. بدون این که با برخی از قضاوت‌های او موافق باشم»

خوب بود جناب شمس که در نقد نیز ید طولائی دارند: «برخی قضاوت‌های او را که با آن موافق نبودند را مرقوم می‌فرمودند و علت عدم موافقتشان را نیز می‌نگاشتند، تا حداقل به این قسمت از نوشته‌هاشان که مرقوم می‌دارند: «باور من آن است که تا افراد مسؤول از زوایای دید شخصی خویش نگویند و ننویسند که چرا فلان تصمیم را گرفتند و یا بهمان کار را انجام ندادند. تاریخ برای نسل‌های بعد تاریک خواهد ماند.»

عمل کرده باشند! چه خوب بود که جناب در این «درآمد»: «قضاوت‌های تند و تلخ...» مصور رحمانی را در مورد افراد یا احزاب به صراحت که از صفات حسنه انسان است بازگو می‌فرمودند. تا: «تاریخ برای نسل‌های بعد تاریک» نماند. به نظر می‌رسد، اشارت آقای شمس در مرحله اول به انتقاد بجائی است که: مصور رحمانی به عمل «دو نفر از کارگردانان حزب ایران، مهندس حق‌شناس و مهندس زیرک‌زاده» در مورد چگونگی انتصاب سرتیپ ریاحی به سمت ریاست کل ستاد ارتش انجام داده‌اند و در وهله بعد هم دفاعی است با بیان مبهم از اعمال ریاحی در مقام ریاست کل ستاد ارتش.

به هر حال آقا شمس می‌داند و خوب هم می‌داند که مرا با ایشان نه خصومتی است و نه دشمنی‌ای. بلکه از سال ۱۳۲۹ الی حال حقیر جزو ارادتمندان او بوده و خواهم بوده ولی از آن جناب که معتقد است: «تاریخ» نباید «برای نسل‌های بعد تاریک بماند»

بعید می‌دانستم که با مبهم‌گوئی بر «تاریکی تاریخ» برای «نسل‌های بعد» بیافزایند اگر فراموش نکرده باشیم که در روز کودتای ننگین ۲۸ مرداد. سرتیپ علی فولادوند نخستین کسی از کودتاگران بود، که نزد زنده‌یاد دکتر مصدق رفت و بعد هم از رادیو خبر دروغین استعفای پیرمرد را اعلام کرد. خود گفت که قبلاً در دفتر ریاحی بوده است و اگر باز هم فراموش نکرده باشیم که مرحوم دکتر

مصدق در مورد ریاحی چنین گفته است: « من به ایشان (سرتیپ ریاحی) گفتم وقتی به سعدآباد می‌رفتم، چهار تانک بزرگ در سعدآباد بود. آیا بعد از تقسیم گارد شاهنشاهی... تانک‌ها آنجا است؟ ایشان گفتند آن تانک‌ها در اختیار وزارت دفاع ملی است» و من مطمئن شدم... آقای ریاحی روز جمعه مرا ملاقات نکرد... روز شنبه هم ملاقات نکردند نگران شدم چه اتفاقی افتاده است که این روزها (روزهای کودتا) او از ملاقات من خودداری می‌کند».

ساعت ۵ بعدازظهر روز شنبه ایشان به ملاقات من آمدند و گفتند من بعضی گرفتاری‌ها داشتم و نمی‌دانستم که تانک‌ها هنوز در سعدآباد هستند خواستم آنها را به شهر بیاورم... اعلیحضرت اجازه ندادند. کودتا با همین تانک‌ها صورت گرفت.»

جناب شمس این چگونه ریاست کل ستاد ارتشی است که « نمی‌دانسته» که «تانک‌ها هنوز در سعدآباد هستند.»؟

و فقط بقول مرحوم سرتیپ ممتاز نگهبان منزل دکتر مصدق: « یک گردان سرباز... و دو دستگاه تانک ام ۲۴ و یک دستگاه چکوسلواکی در اختیار...» او بوده است؟

و اما نکته دوم در تأیید این مطلب که سرهنگ غلامرضا مصور رحمانی می‌نویسد: « در اینجا بود که حزب ایران، در ظاهر معصومانه تسلیم وفاداری، پلیدترین نیت خودخواهانه و خیانت‌آمیز به دکتر مصدق و ملت ایران را، صورت قطعیت داد» انتصاب سرتیپ تقی ریاحی بعد از انقلاب در زمان دولت موقت مرحوم بازرگان رحمه... علیه به سمت وزارت دفاع نیز از سوی حزب ایران بوده است.

چنانکه می‌دانیم بعد از انقلاب و تشکیل دولت موقت، اعضای کابینه و مقامات مهم کشوری و لشکری بین نهضت آزادی و حزب ایران که نام جبهه ملی را یدک می‌کشید تقسیم گردید.

مقامات نظامی و انتظامی از قضایای اتفاقیه سهم حزب ایران شد:

سرتیپ ریاحی وزیر دفاع

دریادار مدنی رئیس کل ستاد ارتش

سرتیپ مجللی رئیس کل شهربانی

جناب شمس شما که به انترناسیونالیسم و لابدأ به سیر جبری تاریخ اعتقاد دارید، آیا جریان جنگ تحمیلی عراق علیه انقلاب اسلامی ایران را به یاد دارید؟ و آیا کراً شنیده‌اید که تمام قدرت‌ها، از آمریکا گرفته تا شوروی آن روز تمام ابزار جنگی لازم را در جهت اضمحلال انقلاب ایران در اختیار صدام قرار دارند.

آیا فتنه‌ها و دسیسه‌های بنی‌صدر، دریادار مدنی و ریاحی را به خاطر دارید. بله تاریخ به هم پیوسته است و گاهی هم این دست قدرت‌ها و ابرقدرت‌ها است که دو تکه از تاریخ را بهم وصل می‌کند. در نهضت ملی آقای سرتیپ ریاحی - رئیس کل ستاد ارتش و در انقلاب سال ۱۳۵۷ - باز هم این شخص وزیر دفاع.

«چشم باز و گوش باز و این عمی حیرتم از چشم‌بندی خدا»

مرحوم غلامرضا مصور رحمانی در مورد سیاستی که از سوی «سازمان گروه ملی» برای مواجهه با مردم در سی‌تیر اتخاذ شده است، چنین توضیح می‌دهد: نخستین مسأله‌ای که لازم بود برای پرسنل نظامی توضیح و توجیه شود. موضوع عدم اطاعت از دستور مافوق بود. در ارتش آنچه از روز اول ورود فرد به ارتش به وی تلقین می‌نمایند و سعی می‌شود که این امر به صورت یک یقین قطعی در باور او جا بیفتد، موضوع اطاعت امریه مافوق است.

مصور رحمانی شرح می‌دهد که چگونه به اعضای تیم تفهیم کردند که اطاعت امر مافوق نظامی در رویارویی با دشمن یک اصل مقدس است و هر سرباز اعم از یک سرباز ساده درجه‌دار و یا افسر جزء) بایستی در نبرد با دشمن خارجی امر افسر مافوق را بدون چون و چرا اجرا نماید و کشتن دشمن و آتش گشودن به سوی افراد دشمن نه تنها آدم‌کشی و جنایت نیست بلکه به علت این که جنبه دفاع از کیان ملی و مرز و بوم را دارد. امری مقدس است. ولی آتش گشودن به روی افراد ملتی که برای به‌دست آوردن آزادی و دفع ظلم حاکم جابر، قیام کرده‌اند، خیانت به ملت و کشور است. از همین رو وی می‌گوید: طوری رفتار کردیم که خلبانان از پرواز و بمب ریختن بر سر مردم خودداری نمودند.

فرماندهان نظامی هم که در نقاط مختلف شهر برای سرکوب مردم گماشته شده بودند. هیچ یک دستور شلیک به طرف مردم صادر نکردند. این گفتار و نوشتارهای غلامرضا مصور رحمانی را، گفته‌های سرهنگ (سرتیپ) ممتاز که فرماندهی ناحیه بازار را داشت و همچنین اقدام سرهنگ پرمان تأیید می‌نماید که ممتاز می‌گوید: « با آنکه تظاهرکنندگان سعی داشتند به طرف سربازان سنگ و آجر پرتاب نموده و اغلب می‌خواستند تفنگ از دست سربازان بگیرند و حتی عده‌ای را مجروح کردند واحدهای تحت فرماندهی اینجانب... در هیچ منطقه‌ای مبادرت به شلیک نکردند»

گزارش شماره ۵۳۰۷ مورخ ۳۱/۴/۳۰ سرهنگ پرمان نیز مؤید صحت گفتار سرهنگ مصور رحمانی است.

آنچه را در روز ۳۰ تیر شاهد بودم

قیام ملی ۳۰ تیر ۱۳۳۱ نمایانگر اوج محبوبیت رهبری نهضت در میان مردم و پشتیبانی اکثریت مردم از جنبش بود. با اینکه شاه در واقع می‌خواست، چهره خونخوار خود را در پشت صورتک قوام‌السلطنه پنهان کند و گسیل نیروهای نظامی و انتظامی که همگی در بست در اختیارش بودند و با پشتیبانی بدون قید و شرطی که از آمریکایی‌ها و انگلیسی‌ها کسب کرده بود، چنان چشم زخمی از مردم بگیرد که دیگر هیچ وقت هوس رویارویی با قدرت نظامی شاه از خیالشان نگذرد.

در واقع آنچه در حال حاضر و پس از گذشت مدت بیش از نیم قرن از آن حوادث به نظر من می‌رسد، شاید به راهنمایی اربابان و یا مشاوران خود قوام‌السلطنه را هم فریب داده بود، و قوام‌السلطنه که به‌علت کهولت سن از یک طرف و دورو بودن شاه از سوی دیگر و عدم شناسائی مردم از جهت سوم گمان ایستادگی مردم را در قبال یک حکومت دیکتاتور و به تاراج دادن تمام مبارزات ملت حدس نمی‌زد. اعلامیه‌ای صادر نمود که از رادیو پخش شد، او در این اعلامیه در مورد مرحوم دکتر مصدق نوشت: « اما بدبختانه در ضمن مذاکرات نوعی بی‌تدبیری نشان داده شد که هدف را فدای وسیله کرد و مطالبه حق مشروع از

یک کمپانی را مبدل به خصومت بین دو ملت ساختند و نتوانستند از زحمات خود کوچکترین نتیجه‌ای به دست آورند حل این مسأله یکی از لازم‌ترین مساعی من خواهد بود به نحوی که منافع معنوی و مادی ایران کاملاً تأمین شود بدون آنکه بر حسن رابطه دو مملکت خدش‌های وارد آید.

به همان اندازه که از عوام فریبی در امور سیاسی بیزارم، در مسایل مذهبی نیز از ریا و سالوس منزجرم. کسانی که به بهانه مبارزه با افراطیون سرخ ارتجاع سپاه را تقویت نموده‌اند لطمه شدیدی به آزادی وارد ساخته، زحمات بانیان مشروطیت را از نیم قرن به این طرف به هدر داده‌اند... من اسلام دیانت را از سیاست دور نگاه خواهم داشت. و از نشر خرافات و عقاید قهقههرائی جلوگیری خواهم کرد.»

« به عموم اخطار می‌کنم که دوره عصیان سپری شده، روز اطاعت از اوامر و نواحی حکومت فرار رسیده است. کشتیبان را سیاست دگر آمد
تهران ۲۷ تیر ۱۳۳۰ رییس‌الوزراء قوام‌السلطنه

این اعلامیه شدیدالحن و تهدید و ارباب مردم از یک طرف باعث برانگیخته شدن هر چه بیشتر مردم شد. متدینین از لحاظ دینی احساساتشان جریحه دار شد. ملیون و آزادیخواهان پس از انهدام دیکتاتوری سپاه رضاشاهی دیگر به این آسانی زیر بار یک دیکتاتور نمی‌رفتند.

از سوئی دیگر شاه مزورانه با اولین و نخستین شرط قوام که همانا انحلال مجلس شورا بود موافقت نکرده بود. ارتش و شهربانی در اختیار او بودند و او بود که آنان را برای سرکوب و به خاک و خون کشیدن تظاهرات مردم به میدان فرستاد. حکومت نظامی و شهربانی زیر فرمان شاه بودند.

و اگر سیاست میهن دوستانه « سازمان گروه ملی » نبوده شاید شگرد شاه به خوبی می‌گرفت و سربازان و پاسبانان مردم را به خاک و خون می‌کشیدند و بسیار بیشتر از آنچه از مردم که در روز ۳۰ تیر به شهادت رسیدند به شهادت می‌رساندند. اما تا آنجا که من خود به همراه کاروانیان روز ۳۰ تیر از بانک ملی ایران شعبه بازار تا میدان بهارستان بودم. جز یکی دو درگیری پراکنده آن هم

بیشتر به قول مرحوم تیمسار ممتاز، بر اثر تحریک عناصر آشوب طلب که می خواستند سلاح از دست سربازان خارج کنند، ندیدم اما به هر صورت، قیام و اقدامی بود تاریخی و به یاد ماندنی و باید گفت که یکی از درخشان ترین و ماندگارترین صفحات تاریخ کشور کهن سال ما همان روز ۳۰ تیر سال ۱۳۳۱ است. آخر مردم که از جریان «سازمان گروه ملی» مطلع نبودند. آنها کفن پوشیده بودند و برای رویارویی با مرگ به خیابان ها ریخته بودند. به خصوص که رییس الوزراء، یعنی قوام، کسی که در سفاکی و خون آشامی شهره بود چنان اعلامیه شداد و غلاطی داده بود.

مردم آگاهانه و با دست خالی به میدان آمده بودند، تا مردانه بمیرند و از آزادی و حریت و استقلال و حاکمیت خویش دفاع کنند و مرکز توطئه و بدبختی خود را که شخص محمدرضا شاه و دربار بود و بسیار کنجکاوانه تشخیص داده بودند و از بدو کار معلوم بود که اکثریت قصد دارند که در صورت پیروزی، در این پیکار نابرابر که یک طرف سلاحش فقط جان و سینه برهنه و طرف دیگر مجهز به سلاح های مرگبار. مرکز توطئه و دسیسه را ویران کنند و بر شاه و دربار آن کنند که در مصر با ملک فاروق شد.

در یک صف مردمی استعمار و استثمار و غارت شده بدون این که از طرف هیچ یک از دول و ملل آزادی خواه پشتیبانی شود و در صف دیگر شاهی که غارتگران آمریکایی و انگلیسی او را برای به اسارت درآوردن ملت به عنوان جلاد در رأس کشور قرار داده بودند.

مرحوم غلامرضا مصور رحمانی در مورد قیام تاریخی سیام تیر ۱۳۳۱ می نویسد: « چگونگی تسلیم شاه - رازی که فاش می شود»

در آن موقع افشارطوس فرماندار نظامی تهران بود. پس از آن طریق همه کسانی که در سازمان گروه ملی فعال بودیم از آنچه در داخله دستگاه نظامی می گذشت، اطلاع دست اول داشتیم و همین موضوع طبعاً کمک بزرگی برای خنثی کردن توطئه های شاه به وجود می آورد. در روز ۲۹ تیر ۱۳۳۱ دو جنبش متضاد در تکوین بود، که تصادم بین آن دو در روز بعد، باید سرنوشت ملت ایران

را از لحاظ آزادی و یا بردگی تعیین کند. آیتا... کاشانی و جبهه ملی، مردم را برای روز سی تیر به جلوی بهارستان دعوت کردند.

«... شاه هم دستور داده بود، واحدهای زرهی، هوائی با مهمات جنگی برای منهدم ساختن تظاهرات... آماده عمل شوند، منظور شاه این بود که با شدت عمل و خشونت حساب شده، درس عبرتی به مردم بدهد که متوجه شوند متابعت از دستور سران نهضت ملی برای آنها موجد چه خطرات سنگینی است.»

مرحوم مصور رحمانی پس از شرح تصمیمات: «سازمان گروه ملی» چنین می نویسد: «در عمل، مفهوم این انتخاب، جلوگیری از خونریزی بسیار زیادی بوده که چند ساعت بعد می باید صورت می گرفت. ساقط کردن قوام و وادار کردن شاه به دعوت مجدد دکتر مصدق و واگذاری پست وزارت دفاع ملی به او، دنباله طبیعی مطلب بود.»

شاه همه عوامل موفقیت را در دست داشت مگر یک عامل: صمیمیت مجریان. این صمیمیت در مورد افسران و افراد هم قسم با سازمان مورد توجه سازمان بود.»

بقائی که به نظر می رسید، متوجه این جریان شده بود، که چنانکه باید و شاید نظامیان با مردم درگیر نمی شوند. حيله اش این بود که به هر نحو شده ولو با تحریک و واداشتن مردم به درگیری با نظامیان می تواند صحنه را به یک کشتار فجیع تبدیل نماید. و ماهی لازم را از آب گل آلود بگیرد. با صدور اعلامیه های بظاهر دلسوزانه برای مردم و توهین و اهانت به نظامیان و پاسبانان سعی می کرد که وضع را هر چه آشفته تر کند. ولی شخص مرحوم دکتر مصدق و حضرت آیتا... کاشانی و دیگر سران نهضت سعی داشتند که اوضاع هر چه زودتر آرام گردد.

همچنان که در مورد اعلامیه مرحوم حضرت آیتا... کاشانی گفته شد که مردم را از اهانت به سربازان و افسران منع کردند. مهندس حسینی در یادداشت اول مرداد خود می نویسد: «دکتر (منظور مصدق است) خواسته است که مردم را تشویق به سکون و آرامش کنیم و نسبت به عدم توقیف قوام که گفته بودند در خانه نواب توقیف شده صحبت کردند و اظهار نگرانی کردند و من را به شهربانی

کل فرستادند و در آنجا با آقای سرتیپ شیبانی صحبت نمودم. معلوم شد که سرهنگ قربانی و سروان فاطمی و ستوان کمال سه افسر دژخیم شهربانی بازداشت شده‌اند....»

البته بقائی در همان بعدازظهر سی تیر بزرگترین خدمت را به ابقای شاه و رژیم ددمنش او کرد. بدین صورت که در همان زمان مردم در سهره راه ژاله (سهره راه شهدای فعلی) شاپور علیرضا برادر جلاد شاه را محاصره کرده بودند و قصد کشتن او را داشتند و بعد از آن در نظر داشتند که به سوی دربار سرازیر گردند و ریشه فساد را برکنند. مردم را از این کارها بازداشت. آخر تا آن زمان هنوز چهره بقائی در پشت ریا و تزویر پنهان بود و مردم او را نفر دوم از رهبران نهضت می‌دانستند. آنچه بعد از گذشت بیش از نیم قرن از قیام ملی سی‌ام تیر به نظر این حقیر که به‌عنوان قطره‌ای همراه دریای مردم در این خیزش مردمی شرکت داشته‌ام به نظرم می‌رسد این است که ناآگاهی یا آرامش‌طلبی عده‌ای از رهبران نهضت و خیانت و اعمال خائنانه و آگاهانه برخی دیگر مانند بقائی اجازه به ثمر رسیدن کامل قیام تاریخی ۳۰ تیر را نداد. عده‌ای ساده‌لوحانه تصور می‌کردند، حالا که شاه عقب نشینی کرده و حاضر شده است سمت وزارت دفاع را به مرحوم دکتر بدهد. توطئه دیگری در پی نخواهد بود و بعضی دیگر مانند بقائی عالماً و عامداً قصد رهائی شاه از این مهلکه را داشتند.

به‌هرحال قیام خونین سی‌ام تیر با دادن ده‌ها شهید به نظر من ابتر ماند و رهبران برخی بدون سوء نیت و برخی با نیت سوء مثل بقائی. این قیام را در میانه راه متوقف کردند و به‌جای این که لبه تیز حمله را متوجه مرکز توطئه یعنی شاه و دربار کنند. مانند بقائی متوجه قوام‌السلطنه و چند افسر مأمور کردند. عده‌ای از افسران وفادار به شاه هم قصد رودررو کردن ارتش با مردم را داشتند، چنانکه حسین مکی در جلد پنجم کتاب سیاه از قول حسینی می‌نویسد:

«می‌گفتند یک عده ده هزار نفری ریخته‌اند پارک شهر را اشغال کرده‌اند.

یک عده پنج شش هزار نفری هم می‌خواهند بریزند قصرهای سلطنتی را غارت کنند و عده‌ای هم می‌خواهند به سعدآباد حمله کنند. وقتی به شهربانی رسیدیم

در اتاق رئیس شهربانی سرتیپ کوپال - سرلشکر علوی مقدم، سرلشکر گرزن و سرلشکر وثوق آنجا جمع بودند. در اطاق مجاور رئیس شهربانی یک سیم مستقیم به دربار وصل بود و هر وقت می‌خواستند با شاه صحبت می‌کردند جناب آقای مشار از آن اتاق برگشت و گفت برویم سنگلج که این ده‌هزار نفر را ببینیم..... روبه‌روی دادگستری عده‌ای از مجاهدین اسلام را دیدیم... بالاخره خودمان آن را خاموش کردیم.

برگشتیم به شهربانی به کوپال گفتیم این ده هزار نفر کو؟ خنده‌ای کرد و گفت ساعت ۶ ما اطلاع داشتیم ده‌هزار نفرند؟^۱ در اینجا لازم می‌دانم از سرگرد سخائی (سرهنگ سخائی) که از افسران بسیار باوفا به نهضت ملی بود، یادی کرده باشم. او بعد از کودتای ۲۸ مرداد در کرمان به شهادت رسید. خدایش بیامرزد. او را بدین طرز فجیع شهید کردند. پایش را به یک جیب و دستش را به جیب دیگری در جهت عکس یکدیگر بستند و جیب‌ها را برعکس حرکت دادند تا از میانه کمر به دو نیم شد و به لقای حق جل و علی پیوست. روحش با علی و فرزندان سلام‌الله علیهم اجمعین محشور باد.

افسر شجاع و باایمان دیگری که خدمات ارزنده‌ای به نهضت انجام داد و در کتاب سرکار سرهنگ مصور رحمانی نامی از وی نیست، شادروان مرحوم سرهنگ علی‌اصغر فولادوند است، که در گارد خدمت می‌کرد و اجبار دربار را وسیلهٔ پسردایی‌اش عباس فریور به مرحوم دکتر اطلاع می‌داد. بعد از کودتای ننگین ۲۸ مرداد ابتدا او را زندانی کردند و بعد با وساطت دایی‌اش حسین خاکباز و سرتیپ علی فولادوند آزاد و به اصفهان تبعید (منتقل) نمودند، در همان جا بر اثر یک زخم سطحی برای تزریق سرم ضد سیاه‌زخم به بهداری ارتش مراجعه کرد و بنابر نقل همسرش، مرحومه آذر فولادوند، گویا با تزریق یک آمپول وی را به شهادت رساندند. روانش شاد باد.

فصل چهارم

فروپاشی

با استعفای دکتر مصدق و ملقب شدن مجدد، قوام السلطنه به لقب «حضرت اشرف» و صدور فرمان همایونی به نخست‌وزیری قوام، درباریان، ارتشیان و مجلسیان در انتظار بودند که قوام نامزد مشترک آمریکا و انگلستان بر کارها مسلط شود. مجلس را منحل کند، مخالفین را دستگیر کند. اما حوادث آخرین روزهای تیرماه صحنه را یکسره دگرگون کرد و روزگاری نو آغاز شد.

بعدازظهر ۳۰ تیر مجلس شورای ملی از جمع ۶۴ نفر حاضر در مجلس با اکثریت ۶۱ رأی موافق به نخست‌وزیری مصدق رأی داد. در همین اثنا در حالی که مصدق به دیدار شاه رفته بود، علا مزده آورد که دیوان دادگستری لاهه با اکثریت ۹ رأی موافق در قبال ۵ رأی مخالف به نفع ایران رأی داده است.

برنامه دوم مصدق

مصدق برنامه خود را به شرح زیر به مجلس عرضه داشت:

۱- اصلاح قانون انتخابات مجلس شورای ملی و شهرداری‌ها

- ۲- اصلاح امور مالی و تعدیل بودجه
- ۳- اصلاح امور اقتصادی به وسیله افزایش تولید
- ۴- بهره‌برداری از معادن نفت
- ۵- اصلاح سازمان‌های اداری و قوانین استخدامی کشوری و قضائی
- ۶- ایجاد شوراهای محلی در دهات
- ۷- اصلاح قوانین دادگستری
- ۸- اصلاح قانون مطبوعات
- ۹- اصلاحات امور فرهنگی و بهداشت و وسایل ارتباطی

فراکسیون نهضت ملی

در گیرودار قیام سی‌ام تیر نمایندگان وابسته به جبهه ملی گرد هم آمدند و فراکسیونی بنام فراکسیون نهضت ملی تشکیل دادند. اما از عمر این فراکسیون چیزی نگذشته بود که این فراکسیون از هم پاشید و دچار دو دستگی شد و برخی از اعضای مؤثر آن به مخالفت بدو غیرعلنی و بعداً علنی با دکتر مصدق پرداختند.

چنانکه می‌دانیم در کابینه دوم مرحوم دکتر مصدق باقر کاظمی به‌عنوان وزیر دارائی و معاون نخست‌وزیر معرفی شد، غلامحسین صدیقی وزیر کشور - لطفی وزیر دادگستری، حسین نواب وزیر خارجه، اخوی وزیر اقتصاد و سرلشگر بهارمست رئیس ستاد ارتش و سرلشگر احمد وثوق به معاونت وزارت دفاع منصوب شدند.

اما آیتا... کاشانی که قیام سی‌ام تیر را مرهون اقدامات خود می‌دانست، با نواب و اخوی از وزیران و با وثوق که در حوادث سی تیر فرمانده ژاندارمری بود و از آمدن کفن‌پوشان به تهران در کاروان‌سرا سنگ جلوگیری کرده بود به سختی مخالفت می‌کرد. مکی و بقائی نیز در این جریان با آیتا... هماهنگ بودند.

آیتا... در این مورد نامه‌ای به مصدق نوشت و تهدید کرد که اگر مصدق در این انتصابات تجدیدنظر ننماید از شهر خارج خواهد شد اما دکتر مصدق در پاسخ آیتا... نوشت: « نمی‌دانم در انتخاب آقای سرلشگر وثوق و یا آقای دکتر اخوی که بدون حقوق برای خدمتگزاری حاضر شده‌اند... حضرتعالی چه عیب و نقصی مشاهده فرموده‌اید و چنانچه بخواهند اصلاحاتی بشود باید از مداخله در امور مدتی خودداری فرمایند. اگر با این رویه موافقید بنده هم افتخار خدمتگزاری را خواهم

داشت والا چرا حضرتعالی از شهر خارج شوند. اجازه فرمایند بنده از مداخله در امور خودداری کنم».

مصادره اموال قوام و مجازات مسببین کشتار مردم در سی تیر

آیتا... کاشانی و هواداران وی معتقد بودند که مصدق در مورد مجازات مسببین سی‌امتیر کوتاهی می‌کند. دکتر مصدق با روحیه قانون‌گرایی و آزادی خواهی که داشت معتقد بود که قوام با رأی مجلس و فرمان شاه بر سر کار آمده... کشت و کشتاری که شده تقصیر دربار و اکثریت نمایندگان مجلس بوده است. بالاخره در نهم مرداد شمس قنات آبادی که به ظاهر از مریدان خاص حضرت آیتا... کاشانی بود سؤالی در مجلس مطرح کرد:

۱- احمد قوام مسبب اصلی سی‌ام تیر ۱۳۳۱ در کجا است و آیا دولت در نظر دارد او را دستگیر و محاکمه نماید یا خیر؟

۲- سایر مسببین و عاملین کشتار سی‌ام تیر چه کسانی هستند؟ آیا کسی دستگیر شده و پرونده مربوطه چه مراحل را طی می‌کند؟^۱

در همین جلسه بقائی و مکی نیز بر لزوم مجازات عاملین کشتار سی تیر صحه گذاشتند و بقائی دو سؤال در خصوص سرلشکر وثوق مطرح کرد^۲ و در جلسه ۷ مرداد طرح ماده واحده‌ای به منظور تعقیب و مجازات احمد قوام از سوی نمایندگان پیشنهاد شد و در جلسه ۱۲ مرداد طرح اصلاح طرح اول تصویب شد که به موجب آن احمد قوام یکی از عوامل مؤثر قتل و فجایع اخیر تشخیص و مفسد فی الارض شناخته و کلیه اموال وی مصادره گردید.

در همان روز قانون دیگری مبنی بر عفو و آزادی خلیل طهماسبی که در ظاهر به‌عنوان قاتل رزم‌آرا زندانی و محکوم شده بود از تصویب مجلس گذشت. دکتر کریم سنجابی که سال‌ها بعد از وقایع آن روزها یاد می‌کند می‌نویسد: «در همان روزها دو قانون از تصویب مجلس گذشت، یکی قانون عفو خلیل طهماسبی که به

۱- به نقل از روزنامه اطلاعات مورخ ۱۳۳۱/۵/۹

۲- برای ملاحظه قانون: به کتاب سیاه جلد ۵ و روزنامه اطلاعات مورخ ۱۲ مرداد سال ۱۳۳۱ مراجعه

نظر بنده به صورت صحیحی نگذشت... قانون دیگر هم قانون مصادره اموال قوام السلطنه بود که آن هم تندروی نامناسبی بود».

مورخ محترم محمد علی موحد در جلد دوم کتاب: « خواب آشفته نفت دکتر مصدق و نهضت ملی ایران» صفحه ۵۶۲ بعد از اظهار نظر آقای کریم سنجابی می‌نویسد: « اما کسی که سیر حوادث را از روی مدارک تاریخی دنبال می‌کند... در می‌یابد که آن دو طرح مورد اشاره دکتر سنجابی در فراکسیون نهضت ملی ایران تهیه شده بود و در آن جلسه که قانون عفو خلیل طهماسبی به تصویب رسید، سنجابی خود نیز حضور داشت.

طهماسبی بعد از آزادی و عفو، به دیدار مرحوم آیتا... کاشانی رفت اما دکتر مصدق حاضر به ملاقات با او نشد و این تفاوت روحیه پیرمرد قانون‌گرا و آزادی‌خواه را با دیگران نشان می‌دهد.

اما درباره تغییر نگرش آقایانی که در آن زمان جزو سران جبهه ملی و حزب ایران و غیره بودند. کافی است که به میتینگی که بعد از پیروزی انقلاب از طرف جبهه ملی در مسجد امام خمینی (مسجد شاه) برگزار گردید توجه فرمایند که در آن سخنرانان محترم چه تعریف و تمجیدها که به‌خصوص از خلیل طهماسبی به‌عمل آوردند.

اما مرحوم دکتر مصدق که با تیزبینی متوجه کانون اصلی توطئه‌ها و دسایس یعنی شاه و دربار بود بر این شد که تا تنور قیام سی‌ام تیر داغ است، عرصه را بر فتنه‌انگیزان که در اطراف شاه و در دربار جمع بودند تنگ کند و بتواند فارغ از توطئه‌ها به حل و فصل قضیه نفت بپردازد. لذا او دستور داد دفاتر شاهپورها و شاهدخت را بستند و اشرف و ملکه مادر را که در کانون توطئه بودند، از کشور اخراج نماید. همچنین معاونان خود در وزارت دفاع را از دادن گزارش مستقیم به شخص شاه منع نمود.

درخواست اختیارات

مصدق برای تسریع در کارها از مجلس شورای ملی درخواست اختیارات نمود تا لوایحی را که لازم می‌داند تهیه و به‌عنوان آزمایش پیش از تصویب مجلس اجرا نماید.

ماده واحده قانون اختیارات در جلسه ۱۲ مرداد به تصویب مجلس رسید که به موجب آن اختیار وضع قوانین به مدت شش ماه به دکتر واگذار شد. این ماده واحده به تصویب سنا هم رسید. مصدق که خود قبلاً یعنی در دوره‌های پنجم و ششم با درخواست اختیارات بعضی وزرا مخالفت کرده بود در توجیه درخواست خود چنین نوشت: ^۱ «چنین به نظر رسید که هر قدر اصطکاک دولت با مجلسین کم شود مبارزه سیاست خارجی از طریق مجلسین تا حدی فلج شود و دولت بتواند بیشتر دوام کند. این بود که از مجلسین درخواست اختیارات نمودم» دکتر مصدق در تحلیلی که از چرائی درخواست اختیارات قانون‌گذاری برخلاف رویه سابق خود می‌نماید تحت عنوان: «از نظر قول و شرافت» می‌نویسد: «ما روی هدفی جمع شده بودیم و با هم کار می‌کردیم، چنان‌چه برای مخالفت دلیل موجهی داشتیم اول می‌بایست آن را پیش خودمان طرح کنیم. اگر نتیجه نمی‌داد، مردم را مستحضر کنیم. پس از آن شروع به مخالفت نمائیم تا نظراتمان مورد پشتیبانی مردم قرار گیرد و به نفع مملکت تمام شود.

اغراض و مخالفت‌های بی‌اساس سبب شده بود که روز نهم اسفند یکی از همکاران در خارج مجلس علیه من اقدام کند و بعضی هم در خود مجلس به انتظار خبر قتل من بمانند و همصدا شدن با مردم هم در روز سی‌ام تیر از نظر همکاری و نیل به هدف نبود بلکه از جهت مخالفتی بود که با شخص قوام‌السلطنه داشتند نمک خوردند و نمکدان را شکستند.^۲ اکنون ببینم که صلاح خود مخالفین در چه بود؟ آیا این بود که بدون تعیین قائم مقامی با دولت مخالفت کنند که این کار شرط عقل نبود. چنان‌چه نامزد مخالفین یکی از اعضای جبهه ملی بود در جبهه چند نفر بودند که هیچ کدام زیر بار یکدیگر نمی‌رفتند و قهراً انشعاب روی می‌داد.

۱- دکتر مصدق در کتاب خاطرات و تألمات - نشر انتشارات علمی جاب ۹ سال ۱۳۷۹ زیر عنوان قسمت دوم «مبارزه سیاست خارجی در صفحات ۲۵۰ الی ۲۵۵ در دفاع از درخواست اختیارات قانون‌گذاری از مجلس مشروحاً توضیح می‌دهد.

۲- گویا منظور دکتر از «نمک خوردند نمکدان را شکستند» بقائی و مکی است که هر دو وسیله قوام انتخاب شدند و به مخالفت با وی پرداختند.

مخالف همیشگی حکومت نظامی و حکومت نظامی

دکتر محمد مصدق که در تمام ادوار زندگی و هر وقت که به مجلس راه یافته بود، هر گاه دولت‌ها خواسته بودند، حکومت نظامی برقرار کنند به مخالفت با آنها برخاسته بود. در جلسه روز نوزدهم مردادماه سال ۱۳۳۱ از مجلس شورای ملی تقاضای تمدید حکومت نظامی در تهران را نمود که این تقاضا از جانب چند تن از اعضای سرشناس فراکسیون نهضت ملی همانند جائری‌زاده، مشار، نریمان، اخگر و شمس قنات‌آبادی با مخالفت روبه‌رو شد، آنها غالباً به مخالفت‌های گذشته دکتر مصدق با حکومت نظامی استناد می‌نمودند و می‌گفتند: حکومت نظامی آزادی‌های مردم را سلب می‌کند اجتماعات را ممنوع می‌نماید، هر نوع مخالفت را سرکوب و در واقع دیکتاتوری را بر جامعه حاکم می‌کند.

دکتر مصدق در دفاع از این درخواست خود و در جواب مخالفین و در پاسخ به شاه که به تمدید مدت حکومت نظامی از جانب وی انتقاد می‌کند چنین پاسخ می‌دهد: ^۱ «من رئیس یک دولت قانونی بودم و با تحریکاتی که دشمنان کشور... می‌نمودند... نمی‌توانستم بدون اجرای حکومت نظامی در شهر تهران که مرکز فساد است مملکت را اداره کنم و تفاوت یک دولت قانونی با یک دولت قلدری و کودتائی این است که دولت قانونی هیچ کاری برخلاف قانون نمی‌کند، ولی دولت کودتائی... بهترین مثال رفتاری است که با خود من... برخلاف قانون بود نموده‌اند... پنج سال است که در این ده محبوسم».

تفرقه و نقاق در جبهه ملی

قیام سی تیر از یک طرف اوج قدرت و محبوبیت جبهه ملی بود و نشان داد که مردم ایران برای پیروزی نهضت خود حاضر به هر گونه فداکاری و گذشت و پایداری هستند. از طرف دیگر، این فرصت را برای فتنه‌انگیزان و دسیسه‌گران و ماجراجویانی همچون بقائی به‌وجود آورد، که فتنه‌گری‌ها و آشوب‌انگیزی‌ها را آغاز کردند و در لباس دوستی، تیشه برداشته و ریشه‌ی نهضت را از بن برکنند. بقائی که

۱- دکتر در پاسخ و به انتقاد شاه در مورد تهدید حکومت نظامی در صفحه ۲۷۱ کتاب «خاطرات و تألمات

به قول مصدق نمک‌پرورده قوام بوده و بنا به گفته خودش: «... از شروع زندگی سیاسی(اش) از این نظریه و تز دفاع کرده‌ام... غروب روز سی‌ام تیر ماه ۳۱ در بدترین شرایط در حالی که هیچ کس جرأت دهان باز کردن نداشت، در نهم اسفند ماه ۳۱ و جریانات نیمه اول سال ۳۲...»^۱

همواره سعی‌اش به پایداری و استحکام رژیم پهلوی بوده است. غوغاگری و دو بهم زنی را آغاز کرد و در پس شعارهای مردم فریب مانند مجازات قوام‌السلطنه و دیگر افرادی که در کشتار سی‌ام تیر دست داشتند به تحریک و تهییج مردم از یک طرف و بدبین کردن مرحوم آیت‌ا... کاشانی به دکتر مصدق از طرف دیگر پرداخت. شک نیست که حضرت کاشانی نسبت به بعضی انتصابات مرحوم دکتر مصدق چه در کابینه و چه در مقامات نظامی و انتظامی ایراد داشت و شاید که در بعضی از این ایرادات و انتقادات هم حق با ایشان بود، ولی آنچه مسلم است ایشان که خود یکی از پایه‌گذاران نهضت ملی بود و بالاترین و بزرگترین خطرات را برای باروری و پیروزی نهضت به جان خریده بود، هرگز با دست خود برای شکست نهضت اقدام نمی‌کرد.

این موضوع که بقائی در رأس همه و حائری‌زاده بعد از وی نقش اساسی و مهم را در برهم زدن بین مصدق و کاشانی اجرا کردند آقای محمد علی موحد آن را بدین صورت تأیید می‌نماید: «بدین‌گونه آیت‌ا... کاشانی شاید برخلاف میل و اراده خود، یا حسابگری‌های محیلانه حائری‌زاده و بقائی به مرکز ثقل مخالفت‌های آینده با مصدق تبدیل شد.» البته نظر آقای همایون کاتوزیان در کتاب «مصدق و نبرد قدرت» به نحو دیگری است. او در مورد بقائی، مکی و حائری‌زاده می‌نویسد: «... آنها بودند که مذاکرات مربوط به نفت را در مجلس آغاز کردند، آنها مصدق را به دست گرفتن رهبری نهضت تشویق نمودند. آنها همکار او بودند، نه دنباله‌رو و دست‌نشانده‌اش. اما می‌دیدند تازه‌واردهای حزب ایران همه پاداش‌ها را به خود اختصاص می‌دهند...»

۱- از دست خط‌های بقائی - نامه بقائی به شاه درج شده در صفحات ۲۹۶ الی ۳۰۱ کتاب «زندگی‌نامه

دکتر مظفر بقائی» نشر مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی چاپ ۱۳۷۷

«بقائی از آن دو نفر دیگر برجسته‌تر بود... شغل دانشگاهی داشت از نظر هوش و سیاست... به مراتب جلوتر بود. رهبری پرجاذبه بود که روحیه‌ای شکست‌ناپذیر داشت...»^۱

چنان‌چه ملاحظه می‌فرمائید آقای کاتوزیان در این نوشتار زیرکانه دشمنان مصدق و از همه مهم‌تر بقائی را که وی را «رهبری پرجاذبه» می‌داند، تبرئه می‌نماید. ولی در مورد مرحوم کاشانی می‌گوید: «نمی‌توان گفت بدون موضع سازش‌ناپذیر کاشانی مصدق به قدرت باز نمی‌گشت». اما قضاوت آقای کاتوزیان در مورد روحانیت به‌طور کلی و خصوصاً حضرت آیت‌الله العظمی بروجردی بسیار غیرمنصفانه و یا بهتر بگویم گستاخانه و بی‌ادبانه است او می‌نویسد: «روحانیت سنتی (قم) جای هیچ تردیدی باقی نگذاشت که نسبت به کودتا نظری مساعد داشته است. زیرا آیت‌الله بروجردی (ره) به هنگام بازگشت شاه به کشور... به او خیر مقدم گفت.»

در صورتی که اولاً بزرگانی چون حضرت آیت‌الله العظمی خوانساری، محلاتی... که همگی از اعظام علمای قم بودند، علناً از دولت ملی مصدق و نهضت ملی در تمام اوقات پشتیبانی می‌فرمودند که این موضوع را خود آقای کاتوزیان نیز در صفحه ۲۹۷ کتاب «مصدق و نبرد قدرت» تأیید می‌نماید. از طرفی بنا به نوشته آقای موحد و همچنین تلگراف سفیر کبیر آمریکا در تهران، حضرت بروجردی نیز طی نامه‌ای به هنگامی که انگلستان ایران را تهدید نظامی کرده بود، مردم را به پشتیبانی از نهضت فراخوانده بودند.

حزب زحمتکشان (مرکز نفاق افکنی)

من خود عضو حزب زحمتکشان بوده‌ام. بدنه آن حزب را بسیار سالم و معتقد به نهضت ملی و رهبری آن دانسته و می‌دانم و می‌گویم و معتقدم که افراد بسیار فداکار و مؤمن و معتقدی بدنه‌ی آن را تشکیل می‌داده‌اند، ولی وقتی گروهی یا

۱- به صفحات ۳۰۳ الی ۳۰۴ کتاب «مصدق و نبرد قدرت» نشر مؤسسه خدمات فرهنگی رسا چاپ سوم

۱۳۷۹ مراجعه فرمایند.

۲- همان منبع صفحه ۳۰۵

دسته‌ای رهبریشان به عهده افرادی مانند بقائی، سپهبدی، یعقوب اوریان و... بیفتد و شبانی گله با گرگ باشد. معلوم است که چگونه از حسن نیت و فداکاری افراد در جهت خلاف سوء استفاده می‌شود افرادی که حزبی بوده‌اند، می‌دانند که چگونه عضو باید بدون چون و چرا دستورات رهبری را عمل کند. همه می‌دانند و معترفند که درصد بالائی از افراد حزب توده حتی در رده بالای حزب، مانند جلال آل‌احمد - انور خامه‌ای و غیره و غیره، حتی آنهایی که تا آخر در حزب توده ماندند تا پای جان برای آزادی، استقلال و رهائی تمام محنت‌کشان جهان پیکار کردند. منتهی این رهبری خائن حزب بود که آنها را به بیراهه یا کژراهه می‌کشاند.

یاد دارم روزی، پس از آن که اختلاف بین مرحوم دکتر مصدق و کاشانی علنی و کار به رویارویی کشید. هنوز محل حزب در ابتدای خیابان اکباتان قرار داشت، من می‌رفتم تا در حزب به کار روزنامه پردازم عده‌ای را دیدم که... را عمامه نهاده و عینک زده بودند، جمعی در پی آن و عده‌ای در جلو آن می‌رفتند و حرف‌هایی می‌زدند که بازگو کردن آن سخنان شرم‌آور است!؟

تا آن روز هیچ روحانی‌ای علنی و در مسجد به مصدق ناسزا نگفته بود، ولی در همان روز در مسجد شهید مطهری فعلی (سپهسالار) یکی از وعاظ معروف به منبر رفت و مصدق را مورد هتاکی قرار داد. در صورتی که روح مصدق از این اعمال بیزار بود. مسلم است که این واقعه تأثیر بسیار بدی در میان متدینین به‌جای گذارد و حتی روحانیونی که از نهضت ملی پشتیبانی می‌کردند از این عمل زشت تبری جستند. ولی کاری بود که شده بود و گناهی که ناکرده و بدون آنکه مرحوم مصدق که بی‌شک خود متدینی با ایمان بود به گردن مصدق گذاشته شد!؟

آیا این معرکه را رهبران حزب زحمتکشان برپا نکرده بودند؟ و اگر چنین بوده است چرا؟ و به چه منظور؟

به‌رحال با جدائی مذهبیون و روحانیون از نهضت ملی روز به روز بر فتنه‌ها و آشوب‌ها و غوغاها علیه مصدق افزوده شد و دشمنان جرأت و قدرت یافتند که همراه و همزبان با حزب توده، دربار و دژخیمان ارتش در هر جهت و از هر سو به مصدق بتازند و عرصه را بر او تنگ کنند.

بهبهانی‌ها، رشیدیان‌ها، سپهبد‌های بازنشسته، اشرف، علیرضا و شخص شاه که حال دیگر هم به پشتیبانی آمریکا و هم به یار دیرین انگلیس متکی بودند، هر روز حادثه‌ای می‌آفریدند و هر لحظه توطئه‌ای می‌چیدند.

بقائی نقشه می‌کشید، خطیبی نقشه‌ها را مرور و اصلاح می‌کرد. بهبهانی برای اجرا فتوا صادر می‌کرد. رشیدیان‌ها پول می‌دادند. حساب اصل چهار در اختیار فتنه‌گران بود و حزب توده چنان اوضاع را آشفته می‌کرد که هر ناظری ناامنی را تأیید و احساس می‌نمود؟!!

نهم اسفند ماه و طراحان آن

غائله روز نهم اسفند، از مهم‌ترین و سهمناک‌ترین حوادث مدت زمامداری مصدق است، که اگر صورت گرفته بود، برای مصدق فقط یک تشییع جنازه پیچیده در پرچم سه رنگ ایران و روی تانک و با رژه ارتش باقی می‌ماند و دربار هم اعلام عزای عمومی می‌نمود و کار تمام می‌شد. اگر این نقشه می‌گرفت تاریخ‌نویسان در مورد رهبر نهضت ملی به نحو دیگری می‌نوشتند و قضاوت می‌کردند و از اشک‌های تمساح گونه‌ای که (شاه) و دیگر دژخیمان به این جنازه می‌ریختند با طول و تفصیل یاد می‌کردند. ولی خدا نخواست و بقول خود مرحوم دکتر: «مرغ از قفس پرید» شاه، هندرسن (سفیر آمریکا در ایران)، علا، بهبهانی، شعبان بی‌مخ و... مهره‌های این شطرنج بودند.

شاه محرمانه و بسیار محرمانه و به شرط این که از مسأله رفتن او از ایران کسی مطلع نشود، پیغام داده بود که قصد دارد به مسافرت برود. دکتر مصدق و اعضای هیأت دولت می‌بایست برای بدرقه رسمی به دربار شرفیاب شوند. خیلی خیلی بر سری بودن این تصمیم تأکید شده بود. قبل از پرداختن به شرح این توطئه بزرگ لازم است، نظری به ماجراهای ماقبل آن بیفکنیم: چنانکه می‌دانیم در سه ماهه چهارم سال ۱۳۳۱ تغییرات و دگرگونی‌هایی در جبهه خارجی صورت گرفت. بدین منوال که در انگلستان دولت محافظه‌کار چرچیل و در آمریکا حزب جمهوری‌خواه در رأس کار قرار گرفتند. در جبهه داخلی نیز آنهایی که تا دیروز در زیر علم جبهه ملی و نهضت ملی سینه می‌زدند، به صف دشمنان پیوستند و در کوبیدن بر طبل مخالفت از مخالفان دیروز پیشی گرفتند. بیت آیتا... کاشانی به

منبر عبدالصاحب صفائی بدل شد و مجلس شورای ملی جولانگاہ بقائی گردید برای تاختن به مصدق و اعضای دولت وی. دکتر بقائی خود را خونخواہ شہدای سیام تیر ماہ قلمداد می کرد و در مقام استاد اخلاق بہ استناد قانونی کہ قوام را مفسد فی الارض شناختہ بود، حکم بہ قتل او می داد و می گفت کہ « مطابق شرع، مہدورالام است، یعنی اگر کسی ہمین الان برود، این آدم بی ہمہ چیز را بکشد، ہیچ گناہی شرعاً ندارد.»^۱ دکتر مصدق این حرفہای بقائی را «شرم آور» قلمداد کرد و طبق مادہ ۱۰۰ نظامنامہ مجلس توبیخ او را خواستار شد.

پیش نویس قانون اصلاح قانون انتخابات نیز کہ تعداد نمایندگان مجلس شورای ملی را بہ ۱۷۲ نفر افزایش می داد بہانہای شد کہ عدہای مصدق را بہ تعطیل مجلس متہم کنند. لایحہ تمدید مدت اختیارات قانونگذاری برای یک سال دیگر ہم مورد دیگری بود کہ افرادی مانند حائری زادہ و غیرہ بہ مخالفت برخاستند و آیتا... کاشانی نیز نامہای بہ ہیأت رئیسه نوشت کہ چون این لایحہ: « مخالف و مباین مسلم اصول قانون اساسی...» از دستور کار خارج شود. ولی ہیأت رئیسه بہ این نامہ عمل نکرد.

مشتہای وا شدہ

مشتہای وا شدہ

مشتہای آسمان کوب قوی

وا شدہ ست و گونه گون رسوا شدہ است

یا نہان سیلی زنان یا آشکار

کاسہ پست گدائی ہا شدہ ست

مادرم جنبانڈ از افسوس سر

ہر چہ از آن گوید، این بیند جواب

گوید « آخر... پیرہاتان نیز... ہم»

گویمش « اما جوانان مانده اند»

گویدم « اینها دروغند و فریب»

گزیده‌ای از شعر بلند کاوه یا اسکندر؟» شاعر بلند پایه مرحوم اخوان ثالث که بی‌مناسبت نیست با « مَشْت‌های آسمان کوب قوی» که « واشد... رسوا شده‌ست» و سر آخر « کاسه پست گدائی شده‌ست».

آری نه چندان پس از قیام دلیرانه مردم در سی‌ام تیر ماه سال ۱۳۳۱، که اندکی بعد، « مَشْت‌های آسمان کوب» قهرمانان یا بهتر بگوییم آنانی که دن‌کیشوت‌وار، خود را قهرمان می‌نمودند، « واشد» و «رسوا شد»ند و « کاسه گدائی» نزد اربابان بردند.

بقائی در شهریور ماه ۱۳۳۱ به بهانه ابتلای به بیماری قند و پاراتیفوئید در بیمارستان رضا نور بستری شد و در همانجا بود که با زاهدی و نخست‌وزیر کودتا دست برادری داد و این قهرمان پرآوازه که در سخنرانی‌هایش، برای آزادی - استقلال و دموکراسی داد سخن می‌داد و حنجره می‌درید. نردبان دیکتاتوری بعد از کودتا گردید و با کمک پول آمریکا و عوامل سیا و اینتلیجنت سرویس، یکی از عوامل مهم سقوط دولت ملی مصدق و شکست نهضت ملی ایران از کار درآمد و وقتی با سیه‌چهره از کار درآمدن، بقائی، حائری‌زاده، مکی، کریمی و... به‌خود می‌گفتیم: اما جوانان ما نده‌اند» مادر وجدانمان می‌جنابند: « از افسوس» و می‌گفت: « اینها دروغند و فریب»

جوانان را نیز نگاه کنید، همان‌هایی که تا دیروز، چنان عربده می‌کشیدند: «زنده‌باد مصدق» که خون از گلویشان می‌آمد، امروز به همان نحو فریاد می‌زنند: «زنده‌باد شاه» خلاصه زمستان سال ۱۳۳۱ زمستان نهضت ملی بود، آن هم زمستانی سرد و وحشتناک، که تگرگ و سرما، همه جانوران را، از پرنده گرفته تا چرنده در لانه خشک می‌کرد.

توطئه و نیرنگ و تزویر و بلا از در و دیوار می‌بارید، یاران مسجد و میخانه و یاوران هم عهد و هم پیمان، همه پیمان‌ها را شکستند، و برای تسخیر صندلی ای یا به‌دست آوردن مال و جاهی و شماری نیز در اسارت عقده‌های خودخواهی و خودپسندی و خویشتن را از همه بزرگ‌تر دیدن. مانند جنگ احد، نه تنها سنگرهای خود را خالی کردند بلکه اسلحه به‌دست گرفتند و به یاری دشمن رفتند و تا آنجا

پیش رفتند که از دشمنان قسم خورده دیروز که آنان را نوکر اجنبی می خواندند، پیشی گرفتند. راستی ما که به امیدی، دنبال این زعما افتاده بودیم و حالا اینچنین دگرگون شدن و بوقلمون صفتی آنان را می دیدیم درست شرح حالمان را در قطعه «زمستان» مهدی اخوان ثالث می دیدیم که من این قطعه را در پایان مقال و پس از شرح روزگار تیره و تاریک واقعۀ ننگ‌بار ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ خواهم آورد.

گفتیم که حادثه‌ی شوم ۱۳۳۱/۱۲/۹ ساخته و پرداخته شاه - علاء - هندرسن

- بهبهانی و... بوده و اینک شرح ماجرا به نقل از منابع مختلف

آقای کاتوزیان در این مورد زیر عنوان: «آشوب‌های نهم اسفند ۱۳۳۱» می نویسد: ^۱ «خبرهایی مربوط به سفر قریب‌الوقوع شاه در ۹ اسفند، یک نقطه عطف مهم بود. تصمیم به این مسافرت را خود شاه گرفته بود، اما صحنه‌سازی جوری بود که گوئی مصدق او را وادار به ترک کشور کرده است... ولی آیتا... بهبهانی به احتمال زیاد در قضیه دست داشته است... گفتیم بهبهانی به احتمال زیاد در قضایا دست داشته ولی این امر قطعی و مسلم نیست... هر چه بود بهبهانی در روز ۹ اسفند خاموشی را مصلحت ندید و به همراه شیخ بهاء‌الدین نوری (بعداً آیتا... نوری) به دیدار شاه رفت و... برای جماعت سخنرانی نمود». ملاحظه می شود که آقای کاتوزیان در نقل این حادثه تاریخی دچار تناقض گوئی است از طرفی می نویسد: «این امر قطعی نیست» و در جایی مرقوم می فرماید: «برای جماعت (یعنی جمعیتی که جمع شده بود تا مصدق را بکشد) سخنرانی نمود» حال بد نیست که مسأله را با توجه به دیدارهایی که علاء وزیر دربار با هندرسن سفیر آمریکا در ایران داشته و هندرسن نتیجه این ملاقات‌ها را به وزارت خارجه متبوع خود گزارش نموده بررسی نمائیم. سفیر در تلگراف مورخ ۲۲ فوریه ۱۹۵۳ که ذیل شماره ۳۰۱ در صفحات ۹۴۰ الی ۹۴۵ جلد دوم کتاب «اسناد روابط خارجی آمریکا درباره نهضت ملی شدن نفت ایران» درج گردیده است چنین می نویسد: «علا وزیر دربار امروز تقاضا کرد با من ملاقات کند. گفت که می خواهد درباره مهم‌ترین تحول روزهای اخیر گفتگو کند. گفت... مصدق به او تلفن کرده و خواسته است که یکی از اعضای مسؤل دربار به دیدنش برود، تا پیام شخصی او به شاه را دریافت کند شاه...»

نابرداری مصدق را فرستاد. مصدق... با خشونت از فرستاده دربار خواست به شاه بگوید که بیش از این نمی‌تواند رفتار غیردوستانه شاه و دربار را تحمل کند و بنابراین... استعفا خواهد داد و نطقی ایراد خواهد کرد که ضمن آن علت استعفایش را شرح خواهد داد...» مصدق عقیده داشت که شاه مسؤول ایجاد آشوب در میان عشایر است. شاه افسران ارتش را که به مناسبت توطئه علیه وی بازنشسته شده‌اند تشویق می‌کند، مصدق فهرستی طولانی از شکایاتش از شاه... برشمرد... اتهام را وارد ساخت که خانواده شاه به‌خصوص برادرش علیرضا و... اشرف مدام علیه او توطئه می‌کنند.

آقای سفیر پس از این که علا با وی دیدار می‌کند و او را در جریان کشمکش‌های بین شاه و مصدق قرار می‌دهد روز ۲۷ فوریه به ملاقات مصدق می‌رود که دکتر در این ملاقات به او می‌گوید که انگلیسی‌ها به طرق مختلف علیه او توطئه می‌کنند و در این دیدار مسأله غرامت طرح می‌شود و مصدق می‌گوید: «اگر مایل به توافق بودند، شرایط مراجعه به حکمیت براساس قانون ملی کردن صنایع زغال سنگ انگلستان را که او قبلاً رد کرده بود، در پیشنهادشان نمی‌گنجاندند.»^۱

آقای هندرسن در تلگراف شماره ۳۰۳ مورخ ۲۳ فوریه ۱۹۵۳ چنین می‌نویسد:^۲ و چنین به نظر می‌رسد که او (مصدق) امیدوار است از خوشبینی بیجائی که میان مردم ایجاد کرده که مسأله نفت در شرف حل شده است، استفاده کند تا بتواند پشتیبانی کامل برای مبارزه با شاه و نابود کردن مخالفان سیاسی‌اش به دست آورد. اگر تا دو سه روز آینده مصدق موفق شود شاه را از حقوق و آبرویی که هنوز برایش باقی است محروم سازد... به عقیده من خواهد توانست نهضت ملی را... بازسازی و بدون ترس پیشنهادات ما را با خشونت رد کند» و اضافه می‌کند: «۲- تردیدهای من در مورد تمایل شاه به پشتیبانی از هر شخصیت نیرومندی برای جانشینی مصدق با اطلاعات کاملاً موثق تأیید شده است.»

۱- تلگراف شماره ۳۰۲ مورخ ۲۳ فوریه ۱۹۵۳ از هندرسن به وزارت امور خارجه آمریکا جلد ۲ کتاب

«اسناد روابط خارجی آمریکا»

۲- همان منبع صفحه ۹۴۷

برای اطلاع از کم و کیف مداخلات آقای هندرسن در موضوع رفتن شاه از کشور به تلگرافات شماره ۳۰۴ مورخ ۲۴ فوریه صفحه ۹۴۸ و ۳۰۵ مورخ ۲۵ فوریه ۱۹۵۳ صفحات ۹۵۰ الی ۹۵۲ و ۳۰۶ مورخ ۲۷ فوریه ۱۹۵۳ صفحات ۹۵۲ و ۹۵۳ و شماره ۳۰۸ مورخ ۲۸ فوریه صفحات ۹۵۵ الی ۹۵۹ و شماره ۳۰۹ مورخ ۲۸ فوریه ۱۹۵۳ صفحات ۹۵۹ تا ۹۶۱ کتاب « اسناد روابط خارجی آمریکا درباره نهضت ملی شدن نفت ایران » مراجعه فرمائید آقای سفیر در بند ۷ تلگراف شماره ۳۰۸ می‌نویسد: « تصمیم گرفتم بی‌درنگ نخست‌وزیر را ببینم و از علی پاشا صالح، مشاور و مترجم ایرانی سفارت خواستم از وی ملاقات بخواهد. صالح... شنید که نخست‌وزیر به دربار رفته... به تقاضای صالح، منشی مصدق بی‌درنگ عازم دربار شد تا به مصدق بگوید که مایل به ملاقات فوری با او هستم... و من در ساعت یک و ربع بعد از ظهر به دیدار مصدق رفتم»^۱

حال ببینیم شخص مرحوم دکتر مصدق در این باره چه می‌گوید: او می‌نویسد: « چونکه استالین هنوز حیات داشت و نمی‌خواستند دولت را از طریق کودتا ساقط نمایند. این بود که برای از بین بردن شخص من عده‌ای از دربار و علما و افسران و بعضی اعضای جبهه ملی با هم توحید مساعی کردند و توطئه‌ی روز نه اسفند را پیش آوردند و مقصود از توطئه این بود عده‌ای رجاله به این عنوان که من می‌خواستم شاه را از مملکت خارج کنم درب کاخ جمع شوند و موقع خروج من از کاخ مرا از بین ببرند و چنانچه این کار صورت می‌گرفت علمای روز ۹ اسفند... به جنازه‌ام نماز می‌گذارند و چون وزیر دفاع ملی بودم به امر شاهنشاه آن را روی توپ قرار می‌دادند و با احترامات کامل به خاک می‌سپردند و عده‌ای از غوغاگران... را که مرتکب این جنایت شده بودند به اشد مجازات می‌رساندند. تا هیچ فردی گمان نبرد این واقعه در اجرای یک سیاست خارجی صورت گرفته است و آن وقت بود که من می‌شدم به تمام معنی یک مرد ملی که نه شیعه با من مخالف بود و نه سنی»^۲

دکتر بعد توضیح می‌دهد که علاوه بر دربار چگونه بر محرمانه بودن مسافرت اعلیحضرت تأکید کرده و شاه تلفنی به‌ایشان گفته « به جای ساعت یک و نیم ظهر

۱- صفحه ۹۵۷ کتاب « اسناد روابط خارجی آمریکا درباره نهضت ملی شدن نفت ایران »

۲- صفحه ۱۸۵ کتاب « خاطرات و تألمات مصدق » نشر علمی ۱۳۷۹

شرفیاب» شوید دکتر این تغییر ساعت از یک و نیم بعد از ظهر به ظهر را بدین سبب می‌داند که چون ساعت ۱/۳۰ جمعیت همگی جمع شده بودند، لذا من از رفتن خودداری می‌کردم سپس توطئه را با درخواست ملاقات فوری هندرسن مرتبط می‌کند و می‌نویسد: «غیر از ملاقات با هندرسن هیچ چیز سبب نمی‌شد که من قبل از حرکت شاهنشاه از کاخ خارج گردم.»

برای ملاقات با سفیر حرکت کردم و هنوز به درب کاخ نرسیده بودم که صدای فریاد جمعیت در خیابان مرا متوجه نمود که از آن در نباید خارج شوم و از در دیگری به خانه مراجعت نمایم.^۱

آقای دکتر مسعود حجازی در کتاب «رویدادها و داوری» در صفحه ۵۹ می‌نویسد: در روز نهم اسفند سال ۱۳۳۱ شاه با تهیه مقدمات بسیار دقیق و محرمانه به عنوان آنکه می‌خواهد به مسافرت خارج از کشور برود، ترتیباتی داد تا دکتر مصدق... هنگام خروج از کاخ... کشته شود.»

ایشان می‌نویسد: «جمعی از دانشجویان دانشکده حقوق به دانشجویان پیشنهاد می‌کنند که دسته جمعی به طرف منزل دکتر مصدق حرکت کنند... خود را به جلوی منزل درب آهنی منزل رسانیدند و بدون داشتن هر گونه سلاح به مقاومت پرداختند. جلال آل احمد هم... به سخنرانی می‌پردازد...».

آقای محمد علی موحد در مورد حادثه نهم اسفند ماه می‌نویسد: «خبری که می‌بایست محرمانه بماند» و در ذیل این تیتراژ می‌نویسد: «صبح روز شنبه ۹ اسفند ماه (۲۸ فوریه) خبر سفر شاه در افواه شایع شد. به روایت هندرسن این خبر در یک مهمانی... دهن به دهن می‌گشت. بازاری‌ها از رفتن شاه اظهار ناخشنودی می‌نمودند. هندرسن بامداد شنبه به فعالیت برخاست... که برای جلوگیری از سفر شاه... دولت را در فشار بگذارد.» وی بعد در مورد این غائله با استناد به یادداشت مورخ ۳۱/۱۲/۹ حسینی می‌نویسد: «ساعت یازده و نیم با تصمیم به شرکت در جلسه خصوصی و در صورت لزوم خروج دسته جمعی به جلسه رفتیم. نامه کاشانی که اعلیحضرت تشریف نبرند، خوانده شد. پاسخ نگفتیم قرار شد هیأت رئیسه نامه را

۱- صفحه ۱۸۶ همان منبع گفتند که یکی از کارکنان دربار، دکتر مصدق را راهنمایی می‌کند که از در

ببرند. یک بعدازظهر آقایان برگشتند که اعلیحضرت رفتن را لازم دانستند... شعبان بی‌مخ در بازار ریخته. مردم را تهدید می‌کند که ببندند. ساعت ۳ به منزل حق‌شناس رفتیم و اطلاع یافتیم که شعبان بی‌مخ و عده‌ای اوباش و چند افسر با جیب نظامی به منزل مصدق حمله کرده، در را با جیب شکسته و چند نفر کشته و زخمی شده‌اند. روزنامه کیهان که هم مصباح زاده و هم فرامرزی مسؤولان آن از سینه چاکان شاه و سرسپردگان شرکت سابق نفت بودند در این باره می‌نویسد: «تا نزدیک ظهر کلیه دکاکین تعطیل شد. به منزل آیت‌ا... بهبهانی رفتند و از ایشان خواستند به دربار بروند و مانع حرکت شاهنشاه بشوند... آیت الله را به روی دست از اطاق خارج کردند... عده‌ای در بازار فریاد می‌زدند بجنبید مملکت از دست رفت... در نزدیکی کاخ مرمر زنان تظاهرات می‌کردند و خطاب به سربازان و مردم می‌گفتند غیرت کجاست؟ حمیت کجاست؟ مملکت از دست رفت»^۱

و اما در مورد روایت آقای مسعود حجازی در کتاب «رویدادها و داوری» که می‌نویسد: «قاسم خاتمی مسؤول دانشجویی حزب نیروی سوم در دانشکده حقوق به دانشجویان پیشنهاد می‌کند، دسته جمعی به طرف منزل دکتر مصدق حرکت کنند... در این موقع تعدادی از دانشجویان سر رسیدند و خود را به جلوی درب آهنی منزل دکتر مصدق رسانیدند و بدون داشتن هر گونه سلاح به مقاومت پرداختند» هرچه در مورد صداقت صفا و وفاداری مرحوم قاسم خاتمی گفته شود باز هم کم گفته شده است ولی معلوم نیست این مرد از کجا و کی و وسیله چه مقامی به منصب: «مسؤول دانشجویی حزب نیروی سوم در دانشکده حقوق» منصوب شده بوده است؟

گویا جناب حجازی چون مرحوم خاتمی جزو گروه ایشان بوده است. این انتصاب را انجام داده‌اند. به هر حال امیدوار است که در نگارش آنچه که مربوط به یک جنبش ملی است بیش از این رعایت امانت را بنمایند و تنها منظورشان مطرح کردن خود و گروهشان نباشد!؟

موضوع جالبی که آقای موحد مطرح می‌کند راجع به حضرت آیت‌الله بروجردی است وی می‌نویسد: «آیت‌الله بروجردی در ۲۶ فروردین به چند نفر از

بازرگانان که به ملاقات ایشان رفته بودند گفت: «من یک نفر نماینده از طرف دربار و یک نفر از طرف دولت خواستم و با آنها مذاکره کردم. دیگر با هیچ کس ملاقات نکرده ام... نمی خواستم در اموری که مربوط به من نیست دخالت کرده باشم»^۱

این امر نشانه آن است که مرحوم حضرت آیت الله بروجردی (ره) با کمال روشن بینی و حزم و درایت از توطئه‌های که علمای ۹ اسفند برای ایشان چیده بودند، به سلامت جست

جالب این است که آقای هندرسن نیز به مانند روزنامه‌های وابسته به دربار، یعنی کیهان و اطلاعات در تلگراف شماره ۳۰۹ مورخ ۲۸ فوریه ۱۹۵۳ چاپ شده در صفحه ۹۵۹ جلد ۲ «اسناد روابط خارجی آمریکا درباره نهضت ملی شدن نفت ایران» به وزارت خارجه گزارش می‌دهد: «هزاران نفر به نفع شاه دست به تظاهرات زدند... هنگام خروج مصدق از خانه، یک جیب جنگی حامل سرباز از پیچ خیابان پدیدار شد و مستقیم به سوی در آهنین خانه رفت. بعداً اطلاع یافتیم که جیب مزبور در خانه را از جا کنده و این کار علامت آغاز شورش بوده است...»

شهید زنده‌یاد سرتیپ افشارطوس، وضعی فراهم کرده بود که تماس گرفتن افراد با شاه، چه داخلی و چه خارجی بسیار مشکل شده بود از این رو آقای هندرسن در تلگراف شماره ۳۲۰ مورخ ۱۴ مارس ۱۹۵۳ چنین به وزارت خارجه کشور متبوع خود گزارش می‌دهد: «در اوضاع و احوال فعلی سفارت قادر نیست با شاه تماس بگیرد. با وجود این از طریق مجاری پنهان چند پیام از شاه دریافت کرده‌ایم.»

«در مذاکرات خصوصی با طرفداران شاه که به وی التماس می‌کنند دست به اقدامی بزند ... شاه ظاهراً از طریق افسران مورد اعتماد ارتش سعی می‌کند معلوم سازد که هرگاه به‌طور ناگهانی بین او و مصدق شکاف علنی ایجاد شود روی وفاداری کدام یک از افسران که مشاغل کلیدی را در نیروهای مسلح دارند، می‌تواند حساب کند...»^۲

آنچه بعداً در عمل معلوم شد این که واقعاً رئیس شهربانی (سرتیپ شهید افشارطوس) جانبدار مصدق بود و در هر حال از او پشتیبانی می‌کرد، چنان که جان

۱- اطلاعات مورخ ۲۷ فروردین سال ۱۳۳۲

۲- برای مشروح جریان به تلگراف شماره ۳۲۰ صفحات ۹۹۴-۹۹۵ کتاب «اسناد روابط خارجی آمریکا»

خود را نیز در این راه نهاد. ولی در مورد ریاست ستاد ارتش یعنی سرتیپ ریاحی کافی است اظهارات شخص مرحوم دکتر مصدق نظرات سرهنگ مصور رحمانی و به یادداشت‌های مهندس حسینی مراجعه شود.

افشارطوس جان بر سر عهد نهاد

سرهنگ غلامرضا مصور رحمانی در مورد چگونگی تشکیل: «گروه سازمان ملی» در صفحه ۱۰۱ کتاب «خاطرات سیاسی» چاپ سال ۱۳۶۴ انتشارات رواق می‌نویسد: «اساس تشکیلات ۴۸ این گروه در اوایل سال ۱۳۳۱ در منزل سرهنگ ستاد محمود افشارطوس گذاشته شد... یکی از روزها پس از خاتمه کلاس مرا دید و گفت: خیلی مایل است برای پاره‌ای گفت‌وگوهای خصوصی، در خارج دانشگاه ملاقات کند.»

مصور رحمانی می‌نویسد: «ترتیب ملاقات در منزلش داده شد. در روز موعود علاوه بر خودش سرهنگ توپخانه ستاد یاوری - سرهنگ پیاده ستاد قدرت دبیرسیاقی و سرهنگ سوار محمد اشرفی هم حضور داشتند.»

وی اضافه می‌کند: «بنابراین هیأت مدیره موقت، به جای کوشش در تکوین انقلاب عمومی، درصدد برآمد با سربازگیری از بین افسران سالم و فداکار، یک هسته انقلابی روشن فکر، به وجود بیاورد... سازمان مخفی شکل عملیاتی به خود گرفت و متعاقب آن هیأت مدیره موقت درصدد برآمد برای وصول به هدف‌ها و اصول تصویب شده عملاً وارد میدان شود.»

وی اسامی ۲۶ نفر اعضای هیأت مدیره موقت را که بعداً همان‌ها هیأت مدیره دائم را تشکیل دادند در صفحه ۱۰۹ کتاب فوق ذکر می‌کند که از آن جمله هستند: سرتیپ محمود افشارطوس، سرهنگ ممتاز، سرهنگ دبیرسیاقی، سرتیپ ریاحی، سرهنگ ۲ ناصر مجللی، سرگرد غلامرضا نجاتی، سرهنگ غلامرضا مصور رحمانی و....

او می‌نویسد: «دکتر مصدق به ارزش نظریه سازمان مبنی بر لزوم انتزاع اختیارات دستگاه‌های انتظامی و ارتش از شاه و دربار، به خوبی آگاه شد، در ماه‌های اول سال ۱۳۳۱ برای دکتر مصدق شکی باقی نماند که دربار، بر ضد او در تمام جبهه‌ها کارشکنی می‌کند و از سازمان توضیحات تکمیلی در تأیید نظر مورد بحث

مطالبه کرد. سازمان با صراحت تمام برای دکتر مصدق روشن کرد، تا وقتی شاه حاکم بر دستگاه‌های انتظامی است... می‌تواند هر نخست‌وزیر را... ساقط کند.

« قرار شد سازمان صورتی از اسامی افسران که... صلاحیت تصدی ریاست دستگاه‌های مختلف انتظامی را دارا هستند تهیه و تسلیم او کند.»

« این صورت را سازمان بلافاصله... در اختیار نخست‌وزیر گذارد:

وزیر دفاع ملی: نخست‌وزیر (دکتر مصدق)

رئیس ستاد کل: سرتیپ محمود امینی

رئیس شهربانی کل: سرتیپ محمود افشارطوس

معاون وزارت جنگ: سرتیپ تقی ریاحی

رئیس ستاد نیروی هوایی: سرتیپ مهدی سیدپور

روانشاد شهید سرتیپ محمود افشارطوس، پس از این که ظاهراً شاه با واگذاری اختیارات نیروهای نظامی و انتظامی بعد از قیام تاریخی سی‌ام تیر موافقت کرد به ریاست شهربانی کل کشور منصوب شد.

مسعود حجازی تاریخ انتصاب مشارالیه را به این سمت اوایل اسفند ماه سال ۱۳۳۱ می‌نویسد: ^۱ زنده‌یاد افشارطوس قبلاً فرماندار نظامی تهران بوده است چنانکه مصور رحمانی می‌نویسد: « در آن موقع افشارطوس فرماندار نظامی تهران بود. پس از آن طریق همه کسانی که در سازمان گروه ملی فعال بودیم، در آنچه در داخله دستگاه انتظامی می‌گذشت اطلاع دست اول داشتیم...»^۲

این فرد بزرگ و شجاع را که خاری بود در چشم دشمنان نهضت ملی و با کمال قدرت و صداقت امور انتظامی را انجام می‌داد و همه جا، حتی رفت‌وآمدهای دربار و ملاقات‌های با شاه را کنترل می‌کرد. بی‌اندازه مورد خشم و غضب شخص شاه و مخالفین و منافقین از قبیل بقائی و غیره بود. لذا بقائی منفر متفکر مخالفین مصدق با این که استاد فلسفه و اخلاق بود از کشیدن نقشه قتل و کشتار هم دریغ نمی‌کرد با همدستی حسین خطیبی نایب رئیس مجلس شورای ملی و رئیس جمعیت شیر و خورشید سرخ، سرتیپ علی اصغر مزینی - سرتیپ نصرالله بایندر - سرتیپ نصرالله

۱- کتاب « رویدادها و داوری » انتشارات نیلوفر تابستان ۱۳۷۵ صفحه ۶۱

۲- صفحه ۱۱۴ کتاب « خاطرات سیاسی » غلامرضا مصور رحمانی، چاپ اول ۱۳۶۴ انتشارات رواق

زاهدی و سرتیپ دکتر علی اکبر منزله نقشه ربودن و قتل افشارطوس را کشیدند و روز اول اردیبهشت اعلام شد که رئیس شهربانی شب گذشته در خیابان خانقاه از اتومبیل خود پیاده شده و دیگر بازنگشته است. سرهنگ حسینقلی سررشته که در رکن دوم ستاد ارتش کار می‌کرده می‌نویسد: «روز چهارشنبه دوم اردیبهشت ۳۲ موقعی که وارد دفترم در رکن دوم ستاد ارتش شدم، دیدم سرهنگ حسن پاکروان (بعد از کودتای ۲۸ مرداد سرلشگر پاکروان و از دوستان بسیار نزدیک بقائی رئیس رکن دوم یادداشتی روی میز گذاشته و از من خواسته که فوراً نزد رئیس شهربانی بروم... سرهنگ پاکروان مرا به دکتر مصدق معرفی کرد. ایشان گفتند: «می‌دانید که رئیس شهربانی دو روز است به اداره نمی‌آید... آیا می‌توانید ایشان را پیدا کنید؟ این آقایان می‌گویند شما در کارهایی از این قبیل خیلی وارد هستید... ولی با یک شرط قبول می‌کنم... آقای دکتر مصدق... از اختیارات فوق العاده قانونی استفاده نمایند و یک اجازه دائمی در این مورد به اینجانب بدهند...»^۱

سرهنگ سررشته، سرنخ را برخورد خودش در پله‌های شهربانی با افشارطوس و این که افشارطوس سوار ماشینش می‌شده و راننده‌ای وی را می‌برد، می‌داند. لذا دستور می‌دهد راننده افشارطوس را نزد او بیاورند. این راننده که حسن ثابت قدم نام داشته، ابتدا از گفتن این مطلب که افشارطوس را به کجا برده است طفره می‌رفته ولی بعداً: «در نقطه‌ای از کوچه ماشین را نگهداشت (کوچه خانقاه) و گفت تیمسار را تا اینجا آوردم. ایشان همین جا پیاده شدند و به من گفتند برو جلو کلانتری مجلس شورا بایست تا من تلفنی شما را احضار کنم...»^۲

بالاخره بنابر اکثر اقوال آقایان محمد علی موحد، مسعود حجازی، سرهنگ سررشته و دیگران. افشارطوس بنابر قرار قبلی به منزل حسین خطیبی می‌رود و در آنجا پس از این که وی را بیهوش می‌کنند به همراه مزینی، منزله و سرگرد بلوچ قرائی و چند نفر دیگر به ده امیر علائی می‌برند. نام این ده عسگرده بوده و راننده سرتیپ مزینی نصرت جهانقاه نام داشته است. افشارطوس را کدخدای عسگرده به

۱- آقای سررشته خواسته است که مجوز ورود به اماکن که بایستی از طرف دادستان داده شود برای دائم

به وی داده شود. صفحات ۴۰ و ۴۱ کتاب «خاطرات من» چاپ اول ۱۳۶۷.

۲- صفحه ۴۴ همان منبع

غار تلو می‌برد.^۱ سرگرد بلوچ قرائی او را به شهادت می‌رساند و کدخدا وی را در همان غار دفن می‌کند. جنازه آن شهید را که به دست هادی افشار قاسملو کارمند راه‌آهن و سرگرد فریدون بلوچ قرائی و به دستور مزینی به قتل رسیده بود به تهران آوردند با تشریفات نظامی پس از این که آیت‌الله جمارانی بر پیکر وی نماز گزار به خاک سپردند. نام کدخدای عسگرده عباسعلی نخلی ذکر شده است.

بدین ترتیب توطئه سهمگین دیگری علیه دولت ملی دکتر مصدق به اجرا درآمد و این مرد را که همچون بازوئی توانمند و چشمی بینا می‌توانست در حفظ و حراست نهضت ملی بسیار مؤثر باشد را از دست داد.

آقای مسعود حجازی در صفحه ۶۴ کتاب « رویدادها و داوری » زیر عنوان « توطئه قتل سرتیپ افشارطوس » می‌نویسد: « عصر روز شنبه ۲۹ فروردین ماه ۱۳۳۲ ... گفتند آقای شغفی مدتی است دنبال شما می‌گردد... او به من گفت... بنابر اطلاع صددرصد موثق چند نفر از امرای بازنشسته ارتش به نام‌های سرتیپ مزینی و سرتیپ منزله و سرتیپ بایندر و سرتیپ زاهدی امشب مشغول توطئه خطرناکی علیه دولت هستند که باید جلوی آنها گرفته شود... این مطلب را... به اطلاع خلیل ملکی رسانیدم و ایشان گفتند موضوع را فوری به اطلاع شما برسانم من بلافاصله به شهربانی کل نزد تیمسار افشارطوس رفتم... به سرهنگ لوزانی (آجودان رئیس شهربانی) گفتم صحبت من بسیار مهم است و باید ایشان را ملاقات کنم سرهنگ لوزانی که از روابط خویشاوندی ما اطلاع کامل داشت... تیمسار افشارطوس بلافاصله بیرون آمد... گفتم مطلب مهمی دارم... من آنچه را که شغفی گفته و اطلاع داده بود به ایشان اظهار داشتیم... برای این اطلاع اهمیت خاص قائل شد... »^۲

چنان که ملاحظه می‌فرمائید، جناب مسعود خان که در پیوند خویشاوندی ایشان با شهید افشارطوس شکی نیست. اینجا هم اولین نفری است که قبل از وقوع حادثه وسیله دوستان از آن مطلع می‌شوند. ولی چگونه بوده است که با اینکه مطلب

۱- افشارطوس را به سددت شکنجه می‌کنند که از او اقرار علیه مصدق بگیرند. در زیر شکنجه و یا در زمانی که متوجه می‌شوند مأمورین دولت از محل خیردار شده‌اند و به آنجا دارند می‌آیند، او را به شهادت می‌رسانند. (روزنامه‌های آن روز)

۲- به صفحات ۶۴ و ۶۵ کتاب « رویدادها و داوری » مراجعه فرمائید.

را به سمع شخص افشارطوس که قربانی این حادثه می‌شود می‌رسانند و چنان چه باید و شاید به قضیه رسیدگی یا اعتنا نمی‌شود؟

آفتاب رو به غروب

گفتیم که زمستان سال ۱۳۳۱ برعکس تابستان آن سال فصلی حادثه‌خیز و همراه با توطئه و فتنه و آشوب برای دولت ملی دکتر مصدق و نهضت ملی ایران بود که با طلوع آفتاب بهار سال ۱۳۳۲ بازار فتنه‌گری‌ها، غائله‌آفرینی‌ها، توطئه‌چینی‌ها علیه نهضت ملی و پیرمرد، چه در داخل و چه در خارج روزبه‌روز گرم‌تر می‌شد. یک طرف مصدق بود و یاران، که هر کدام به فکر انداختن توشه‌ای و تصرف کرسی‌ای بودند و در سوی دیگر، آمریکا، انگلیس، و نوکر دست‌نشانده‌شان شخص شاه و اطرافیان‌ش و دیگر جیره‌خواران شرکت نفت، علاوه بر این که همراهان سابق دولت ملی و پیشگامان گذشته نهضت از غافله مردم بریده و به صف مخالفان و معاندان پیوسته بودند و در راه دشمنی و ستیز با دولت ملی و ملت، گوی سبقت از مخالفان سابق ربوده بودند.

کینه و نفاق و دشمنی رهبران نهضت را رودرروی هم قرار داده بود و این یک آن دیگر و دیگران را به خیانت و ستم و زورگونی و قلدری متهم و آن دیگر و دیگران آن یک را به خودفروشی و ریا و تزویر متهم می‌کرد. این جوی گل آلود، که نه بهتر است بگوئیم، این رود خونین، بهترین و طلائی‌ترین فرصت را به دست آمریکا، انگلیس و نوکران آنها می‌داد، که ماهی مطلوب را از آب بگیرند. دولت مصدق را که مردانه در برابر خواست‌های غیرمنطقی اجانب ایستاده بود، سرنگون کنند و فردی مطیع و منقاد را که منافع غارتگران را تأمین نماید بر مسند نخست‌وزیر بنشانند و فضل‌الله زاهدی برای این سمت انتخاب شده بود.

جای آن است که خون موج زند در دل لعل

زین تغابن که خزف می‌شکند بازارش

از یادداشتهای حسینی عضو مؤثر حزب ایران و کسی که در مسأله نفت بیشترین دخالت را داشته چنین برمی‌آید که همان‌طور که آقای هندرسن در تلگراف شماره ۳۲۵ مندرج در صفحات ۱۰۰۹ الی ۱۰۱۱ جلد دوم کتاب «اسناد روابط خارجی آمریکا درباره نهضت ملی شدن نفت ایران» جلد دوم بند ۴ می‌نگارد:

« نشانه‌هایی در دست است که میان مصدق و حزب ایران یکی از آخرین گروه‌های جبهه ملی که هنوز از او طرفداری می‌کند، اختلاف نظر وجود دارد...»

مهندس حسینی در این باره در یادداشت اول آذر می‌نویسد: « دکتر با لحنی که پسند من نیامد راجع به لزوم فروش نفت صحبت کردند.» وی در یادداشت دیگری می‌نویسد: « راجع به صحبت من با مارکوس (یکی از خریداران نفت) ایراد گرفت و تندی کرد و من خیلی متأثر و عصبانی شده، اعتراض به این عمل دکتر کردم و گفتم کار مذاکراتان را توسط دیگران انجام دهید و بنده دیگر در این امور مداخله نمی‌کنم. دکتر هم، شایگان را برای ادامه مذاکرات معین کرد.

من از مذاکرات شانه خالی کردم، او هم همین را می‌خواست و مدعی بود که من تندی می‌کنم و با احتیاج مملکت به پول بایستی ملایمت و تحمل بیشتری نمود.»

مصدق بنابر یادداشت‌های حسینی همواره حتی شبی که فردای آن کودتای ۲۵ مرداد صورت گرفت نگران حل مسأله نفت بود و می‌گفت: « سالیانه مبلغ زیادی کسر بودجه، حدود سیصد میلیون تومان و صد و پنجاه میلیون تومان هم برای شرکت نفت کسر داریم... بایستی در حل قضیه نفت اقدام شود»

این نه تنها حسینی بود که با نظرات دکتر مصدق در مورد حل مسأله نفت مخالفت می‌کرد، بلکه چنانکه می‌دانیم آقای صالح نیز یکی از افرادی بود که شاه او را برای جانشینی مصدق کاندیدا کرده بود. داستان چگونگی واگذاری پست ریاست کل ستاد ارتش به تقی ریاحی هم که مذکور افتاد.

پس از قیام سی‌ام تیر ماه سال ۱۳۳۱ و شکست مفتضحانه‌ای که، آمریکا، انگلستان و شاه و دربار و دیگر مخالفان متحمل شدند. دولت مردان آمریکا به این نتیجه رسیدند که نه انگلستان حاضر به حل و فصل قضیه نفت با مصدق است و نه مصدق حاضر است تن به سازشی دهد که با قانون ملی شدن نفت مغایرت داشته باشد. لذا تنها راه حل این بود که دولت ملی دکتر مصدق وسیله کودتا ساقط شود.

مقدمات کودتا از لحاظ خارجی و داخلی آماده می‌شد. هندرسن سفیر آمریکا در تاریخ ۳۰ ماه مه، برابر با نهم خرداد یک ملاقات ۸۰ دقیقه‌ای با شاه داشت. در این ملاقات محمدرضا که دائما از سرنوشت رضاخان بیمناک بود و از نقشه‌های

پنهانی انگلستان درباره خودش هراس داشت در ۱۷ ماه مه (۱۳۳۲/۲/۲۷) بیامی به هندرسن داد و در آن متذکر شد که میل دارد هندرسن قبل از رفتن به واشنگتن، نظر صریح و روشن بریتانیا را در مورد وی معلوم کند. هندرسن در ملاقات ۳۰ مه امان نامه مورد نظر وی را از طرف چرچیل به وی ابلاغ کرد و خیال او را راحت نمود. آقای هندرسن به وی گفت: « بنابراین من به خودم اجازه داده‌ام که در این زمینه کاشف به عمل آورم و می‌توانم اظهار نظر کنم که آقای چرچیل به من اجازه داده است بگویم که اگر شاه اختیاراتش را از دست دهد یا کناره‌گیری کند، یا بیرون انداخته شود انگلیسی‌ها بسیار متأسف خواهند شد.»^۱

هندرسن در این ملاقات به شاه می‌گوید: « مایلم نظرش را بدون رودربایستی درباره نامزد شدن سرلشگر زاهدی به نخست‌وزیری بیان کند. آیا سرلشگر زاهدی مورد قبول شاه هست یا نیست؟ شاه می‌گوید: « حاضر است با سه شرط او را به نخست‌وزیری بپذیرد. (الف) باید از راه قانونی و پارلمانی به قدرت برسد. (ب) با پشتیبانی گروه سیاسی به قدرت برسد (ج) باید مورد قبول آمریکا و انگلستان باشد و نیز آمریکا و انگلیس متفقا و جداگانه حاضر باشند بلافاصله به دولت جدید زاهدی مقادیر کلانی پول و کمک اقتصادی بدهند.»

هندرسن اضافه می‌کند: « به شاه گفتم که احساس من این است که انگلیسی‌ها با روی کار آمدن... زاهدی موافقت خواهند کرد...»^۲

زاهدی در مجلس

زاهدی در زمان ریاست مرحوم آیت‌الله کاشانی بر مجلس شورای ملی در مجلس متحصن شد و ریاست مجلس مقدم وی را گرمی داشت و به کارکنان مجلس گفت ایشان مهمان عزیز ما هستند. بدین ترتیب زاهدی که تحت تعقیق قرار داشت با تحصن در مجلس جای امنی برای بند و بست‌های خود به دست آورد.

۱- به نقل از تلگراف شماره ۳۲۹ مورخ ۳۰ مه ۱۹۵۳ (هندرسن به وزارت خارجه درج شده در صفحه

۱۰۱۵ کتاب « اسناد روابط خارجی آمریکا » جلد دوم

۲- تلگراف شماره ۳۲۹ مورخ ۳۰ مه ۱۹۵۳ کتاب « اسناد روابط خارجی آمریکا درباره ملی شدن نفت

ایران » جلد دوم.

اما آیت‌الله کاشانی در انتخاباتی که در جلسه مورخ ۱۳۳۲/۴/۱۰ انجام شد فقط از عده ۷۲ نفر حضار در مجلس توانست رأی ۳۱ نفر را کسب کند و دکتر عبدالله معظمی با ۴۱ رأی به ریاست مجلس انتخاب گردید. این موضوع باعث عصبانیت شدید مرحوم کاشانی شد و اعلامیه تندی صادر کرد و در آن دکتر مصدق را « صیاد آزادی » خواند. حسین مکی از مخالفان دولت به عضویت هیأت نظارت براندوخته اسکناس انتخاب شد.^۱ از طرفی استیضاح علی زهری از دولت هم در مجلس مطرح بود. رأی مجلس به حسین مکی و استیضاح زهری دو عاملی بودند که فکر انحلال مجلس را به فکر دکتر مصدق القاء کردند. مکی خود در مورد انتخابش به عضویت هیأت نظارت بر اندوخته اسکناس چنین می‌گوید: « به طوری که شنیده‌ام و در بعضی جراید هم منتشر شده است، آقای نخست‌وزیر از انتخاب اینجانب... خیلی عصبانی هستند، علت عصبانیت ایشان خیلی واضح است، زیرا از دو حال خارج نیست. یا دولت اسکناس اضافی منتشر کرده است، اگر منتشر کرده باشد بیم آن دارد که اگر من از آن مسأله خبردار شوم ملت ایران را در جریان خواهم گذاشت...»^۲ آقای حسینی یک بار دیگر در یادداشت‌های مورخ ۱۳ تیرماه ۱۳۳۲ از «شیوع احساس عدم رضایت در میان وکلای طرفدار دولت سخن می‌گوید که باز هم تأییدی است بر حدس آقای هندرسن که می‌گوید: « میان حزب ایران » و مصدق « اختلاف نظر وجود دارد »

رفراندوم یا شاهکار مصدق

دکتر مصدق نمی‌خواست که با رأی عدم اعتماد مجلس از کار برکنار شود و معتقد بود چنانچه بدینوسیله از نخست‌وزیر بیفتد. بعداً خواهند گفت که نمایندگان ملت که اعمال دولت را برخلاف مصالح کشور تشخیص داده بودند با رأی عدم اعتماد نخست‌وزیر را عزل کردند. روانشاد دکتر مصدق خود در این باره می‌نویسد: « این کار برخلاف مصالح مملکت بود و هدف ملت از بین می‌رفت و آن عده نمایندگان که به

۱- مکی در جلسه مورخ ۱۳۳۲/۴/۱۸ به این سمت انتخاب شد.
۲- سخنان مکی در روزنامه اطلاعات مورخ ۱۳۳۲/۵/۶ درج گردیده است.

هدف عقیده نداشتند... استدلال می کردند مجلس که نماینده ملت است با رویه دولت مخالف بود...»

دکتر مصدق به دو علت به انحلال مجلس وسیله فراندوم معتقد بود، اول انتخاب مکی به عضویت هیأت اندوخته اسکناس. دوم اعتقاد به این که به درستی درک کرده بود که در میان ۸۰ نفر نمایندگان مجلس شورای ملی از اکثریت واقعی برخوردار نیست و اگر استیضاح دولت طرح شود، با رأی عدم اعتماد روبه‌رو خواهد شد. ولی عده‌ای از اعضای فراکسیون نهضت ملی با فراندوم و انحلال مجلس مخالف بودند، که این عده عبارت بودند از: پارسا، معظمی، رضوی و سنجابی که نزد نخست‌وزیر رفتند و او را از فراندوم و تعطیل مجلس برحذر داشتند.

به هر صورت کودتای ۲۵ مرداد موفق نشد و شاه و ملکه از شمال به بغداد پرواز کردند و از آنجا به رم رفتند و آوندگان فرمان عزل مصدق توقیف شدند. ولی مصدق تقریباً می دانست که قول و قرارهای آمریکا و انگلستان برای برانداختن دولت وی قطعی شده است و برای این یقین خود نشانه‌های روشنی در دست داشت :

اولاً شخصی که خود گفته بود راه حلی برای فیصله دادن به قضیه نفت دارد و مقرر بود که با فواد روحانی ملاقات کند از ملاقات خودداری کرد.
ثانیاً نامه دولت آمریکا مبنی بر این که دولت آمریکا تا هنگامی که مسأله نفت با انگلیسی‌ها حل نشده نمی‌تواند کمکی به ایران بنماید. خصوصاً ذکر این موضوع در نامه که (گرامت هم فقط ارزش مایملک نیست).

دکتر مصدق به استناد این دو مسأله می گوید :

(... و آنها اساس سیاستشان بودن ایران جزو بلوک غربی است. امری که به

ضرر ایران است.)

مصدق چرا فرمان عزل خود را نپذیرفت

با این که چنانچه در بالا گفته شد، مرحوم دکتر قطع و یقین داشت که آمریکا و بریتانیا دولت او را ساقط خواهند کرد، چرا اولاً به مجلس برای جواب استیضاح علی زهری نرفت تا احیاناً با رأی مجلس ساقط شود. ثانیاً چرا فرمان عزل محمدرضا را نپذیرفت و دستور توقیف سرنگ ۲ نصیری و دیگران را که حامل فرمان بودند داد؟

بدین دلیل بود که ایشان نمی‌خواست سقوط دولتش جنبه قانونی داشته باشد. اگر به مجلس می‌رفت و با رأی عدم اعتماد روبه‌رو می‌شد قانونی برکنار می‌گردید.

همچنین اگر دکتر مصدق فرمان شاه را می‌پذیرفت و کنار می‌رفت، ممکن بود حمل بر این شود که وی با رضایت خود کنار رفته است.

مصدق با شیوه خردمندانه‌ای که در روزهای آخر حکومت خود به کار بست و با همه‌پرسی مجلس شورای ملی را منحل کرد، همچنین دادن رسید فرمان عزل با قید تاریخ و ساعت ۱۱:۳۰ شب که وسیله عده‌ای سرباز و افسر مسلح به تانک و توپ در آن هنگام شب ابلاغ شده بود، تسلط کامل بر اعصابش را به اثبات رساند و در شب‌ها و روزهای بین کودتای نافرجام ۲۵ مرداد تا کودتای ۲۸ مرداد، نهایت هشیاری و درایت را از خود نشان داد. دنبال کردن ریاحی و کشاندن وی از شمیران به تهران و فرستادن او به ستاد ارتش و دستگیری کودتاگران، همین‌طور فشارهای فراوانی که از جانب طرفداران و نزدیکان بر وی وارد می‌شد که حکومت جمهوری اعلام نماید و ایشان به تغییر رژیم تن نداد و حتی طبق قانون اساسی اقدام به تأسیس شورای سلطنت که مرحوم دهخدا را برای این کار نامزد نموده بود، همگی علامت‌های زیرکی، کاردانی و سیاستمداری اوست که اولاً سعی می‌کرد به هیچ‌وجه تن به سقوط از طریق قانونی ندهد و آمریکا را وادار کند که با ریسمان انگلستان به چاه کودتا درغلند و این ننگ ابدی را برای خود بخرد. ثانیاً هیچ بهانه و گزکی به دست مخالفین مبنی بر رفتار غیر قانونی ندهد.

این بزرگمرد، در فاصله ۲۵ تا ۲۸ مرداد که در روز ۲۷ مرداد با هندرسن ملاقات داشت، به حدی از روحیه قوی برخوردار بود که هندرسن را شگفت‌زده کرد. زیرک‌زاده که در روز ۲۸ مرداد در خانه مصدق بوده است، مشاهدات خود را در کتاب «پرسش‌های بی‌پاسخ» نوشته است که خوانندگان عزیز می‌توانند به صفحات ۱۴۰، ۳۰۴، ۳۱۱ و ۳۱۲ کتاب مزبور جهت ملاحظه مشروح نوشته‌های ایشان مراجعه فرمایند.

آقای زیرک‌زاده در صفحه ۳۱۲ کتاب «پرسش‌های بی‌پاسخ» می‌نویسد:

در تمام روز ۲۸ مرداد مصدق با سرتیپ ریاحی در ارتباط بود، ولی متأسفانه هیچ کس از مطالبی که بین آنها ردوبدل شد اطلاع ندارد و من هم شخصاً هیچ وقت نتوانستم از او (سرتیپ ریاحی) در این باره اطلاعی به دست آورم، چون همیشه با عصبانیت از طرح وقایع آن روز خودداری می کرد...

آقای زیرک زاده که به اتفاق هم حزبی، خود آقای مهندس حق شناس بالاترین نمره وفاداری را به ریاحی داده بودند، خوب می دانستند که جلسه سران کودتا در دفتر ریاست ستاد یعنی شخص آقای ریاحی تشکیل شده بوده است و سرتیپ علی فولادوند از همان دفتر به منزل دکتر مصدق آمده بود تا بلکه استعفای مصدق را بگیرد.

معلوم نیست آقای زیرک زاده که در پاراگراف آخر جملاتی که در صفحه ۳۱۲ کتاب خود مرقوم می دارند: « البته نارضایتی خود را از انتصاب سرتیپ دفتری..... پنهان نمی کرد و از این که سپر بلا قرار گرفته و همه کاسه کوزه ها را بر سر او شکسته اند به شدت رنج می برد.» آنها از تیمسار ضمن این که می خواستند بدانند دکتر مصدق در تمام روز ۲۸ مرداد به وی چه می گفته است، از ایشان سؤال نکرده اند که چرا وقتی سررشته به او مراجعه می کند و می گوید سرهنگ ممتاز برای حفظ خانه مصدق کمک خواسته است، به او می گوید شما بروید به دفترتان تا تلفنی به شما دستور بدهم و کمکی برای سرهنگ ممتاز نمی فرستد.»

آقای زیرک زاده آیا هرگز از دوست هم اتاقی خود پرسیده است که چرا سرهنگ سررشته را که توانسته بود جلوی اشغال مراکز ارتشی از جمله ستاد را بگیرد، تعویض کرد؟

آقای زیرک زاده هیچ وقت از دوست خود پرسیده است که مستند جناب ریاحی مبنی بر بازداشت و برکناری سرهنگ اشرفی از فرماندار نظامی چه بوده است؟

برخی از اعضای مؤثر جبهه ملی به مصدق انتقاد می کنند که چرا در روز ۲۸ مرداد مردم را برای مقابله با کودتا فرا نخواند، از جمله آقای سرهنگ نجاتی در کتاب «مصدق، سال های مبارزه و مقاومت» جلد دوم صفحه ۱۰۳ مرقوم می فرمایند:

«در ساعات قبل از ظهر و بعد از ظهر روز ۲۸ مرداد هیچ اعلامیه‌ای از سوی دولت برای آگاهی مردم و احتمالاً مقابله با عوامل کودتاجیان صادر نشد...»

شاید جناب نجاتی می‌خواهند چنین نتیجه بگیرند که اگر دولت اعلامیه‌ای صادر می‌کرد و مردم را به مقابله با کودتا فرامی‌خواند به قول جناب زیرک‌زاده:

«روز ۲۸ مرداد دولت دکتر مصدق به سهولت می‌توانست کودتاجیان را مغلوب سازد...» و به قول خود این جناب، ولی یک ماه بعد دو یا چند ماه بعد از هر طرف طغیانی در هر شهرستان آشوبی برپا می‌شد... و در این شرایط دولت محکوم به شکست بود، آن که از اوضاع ایران آن روز با خبر است... این پیش‌آمدها را می‌تواند حدس بزند، ولی برای دکتر مصدق این حدس نبود، یقین بود.

حال این قضاوت آقای زیرک‌زاده که می‌فرماید: ... دولت دکتر مصدق به سهولت می‌توانست کودتاجیان را مغلوب سازد... تا چه حد با حقیقت وفق می‌دهد، بهتر است شرایط روز ۲۸ مرداد را با وضعیت سیاسی اجتماعی ۳۰ تیر ۱۳۳۱ مقایسه کنیم:

در روز ۳۰ تیر هنوز در جبهه ملی نفاق و دودستگی ظاهر نشده بود وزنه بسیار سنگین و قابل محاسبه‌ای همچون آیت‌الله کاشانی در کنار مصدق بود و برد حرف و سخن او از نظر احساسات دینی در بین مردم کشور ما که به مسایل مذهبی پایبندی شدید دارند، بسیار زیاد بود. علاوه بر این که علمائی دیگر مانند حضرت آیت‌الله‌العظمی خوانساری و غیره نیز صراحتاً از مصدق و نهضت پشتیبانی می‌کردند. بقائی، مکی، حائری‌زاده ولو به صورت ظاهر از بازگشت دکتر مصدق به قدرت پشتیبانی می‌کردند. مهم‌تر از همه تشکیلات افسران طرفدار نهضت هم‌چنان که مرحوم مصور رحمانی می‌نویسد، نقش بسیار مهم و عمده‌ای در پیروزی قیام ۳۰ تیر ایفا کردند. در حالی که بنا بر تقریرات مصور رحمانی اولاً بعضی افراد این گروه مانند آزموده، خود را علناً به شاه فروخته و در صف کودتاجیان قرار گرفته بودند. افشارطوس به شهادت رسیده بود، ریاحی نقش غیرقابل فهمی در کودتا بازی می‌کرد، عده‌ای نیز به علت تسامح مرحوم مصدق در کیفر جنایتکاران سی تیر و حتی ۲۵ مرداد و قاتلین شهید افشارطوس، ناامید و مأیوس شده بودند. آزادیخواهی مفرط و قانون‌گرایی افراطی مرحوم دکتر ضربه بسیار شدیدی به احساسات آنهایی که

انتظار اعمال قدرت قانونی از طرف دولت داشتند، وارد کرده بود. وضع اقتصاد کشور که بر اثر عدم صدور نفت و تحمیل هزینه پالایشگاه و محاصره اقتصادی بسیار وخیم شده بود، در سی تیر به این وضع دچار نگردیده بود و مردم هنوز انتظار رسیدن به یک وضع اقتصادی خوب را داشتند.

از لحاظ سیاست خارجی استالین زنده بود و دولت اتحاد جماهیر شوروی وزنه قابل حسابی در موازنه سیاست جهانی بود در آمریکا دموکرات‌ها حکومت داشتند که برخی سیاستمداران‌شان مانند مک‌گی، معاون وزارت خارجه و گریدی سفیر در ایران روی خوشی با ایران داشتند. در انگلستان دولت کارگری بر سر کار بود، در حالی که در ۲۸ مرداد استالین مرده بود و اتحاد جماهیر شوروی دچار اختلافات سران در داخل بود، حزب دموکرات در آمریکا کنار رفته بود و حزب جمهوری خواه روی کار آمده بود. در انگلستان چرچیل زمام امور را به دست گرفته بود. علاوه بر همه اینها، انگلستان حاضر شده بود سهم قابل توجهی در نفت ایران برای آمریکا در نظر بگیرد. این همه به علاوه مسایل داخلی که مرحوم دکتر مصدق در تحلیل از امکانات خود می‌نماید، شرایط را برای موفقیت کودتا فراهم آورده بود.

گرچه با روحیه‌ای که مرحوم دکتر مصدق داشت، هرگز حاضر نبود که مردم را با دست خالی جلو تفنگ و توپ و تانک بفرستد. چنان که خود می‌گوید:

«... و مردم چه کار بیش از آن چه کردند، می‌توانستند بکنند. قدرت و توانایی هر کس همان یک رأی بود که موقع رفراندوم به دولت داده بود»^۱.

مرحوم دکتر مصدق می‌گوید: جبهه ملی حزبی نبود و در مجلس اکثریت نداشت تا بتواند دولت را حفظ کند، جبهه ملی اقلیتی بود که افکار عمومی پشتیبان آن شده بود.^۲

در مورد قوای انتظامی می‌گوید:

«اگر قوای انتظامی در اختیار من بود چرا روز ۹ اسفند رئیس ستاد ارتش دست از کار کشید و تا پنج بعدازظهر که من او را از ستاد ارتش خواستم در کاخ سلطنتی بسر می‌برد؟ من با دستگاهی کار می‌کردم که زیر نظر استعمار بود... عده‌ای

۱ - کتاب خاطرات و تألمات مصدق، جاب نهم ۱۳۷۹ انتشارات علمی، صفحه ۲۵۲

۲ - همان منبع، صفحه ۲۵۲

از احزاب چپ نیز عملاً مجری نظریات دولت مبارز (انگلستان) بودند...^۱ و قوای انتظامی اعمالشان را ندیده می گرفت.

مرحوم دکتر می گوید: همه می دانند که عصر روز ۲۷ مرداد، دستور دادم هر کس حرف از جمهوری بزند، او را تعقیب کنند... که روز ۲۸ مرداد، دولتی که قبلاً پیش‌بینی شده بود نقشه آخر را عملی کرد و بعد هم گفته شد، اگر دولت سقوط نمی کرد، مملکت از بین می رفت و نگفتند که مملکت کجا می رفت.

و یک عده اخلاک‌گر غیر مسلح چطور می توانستند در مقابل ارتش مسلح... مقاومت کنند، چنان‌چه این کار شدنی بود، چرا بعد از روز ۲۸ مرداد نکردند.

... اینها نقشه‌هایی بود که یکی بعد از دیگری اجرا شد. برای این که وضع مملکت به حال سابق عودت کند و ملت ایران به آرزو و آمال خود نرسد...

والا چه شد که پس از سقوط دولت آنچه ملت به دست آورده بود... یکی پس از دیگری از دست رفت.

عجب این است که من در آن واحد به اتهام دو جرم متضاد، یعنی برای به هم زدن اساس حکومت... و رفراندوم برای تشکیل شورای سلطنتی محکوم شدم.

به طوری که از اظهارات زنده‌یاد دکتر مصدق مستفاد می‌شود، ایشان در اختیار نداشتن نیروهای نظامی و انتظامی را عامل شکست خود می‌داند و می‌گوید: من با دستگاهی کار می‌کردم که زیر نفوذ استعمار بود. وی حتی دستگاه قضائی را هم زیر نفوذ استعمار می‌داند و می‌فرماید: او را (افشارطوس) از بین بردند و با آن همه بیانات و اقاریری که متهمین به قتل او در نوار ضبط صوت نمودند، همگی بدون استثنا در دادگاه نظامی تبرئه شدند.

البته باید در نظر داشت که احکام تبرئه متهمین به قتل افشارطوس بعد از کودتا صادر گردید و ایشان پس از این فاجعه به علت اعتقاد راسخ و شدیدی که به قانون و دموکراسی داشت، اقدام قاطعی در مورد کیفر این متهمان که جرمشان در نزد ملت محرز و مسلم بود، انجام نداد. مرحوم مصور رحمانی در این مورد این‌طور

می‌نویسد: عکس‌العمل مصدق در قبال قتل شنیع افشارطوس بر خلاف انتظار عموم که اقدام قاطع و سریع را بر ضد توطئه‌گران تجویز می‌کرد... او (مصدق) این روش عجیب را حکومت بر مبنای آزادی قضاوت می‌کرد و حال آنکه جامعه آن را به ضعف او نسبت می‌داد و همین مسأله باعث نتایج وخیمی شد، بدین معنا که همه فهمیدند که مخالفت و مبارزه و توطئه علیه دولت و حتی قتل نفس برای توطئه‌کنندگان خطر ناک نیست.

کودتای ۲۸ مرداد

سرانجام نقشه خائنه کودتای ۲۸ مرداد با همدستی آمریکا... بریتانیا و عمال داخلی آنها صورت گرفت و یک بار دیگر جغد شوم استعمار و دیو خون‌آشام استبداد برای بیش از ربع قرن، بر ویرانه‌های کشور ما نواهای گوشخراش خود را سرداد و دژخیمان دیوسیرت استبداد، پنجه‌های خون‌آلودشان را در حنجره نازنین بسیاری از جوانان، مردان و زنان آزاده میهن ما فروکردند و هر نوای مخالفی را سرکوب نمودند. هنوز منظره هراس‌انگیز و حیرت‌آمیز خیابان فردوسی را وقتی که در صبح روزهای نخست پس از کودتا به بانک ملی می‌رفتم به یاد دارم. آخر خط اتوبوس‌های خیابان ری، میدان توپخانه (میدان امام خمینی) بود و من که منزل در خیابان ری داشتم، در انتهای خط پیاده می‌شدم و از آنجا از پیاده‌رو خیابان تا بانک می‌رفتم. یک ردیف از دانشجویان دانشکده افسری مسلح کنار خیابان ایستاده بودند، درست مثل مجسمه بودند، اما از چشمانشان که با عابرین برخورد می‌کرد برق عجیبی ساطع بود، شاید هم برق محبت بود، زیرا به‌طور قطع اکثریت آنها فرزندان همین مردم بودند و سوءنیتی با ملت خود نداشتند. اما من و خیلی‌ها نگاه آنها را مانند نگاه گرگ به گله گوسفند می‌دانستیم. آنها ساکت بودند و رهگذران هم ساکت و این سکوت مرگبار بر همه جا حاکم بود. در گرمای مرداد و در حالی که حرم گرمای آفتاب تابستانی همه را کلافه می‌کرد، فضا، فضای زمستانی بود، آن هم زمستانی که سرما و برف‌های هولناک همه جا را تسخیر کرده و وحوش درنده گوشتخوار به امید یافتن طعمه‌ای به شهر هجوم آورده و زوزه‌کشان به دنبال آدمیان بودند

دوستان، هم‌زمان و هم‌سنگران قدیمی را اگر می‌دیدید که اغلب در مخفی‌گاه بودند، چنان سر در جیب تفکر و غرق غم بودند که یارای جواب دادن

سلامت را هم نداشتند، یا گمان می‌کردند اگر دستی از راه آشنایی برای دست دادن با یار دیرین از آستین برآورند، شناخته خواهند شد و مورد پیگرد دژخیمان محمدرضا قرار خواهند گرفت. من در اینجا از ذوق سرشار شاعر بزرگوار حضرت اخوان ثالث یاری می‌گیرم و قطعه جاوید زمستان آن همیشه زنده را نقل می‌نمایم:

زمستان

سلامت را نمی‌خواهند پاسخ گفت

سرها در گریبان است

کسی سر بر نیارد کرد پاسخ گفتن و دیدار یاران را

نگه جز پیش پا را دید نتواند

که ره تاریک و لغزان است

و گر دست محبت سوی کسی یازی

به اکراه آورد دست از بغل بیرون

که سرما سخت سوزان است

نفس کز گرمگاه سینه می‌آید برون، ابری شود تاریک

چو دیوار ایستد در پیش چشمانت

نفس کانیست پس دیگر چه داری چشم

ز چشم دوستان دور یا نزدیک

چه می‌گویی که روشن شد، سحر شد بامداد آمد

فریبت می‌دهد بر آسمان این سرخی بعد از سحرگه نیست

حریفا! گوش سرما برده است این یادگار سیلی سرد زمستان است

به تابوت ستبر ظلمت نه توی مرگ اندود پنهانست

حریفا! رو چراغ باده را بفروز شب با روز یکسانست

سلامت را نمی‌خواهند پاسخ گفت

هوا دلگیر درها بسته، سرها در گریبان، دست‌ها پنهان

نفس‌ها ابر، دل‌ها خسته و غمگین

درختان اسکلتهای بلور آجین

زمین دلمرده، سقف آسمان کوتاه

غبار آلوده مهر و ماه

زمستانست

مورخان و صاحب‌نظران هر یک علت یا علل توفیق کودتا را بنا بر دید و نظر خود دانسته و نوشته‌اند:

مرحوم خلیل ملکی و شاگرد دانشمند و مورخ ایشان آقای همایون کاتوزیان، عامل عمده موفقیت کودتا را اشتباه رهبر نهضت در انجام رفراندوم می‌دانند و مرحوم ملکی رفراندوم را راهی به جهنم می‌انگارد و آقای کاتوزیان مرقوم می‌فرمایند: این واکنش مصدق حربه‌ای به دست دشمنان توطئه‌گر وی داد و به کودتای ۲۸ مرداد منجر گردید.

آقای کاتوزیان اضافه می‌نماید که محاسبه مصدق نادرست بود. اغلب نزدیک‌ترین همکاران و هواداران مصدق... بارها به وی گوشزد کردند... که همه‌پرسی کار درستی نیست.

وی ادامه می‌دهد: ترس و نگرانی نمایندگان جبهه ملی درست از آب درآمد و انحلال مجلس فرصت خوبی در اختیار کودتاگران قرار داد...

برخی همانند آقای فخرالدین عظیمی در مقاله «تأملی در نگرش سیاسی دکتر محمد مصدق» در مجله نگاه نو شماره ۳۶ صفحه ۱۱۳ چنین اظهارنظر می‌نمایند: همه‌پرسی بدون آمادگی کافی و دوراندیشی درباره پیامدهای آن صورت گرفت.

آقای سرهنگ نجاتی نیز در کتاب مصدق سال‌های مبارزه و مقاومت جلد دو صفحه ۱۰۵ می‌نویسد که مصدق از عمق توطئه‌ای که در آن روزها در شرف اجرا بود اطلاع نداشت.

و بدین ترتیب علت کودتا را بی‌اطلاعی دکتر از عمق توطئه می‌داند. اما آقایان سرهنگ مصور رحمانی و سرهنگ سررشته بار گناه توفیق کودتاگران را به گردن سرتیپ ریاحی می‌اندازند. مثلاً سررشته می‌نویسد: با دفاع جانانه از دژبان، ستاد ارتش و دیگر ادارات نظامی حملات اجامر و اوباش را دفع کرده است. ولی

ریاحی او را تعویض کرده است و در مورد خلع سلاح گارد شاهنشاهی به دکتر دروغ گفته است و حاضر به فرستادن کمک برای سرهنگ ممتاز جهت دفاع از خانه دکتر مصدق نشده است.

وی اضافه می‌کند: موانع دفاع محوطه ارتش به‌اندازه‌ای قوی بود که هیچ‌کس از خارج از محوطه مذکور نمی‌توانست وارد آن شود و تنها راهی که برای نفوذ به دژبانی و آزاد کردن زندانیان ۲۵ مرداد وجود داشت از طریق دفتر ریاست ستاد کل ارتش و آنهم پس از جلسه‌ای بود که سرتیپ ریاحی با سرتیپ سیاسی، سرتیپ فولادوند و... تشکیل داده بود.

مصور رحمانی به‌طوری که گفتیم عدم قاطعیت مرحوم دکتر را در مجازات خیانت‌کاران (قاتلین افشارطوس) و کودتاگران ۲۵ مرداد عامل موفقیت کودتاچیان می‌داند، ولی آقای محمدعلی موحد می‌نویسد که:

«ما بر آنیم که اسناد و مدارک حکایت از بی‌اطلاعی یا غافلگیر شدن مصدق نمی‌کند...»

و اما نظر حزب توده در مورد علت موفقیت کودتا بنا بر گفته کیانوری چنین است: «فرستادن افراد محدودی که به آنها دسترسی داشتیم به خیابان‌ها، چیزی به جز فرستادن آنها به قتلگاه نبود.»^۱

آقای کیانوری مسؤولیت را متوجه دکتر مصدق و نظامیان وابسته به جبهه ملی می‌داند و مرقوم می‌دارد: «مسؤولیت دکتر مصدق و نظامیان وابسته به جبهه ملی روشن است. این صحیح است که آنها برای لوٹ کردن این مسؤولیت... حزب توده را مستمسک قرار داده‌اند.»

درباره سازمان افسری اغراق زیاد می‌شود. در این مسأله آنقدر غلو می‌کنند که واقعاً عجیب است. این جملات از صفحه ۲۸۶ کتاب خاطرات کیانوری نقل شده است.

اما محمدعلی عمویی که از اعضای قدیمی سازمان افسری حزب توده بوده است می‌نویسد: «امروز که به آن روزها می‌اندیشم از چپ‌روی و بزرگنمایی آن ایام به حیرت می‌افتم.»

رهبری حزب در لحظات حساس آغاز کودتا گرفتار سردرگمی و بی‌تصمیمی شده بود و عذر مقبولش عدم همکاری مصدق بود.^۱

آقای انور خامه‌ای در کتاب «از انشعاب تا کودتا»، عدم قاطعیت، سردی مردم، حتی یاران مصدق را عامل اصلی توفیق کودتا قلمداد می‌نماید.

اما اگر «عرصه سیمرغ»، «جولانگه مگس» باشد، مرا نظر بر این است که اعتقاد راسخ و خلل‌ناپذیر مرحوم دکتر مصدق به آزادی، دموکراسی و رفتار قانونی، باعث و موجب اصلی کودتای ننگین ۲۸ مرداد بوده است.

البته باید در کنار این عامل دیگری مانند توافق دو قدرت بزرگ جهانی برای برکناری مصدق و روی کار آوردن دولتی مطیع و منقاد را نیز به حساب گرفت و گفت که با مرگ استالین زمینه لازم برای اقدامات آمریکا و انگلیس آماده شده بود.

همچنین باید بافت اجتماعی قشرهای مؤثر در ایران را نیز در نظر گرفت و روی تک تک آنها برای توفیق یا عدم توفیق کودتا محاسبه کرد.

۱- می‌دانیم که در ایران آن زمان، فئودال‌ها و زمین‌داران بزرگ و سران عشایر و قبایل نقش مؤثری در مسائل جامعه داشتند.

۲- سرجنیانان (امرای ارتش) ارتش، ژاندارمری و شهربانی، اگر نگوئیم همگی، ولی می‌توانیم بگوئیم به صورت اکثریت در خدمت و گوش به فرمان شاه و مستشاران نظامی که اکثراً آمریکائی بودند، قرار داشتند.

۳- حاکمان از نمایندگان مجلس، سناتورها، وزرا و نخست‌وزیران، حتی مدیران کل ادارات بیشتر تمایلات غربی داشتند و یا وابسته بودند، یا از روی اعتقاد رو به غرب نماز می‌گذارند.

۴- کارخانه‌داران و تجار بزرگ مانند برادران رشیدیان، اغلب وابسته یا متمایل به غرب بودند.

۵- حزب توده با تظاهرات مخرب و آشوب‌انگیز خود و قدرت‌نمایی در شهرها و کارخانه‌ها بزرگ‌ترین خدمت را به انگلستان نمود که سیاستمداران انگلیس بتوانند به آمریکایی‌ها بقبولانند اگر مصدق بماند، ایران به دامن کمونیسم خواهد افتاد.

ذکر ابیاتی از خواجه شیراز بی‌مناسبت نیست:

آه از این جور و تطاول که در این دامگه است

آه از آن ناز و تنعم که در آن محفل بود

پس بگشتم که بپرسم سبب درد فراق

مفتی عقل در این مسأله لایعقل بود

راستی خاتم فیروزه بو اسحاقی

خوش درخشید ولی دولت مستعجل بود

دیدم آن قهقهه کبک خرامان حافظ

که ز سرپنجه شاهین قضا غافل بود

و پایان حدیث

بر خود فرض می‌دانم که توضیحی هر چند نارسا در مورد این که گفتم علت عمده توفیق کودتای ۲۸ مرداد و شکست نهضت ملی، آزادی‌خواهی و قانون‌گرایی مرحوم دکتر مصدق بوده است، بدهم. باشد که مبادا خوانندگان گرانمایه و مخصوصاً نسل جوان آرمان‌گرا که به حق به آزادی عشق می‌ورزند، سوء‌تعبیر کنند و چنین بیاندیشند که من با آزادی و قانون‌گرایی مخالفم. نه هرگز چنین نیست، منتها بحث من در اینجا است که آیا آزادی قایل شدن برای توطئه‌گر، دزد و قاتل هم درست است؟ و عقل و منطق چنین آزادی‌ای را مجاز می‌شمارد یا نه؟!

مخالفین دکتر مصدق و نهضت ملی ایران، برای رسیدن به اهدافشان، استفاده از هر وسیله‌ای حتی آدم‌کشی را مجاز می‌دانستند. هر گونه توطئه و نقشه‌ی شومی را برای سرنگونی دولت ملی، مباح و حق خویش می‌انگاشتند. چنانکه به جنایت فجیع قتل شهید سرلشگر محمود افشارطوس دست زدند. او را از راه دوستی به دام انداختند، گویا به وی گفته بودند که می‌خواهیم بین مصدق و مخالفینش آشتی و صلح برقرار کنیم و او را به خانه‌ی حسین خطیبی که با وی

سابقه آشنایی داشت کشاندند و در آنجا ددمنشانه و بر خلاف تمام اصول انسانی، بی‌هوش کرده و به غار تلو بردند و خفه کردند.

حال باید دید کدام منطق اخلاقی و حقوقی تجویز می‌کند که با چنین افراد دیوصفتی که جان یک انسان بی‌گناه را می‌گیرند و صراحتاً اقرار می‌نمایند، با رفق و مدارا رفتار شود و در مجازات آنان تعلل و تأخیر به عمل آید؟! و یا این که عاملین کودتای شکست خورده ۲۵ مرداد را که طبق قوانین نظامی، بایستی در دادگاه نظامی بدون کوچک‌ترین تأخیری محاکمه و به جرم قیام علیه حکومت ملی تیرباران شوند، زندانی کنند تا وسیله‌ی یاران توطئه‌گر کودتاجی‌شان آزاد شوند و بنیاد استقلال و آزادی و حریت یک ملت را از بن برکنند!

در آن ایام برای شخص زنده‌یاد دکتر مصدق و دیگر رهبران نهضت مسلم و قطعی بود که آمریکا و انگلیس تصمیم گرفته‌اند که وسیله‌ی ایادی داخلی‌شان و مشتی اراذل و اوباش، حکومت ملی را ساقط نمایند. عوامل این نقش یا مجریان این توطئه شناخته شده بودند. اکثراً در زندان بودند یا در بیغوله‌هایی پنهان و مترصد فرصت و منتظر روز اقدام.

چرا زندانیانی مثل نصیری و دیگر امرایی که هم در توطئه قتل افشارطوس، هم در برپایی کودتا نقش داشتند، نباید در دادگاه‌های نظامی صحرائی محاکمه و مجازات شوند؟ چرا بعد از فراندوم و انحلال مجلس و سلب مصونیت از بقایی و حائری‌زاده و... با این که اثبات شده بود که بقایی دستور قتل افشارطوس را صادر کرده است، نباید این جرثومه فساد به کیفر برسد؟ چرا عاملین کشتار سی‌ام تیر نباید به دار مجازات آویخته شوند؟

این که من از عدم مجازات عاملین کشتار سی‌ام تیر انتقاد می‌کنم، با سینه‌چاک نمودن بقایی برای مجازات قوام‌السلطنه تفاوت دارد. او این مسأله را پیراهن عثمان کرده بود و اگر در این کار، یعنی مجازات عاملین کشتار سی‌ام تیر صداقت داشت، بایستی مجازات شاه را درخواست کند، نه این که به قول خودش

در بعد از ظهر سی تیر که «هیچ کس جرأت دهان باز کردن نداشت»، او مردم را از حمله به شاه و دربار بازدارد؟!!

به هر حال من معتقدم که از این انتقادهای، گردی بر دامن پیرمرد نخواهد نشست و ذره‌ای از اهمیت و بزرگی این یکه مرد کم نخواهد شد و نام و یاد او برای همیشه در تاریخ ایران زمین جاودانه خواهند ماند. منتها به این مطلب نیز عقیده مندم که ستایشگری و قهرمان‌سازی و پوشاندن معایب و بزرگ کردن محاسن مردان تاریخ، خود خیانتی است بزرگ به آیندگان.

لازم می‌دانم بگویم که اگر من از خلیل ملکی که به حق استاد من و صدها مثل من است، در مورد روش‌های سیاسی‌اش انتقاد می‌کنم، دلیل بر اهمیت و ارجی است که برای او قائل هستم، نه این که خواسته باشم شخصیت علمی و بینش درست ایدئولوژیک او را کم جلوه دهم. به طور مسلم ملکی از نادر افرادی است که به حصار پولادین کمونیسم استالینی به طور صحیح و منطقی حمله کرد و در این کار شاید از دیگر مخالفین دیکتاتور خون‌آشام شوروی گوی سبقت برد. ارجمندی او از نظر پایه‌گذاری یک طرز تفکر نوین در برابر دو نظریه رایج آن روز، یعنی تز سرمایه‌داری و کمونیسم، برای همیشه تاریخ پایدار خواهد ماند. ولی این بزرگواری و سترگاندیشی سبب نیست که لغزش‌ها و اشتباهات وی ناگفته بماند و بگوییم هر چه که او گفت و او کرد درست بود. مرا نظر بر این است که این بزرگ‌ترین و بدترین جفا است نسبت به مردانی که در گذر زمان و یا تاریخ تأثیر داشته‌اند.

این حکم قطعی تاریخ است که اگر در اجتماعات، اعم از جمعیت یک کشور، یک حزب یا هر جمعی، زبان انتقاد درست و سازنده از رهبران بسته شود و رویه حسنه انتقاد ترک گردد، آن اجتماع طریق زوال و انحطاط را خواهد پیمود و رهبران نیز خود را تافته جدا بافته انگاشته و رأی و نظر خودشان را حجت قاطع خواهند دانست و لاجرم به طریق خودکامگی و دیکتاتوری خواهند رفت.

بی‌شک نقش شخصیت‌ها در تاریخ جوامع اثربخش است و برعکس ایدئولوژی مارکسیستی که نقش شخص را در تاریخ انکار می‌کند و می‌گوید این

شخصیت‌ها هستند که از تاریخ متأثرند، یا در واقع این تاریخ است که شخصیت‌ها را می‌سازد. استدلال آنها بدین منوال است که شرایط اقتصادی، سیاسی و اجتماعی وقتی ایجاب نمود که تحولی در جامعه صورت پذیرد، یا به صورتی دیگر وقتی شرایط آماده تحول و تطور شد، اشخاصی که باید این روند یا این حرکت را رهبری کنند، ظهور خواهند کرد و جریان را به سمتی که شرایط زمانی، جغرافیایی، اقتصادی و سیاسی طلب می‌کند، رهنمون می‌شوند. در واقع شخصیت‌هایی که در مواقع خاص تاریخی ظهور می‌کنند و سنبل تغییر و تحول می‌شوند، نقش قابله را در زایمان خانم بارداری که هنگام وضع حملش فرارسیده است، بازی می‌کنند.

اما واقعیت چنین نیست و با مطالعه سیر تاریخ متوجه می‌شویم که شخصیت‌های تاریخی تنها متأثر از وضع اجتماع زمان خودشان نبوده‌اند، بلکه اثرات بسیاری بر روند تاریخ و زمان داشته‌اند. روشن‌تر این که زمان و شرایط اجتماعی در اشخاص و نقش شخصیت‌ها در تاریخ هر دو از یکدیگر تأثیر می‌پذیرند و در تغییرات و تحولات اجتماعی و تاریخی به صورت موازی اثرگذار هستند.

مثلی است معروف که می‌گویند از یکی از سران سپاه که در زمان حمله افغان‌ها به ایران نیز در سپاه ایران نقشی داشته است و در آن جنگ از افغانه شکست خورده و به هنگام روی کار آمدن نادر نیز در سپاه وی بوده و فتوحات درخشانی کرده است، می‌پرسند، تو در زمان حمله افغان‌ها به ایران کجا بودی؟ جواب می‌دهد. در سپاه ایران خدمت می‌کردم. ولی در آن موقع فرمانده من نادر نبود!

بازگردیم به مطلب انتقاد حقیر به زنده‌یاد دکتر مصدق، نه از این جهت است که چرا پیشنهاد بانک بین‌المللی را نپذیرفت، نه از این رو که چرا اقدام به همه‌پرسی کرد، نه از این سبب که چرا روز ۲۸ مرداد مردم را به مقابله با کودتاچیان فرانخواند، که همه اینها را از شاهکارهای آن بزرگ‌مرد می‌دانم. بلکه انتقاد بر عدالت‌خواهی، قانون‌گرایی و آزادی‌خواهی افراطی اوست. چه که فرق

است بین یک سیاستمدار که باید مملکت را در قبال هجمه و توطئه‌های گوناگون دشمن قوی خارجی که دارای عوامل داخلی صاحب‌قدرتی نیز هست، حفظ کند، با یک فیلسوف آرمان‌گرا که به عدالت محض، آزادی بدون قید و بند و مر قانون می‌اندیشد و اگر به او بگویند فلسفه حقوق را بگو و بیان کن که قوانین باید به چه نحوی باشند و مجریان چطور باید قانون را اجرا کنند، از دید فلسفی خود ابراز نظر می‌کند، ولی یک سیاستمدار در عین عدالت‌پیشگی، در عین آزادی‌خواهی و قانون‌گرایی، چه بسیار که باید آزادی افرادی را که آزادی دیگران را سلب می‌کنند، یا از آزادی برای از بین بردن استقلال کشور سوءاستفاده می‌نمایند، رعایت ننماید و اشد مجازات پیش‌بینی شده در قانون را در اسرع وقت و قبل از این که این قبیل افراد بتوانند ضربه خود را وارد کنند در مورد آنان اجرا نماید.

و مرحوم دکتر مصدق از این نظر بسیار کم داشت و انتقادات زیادی بدین طریقه رفتار وی وارد است. هر چند که درباره وی باید گفت:

صبر بسیار نباید پدر پیر فلک را

تا دگر مادر گیتی چو تو فرزند بزاید.

اما نقد من به مرحوم ملکی این است که ایشان بر اثر صدمات و لطمات روحی و حیثیتی که از حزب توده و استالینیسم خورده بود، از ترس مار حاضر بود به هر افعی‌ای پناه ببرد.

مثلاً من معتقدم وقتی مرحوم دکتر خنجی در تحلیل اوضاع سیاسی روز، فوت استالین را یکی از مشکلات پیش آمده برای نهضت ملی ایران برشمرد و استدلال نمود که اگر استالین نمرده بود، آمریکا و انگلیس بعید بود که به کودتا علیه دولت ملی دست بزنند، وی از لحاظ نفرتی که از استالین داشت، دکتر خنجی را مالیخولیایی قلمداد کرد.

من اعتقاد دارم ملکی نه برای کسب مال، بلکه برای رویارویی با حزب توده از تولید قم یا خسروانی و... پول گرفت. والا او کسی نبود که اینها را نشناسد. مسأله دیگر، حس شدید بدبینی ملکی بود که هر کس از وی انتقاد می‌کرد، فکر می‌کرد او عامل حزب توده است و مأمور است که او را لجن مال کند.

اما هیچ کدام از این مسایل توان برابری با خدمات فرهنگی ایدئولوژیک
ملکی به جوانان آن زمان را ندارد و نام وی برای همیشه تاریخ به عنوان ایدئولوگ
باقی خواهد ماند.

هرگز نمیرد آن که دلش زنده شد به عشق
ثبت است در جریده عالم دوام ما

و من الله التوفیق و علیه التکلان

زخمکشان ایران متحد شوید

چهارشنبه
 ۲۲ مهر ۱۳۳۱

شماره ۲



نیروی سوم

پیروز استرو

ارگان حزب زخمکشان ملت ایران

آقای دکتر «اثر» شادوسخترانی
 مثلثان پس و روزنامه نهمت زده اید که
 مقالات روزنامه شاد را در دیده ایم ولی
 گوناگونی را دوست دارید که باعث
 خودتان آفت که شوان لیبیری حزب
 زخمکشان را داشته مرا پسر دبیری -
 روزنامه ارگان بر گردید و شورای
 فعالین منتخب حزب نیز این سمت را
 تأیید کرده بودند لذا نظر منوایشی که
 از طرف رفتاری حزب حزب دیده من
 گذارده شده بود اجازه نداشتیم مقالات
 آنها را در روزنامه ای که ارگان حزب
 زخمکشان ملت ایران باشد و در اختیار
 آن آستین چا آهائیکه کرد آقای «اثر»
 زهری شما صحیح شده بود بود درج کند و
 از این احوال اجازه نداشتیم که مقالات هیئت
 تحریریه روزنامه ارگان حزب زخمکشان
 ملت ایران در روزنامه ارگان احمد مقرر
 درج گردد

آقای دکتر بقائی اگر شما قصد
 بحث و زیر بحث نه اشبه و اینها که است
 که شما می چسانه دید و باز دیده ای که
 در احاطه بیاضستان با سر لشکرهای باز نشسته
 و باز نشسته بعد می آورید برای چه
 بود ؟

آقای دکتر ما تبعاً به هم باشیم و
 دارو دسته شما مبارزه کند علت وجودی
 ما در مبارزه با مزدوج بردن نیست ولی
 نهمت های ناروا و حملات ناجوانمردانه
 شما مرا و داشت که گوشه ای از پرده ما را
 بالا بریم امیدواریم که در آیه احتیاج ما این
 طور کارها نداشته باشیم
 ارادتند فدایی شما سرد روزنامه
 شاد در زمانی که ارگان حزب زخمکشان
 کتان بود

علی اکبر بدیعی

کلیشه شماره ۲ روزنامه نیروی سوم مورخ چهارشنبه ۲۲ مهر ۱۳۳۱

دا داشت اید آقای دکتر من تا بحال
 تصور می کرده که شما اینقدر شهادت
 دارید که هر تصمیمی بگیرد از آن عدول
 نخواهد کرد بیاد دارید آتش را که
 سر بر خانه آمده و شاکتیم نوطه های
 علیه دولت دکتر مصدق در کار است و
 حق اینست که برای روشن شدن اینکه
 حزب ما طرفدار مصدق است شما یک
 سر مقاله بقلم خودتان دال بر بیعتیانی از مصدق
 بنویسید ولی شما که تنها این پیشنهاد را
 قبول نکردید بلکه نهمت ساز وانی هم
 بدکتر مصدق زدید که تنها لایق خودتان
 است و من بخود اجازه نمودم دروغ شما
 را در این جا مطرح کنم

و اما من دلالت کسی بخط خود شما
 دارم که تحت عنوان «نهمت باف» به
 شخص دکتر مصدق حمله کرده اید و سعی
 جلوه کله دولت ملی دکتر مصدق علامت
 تحجب گذارده اید اگر در این موضوع شک
 دارید مسکن است اجازه بدهید تا من خط
 خودتان را در روزنامه گلش کتب کنید ...
 آقای دکتر بسیار خوشوقتیم که شما مرا
 از حزب خودتان اخراج کرده اید ولی از
 این بیشتر خوشحالم که شما چنین اجازه
 نداشتید که مرا از حزب زخمکشان
 ملت ایران اخراج کنید زیرا من عضو
 سازمان بر انتحار جوانان بوده و هستم
 و از چند ماه قبل این ارگان مترقی حزب
 دارای کیتته انتقاری شده است و علاوه بر
 این در صورتی که منو حزب بودم پس
 در آن استنهای دیات آمیز که بیشک با
 کودتای «حیازی» زاهدی» همگام بود
 شما چنین اختیار داری نداشته و ندارید
 مگر این که احمد عثمان این اجازه را بشما
 داده باشد

آقای دکتر بقائی بسیار دلم می
 خواست که از پیش گذارد بر آن حساب آقای
 عثمان و انالله در امان بودم و میتوانست
 بر پروز که شما به کلوب سابق - زب
 زخمکشان رفتن و سخنرانی عراقی کرده اید
 حضور بایم این آورد و از این احوال
 بود که میخواستیم مانند سابق سر این
 گوش باشم و فراموشی شاد را اجرا کنم
 بلکه از این تصور بود که در مصدق است
 نهمت های ناجوانمردانه ای را که نسبت بین
 و در مقام زدید بنوم و لایق گرفتاری این
 چند روز را با خدیوین بسطقی دسای شما
 از سر بر رگیم ولی مناسقاته با خوشبختانه
 چاقوهای برای که در اطراف شما چشم
 میخورد این اجازه را پس نهاد بالاخره
 در روز صبح سخنرانی عراقی شما را که
 در سر مقاله شاهد جای داده شده بود
 خواندم و بخش های اجواخانه ای که شاد
 بهترین اعضا حزب زخمکشان ملت ایران
 کرده بودند خندیدیم آری خندیدیم و خندهام
 از این جهت بود که بگذار دیگر خیال

دیدم بود نویسنده ها و سازشکاران حزب ای
 جز تا سازگاری و نهمت زدن ندارند اما
 چیز دیگری که در روزنامه شما چشم
 میخورد اخراج و مستعفی شدن چند نفر
 بود که در ضمن مستعفی شدن شاد که
 سلم آقای دکتر «اثر» سپهبدی برده شده
 بود من میدانم آقای «اثر» سپهبدی در این
 بیست و شش ساله شما چرا از ایران
 مستعفی شده است

علت این ایشاف اخراج شده بعد از این
 جی «اثر» خدیوینی که سفاک و دروغ باز بود
 اعلام داده بودند ولی سب این روزنامه
 چرا در این بیست و شش ساله هم نماند

با اصطلاح «بازنشسته» مستعفی شناخته
 کردیم «اثر» این ترفیق عزیزتان هم
 چرا نماند «اثر» با اینکه ایشان را
 «اثر» بنام میزدند و در روز ۲۹ تیر
 در «اثر» شناخته اید!

در چنین است چرا پس از اینکه هشتاد
 و دو روز این گناه عظیم می گذرد باین عمل
 «اثر» آبا تا اکنون در متن بنزل توام
 «اثر» شما جرم نبوده است! آبا همان
 «اثر» بعد از اسیر تیر رفتاری فعال
 «اثر» ناله «اثر» کرد و مبارز و خون و خاک
 و در کنار گلوله مبارزان توام بدر آمده
 بودند برده از این جنایت مسلم بر نه اشتند!
 آبا خود شما در جلسه بعد تکفید این
 موضوع (پس در متن بخانه توام) مسلم شده
 است (پس چرا در همان موقع ایشان را
 اخراج نکردید و با مستعفی ساختید او
 اما موضوع دیگری که در سخنرانی شما
 دیدم این بود که میخواهند بشما بدهند
 که قصد مخالفت با دولت ملی دکتر مصدق

نصر من الله وفتح قريب وبشر المؤمنين

شماره ۷۷۵

شاهد

از همان حزب زحمتکشان ملت ایران

زحمتکشان ایران متحد شوید

اخراج از حزب

زحمتکشان ملت ایران

طبق مصیبه که به پیروی از افکار عمومی حزب در کبیبونی
دیشب در حزب تشکیل شد اعزاز شده است اشخاص زیر از حزب
زحمتکشان ملت ایران اخراج می‌شوند

- | | |
|----------------------|------------------------------|
| ۱ - خلیل مغابی | ۲ - اخطبانی (کارمند شهرداری) |
| ۳ - ستادری | ۴ - بدیعی |
| ۵ - مهتدیس فدهازبان | ۶ - ساعدانو |
| ۷ - امیرمصلح (ناشخو) | ۸ - درودین |
| ۹ - بلال آل احمد | ۱۰ - بهمن محمسن |
| ۱۱ - ذابغ بردی | ۱۲ - مهتدیس موجدی |
| ۱۳ - احمد اصغاری | |

ضمن اشخاص زیر

مترجمانی که با غادرزاده ماوراء انجام داده بودند نطقه منطقی
شاخه می‌شوند

- | | |
|------------------------|----------------------|
| ۱ - دانیال عیسی مبهیدی | ۲ - احمد صغری پور |
| ۳ - شمس آل احمد | ۴ - عیسی اسمعیل زاده |
| ۵ - محمد حسین امیرقلی | |

کلیشه روزنامه شاهد مورخ سه شنبه ۲۲/۷/۱۳۳۱

نیروی سوم

ایران

صاحب امتیاز: اسماعیل زاده

مدیر مسئول:

علی اصغر صدر حاج سید جوادی

سر دبیر: علی اکبر بدیعی

تک شماره ۴ ریال

نیروی سوم

بیروز میشود

۲۴ صفر - ۱۳ نوامبر ۱۹۵۲

جای اداره بالای یمه کوچه

بدیعی تلفن ۳۵۶۵۵

بهای اشتراك: سالانه ۴۰۰ ریال ، شش ماهه ۲۴۰ ریال سه ماهه ۱۴۰ ریال

کلیشه روزنامه نیروی سوم

به هر حال من معتقدم که از این اعتقاداتها، گردی
بر دامن پیرمرد نخواهد نشست و ذره ای از اهمیت
و بزرگی این یکمرد کم نخواهد شد و نام وی یاد او
برای همیشه در تاریخ ایران زمین جاودانه خواهد
ماند.

منتها به این مطلب نیز عقیده مندم که ستایش گری و
قهرمان سازی و پوشاندن معایب و بزرگ کردن محاسن
مردان تاریخ خود خیانتی است بزرگ به آیندگان.

صبر بسیار نباید پدر پیر فلک را

تا دگر مادر گیتی چو تو فرزند بزاید

